

خواهر که بهیچ کار جهای کار تو باشد  
زیبای هر دو یقین کار کن از هر چه کنی بسر  
یا فایده ده آنچه بداند دگر سر را  
یا فایده گیر آنچه نداند ز دگر کسر  
(انور ربیوردی)

از

بایورد یا ابیورد خراسان

تا

ابیورد یا ابُلورد فارس

و گفتاری درباره ایلات و عشایر فارس

نوشته: مظفر قهرمانی ابیوردی

# مقدمات

این کتاب بشماره ۷۰-۳۵/۱۱/۷ در اداره کل فرهنگ و هنر استان فارس به ثبت رسیده است

---

چاپ فیاہ شیراز

## مختصری در مورد نسخه الکترونیکی کتاب

چندین سال پیش پس از جستجوی فراوان برای دستیابی به نسخه‌ای از کتاب "از باوردیا ایورد خراسان تا ایوردیا ابوالورد فارس" نوشته آقای مظفر قهرمانی ایوردی موفق شدم نسخه‌ای از آنرا نزد آقای عبدالصمد شجائی یافته و کپی‌نایم. پس از مرور محتویات تصمیم گرفتم که قیمت اعظم این کتاب را برای دسترسی علاقه‌مندان، بخصوص اهالی محترم ایورد، فرزندان، و نسلمهای آسیه بصورت الکترونیکی در آورده تقدیم حضور دوستان نایم.

آنچه در اینجا عرضه شده است در حقیقت نسخه‌ایست بدون کم و کسر (بدون تصاویر چاپ شده در کتاب) از مقدمه تا پایانی فصل شانزدهم کتاب که شامل تمامی فصول قیمت اول کتاب میباشد. بخش دوم کتاب حاوی اشعار استاد مظفر قهرمانی ایوردی نویسنده کتاب است که در صورت امکان در فرصت‌های آینده بصورت الکترونیکی به دوستان بخصوص خانواده محترم قهرمانی عرضه خواهد کردید.

نامی متون کتاب بجز مختصری اضافات بر نقطه‌گذاری برای روان کردن متن کتاب و اضافه کردن چندین اضافات که در فصل دهم، "فایلهای ایوردی"، توسط آقای عبدالصمد شجائی در مورد خانواده شجائی و همچنین فصل یازدهم در حاشیه کتاب درج شده بود، با اصل کتاب مطابقت دارد. تفاوت اعظم این نسخه با اصل کتاب فقط در شماره‌گذاری صفحات است که صفحات سر فصلها در نسخه اصلی و الکترونیکی هر دو در "فهرست مندرجات کتاب" درج گردیده است.

در حاتم‌ضمن سکر فراوان از الطاف دکتر محمود قهرمانی برادر گرامی استاد مظفر قهرمانی نظر خوانندگان را به کتاب ارزشمند دیگری که توسط آقای مظفر قهرمانی ایوردی تحت عنوان "تاریخ وقایع عشایری فارس" (کلیه ایران و ایرانیان، شماره ۸، زیر نظریه افشار از انتشارات علمی، چاپ چاپخانه حیدری، بهار ۱۳۷۳) بچاپ رسیده است جلب میکنم. باشد که آثاری چنین ارزشمند و ماندگار سرآغاز و مشوقی باشد برای حفظ هرچه بیشتر تاریخ، رسوم، و سنت‌های همیشه زنده ایورد و برای عرضه آن به فرزندان حال و آینده ایوردی‌ها در هر کجای دنیا که هستند و خواهند بود.

به روز جهانی، یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ هجری شمسی مطابق با اول ماه مه ۲۰۱۱ میلادی

تقدیم لایح کتاب بصورت:

- ۱ - جناب استاد ارجمند آقا رسید محمد جمال زاده دانشمند و نویسنده عالیقدر لایح که بهترین مشوق بنده در طبع و نشر آلیخ بوده اند
  - ۲ - دانشمند لایح و پژوهشگر اندر که در تدوین لایح مجموعه از بصیر ذخایر و ضمیمه دانش و بینش آلیخ خوشه چینر و بهره گیرر نموده ام
  - ۳ - ضویساوندر لایح عزیزم که در شهر ساکن و یا در لایل هستند و علاقه به کسب اطلاع از اوضاع و احوال گذشته و نسب نامه فامیلر خود میباشد
  - ۴ - سراخ و افراد شاهدوست و وطن پرست ایلات و عشایر سلحشور فارس که بشکرانه بر ضرور دارر از زندگرم رفه و برریا و شرافتمند در دماغ و آغوشر بیانیهار طبیعت و تمتع از مواهب بر حد و صغر که خداوند عللر در آلب و خاک لایح سرزمین مقدس بودیعت نهاده همواره دوستید و شریک در لایح نظامر و سرباز صراست از حدود و ثغور میهن عزیز را وجه همک و مردانگرم خود قرار داده اند
  - ۵ - ساکنین محترم منطقه ابیورد (باورد و نسا) و درگزر استاخ خراسان که بسائقه میمنت نزد در مجاوز از مدت سه سال ماموریت و اقامتم در آنجا از بذل هرگونه محبت و مهربان نوازر دریغ ننموده اند
- و بالاخره بروایح تابناک درگذشتگانر که در لایح کتاب ذکر خیر آلیخ بییخ آمده است - برسم یادبود -

ابیورد شیراز شهریور ماه ۲۵۳۵ شاهنشهر ۱۳۹۶ قمر

مظفر قهرمانر ابیورد

## فهرست مندرجات کتاب

(با کلیک روی عنوان می‌توانید به قسمت مربوطه بروید در آنجا با کلیک مجدد به این صفحه بازگردید)

عنوان	صفحه	صفحه	عنوان	صفحه	صفحه
مقدمه بقلم استاد جمال زاده	۱	۱	جهانشاهی	۹۸	۲۱۲
مقدمه نگارنده	۵	۸	چیزغانی - حاتم پور	۱۰۱	۲۱۷
فصل اول - شرح زندگی نگارنده	۹	۱۵	حاجیوندی - حسن بیگی (کریم آقائی)	۱۰۱	۲۱۸
فصل دوم - باورده نساء، ایبورد	۱۶	۳۰	حیدریان	۱۰۳	۲۲۲
فصل سوم - کانون ایدآلیستی خراسان	۲۹	۵۹	حیدری	۱۰۴	۲۲۴
فتیهان و محدثان، استادان و حکیمان	۳۰	۶۱	خالقی - محمد آقائی - صفری	۱۰۵	۲۲۶
پهلوانان ایبورد	۳۳	۶۸	خشامن	۱۰۸	۲۳۲
فصل چهارم - ترک، ایل، ایلات	۳۶	۷۲	خوبیاری	۱۰۸	۲۳۳
فصل پنجم - ایل افشار	۴۰	۸۲	زمانپور	۱۰۹	۲۳۵
فصل ششم - قزلباش‌ها	۴۲	۸۷	سامی	۱۱۰	۲۳۷
فصل هفتم - نادرشاه افشار	۵۰	۱۰۲	شجاعی	۱۱۵	۲۴۸
نادر در خدمت بابا علی بیگ	۵۳	۱۰۸	عبداللهی	۱۱۷	۲۵۲
دامادی	۵۵	۱۱۳	عربشاهی	۱۳۵	۲۹۹
خصوصیات نادر	۷۰	۱۴۵	علیشاهی	۱۳۵	۳۰۰
قتل نادر	۷۲	۱۴۸	علی قنبری	۱۳۶	۳۰۲
فصل هشتم - ایبورد یا ابوالورد شیراز	۷۴	۱۵۳	قهرمانی	۱۳۶	۳۰۳
ایلات خمسه - اینانلو	۸۰	۱۶۸	کریم آقائی	۱۴۹	۳۳۹
بهارلو	۸۰	۱۶۹	محب پور	۱۵۳	۳۴۸
عرب	۸۱	۱۶۹	محبی - مرادی	۱۵۴	۳۵۱
باصری	۸۱	۱۷۰	توپزلوها - شاهسوند	۱۵۶	۳۵۵
نفر	۸۲	۱۷۱	فصل یازدهم - مناصب و مدارج تحصیلی	۱۵۷	۳۵۷
فصل نهم - خصوصیات ایبوردیها	۸۵	۱۷۹	فصل دوازدهم - قشقاتیها	۱۶۰	۳۶۳
فصل دهم - فامیلهای ایبوردی	۹۶	۲۰۶	فصل سیزدهم - رؤسای قشقاتیها	۱۶۹	۳۸۳
ایبوردی	۹۶	۲۰۷	جانی خان ایلیخانی	۱۶۹	۳۸۳
اخوان	۹۷	۲۱۰	محمد علیخان ایلیخانی	۱۷۱	۳۸۷
انصاری	۹۸	۲۱۰	جهانگیر خان ایل بیگی	۱۷۴	۳۹۴
جمشیدی	۹۸	۲۱۱	حاج نصراله خان ایلیخانی	۱۷۵	۳۹۶

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۴۸	بهمن بیگلر، مختار خانلو	۳۹۸	اسعدالسلطنه
۴۵۰	قزلو، قادلو، بوربور	۴۰۰	مرتضی قلیخان ایل بیگی
۴۵۰	شولی درمه ای، توللی	۴۰۲	علیقلی خان ایل بیگی
۴۵۱	جعفر بیگلر، کهواده	۴۰۴	مصطفی قلیخان سردار
۴۵۲	راشکی، عمله سهراب خان	۴۰۷	سهراب خان اول
۴۵۲	عبدالرحمانی، گرائی	۴۰۸	بهادرخان
۴۵۳	اخورمه، عیناقلو، چگنی، صفی خانی	۴۰۸	سهراب خان ثانی
۴۵۴	ددکه، ایگدر	۴۰۹	دارب خان ایل بیگی
۴۵۵	نمدی، گله زن، یلمه ای، جرکانی	۴۱۶	محمد قلیخان ایلخانی
۴۵۶	بلو، فیلی	۴۱۷	ضرغام الدوله سردار عشایر
۴۵۷	موصولو، اردکیان، قوبلو	۴۲۰	صولت السلطنه
۴۵۸	زرگر، زنگنه	۴۲۱	سردار احتشام
۴۵۹	نوازندگان، کولی، عاشق	۴۲۴	سالار حشمت
۴۵۹	قره غانی	۴۲۶	<b>فصل چهاردهم - طوایف و تیره های قشقائی</b>
۴۶۰	رحیمی	۴۲۶	کشکولی بزرگ
۴۶۰	اریاب قلم و منشی ها	۴۳۱	کشکولی کوچک
۴۶۳	اشعار محلی ترکی قشقائی	۴۳۳	قراچه، دره شوری
۴۷۰	طوایف متفرقه، کردشولی	۴۳۷	شن بلوکی
۴۷۱	ایل کریمی	۴۴۰	فارسیمدان
۴۷۳	نقل مطالبی از تاریخ قشقائی	۴۴۲	ایل عمله، بیات، قوجه بیگلر
۴۸۲	<b>فصل پانزدهم - بویر احمد، ممسنی، دشمن زیاری</b>	۴۴۳	کرانی، کلاه سیاه، طیبی، دمرچماقلو
۴۸۲	بویر احمد	۴۴۴	سکر، شبانکاره، میراخورها
۴۸۴	ممسنی	۴۴۵	مهرخانه
۴۸۶	دشمن زیاری	۴۴۶	ساروئی، بلی، بهلولی
۴۸۷	<b>فصل شانزدهم - پایان</b>	۴۴۷	میچک

جهان بالین فراخی تنگ آید  
چو بینی نومه نود تنگ آید  
(باباطاهر)

مکن کاری که برما سنگ آید  
چو فردانومه فنون نومه فنوند

نماید سر انجام و آغاز خویش  
برش پر زخون سواران بود  
پر از خون رخ جیب و پیراهنش  
که نیکی نشاید ز کس خواستن  
(فردوسی)

زمین گر گشاده کند راز خویش  
کنارش پر از تاجداران بود  
پر از مرد دانا بود دامنش  
بنیکی بیاید تن آراستن

بیاتاجنار به بد نسیریم بکوشش همه دست نیکی بریم  
نباشد همی نیک و بد پیدار همان به که نیکی بود یادگار  
همان گنج و دینار و کلخ بلند نخواهد بدن مر تو را سودمند  
سخن ماند از تو همی یادگار سخن را چنین خوار مایه مدار  
فریدون فرخ فرشته نبود بکشک و به عنبر سرشته بود  
بداد و دیش یافت او فریبی تو داد و دیش کن فریدون تویی  
(فردوسی)

مقدمه بر کتاب "از باورد یا ایبورد خراسان تا ایبورد یا ابوالورد فارس"

ژنو ۲۲ خرداد ۲۵۳۵

باسلام و دعای فراوان خدمت حضرت آقای مظفر قهرمانی ایبوردی - شیراز - بعرض میرساند که نامه و دفترچه هر دو رسید. اطلاعات بسیار جامع و سودمندی که درباره خواجه حافظ برایم ارسال فرموده اید مایه نهایت مسرت خاطر و سپاسگزاری گردید. دلم میخواست بتوانم تلافی کنم ولی راه دور و طالع کور و توانائی مهجور است. همینقدر بدانید که رشته ارادتمندی بر گردن انداخته ام و باقی خواهد ماند تا واپسین نفس. دفترچه زیبائی را که دل بدریازده و برایم فرستاده اید (چون ممکن بود با مشکلاتی که امروز در اغلب ممالک دنیا حکمفرماست بکلی از بین برود) میخواستم در مدت دور و درازی، مثلاً چند هفته بتدریج مطالعه نمایم چون فرصتم محدود است و گرفتاری تا دلتان بخواهد. اول شروع کردم بخواندن اشعار که مشتمل بر ۷۵ صفحه است، خوشبختانه این قسمت از دفترچه هر صفحه نمره ای دارد و کار مرا آسان میسازد ولی بدبختانه قسمت دوم که به نثر نوشته شده است صفحاتش شماره ندارد و کار مرا مشکل میسازد (چون اگر شماره داشت میتوانستم هر جا مطلب و نظر و نکته ای بنظر میرسد بهمان صفحه مراجعه بدهم). بعضی از قطعات شعر تاریخ دارد و برخی دیگر ندارد عیبی هم ندارد شعرای بزرگ ما هم اشعارشان عموماً بدون تاریخ باقی مانده است و تاریخ گذاشتن را گویا بعضی از شعرای ما در همین زمانهای اخیر از فرنگیها یاد گرفته اند. قطعات بترتیب حروف الفبا در قافیه هم تحریر نیافته است و لابد علتی دارد که بر من مجهول ماند و باز این هم عیبی ندارد. حالا که خودمانیم بعضی از ابیات بسیار خوب و بعضی دیگر چندان تعریفی ندارد. وقتی باین بیت رسیدم:

بود عبدالله بابش مادر او آمنه (الخ)

بخود گفتم ما مسلمانها معتقدیم که عربها قبل از بعثت حضرت رسول بت پرست بودند (در کتاب الاصلام میخوانیم که خود حضرت هم بت پرست بوده و برای بت قربانی میکرد) و خدا و الله را نمی شناختند و خیال می کنیم که لفظ الله پس از اسلام در میان اعراب شیوع پیدا کرد. ولی از طرف دیگر می بینیم که نام پدر حضرت پیامبر علیه السلام عبدالله بوده است یعنی بنده الله و مایه تعجب میگردد که چطور سالها قبل از آنکه حضرت بمقام رسالت برسد اسم پدرش عبدالله بوده است (هرچند میدانیم که قبل از اسلام هم بزرگ بت ها الله نام داشته است) من سر این امر را میدانم و شاید شما هم بدانید و اگر نمی دانید با اندک تفحص و تحقیقی بر شما معلوم خواهد شد.

از مثنوی "آن شنید ستم که دهقانی غنی" خیلی خوشم آمد. ای کاش خیلی خیلی کوتاه ترش میکردید. ۶۵ بیت است و اگر در ۲۰ بیت مغز معنی را میآوردید خیلی بهتر بود. خوب بخاطر دارید که سعدی و شعرای دیگر ما بعضی داستانها را با چقدر ایجاز آورده اند و بهمین جهت جزو شاهکارهای ادبی دنیا بشمار میآیند. در بوستان سعدی: مگر دیده باشی که در باغ و راغ (الی آخر) تمام حکایات با ایجازی اعجاز مانند تنها در چهار بیت آمده است و فصاحت و بلاغت را بحدی رسانیده است که براستی باور کردنی نیست.

مثنوی "شیراز" مرا در عالم خیال بشیراز رهنمون شد. چشم را بستم و پیاده آن راه باریک باباکوهی را پیش گرفتم و خود را بآن بالا و آن اطاق و آن درخت و آن حوض رسانیدم و همانجائی که بیست و پنجسال پیش رو بشیراز پهلوی بابا نشسته بودم و هنوز تأسف دارم که وقتی از من پرسید قلیان می کشید؟ (در حالی که خودش مشغول کشیدن بود) عقم نرسید که چه می پرسد و جواب رد دادم و مغبون و محروم از کوه سرازیر شدم. با شما همزبان شده میگویم:

از شاه چراغ هر چه خواهند بی شک و یقین مراد یابند

آرزوی من دیدار دیگری قبل از رفتن از دنیا از شیراز است و از شما هم خواهش میکنم با خلوص نیتی که به حضرت شاهچراغ دارید دعا کنید که بآرزویم برسم. ایام نوروز شیراز را غرق گل و سبزه و عطر و خوشی و طرب می سازد. جایم هزار بار خالی خواهد بود. بقول خود جنابعالی

از بوی بهار و عطر نارنج جانها بشوند راحت از رنج

تضمین غزل شهریار را هم زیارت کردم. شهریار الحق شاعر بزرگی است و سزاوار است که شعرش مورد تضمین قرار بگیرد، مرحبا به مظفر قهرامنی ایبوردی.

اما خوب است اشعار را بگذاریم و به قسمت منثور برسیم یعنی به "مقدمه و شرح زندگی نگارنده".

راستش این است که با شوق و رغبت هر چه تمامتر شروع بمطالعه نمودم ولی هر چه بیشتر میرفتم میدیدم با مطالبی مواجه هستم که برای من ابدأ جذبه و لذت ندارد وباصطلاح غنجی بدل نمیزند و بخود می گفتم ای بابا! بمن چه که این مرد عزیز با برادرش احمدعلیخان بچه ترتیب در طفولیت درس میخواندند (بخصوص که جزئیات وضع درس خواندن بیان نشده است) ولی وقتی در همین صفحات اول معلوم شد که پدر صاحب ترجمه "وقایع دوران زندگی خود را بصورت کتابی تدوین نموده است که حاوی مطالب جالبی در مورد زندگی ایلات (چرا در متن بصورت تیلات نوشته شده است) و عشایر خصوصاً قشقائیها میباشد" یکدفعه چنانکه گوئی از خواب بیدار شده ام بخود گفتم خدا بخواهد چنین کتابی از میان نرفته باشد و روزی مطالعه آن نصیب من گردد، استدعا دارم برایم مرقوم فرمائید که این کتاب امروز کجا و در چه حالت است.

خلاصه آنکه صفحات اول را با عجله مرور کردم و میترسیدم تا آخر بهمین منوال نوشته شده باشد که چندان حائز فایده نیست ولی ناگهان در صفحه نهم به جائی رسیدم که درباره باورد و ایبورد توضیحات داده شده است. طولی نکشید که دیدم با یک دنیا اطلاعات بسی گرانبها روبرو شده ام و با هر سطر به دقت و توجه افزودم و کم کم خود را در بهت و تعجب غوطه ور دیدم و از خو پرسیدم آیا امکان پذیر است که مردی که با قرار خودش چندان تحصیلات مفصل و مرتبی هم نداشته است و شاید زبان خارجی هم نداند این درجه مطلع باشد و این همه مطالب تاریخی و قومی را در حافظه داشته باشد و اینطور همه را مانند آب روان بخواننده تشنه تحویل بدهد و عرضه بدارد؟ باور فرمائید که هر چه میگویم بکلی خالی از اغراق و مبالغه است ولی این صفحات معدود که رویهمرفته از صد و پنجاه و اندی صفحه تجاوز نمی کند بقدری لبریز از اطلاعات مفید است که گفتنی نیست و مایه تعجب من گردید که معلوم شد این همه مطالب را تنها در مدت بسیار بسیار کوتاهی و در حقیقت در جواب نامه من روسیاه مرقوم داشته اید و باصطلاح بالبداهه از مخزن حافظه و بلکه با مراجعه به یادداشتهای موجود خود بروی کاغذ آورده اید بدون اینکه پیش نویس (چرک نویس) کرده باشید از صمیم دل و جان آفرین بر این همت و قدرت میگویم و با تاکید هر چه تمامتر اصرار دارم که البته صد البته راضی نشوید که

چنین کتابی بچاپ نرسیده از میان برود بلکه بهر ترتیب و صورتی هست (میگویند ولو پیراهنت را بفروشی) چنین کتاب سرتا پا پر از اطلاعات مفیدی را که باحتمال هرچه قوی تر شاید در جای دیگری بدست نیاید و بزودی بکلی از خاطرها محو گردد بچاپ برسانید. امید است که همین ایلیاتی که نام برده ای و هر ایلی به تاریخ و اخبار خود علاقمند است در کار چاپ این کتاب نهایت مساعدت را بسرکار عالی برسانند.

من جز اینکه کتاب را بوسیله پست برایتان برگردانم چاره ای ندارم و با ترس و لرز بدین کار اقدام میکنم و میترسم خدای نخواستہ و با مشکلاتی که امروز در دنیا موجود است و با سانسورهای گوناگون از میان برود. شاید باز هم دست نگاهدارم تا مسافر مطمئنی پیدا شود و با او بفرستم هنوز درست تصمیمی نگرفته ام.

من شنیده بودم که سرکار بی بی خانم قشقائی همسر مرحوم سردار عشایر قشقائی از ایل کشکولی و دختر حاجی عبدالله<sup>۱</sup> نامی بوده است. در خلال صفحات کتاب جنابعالی مکرر اسم حاجی عبدالله دیده شده ولی گمان نمی کنم همان پدر سرکار خدیجه بی بی قشقائی باشد.

پش از مدتی تفکر و تأمل صلاح چنان دانستم که با خودتان مشورت نمایم که آیا بهتر نیست در فرستادن کتابتان دست نگاه بدارم تا مسافر ایرانی مطمئنی پیدا شود و با او بفرستم مگر آنکه خودتان کتباً به بنده اجازه بدهید که با پست هوائی سفارشی برایتان به هر آدرس که بدهید بفرستم. در هر صورت منتظر دستور خودتان هستم.

این را نیز نباید نگفته بگذارم که گاهی با بعضی از مطالب و منقولات کتابتان کاملاً موافق نیستم ولی چیزی نیست که بتذکر بیرزد و رویهمرفته کتاب را بسیار بسیار نافع و مفید میدانم و بر همت و حافظه و قلم و آن همه معلومات و اطلاعات جنابعالی از راه صدق و ارادت مرحباً میگویم. شاید خوب بود با روزنامه "پارس" یا "بهار ایران" هم قرار میگذاشتید کم کم در ستونهای خود بچاپ برسانند. خدا یار و مددکار شما و امثال شما در این نوع کارها باشد. با سلام و دعا و ارادتمندی و طلب توفیق - سید محمد علی جمال زاده.

۱ - و اما راجع به مرحوم حاج عبدالله کشکولی پدر خدیجه بی بی قشقائی همسر مرحوم سردار عشایر نگارنده چنین توضیح میدهد: محمد آقا و حسن آقا دو برادر از محترمین ایل کلهر کرمانشاه بوده اند در نتیجه اختلاف فامیلی از ایل خود قهر میکنند و بفارس مهاجرت مینمایند و به ایل قشقائی وارد میشوند. نازی بی بی خواهران آنها دختری رشید و لایق بود. جانی خان ایل خانی قشقائی او را بعقد ازدواج خود بیرون میآورد. در نتیجه محمد آقا و حسن آقا برادرزن ایلخانی میشوند و از همان موقع دارای احترامی فوق العاده میگردند. ایلخانی برای اینکه به آنان منصب و مقامی فراخور حال بدهد طوایف ایل کشکولی را دو قسمت میکند یک قسمت را بنام کشکولی بزرگ بعهدہ حسن آقا و قسمت دیگر را بنام کشکولی کوچک به محمد آقا واگذار میکند. پسر حسن آقا قاسم خان که اولاد قاسم خان حاج محمد کریم خان پسر مهدیقلی خان وکیل مجلس شورای ملی در دوره دوم و فرزند دیگر مهدیقلی خان ابوالحسن خان که فرزندان او ابوالفتح خان و احمدخان و حاج فرج خان است. از اولاد قاسم خان یکی خضربیک بود که فرزندان او محمدعلی خان و حیدرعلی خان و کلبعلی خان بود. فرزندان محمد علی خان عبارت بودند از الیاس خان که وکیل دوره ۱۹ مجلس بود. پسرش مهندس شهبازخان کشکولی و فرزندان دیگر محمدعلاخان امیر تیمورخان و شاپورخان و خسروخان بود. فرزندان حیدرعلی خان فتح اله خان، نادرخان، فریدون خان پسر دیگر قاسم خان محمد حسن خان بود. فرزند او محمدخان و فرزندان محمدخان جهانگیر خان و عبدالله خان. یکی از فرزندان محمد آقا رئیس ایل کشکولی کوچک حاج عباسعلی خان میباشد که بواسطه شیرکشی از شاهزاده حسام السلطنه والی فارس لقب خانی گرفته. فرزند او حاج عبدالله پدر سرکار خدیجه بی بی و حسن خان و حمزه خان و غضنفرخان و مظفرخان میباشد که اینها همه از ایل کشکولی قشقائی ولی حاجی عبدالله جد نگارنده از ایل ایوردی است و ارتباطی با یکدیگر ندادند. و اما مادر مرحوم سردار عشایر نوش آفرین بی بی نیز دختر حاج فضلعلی بیک پسر محمد آقا کشکولی بوده است.

ژنو یکشنبه ۶ تیر ۲۵۳۵ - ۲۷ ژوئن - دیروز حضرت آقای دکتر نصرت اله کاسمی استاد دانشگاه تهران مدیر محترم مجله "گوهر" در ژنو تشریف داشتند. رساله جنابعالی را بایشان نشان دادم و مدتی در آن باب صحبت بمیان آمد و محسنات آنرا بعرض ایشان رسانیدم و فهمانیدم که خوب است قسمتهای تاریخی آنرا در مجله گوهر بتدریج در چند شماره مندرج فرمایند و رساله را بآدرس جنابعالی بایشان سپردم که برسانند و دلم میخواهد در هر صورت آن رساله بچاپ برسد.

به تجربه بر من معلوم گردیده است که بسیاری از هموطنان ما چیزهائی مینویسند و قصدشان چاپ کردن است و هر گز بچاپ نمیرسد و پس از وفاتشان بکلی از میان میرود افسوس! افسوس! سلامتی و توفیق یارو یاورتان باشد  
ارادتمند سید محمد علی جمال زاده

## نگارنده بعضی خوانندگان عزیز می‌رساند:

خداوند در وجود بعضی از بندگان عزیز و برگزیده خود استعدادها و نبوغهایی خلق فرموده و بودیعت نهاده که عبث نصیب هر کس نمی‌شود و مثلاً اگر در عالم عرفان و ادب و شعر اعجوبه‌هایی مانند سعدی و حافظ و مولوی و فردوسی و خیام و انوری و نظامی و امثالهم بوجود آورده و یا در جامعه ارباب قلم و نویسندگان اساتیدی چون دکتر محمد معین، علامه دهخدا، محمد حجازی (مطیع الدوله)، سید محمد جمال زاده، سعید نفیسی، علی دشتی، صادق هدایت، صادق چوبک، عبدالرحمن فرامرزی، جواد فاضل، دکتر رضازاده شفق، مشیر الدوله پیرنیا، ابراهیم خواجه نوری، شجاع‌الدین شفا، و از این قبیل آفریده است اینها در حقیقت کسانی بوده و هستند که باوج شهرت و نبوغ رسیده و مسلماً دیگر جانشینی نخواهند داشت.

اگرچه در حال حاضر هم افرادی وجود دارند که توانائی و قریحه و استعداد آنان ممتاز و قابل ستایش است و باز هم نویسندگان و شعرائی از قصیده سرا و غزل گو و نوپرداز در عالم دانش و ادب وجود دارند که هر یک بنوبه خود شایان احترام میباشند، ولی تعیین مدارج و پایه علمی آنان هم از صلاحیت این بنده کمترین خارج و هم اینکه اگر بخواهم این دسته را با طبقه اول در یک طراز و معیار مقایسه نمایم ممکن است مورد ایراد خرده گیران واقع شوم و این سنجش و قضاوت را بعهدہ صلحای قوم بر گذار و از این بحث در میگذرم.

باری عقیده بنده چنین است که روزی و روزگاری بتوانم اقلاً مطلبی را که می‌خواهم بنویسم در قالب مضامین و الفاظ و جملاتی نوشته شود که برای هر خواننده‌ای قابل درک و استنباط بوده باشد و بهمین منظور آثار نویسندگان عالیقدر و مترجمین والا مقام و شعرا و بزرگان علم و ادب را اکثراً مطالعه میکنم و تا آنجا که فراخور استعداد و معلوماتم بوده باشد از آنها برداشت مینمایم. نسبت به عموم علاقمند بوده و هستم. علاوه بر این مقالاتی که در جراید نوشته میشود مقالات ابوالقاسم پاینده، ابوالقاسم حالت، احمد احرار، باستانی پاریزی، رسول پرویزی، جلال چوبینه را بدقت میخوانم. قبلاً نیز تا بخاطر دارم از نوشته‌های مرحوم استاد محمد حسین استخر، آزاد معدلی، گلستان شیراز لذت میبردم و حالا هم روزنامه‌های پارس و بهار ایران را مرتباً مطالعه میکنم و از آنها معنأ بهره‌گیری مینمایم. ولی در میان تمام این مقالات و نوشته‌ها بدون تعارف بیشتر آثار و نوشته‌های استاد جمال زاده را دوست میدارم و هر کجا مقاله و نوشته‌ای از استاد را به بینم با اشتیاق تمام گاهی تا سه مرتبه هم میخوانم و مرور میکنم و جملات آنرا که در واقع سهل و ممتنع است ذخیره لذت خاطر و محفوظات ذهنی میسازم. بسائقه همین علاقه و ارادتمندی در فروردین امسال جزوه اشعار "مثنوی شیراز" سروده خود را بعنوان عرض تبریک نوروزی به حضورشان تقدیم داشتم. ایشان در مرقومه جوابیه خود نوشته بودند "آیا ایبوردی در چه محلی از شیراز است درست سر در نیاوردم". بنده برای جواب این پرسش آنهم سؤال استادی مشکل پسند و کنجکاو چاره‌ای نداشتم جز اینکه در صدد بر آیم و تا آنجا که امکان دارد و موقعیت محلی و سوابق تاریخی ایبوردی را من البدوالی الحال برای ایشان مفصلاً شرح دهم زیرا ممکن بود به توضیح مختصری در این باب قانع نشوند. در هر حال خوشبختانه قبلاً بمنظور تدوین تاریخچه‌ای از این محل مطالعاتی کرده و یادداشتهائی تهیه کرده بودم. منتها ناگفته نماند که باین زودیاها و باین آسانی در حیطة توانائی خود نمی‌دیدم که به طبع و نشر چنین کتابی

مبادرت ورزم. بنابراین باید عرض کنم این پرسش استاد بود که سبب شد مجموعه را تدوین و بحمداله همان یادداشتهای پراکنده را بصورت کتابی که ملاحظه میفرمائید تنظیم و عیناً بحضورشان تقدیم دارم و در واقع تقدیم این مجموعه بحضور استاد از این لحاظ هم توفیقی برایم کسب نمود که معظم له آنرا مورد مطالعه قرار داده و طی مرقومه به طبع و نشر آن رقم صحه زده و مندرجات آنرا نافع بجهت انتشار دانسته و حتی اجازه فرموده اند که عین مرقومه ایشان که سرشار از محبت و در عین حال حاوی تقریظ و انتقاد است بعنوان مقدمه در ابتدای اوراق کتاب درج شود. حقیقت مطلب این است که بنده خود را در حد اینهمه لطف نمیدانم و شاید هم شخصاً درج نامه را در کتاب خود یک نوع خودپسندی و غلو تلقی کنم و همچنین ممکن است خوانندگان عزیز نیز از این کار خرده گیری نمایند. ولی چون دور از انصاف بود که این چنین سند افتخاری را زیب کتاب خود ننمایم لذا هرچه باداباد. عین مرقومه استاد را با جزئیات محتوان آن بدون کم و کاست در مجموعه چاپ نمودم. باشد که آیندگانم بنوبه خود بمراتب بزرگواری و علو طبع و محبت سرشار استاد سید محمد علی جمال زاده که بحق از مفاخر عالیقدر دانش و ادب هستند بیش از پیش پی برده او را از صمیم قلب بستایند.

در این جا نکته ای یادم آمد بعنوان لطیفه تقدیم خوانندگان عزیز مینمایم: در این کتاب قسمتی از آن به مجموعه اشعار از سروده های خودم اختصاص داده شده و قطعاتی چند مندرج است. من خود باین مطلب واقفم که بقول معروف باید قاچ زین را محکم بگیرم که از اسب بزمین نخورم و سوارکاری پیشکش قومم باشد و همینقدر که از نثر دم زده ام کافی است تا برسیم به نظم. ولی میگویند در زمان قدیم یکی از خانها که گویا از خوانین لر بوده با سواران خود از شهر به ایل میرفته. در بار و بنه خان چند تا خربزه وجود داشته. در بین راه تشنگی و گرما فشار میآورد و به خدمه امر میکند از خربزه ها بیاورید تا قاش کنیم و بخوریم. بعد از اینکه قسمت شیرین و در واقع مغز خربزه ها را خورد و نوکرایش میخورند میگوید حالا پوستها را بین راه بریزید که عابرین بدانند که یکنفر خان با سوارهای خود و خدمه از اینجا عبور کرده است و خربزه میل فرموده است. بنده از طرح این داستان میخواهم این نتیجه را بگیرم که قسمت شیرین و نغز و لذیذ اشعار و غزلیات و قصاید اساتید متقدمین و متاخرین را غذای روح و کحل بصر کرده ام. بنابراین اشعار خودم بمنزله پوست آنهاست عمداً در میان دست و پا پخش میکنم که آیندگان بگویند مظفر قهرمانی شعر هم میسروده و بقول همان خان شاعری هم بنام مظفر اوویده<sup>۱</sup> و از این ره رهنده<sup>۲</sup>.

شهریور ۲۵۳۵ مظفر قهرمانی

۱ - اوویده بر وزن زبیده به لهجه لری یعنی آمده ۲ - رهنده یعنی رفته

## بنام خدا

که سازم بدان آنچه باید رقم  
ستایم تو را با قلم همزبان  
همه در ره حکم و تقدیر تست  
شده یا شود آنچه را خواستی  
هم از آشکارا و هم از نهان  
که این نیست در قدرت همچو من  
که این بهترین وصف توحید بود  
همه نیستند آنچه هستی توئی"  
علوم لدنی ز تعلیم تست  
و یا گشت موسی بتوهم بیان  
محمد هران کار ارزنده کرد  
تو بودی چو هستی تو رب جلیل  
سیه خاک را باغ و گلشن کنی  
بگیری همه دست افتادگان  
به معشوقه بخشی تو حسن جمال  
ز خارا برون آوری جویبار  
چرنده حیات از نو آغاز کرد  
خزان را ز لطف کنی نوبهار  
دهی روشنی برمه و آفتاب  
تو بر بندگان سائر نقص و عیب  
وگر جاه گیری یقین حکمت است  
بود بهر مخلوق دری ثمین  
شود چشمه ساری خوش و خوشگوار  
کند راغ زان خلعت نو ببر  
ز هر کشت آید برون خوار و بار  
بهر ناتوان یاور و ناصری  
فقیر از تو یابد شکیب و قرار  
تو آرام بخشی بروح و روان

خدایا گرفتم بدستم قلم  
تو خود لطف بنمای کز قلب و جان  
سرو جان و قلبم ز روز نخست  
به یک کاف و نون عالم آراستی  
زمین از تو و هم ز تو آسمان  
بوصف تو نتوان سرودن سخن  
نظامی تو را وه چه عالی ستود  
"پناه بلندی و پستی توئی  
سر تاجداران به تعظیم تو  
ز طوفان اگر نوح شد درامان  
مسیحا اگر مرده را زنده کرد  
گلستان اگر گشت نار خلیل  
شب تار را روز روشن کنی  
صبح آوری شام دلدادگان  
توئی عاشقان را امید وصال  
ز خاک سیه گوهر آری بیار  
پرنده به عشق تو پرواز کرد  
به ماهی دهی روزی اندر بحار  
تو آغاز و پایان ده هر کتاب  
توئی واقف رمز و اسرار غیب  
اگر تاج بخشی بهین نعمت است  
هر آن قطره باران بروی زمین  
چو این قطره ها در دل کوهسار  
دهد باغ را چشمه بار و ثمر  
شود روی دشت و دمن سبزه زار  
توغفار و هم قاهر و قادری  
غنی از تو دارد ضیاع و عقار  
توئی رهنما بهر هر کاروان

توئی ای خدا بر همه مهربان  
تو بر زخم مجروح مرهم نهی  
خطا بخش هر پیر نالان توئی  
به بالین بیمار زار و غریب  
یتیمی اگر داده مادر زدست  
تو باران رحمت بیار از سحاب  
همه روسیاهان درمانده ایم  
بسوی تو آریم دست نیاز  
به مهر ار بخوانی بتو فائزیم  
بما کار خود را بخود وامنه  
"مظفر" بود بنده بندگان  
برای همه نزد تو بر دعاست  
خدایا به بیچارگان یار باش  
گناه همه عاصیان عفو کن  
قلم هست پیوسته دردست دوست  
الهی سخن را نمودم تمام

چه اشتر بود یا بود ساربان  
به بیمار تیمار و درمان دهی  
چراغ ره نو جوانان توئی  
توئی همدم شام و تار و طیب  
چه غم باشدش چون توئی سرپرست  
نما خلق را خرم و کامیاب  
بدرگاه تو زار و شرمنده ایم  
توئی چاره جوی و توئی چاره ساز  
بقهر ار برانی همه عاجزیم  
سر و کار ما را بهر جا منه  
فقیری است از جمع درماندگان  
چو اشکش گواه همین مدعاست  
بدرماندگان هم مددکار باش  
مرا هم ز طومارشان محو کن  
همه حکمها تابع حکم اوست  
قبول دعا کن دگر والسلام

## فصل اول

### مقدمه و شرح زندگی نگارنده

در مورد خود عرض میکنم: زندگی سراسر درد و رنج که آنهم اکثراً صرف امور لااائل گردیده شرح و بسطی ندارد منتها چون نتیجه مطالعاتی که درباره ابیورد بعمل آورده ام برشته تحریر در میآید ناگزیرم که اجمالا بنویشتن شرح زندگی خود نیز پردازم.

مظفر پسر نصراله پسر حبیب اله پسر عبدالله پسر اسماعیل که تا دو سه عبدالله و اسماعیل نیز تکرار میگردد (عبداله پدر حبیب اله بمکه معظمه مشرف و به حاج عبدالله بزرگ معروف است) جد مادری نصراله قهرمانی (پدرم) ملاعبداله پسر کریم آقا پسر برخوردار پسر عربشاه و مادر پدرم خورشید خانم دختر ماه نسا خانم دختر حاج قهرمانخان ایلخانی و ضابط ایل اینانلوی افشار بوده و بنابراین پدر خورشید خانم ملاعبداله بوده است.

در اوایل رمضان ۱۳۳۶ هجری قمری مطابق سال ۱۲۹۶ شمسی در ابیورد شیراز در خانواده ای که چند سال بیشتر نبوده از صورت چادرنشینی و ایلاتی خارج و در شهر سکونت گزیده بودند چشم دنیا گشوده ام. پدرم باصطلاح آن دوره مستوفی و مباشر ایل خانیهای ایل قشقائی بوداز نعمت سواد و نویسندگی بهره وافی و کافی برده بود. اگر چه تحصیلات قدیمی داشت معهذاسبک و روش جدید نامه مینوشت خطی زیبا و حافظه ای عجیب داشت. اطلاعات تاریخی او خوب و اکثراً اشعار شعرا را حفظ بود. وقایع دوران زندگی خود را بصودت کتابی تدوین نمود که حاوی مطالب جالبی در مورد زندگی ایلات و عشایر خصوصاً قشقائی ها میباشد. عموهایم یکی که از دو برادر دیگر بزرگتر بود بنام رضاقلیخان تحصیلاتش قدیمی دارای مطالعات تاریخی و ادبی خصوصاً در مورد مذاهب و ادیان بسیار مطلع و عمیق بود خطی زیبا داشت که کتاب اشعاری بصورت گلچین بخط خود نوشته است. عموی دیگرم به تحصیل دینی پرداخته در شیراز و نجف اشرف نزد علمای اعلام و حجج اسلام بدرجه اجتهاد رسید و از آن به بعد در علوم حکمت، فقه، اصول، منطق، ریاضیات نابغه دوران گردید. نام او یعقوبعلی که بعد به حاج شیخعلی معروف گردید در صدر مشروطیت از طرف مرحوم آخوند ملامحمدکاظم خراسانی بشیراز آمد در دوره دوم از طرف مردم شیراز بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب و در تدوین قوانین مملکتی بر اساس موازین شرع و عرف سهم بسزائی دارد. خطی بسیار زیبا و طبع شعری غرا داشت که دیوان او بنام «کنزالنطایح یا گنج سعادت» در سال ۱۳۲۵ شمسی در شیراز بچاپ رسیده و رسالت مذهبی و حواشی متعدد دارد. هفت جلد قرآن کریم بخط زیبای نسخ نوشته که در نزد فامیل موجود است. مادرم صفیه دختر خانجان پسر حاج ابراهیم پسر حاج عبدالله است که خانجان نیز در حد خود از تحصیلات قدیمه برخوردار خطی زیبا داشته و مردی شجاع و خوش قیافه بوده. مادر مادرم حاجیه رقیه دختر مرحوم حاج عبدالله (دوم) تاجر ابیوردی ساکن شیراز و با اینکه اندک زمانی بوده است از میان ایلات و عشایر و زندگی چادر نشینی بشیراز میآید معهذاسبک علاوه بر اینکه در شغل خود یعنی تجارت متبحر بوده از تجار معتبر و معروف میشود، رغبت و علاقه زیادی بمعاشرت با اهل علم و فضیلت و ارباب عمامت داشته و بهمین مناسبت خانه او در شیراز محله سنگ سیاه کوچه حسینیه کردها در ردیف خانه های زیبای

آن زمان محسوب و این خانه محل پذیرائی از فضلا و مجتهدین و علما بوده است و اکثراً در آنجا مخصوصاً ایام سوگواری ماه محرم و شبهای احیا در ماه مبارک رمضان ضیافت و سفره داده میشده است. از پدر من هشت پسر و دو دختر بوجود آمده بزرگتر از همه بنام کوچک خان در طفولیت فوت مینماید. بعد از او احمدعلی و بعد محمدعلی که او هم در سن ۱۲ سالگی در حالی که بواسطه مرض آبله از یک چشم نابینا بود فوت نمود بسیار باهوش و علاقمند بدرس بود. (خود من در حقیقت فرزند چهارم هستم).

وضع تحصیل در آنموقع - تا ابتدای سلطنت مرحوم رضاشاه کبیر هنوز آموزش و پرورش و فرهنگ توسعه و تعمیم نیافته و معروفترین مدرسه در ایران همان «دارالفنون» بود و علت کمی مدرسه هم این بود که علما مدرسه رفتن را منع و در واقع تحریم نموده بودند و هرکس فرزندش را بمدرسه میفرستاد کافر و زندیق محسوب و باصطلاح مهدورالدم بود و بهمین جهت مدرسه های شیراز از تعدادی انگشت شمار تجاوز نمی کرد و متدرجاً تا زمان تحصیل ما که میتوان گفت آزادی بیشتری بوجود آمده بود. آنچه را بخاطر دارم: مدرسه شعاعیه بمدریت مرحوم امین خاقان و مؤسس آن شعاع السلطنه پسر مضرالدین شاه قاجار والی (استاندار) فارس بود. مدرسه سلطانیه بمدریت بهاء الدین بازارگاد مؤسس آن سلطان الحاجیه دختر مشیرالملک، مدرسه شریعت یا حیات مدیر آن مرحوم شیخ محمد حسین حیات و محمد حسین استخر که اینها مدرسی بودند که دوره متوسطه را آنهم بطور ناقص یعنی حداکثر تا کلاس دهم داشتند و ضمناً شش ساله ابتدائی نیز ضمیمه آنها بود. بقیه مدارس مانند نمازی که مؤسس آن حاج محمد حسین نمازی پدر آقا مهدی نمازی (سناتور) بمدریت مرحوم ابوالقاسم برهان، مدرسه قوامی مؤسس آن قوام الملک بمدریت مرحوم قدرت. مدرسه زینت مؤسس آن حاجیه زینت الملک عیال نصیرالملک بمدریت حاج محمد حسن رضوی زاده، مدرسه کمالی، مدرسه دانش، مدرسه صدرا، مدرسه فرصت، مدرسه احمدیه (بعدها همین مدرسه بنام مدرسه پهلوی گردید) مدیر آن مرحوم میرزا محمد خوشنویس هاشم زاده و مدتی هم سید محمد دستغیب بود. مدرسه حاج قوام از موقوفات حاج قوام بزرگ، مدرسه ناظمیه مؤسس آن مرحوم ناظم الملک، مدارس پسرانه همین چند مدرسه بود و از مدرسه دخترانه هم بجز مدرسه های عصمتیه و عفتیه و ادب بناب و اخیراً هم مدرسه خانم الاجرالد خبری نبود زیرا جائی که درس خواندن برای پسرها محدود بود برای دختران بطریق اولی منع می بود.

در گوشه و کنار شهر مکتب دارها و ملاجی ها که وظیفه مدارس امروزی را بعهدده داشتند به بچه ها در خانه خود و یا در مساجد و تکایا درس میدادند و بچه ها هم صدا در صدای یکدیگر داده و از «الف دو زبران و دو زیران و دو پیش آن» شروع و حداکثر بخواندن کتابهای داستان خورشید و فلک ناز و امیر ارسلان و چهل طوطی و امثال اینها پایان می یافت و قانون چوب و فلک و تنبیه یدی حکمفرما بود. کسانی هم بودند که استطاعت داشتند و میتوانستند از عهده مخارج معلمین سر خانه برآیند اطفال خود را باین وسیله با سواد میکردند که البته در آن زمان داشتن سواد در خواندن کتاب گلستان سعدی و نصاب الصبیان و صرف و نحو و تنوین و تجوید و کتب و رسایل دینی و نوشتن املاء از کلیله و دمنه خلاصه میشد و آنهایی هم که از مدارس تصدیق سوم متوسطه و یا ششم ابتدائی میگرفتند بوعلی سینای دوران محسوب میشدند. حقا هم بعضی از این محصلین با اینکه از جبر و مثلثات و فیزیک و شیمی بهره ای چندان نداشتند ولی از لحاظ خط و ربط و اطلاعات عمومی و حساب و املاء و انشاء با کسانی که (اگر جرات نکرده باشم) امروزه دارای مدرک لیسانس

هستند قابل مقایسه نبودند و اقلاً میتوانستند نامه معمولی خود را بدون غلط بنویسند. کما اینکه از همین قبیل افراد بودند که ادارات و تشکیلات نوین مملکت را پایه گذاری نمودند و آنچه را که مرحوم رضاشاه کبیر رهبری مینمود عیناً مجری میداشتند و میتوان گفت که چون پایه و میزان صنایع و علوم و اقتصاد و سطح ترقیات در حد امروزی نبود سواد هم تا همان حدودی که ذکر شد کافی بود و میتوانست نیازهای آنروزی را برطرف سازد و مثلاً کسی که تصدیق شش ساله ابتدائی داشت گردانیدن چرخ اداره ای را بخوبی از عهده بر آید.

باری پدر ما از جمله کسانی بود که دو نفر معلم برای برادران بزرگتر از من انتخاب کرده که یکنفر آنها شبانه روزی در طرف خلوت (بیرونی) اطاقی بخود اختصاص داده و بتدریس مشغول بود و علاوه بر حقوق مستمری ماهیانه شام و ناهار او نیز تأمین بود و یکنفر هم که برای مشق خط هفته ای سه روز روزی یکساعت میآمد و سر مشق میداد و بشهر مراجعت میکرد. معلم مشق خط مرحوم میرزا محمد هاشم زاده و بقیه درسها هم بعهدہ مرحوم سیدآقا نورگستر و مشکوٰۃ پسر ساعدالسلطان بود که در ضمن انگلیسی هم درس میداد. در این چنین شرایطی اکثر از جوانان محلی و اطفال فامیل نیز با استفاده از موقعیت به تحصیل میپرداختند.

احمدعلیخان برادر بزرگترم و خود من هم تا سن نه سالگی بهمین منوال درس میخواندیم. پس از تحصیل اجازه از مرحوم حاج شیخعلی مجتهد ایبوردی که عموی ما بود پدرمان ما را بمدرسه احمدیه واقع در محله میدان شاه شیراز فرستاد. برنامه مدرسه ها در آنموقع خیلی جالب و برای ما تازگی داشت. خوب یادم هست هر روز صبح موقعی که ناظم مدرسه زنگ را بصدا در میآورد همگی صف می بستیم تکالیف شب گذشته را که معمولاً مشق خط بود ارائه مینمودیم هرکس تکلیف خود را بجا نیاورده بود با خیزران (یک نوع چوب) و یا شلاق مواجه میشد. نظافت لباسها و دستها و موهای سر و ناخن مورد بازدید قرار میگرفت. بعداً یکنفر از میان شاگردان با صدائی خوب و آوازی خوش دعا میخواند (غالباً دوازده امام خواجه نصیر را میخواندند) و سپس شاگردان هر کلاس به کلاس خود میرفتند. به مشق خط و علوم دینی خیلی توجه میشد. ساعت اول کلاس حتماً اختصاص به تلاوت آیاتی چند از کلام اله مجید داشت و در ساعت های بعد طبق برنامه های معین، فارسی از کتاب آئین دانش و یا فارسی عبدالعظیم قریب گرگانی، جغرافیای حسین گل گلاب، تاریخ ذکاء الملک فروغی، عربی نصاب، هندسه و حساب رهنما، گلستان سعدی و از کلیله و دمنه هم املاء میگفتند. معلمین هر روزی که درس میدادند در جلسات بعد عیناً همان درس را جواب میخواستند و هر کس غفلت کرده بود سروکارش به چوب و شلاق و سرزنش و حتی کلاه کاغذی و ایستادن بر آفتاب میافتاد و علاوه بر این مکلف میشد همان شب چندین صفحه از کتاب مربوطه بنویسد تا خوب بیاموزد. معمولاً برنامه صبح ها سه ساعت و در فاصله هر ساعت زنگ راحت میزدند که بچه ها در حیاط مدرسه به تفریح و بازی پردازند که البته بعضی از بچه های زرنگ در زنگ راحت هم از خواندن درس غافل نبودند. عده ای هم برای خریدن تنقلات سری به بابای مدرسه میزدند.

برنامه بعداز ظهر ها هم دو ساعت بود که پس از ادای نماز ظهر و عصر در نمازخانه مدرسه به کلاس میرفتند و دو ساعت عصر را نیز مانند برنامه صبح درس میخواندند. برای بزرگسالان از کلاس ششم ابتدائی به بالا برنامه درس زبان خارجی کم و بیش وجود داشت ولی رویهمرفته معلم زبان خارجی تعدادش خیلی کم بود و یادم هست در مدرسه سلطانیه مرحوم

مستر شاپورچی و در مدرسه شعاعیه مستر بلوچی انگلیسی را تدریس میکردند و مسیو فریور هم فرانسه درس میداد. تنها یک لابراتوار در مدرسه شعاعیه وجود داشت که اداره آن بعهده مرحوم فیلسوف روانشاد بود.

برادرم احمد علیخان تا کلاس پنجم و من در کلاس سوم در مدرسه احمدیه بودیم بعداً بمدرسه شعاعیه (ساختمان آن وصل به عمارت پست و تلگراف فعلی بود که در موقع احداث خیابان شاپور و ساختن بانک ملی ساختمان مدرسه شعاعیه را خراب کردند) مدیر مدرسه مرحوم امین خاقان و پس از او پسرش میرزا اسماعیل خان شعله بود. از جمله معلمین و اساتید ما که لازم میدانم در اینجا ذکر خیری از آنان بمیان بیاورم عبارت بودند از مرحوم میرزا غلامرضا برهانی، معنوی، میرزا عبدالله آتشی، میرزا آقا بزرگ سامی، شیخ محمد حسین جباری، فاضل پدر فاضل زاده بدیع، شیخ محمد حسین سعادت، شیخ عبدالکریم سعادت، استاد رجائی و دستغیب که خداوند همه آنها را غریق رحمت خود بفرماید.

بهر حال مدرسه شعاعیه دو قسمت شد یکی متوسطه بنام دبیرستان شاپور و یکی هم بنام دبستان باقری (ساختمان آنرا مرحوم حاج باقر بهبهانی در خانه فتح الملک سه راه مدبری بنیاد نمود) در این موقع برادرم که تحصیلاتش به سیکل اول رسیده بود برای ادامه تحصیلات به طهران رفت و در آنجا در کالج امریکائی که رئیس آن مرحوم دکتر جردن بود بادامه تحصیل پرداخت و از آنجا فارغ التحصیل (دیپلمه) شد. من هم گواهی نامه ششم ابتدائی را در سال ۱۳۱۱ از مدرسه باقری دریافت نمودم و یکی دو سال هم در دبیرستانهای شاهپور و سلطانی درس خواندم و متأسفانه چون غافل بودم که روزی روزگاری فرا میرسد و عقربه زمان روی مدرک تحصیلی قرار میگیرد و هر کس این سرمایه ترقی را نداشته باشد محکوم به فنا خواهد بود از همین موقع ترک تحصیل کردم اگر چه چندان گناهی هم نداشتم زیرا در آنزمان با آن کیفیت درس خواندن و با ایمانی که معلمین بدرس دادن و علاقه ای که محصلین به فرا گرفتن داشتند دارنده گواهی نامه ششم ابتدائی بخوبی میتوانست گلیم خود را از آب بکشد و همه جا هم او را قبول میکردند و لذا من هم دیگر حق داشتم که حتی خواب این روزها را نه بینم.

دو نفر برادران دیگرم جمشید (خانجان) و غضنفر در مراحل ابتدائی مدرسه باقریه تحصیل مینمودند و من ناگزیر بدنبال کار رفتم. ابتدا چندی در مدرسه قوامی معلم بودم و بعد مدرسه ای در ایبورد و محل سکونت بنام دبستان مظفری تأسیس کردم دو سال این مدرسه را اداره و در سال ۱۳۱۴ با دختر مرحوم شاهرضای ایبوردی (قوام دفتر) بنام قمر سلطان که از طرفی دختر پسر عموی پدرم و از طرف دیگر دختر دختر عمویم میشود ازدواج نمودم. در همین سال علاقمند شدم که بشغل دولتی مشغول شوم لذا بطور پیمانی (کنتراتی) بخدمت امنیه (ژاندارمری) در آمدم. ابتدا تقریر نویس شعبه تحقیق هنگ ۸ امنیه شیراز بعداً مدتی آجودان گروهانهای امنیه کازرون و یکم مرکزی شیراز و مدت یکسال هم تا آخر سال ۱۳۱۶ با سمت های محقق هنگ امنیه اهواز و آجودان گروهان دزفول مشغول خدمت بودم. از فروردین ۱۳۱۷ بخدمت مقدس سربازی وارد شدم در هنگ ۱۲ گارد پیاده سلحشور انجام خدمت نمودم. در این مدت دوسال در دفتر هنگ مسئول کارگزینی افراد بودم. پس از خدمت سربازی در شرکت سهامی معاملات روستائی فارس با سمت حسابدار مسئول شعبه نرخ استخدام و با چهل تومان حقوق ماهیانه (تصور نفرمائید افسانه است) که آنموقع حقوق نسبتاً خوبی بود مشغول شدم. تا تیرماه ۱۳۲۰ در شرکت روستائی بودم بعداً بااستخدام کارخانه قند مرودشت بطور حکمی وزارتی پیشه و هنر بعنوان مسئول حسابداری چغندر در آمدم و چون در فن حسابداری دویل تخصصی پیدا کرده

بودم دامنه توقعاتم بالا گرفت حقوق زیادتر از ماهیانه شصت تومان خواستم که موافقت نکردند. ناچار مستعفی شدم و بکارهای آزاد پرداختم. در حین کارهای آزاد با فراغت بیشتری توانستم با جراید و مطبوعات سرو کار پیدا کنم و مخصوصاً در جرگه ارادتمندان مرحوم محمد حسین استخر که از نویسندگان خوب و عالیقدر شیراز بود در آمدم و با روزنامه استخر همکاری داشتم. در سال ۱۳۲۸ شخصاً امتیاز روزنامه قهرمان اتفاق را گرفته و چند شماره ای انتشار دادم و دیری نپائید بعلت نبودن مقدمات مالی بخودی خود تعطیل شد. بهر حال در سال ۱۳۳۶ بعنوان حسابدار و کفیل شهرداری اردکان فارس بااستخدام شهرداری ها وارد شدم. از سال ۱۳۴۰ رئیس حسابداری شهرداری برازجان و از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ شهردار برازجان و تا سال ۱۳۴۵ شهردار کازرون و تا سال ۱۳۴۹ در استان خراسان شهردار درگزر (ایبورد) بودم.

خدای را هزارها مرتبه شکر که بحمداله در خدمات خود و در مأموریتهایی که داشته ام منشأ اثر بوده و رو سفید بوده ام و رضایت مردم و اولیای امور را جلب نموده چندین تقدیر نامه از استانداران و هیئت های بازرسی شاهنشاهی و وزارت کشور دارم و بافتخار دریافت نشانهای بیست و پنجمین سال سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی و جشن تاجگذاری معظم له نائل شده ام. هم اکنون که این سرگذشت را مینویسم در شهرداری شیراز مشغول خدمت هستم. بمطالعه کتب و مطبوعات علاقه و طبع شعری هم دارم. گاهی که جمعیت خاطری بوجود بیاید بزعم خود اشعاری میسرایم. همیشه پروردگار متعال را قادر دانسته به روزی مقسوم قانع و برای عیشی و یا رونق معیشتی از جیش اهرمن به خدای پر عطای ذوالمنن پناه برده و تن بدنائت و خیانت و پستی نداده ام. از مال دنیا چنانم که گوئی تازه از مادر زاده ام و بقول مرحوم ایرج میرزا از مال جهان ز کهنه و نو سه فرزند دختر دارم:

دختر بزرگم بنام پریچهر (رقیه) را به اسمعیل پسر حاج نوراله عبداللهی پسر عموی پدرم داده ام. اسمعیل در قسمت پایگاه زلزله شناسی شیراز وابسته بدانشگاه طهران کار میکند. پسرانی بنام فرهمند، خسرو، قباد، فرزاد (رضا) و دخترانی بنام ثریا و زلیخا دارد که هریک باقتضای سن مدارج تحصیلی را طی مینمایند. دختر دیگرم خورشید زن لطف اله پسر حاج محمد (دائی مادرم) میباشد بکار زراعت مشغول است فرزندان بنام محمد، عزیز، خشایار، فاطمه، سیما دارد که درس میخوانند. دختر سومم بنام ایراندخت بازدواج علی بخش مرادی پسر مشهدی عبدالعلی که او نیز از فامیلم میباشد در آمده. ایران و علی بخش در کادر آموزش قرار دارند یک دختر بنام نازلی و یک پسر بنام محمد علی دارند. برادر بزرگم احمد علیخان متولد ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۰ هجری قمری، فارغ التحصیل (دیپلمه) کالج آمریکائی طهران متخصص حسابداری و مسلط در زبان انگلیسی بطوریکه چون بدون مراجعه به کتاب لغت هر وقت کس لغت مشکلی از انگلیسی را سؤال میکرد بلا تأمل جواب میداد و بهمین جهت به دیکسیونری سیار (فرهنگ) معروف شده بود. پس از مراجعت از طهران در سال ۱۳۱۲ و طی خدمت مقدس سربازی در دفتر هنگ توپخانه در بانک شاهنشاهی استخدام شد و در آنجا تا سمت معاونت ترقی کرد. بعداً که بانک شاهنشاهی در زمان حکومت دکتر مصدق منحل شد بخدمت در اصل ۴ (مؤسسه آمریکائی) در آمد در آنجا نیز مقامی والا داشت. پس از انحلال اصل ۴ در شیراز اداره بهداشت محیط منتقل و رئیس کارگزینی بود. در سال ۱۳۴۶ در نتیجه مرض قلبی برحمت ایزدی پیوست. مرحوم احمد علیخان در فن موسیقی نیز متبحر و استاد ویلن و از شاگردان مرحوم ابوالحسن صبا و حسین یاحقی بود. شعر خوب میسرود شمع جمع

دوستان بود لطیفه ها و مضامین بکر او زبانزد یاران و رویهمرفته در حد خود نبوغ داشت. عیال او کوکب الملوک دختر مرحوم میرزا عبدالله خان مشیر دفتر دبیری میباشد. پسرانی بنام پرویز و فریبرز و چنگیز و دختری بنام ماهله (هلن) دارد. پرویز دکتر ارشیتکت نقشه بردار راه و ساختمان و محاسب ساختمان میباشد. تحصیلاتش در اتریش و عیالش بنام یوحنا از اهالی هلند است. فرزندانی بنام بردیا و شیرازه و املی دارد. پرویز در قسمت ذوب آهن ایران مشغول است. فریبرز پسر دیگر احمدعلیخان دکتر در رشته الکترونیک از دانشگاه کامبریج آمریکا میباشد با فرح دختر غضنفر (برادرم) ازدواج کرده فرزندانی بنام هوشنگ دارد. چنگیز پسر سومی احمد علیخان در رشته ریاضیات و در آمریکا تحصیل میکند. ماهله (هلن) دختر احمدعلیخان دیپلمه و با سرهنگ حسن دبیری افسر ژاندارمری ازدواج نموده فرزندانی بنام نادر، دارا، شهریار دارد.

خواهرم اسیه متولد ۱۲۹۹ شمسی عیال بهرام عبداللهی فرزند مرحوم حاج شکراله بازنشسته دارائی است فرزندانی بنام فرشاد دارد. برادر دیگر جمشید (خانجان) متولد ذی حجه ۱۳۴۰ هجری قمری با خانم عفت دختر پسر عمه ام کاکاخان بیگ اخوان ازدواج نموده معلومات انگلیسی و حسابداری او بسیار خوب است. چند سال در بانگ شاهنشاهی ایران و بعداً در اصل ۴ و در حال حاضر (تاریخ نگارش کتاب) در شرکت داروئی استرلینگ وینتروپ طهران کار میکند. در نتیجه صحت عمل و درستکاری همیشه و در هر کجا که بوده مورد توجه و دارای مشاغلی حساس میباشد. پسرانی بنام فرهاد دانشجوی پزشکی ارتش و سعید لیسانس ریاضیات که اکثراً در کنگره های ریاضی دانهای جهانی شرکت میکند بدریافت سکه پهلوی طلا مفتخر و فعلاً هم با هزینه دولت جهت ادامه تحصیل در ایتالیا تحصیل میکند. پسر دیگر جمشید سرورش که او هم در رشته ارشیتکت و در ایتالیا تحصیل میکند. دختران جمشید یکی مینو دارای تحصیلات دیپلمه و عیال اسکندر کریم آقائی (حسن بیگی) افسر ارتش میباشد. فرزندانی بنام بابک و بردیا دارد. دختر دیگر جمشید فلورا در طهران مشغول تحصیل است.

برادرم غضنفر متولد ۱۳۴۳ هجری قمری لیسانسیه زبان از دبیران فعال و خوب مدتی در شهرستان آواده و بعد بشیراز منتقل و دبیر دبیرستانهای ابن سینا و حاج قوام و فعلاً بافتخار بازنشستگی نائل شده در طول خدمت فرهنگی مورد علاقه و احترام اولیای آموزش و پرورش بوده است. با حلیمه خانم دختر مرحوم میرزا محمد حسین عبداللهی پسر مرحوم آقا شیخ حمزه (پسر عمه ام) ازدواج نموده دخترانی بنام آذرمیدخت (در کادر آموزش و دیپلمه و با عزیز عبداللهی پسر مشهدی عزت اله کارمند وزارت آب و برق ازدواج نموده پسرانی بنام انوشیروان و علی دارد) و آزاده (دیپلمه و با فضل اله خان عبداللهی پسر حاج عبداللطیف لیسانسیه اقتصاد کارمند طرح و برنامه سازمان برنامه ازدواج نموده و فرزندانی بنام رامین و فرزین دارد) و فرح (دیپلمه و با فریبرز پسر احمدعلیخان ازدواج نموده پسرانی بنام هوشنگ دارد) و فرشته و فریبا و مژگان و پسرانی بنام محمد حسین دارد که به تحصیل اشتغال دارند.

برادرم دکتر محمود قهرمانی متولد ۱۰ محرم ۱۳۴۵ هجری قمری متخصص اعصاب و روان از دانشگاههای طهران و فیلادلفیا خدمات خود را در وزارت بهداری و در شهرهای خور و بیابانک، داراب، گناوه، شیراز، بیمارستان رازی طهران انجام و فعلاً در فیلادلفیا و یکی از بیمارستانهای مهم و معتبر اشتغال دارد. در مورد تخصصی رشته مربوطه قبول شده است با شاه سلطان دختر مرحوم هاشمخان (پسر عمه ام) ازدواج نموده فرزندانش عبارتند از:

مینا لیسانس روانکاوی که همسر عباس آقا عبداللہی پسر عبداللطیف خان و یک دختر بنام صوفیا دارد. نصرالہ دانشجوی پزشکی بسیار با ہوش و نمرات تحصیلی او ہمیشہ ممتاز و با پیوش ایوردی دختر غلامرضا خان پسر قوام دفتر ازدواج نموده. دختران دیگر دکتر محمود فروغ و مرجان میباشند کہ در آمریکا مشغول تحصیل هستند. بی مناسبت نمیدانم یادی ہم از مہرداد عزیزم بکنم پسر دکتر محمود بود بسیار با ہوش و از همان کودکی رفتار بزرگان را داشت افسوس در نتیجہ تصادفی جانگداز از بین رفت و ہمہ ما را داغدار کرد. دکتر محمود قہرمانی در تألیف کتاب «شخصیت و اختلالات آن» با آقایان دکتر جواد نوربخش و معنوی و ایزدی ہمکاری داشته و مشترکاً تدوین نموده اند.

دکتر قہرمان قہرمانی برادر دیگرم متولد ۱۳۰۹ شمسی تحصیلاتش در رشتہ علوم اقتصاد و سیاسی ابتدا در کادر آموزشی فرهنگ و بعداً بخدمت در وزارت امور خارجه وارد مدتی در کانادا و بعداً در مسکو تا مقام دبیر اولی سفارت و فعلاً رایزن سفارت ایران در اسپانیا (مادرید) میباشند. بسیار طرف توجہ اولیای وزارت امور خارجه و در فواصلی ہم کہ بطهران منتقل میشود مشاغلی حساس دارد. دکتر قہرمان دارای ذوق نویسندگی و در سن بیست و پنجسالگی کتاب مادام کوری را از انگلیسی بفارسی ترجمہ نموده است. همسر او منیژہ خانم دختر مرحوم عنایت الہ دبیری (حسام دفتر) فرزندان بنام ساسان و زوبین و آریتا دارد کہ بہ تحصیل اشتغال دارند.

رودابہ نام خواہر دیگرم متولد ۱۳۱۴ شمسی دیپلمہ مامائی با رضاقلیخان (بہروز) پسر مرحوم محمد قلیخان عبداللہی عموزادہ ام ازدواج نموده. رضا قلیخان دیپلمہ و در بانک سپہ شیراز اشتغال دارد. فرزندان سیاوش و فروزان و آرش میباشند کہ سیاوش و فروزان تحصیل میکنند.

## فصل دهم

### (باورد - نسا - ایبورد - ابوالورد؟)

انگیزه من \_ یکی دومرتبه سعادت استان بوسی بارگاه ملایک پاسبان حضرت ثامن الائمه امام هشتم موسی الرضا در مشهد مقدس نصیب شده بود. همسرم قمر نیز آرزوی خود را برای زیارت قبر سلطان دین رضا بیان میکرد منتها تا موقعی که بر حسب اقتضای مأموریت اداری به استان خراسان نرفته بودم این تمنای همسرم برآورده نشده بود. تقدیر قلم خود را بدست جناب باقر پیرنیا استاندار و نیابت تولیت عظمی استان قدس داد و ایشان مرا بمنظور خدمت در درگز بسمت شهردار احضار نمودند (در واقع اجابت آرزوی همسرم و طلب امام بود) و چون درگز همان منطقه ایبورد و موطن اجدادی ما بود که پس از قرون و اعصار بآنجا میرفتیم خیلی خوشحال بودیم. در مشهد بقاع متبرکه و مزار بزرگانی چون خواجه ربیع، خواجه اباصلت، خواجه مراد، ابونصر سراج معروف به پیر پالان دوز، شیخ بهائی را زیارت و جاهای دیدنی از قبیل مقبره شاعر نامی سخن سرای بزرگ طوس حکیم ابوالقاسم فردوسی سراینده شاهنامه و زنده کننده زبان پارسی و مقبره نادرشاه افشار شاهنشاه جهانگشا و بالاخره مسجد گوهرشاد و نقاط بیلاقی چون وکیل آباد، طرهبه، شاندیز و پارک آریامهر و هتل سنگی دیدن نمودیم. صبح روز هفتم اقامت در مشهد (۱۳۴۶/۶/۵) به سمت درگز رهسپار شدیم. صبحانه در قوچان صرف شد. راه درگز از طرف شمال شرقی قوچان بود. ارتفاعات تپه و ماهور و دامنه هزار مسجد طی میشد. اینچه ها را پشت سر گذاردیم. با اینکه جاده فرعی و خاکی بود معهذا اینقدر تحت تأثیر زیبایی طبیعت و سرسبزی و خرمی اطراف جاده واقع شده بودیم که ابداً احساس ناراحتی نمی کردیم. از کبکان که روزی نادر در آنجا اسیر قهر طبیعت شده خود و خاندانش بدست ازبکان خونخوار افتاده بود عبور کردیم و باز در همانجا از ابتدای گردنه اله و اکبر که همان نادر مقهور طبیعت آنروز و شاهنشاه مقتدر امروز (دوران عظمت خود) آنرا برای عبور خود و سپاهیان بصورت پلکان سنگی در آورده بود شروع و پیچهای هولناک و گیج کننده گردنه را یکی پس از دیگری طی کردیم. بالای گردنه اله اکبر تا جایی که چشم کار میکرد دشت وسیعی نظر ما را جلب کرد. این همان دشت وسیعی بود که (در آنجا ایمان فلک بباد رفته بود) روزی طفل چوپانی مانند نادر را به اوج قدرت رسانیده بود. آری ما به باورد، نسا، یا ایبورد رسیده بودیم. از همان لحظات بخاطر آوردن روزی روزگاری اجدادم در این خطه فداکاریها کرده و بالاخره

که با خون شیران شده شست و شو

همین است آن مرز پر آبرو

کنام پلنگان و شیران شود

دریغ است این مرز ویران شود

همین لحظه بود که انگیزه ای برایم بوجود آورد در صدد بر آمدن به کنجکاوی پردازم و برای هنگامی که به شیراز مراجعت میکنم آنچه را که کسب اطلاع کرده ام بصورت ارمغان به مشتاقان و ایبوردیهائی که سالیان متمادی است بحکم تقدیر و بخاطر حفظ حدود و ثغور و مصالح میهن عزیز از آن مرز و بوم به خطه فارس نقل مکان نموده اند هدیه کنم. این یک انگیزه بود و اما انگیزه دیگر هنگامی بود که اشعار شیراز را بنام تبریک نوروزی فروردین ۲۵۳۵ تقدیم دوستان و سروران عزیز نمودم اکثراً از شهرهای ایران از طرف دوستان سؤال میشد که: جزوه با امضاء مظفر قهرمانی

ایبوردی است. آیا ایبوردی کجاست؟ مخصوصاً این پرسش را که دانشمند گرامی جناب استاد سید محمد علی جمال زاده ضمن ابراز محبت بسیار از ژنو طی نامه ای نموده بود باین مضمون "من از مسافرتهاى خود در شیراز و سرزمین قشقائیه با قدری خطرات خوب و فراموش نشدنی دارم که هنوز هم برایم در حکم ذخیره مسرت خاطر و بشاشت ضمیر است. این ایام نوروز شیراز را غرق گل و سبزه و عطر و خوشی و طرب می سازد جایم هزار بار خالی خواهد بود، مثنوی شیراز مرا در عالم خیال به شیراز رهنمون شد چشم را بستم و پیاده آن راه باریک باباکوهی را پیش گرفتم و خود را بآن بالا و آن اطاق و آن حوض رساندم و همان جائی که بیست و پنجسال پیش رو بسوی شیراز پهلوی بابا نشسته بودم و هنوز تأسف دارم وقتی از من پرسید قلیان می کشید؟ (در حالی که خودش مشغول قلیان کشیدن بود) عقم نرسید که چه میپرسد جواب رد دادم و مغبون و محروم از کوه سرازیر شدم". بعد در همین نامه جناب استاد از من خواسته بودند "آیا ایبوردی چه محلی در شیراز است درست سر در نیاوردم" بیشتر تحریک و تشویق شدم که اصولاً درباره ایبورد آنچه را که یادداشت تهیه کرده ام و اطلاعاتی کسب نموده ام باز هم مطالعات بیشتری از کتب تاریخی موجود در کتابخانه ها نموده بصورت مجموعه ای تقدیم علاقمندان نمایم بخصوص چه بهتر که چاپ و انتشار این کتاب مقارن با جشنهای پنجاهمین سال دوران سلطنت پیر افتخار خاندان جلال و دانش پرور پهلوی بوده باشد که البته نوراً علی نور و موجب نهایت سعادت است.

**باورد و نسا** - منطقه ای که امروز در شمال خراسان بنام درگز نامیده میشود در واقع همان ایبورد است و بنابراین از بدو ورودم بشهر درگز سعی داشتم از مطلعین و معمرین آنجا اطلاعات تاریخی راجع به این محل که زادگاه اجداد و نیاکانم بوده کسب نمایم و این توفیق موقعی نصیب شد که با آقای ابوالفضل قاسمی دانشمند و محقق درگزی اتفاق ملاقات رخ داد. اطلاعات ایشان بسیار عمیق و مستند و میتوانست مورد اعتبار و اعتماد بوده باشد و لذا اجازه میخواهم قبل از اینکه به بیان آن پردازم خوانندگان گرامی را بموقیت جغرافیائی درگز آشنا کنم. شهر درگز از طریق قوچان به طهران ۹۲۷ کیلومتر و از راه مشهد ۷۷۶ کیلومتر و تا مشهد ۲۶۹ کیلومتر و از قوچان به درگز ۱۲۱ کیلومتر فاصله دارد. از درگز به لطف آباد آخرین نقطه مرزی کشور که یکی از بخش های درگز میباشد ۲۶ کیلومتر است. شهر آرتق از شهرهای کوچک و نظامی روسیه در نزدیکی لطف آباد قرار دارد. درگز در نقطه جغرافیائی ۵۹ درجه و ۹ دقیقه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۲۸ دقیقه عرض شمالی قرار گرفته در جلگه ای واقع شده که اطراف آنرا کوههای هزار مسجد و زرین کوه و اله و اکبر احاطه کرده ارتفاع آن از سطح دریا ۴۵۰ متر میباشد. باستانی مدت ۶۲ روز که بطور متوسط در زمستان یخبندان است، هوای درگز در بقیه سال مخصوصاً از اواخر اسفند تا آخر اردی بهشت ماه بسیار عالی و تمام کوهها و تپه ها و جلگه سر سبز و خرم و همه از گلهای لاله و شقایق مزین میباشد. حداقل درجه حرارت هوا در زمستان و در سردترین موقع ۱۲ درجه زیر صفر و حداکثر در تابستان و شدت گرما ۴۲ درجه سانتی گراد است. در بهار همانطوریکه اشاره شد هوا مطبوع و دلپذیر و نقاط با صفائی مانند چهل میر، گلریز، نو خندان، چاپشلو، لطف آباد لائین دارد. تعداد جمعیت شهر چهارده هزار نفر و مساحت آن پنج کیلومتر مربع است (جمعیت منطقه ۸۰ هزار نفر میباشد). شهر درگز از لحاظ کشاورزی و دامداری معروفیت بسزائی دارد. محصولات عمده آن عبارت است از غله، پنبه، سیب زمینی، حبوبات، ذرت، کنجد، و صیفی جات که مقداری در داخل شهر مصرف میشود و مازاد آن بیزارهای شهرستانهای همجوار حمل میگردد.

طالبی و خربزه و هندوانه درگز بسیار شیرین و لذیذ است. محصول انگور فراوان و خوب در بخش های لطف آباد و نو خندان بعمل می آید. مردم از حیث لبنیات و گوشت و روغن حیوانی و سایر مایحتاج اولیه زندگی مستغنی هستند. صنعت پوستین دوزی درگز معروف و لهجه درگزی ها ترکی و کردی و فارسی است. مردم درگز از مواهب آب، لوله کشی، برق، اسفالت خیابانها و پارک و میدین و سیل بند و آب قنات و چاه عمیق برخوردار میباشند (مخصوصاً پارک بسیار زیبایی بوسیله خود نگارنده در آنجا ساخته شده که تفرجگاه مردم شهر است). اهالی درگز مبادی آداب، باسواد، مهربان، مهمان نواز و دارای خصایل نیکوی عشایری هستند. رودخانه درونگر (بر وزن فسونگر) از آنجا عبور میکند.

### **چگونه نام باورد یا ایبورد بدرگز تبدیل شده؟ - حال که بوضع شهر درگز تا حدودی آشنا شدیم میپردازیم به شرح**

تاریخچه آن و بیان اینکه چرا اصولاً نام باورد یا ایبورد بدرگز تبدیل شده است:

زنجیره کوههایی که در شمال خراسان بخاور کشیده شده وقتی بشمال قوچان و مشهد میرسد بقلل و رشته های اله اکبر، میدان خونی، آسلمه سپس کاماس، هزار مسجد، قزل داغ، و زرین کوه منشعب میگردد. در دامنه ها و جلگه ها و دره های سر سبز و گردنه های صعب العبور و شهرهای سنگی و سنگرهای مرزی این ناحیه تاریخ حماسه ملی بیست و پنج قرن کشور ما نهفته شده است و بقول نجیب مکران یکی از مورخان قدیم مرز توران که بعداً مزدورانش نامیدند همین رشته کوهها هستند و بطور قطع در معرفی و شناخت ماجراهای قهرمانی این سرزمین است که حکیم بزرگ طوس میسراید:

همین است آن مرز پر آبرو                      که با خون شیران شده شست و شو

گرچه اغراض سیاسی تاریخ درگز را در میان ابرهای سیاه ابهام فرو برده بود ولی خوشوقتیم که این ابرها کنار رود و سیمای روشن و تابناک خاوران بهموطنان و مشتاقان معرفی شود. سلسله نالایق قاجار در مدت نزدیک بیک قرن و نیم یکی از عوامل بزرگی بود که نمی گذاشت ایران ترقی کند و نمی خواست تاریخ این سرزمین شناخته شود. ابتدا با تغییر نام باستانی این سرزمین (نسا و باورد)<sup>۱</sup> بدرگز کوشیدند خط بطلانی بسوابق باستانی این سرزمین بکشند سپس با توجیه

۱ - ایبورد که نام نخستین آن باورد است بمناسبت سازنده آن برویش نهاده شده است. کیکاوس پادشاه کیانی ایرانیان قسمتی از خاک خراسان را به باوردبن گودرز میسپارد. وی شهری در آنجا بنام خود باورد میسازد. از این رو این شهر بنام وی خوانده میشود. ایبورد نام تازی آن است (دره نادری مرآت البلدان). اینک شهر ایبورد مرکز ولایت ایبورد پیشین جای خود را به محمد آباد درگز داده است. شهرستان ایبورد نیز بشهرستان درگز تبدیل یافته است. خرابه های ایبورد همراه چند روستای آباد و قدیمی طبق قرارداد آخال ۱۲۸۵ قمری از درگز و ایران جدا جزء خاک شوروی شده است. این شهر در قدیم یکی از مهمترین شهرهای خراسان و ایران بود. از مرو تا نیشاپور و رای آن شهر بزرگ دیگری وجود نداشت "ص ۱۷۴ المنجد قسمت علوم و ادب ص ۱۷۹ سازمان اداری و سیاسی حکومت صفویه پرفسور منبوسکی" تا دوره سلطنت نادرشاه نیز مکرر در کتاب ها اسمی از این شهر و اهمیت و آبادانی آن برده شده است ولی بعد ازفتح دهلی هرگاه درجائی از آن سخن پیش آمده از خرابه های آن یاد شده "ص ۵۷ و ۵۸ کتاب مرو: اودونوان" امیر عبدالرحمن پادشاه افغانستان چهارده سال قبل از عقد قرارداد آخال هنگام عزیمت بخوارزم چند روزی مهمان سر تیپ الهیارخان حکمران رزمنده درگز میشود. هنگام بدرقه در شمالی ترین نقطه درگز نامی از شهر غیر مسکون و مخروته ایبورد میبرد "ص ۱۸۴ کتاب امیر عبدالرحمان"

مسخره نام درگز به دره گز و قرارداد ننگین آخال و انتزاع قسمتی از خاک این شهرستان خواستند این منطقه تاریخی را کوچک و بی اهمیت جلوه دهند. اساس این کینه توزی تاریخی از آنجا ناشی میشود که وقتی نادر در درگز وارد مبارزات سیاسی میگردد در برابر خود جبهه ای مییابد که با کمک عده ای از خوانین اتک<sup>۱</sup> با خان خوارزم راه و رابطه داشتند و با هر گونه فعالیت میهن پرستانه در درگز مخالفت می نمودند، در رأس آنان تیره ایل قاجار مرو قرار گرفته بود. نادر بکمک مردم و جوانان ناسیونالیست در گز وطن فروشان را منکوب میسازد و قاجاریان مرو و ایبورد را سخت تنبیه میکند. این اقدام و یا بقول مخالفان گناه شیر مرد اتک (نادر) وقتی غیرقابل گذشت میشود و سنگین جلوه میکند که شاه پهماسب در قوچان از دسایس موزیانه فتحعلی خان قاجار به نادر گله میکند. سردار خراسان برای تحقق ایدالهای ملی خود نیای آغا محمدخان قاجار را از فراراه پیشرفت خود بر میدارد. بهمین جهت وقتی آغامحمدخان سلسله قاجار را بوجود میآورد خود و سپس برادرزاده اش باندیشه انتقام وحشیانه از نادر میافتد. بدستور آغا محمدخان آرامگاه بزرگترین سردار تاریخ ایران در مشهد ویران میگردد استخوانهای وی بیرون ریخته میشود (لرد جرج گرنز در این باره نوشته است: آغامحمدخان که مرد وحشی و خونخواری بود وقتی به پادشاهی رسید مقبره عالی نادر را در مشهد که نادر برای خود و پسرش رضاقلی میرزا ساخته بود با خاک یکسان نمود استخوانهای جسد نادرشاه را بطهران منتقل در مدخل قصر خود خاک کرد. در زمان ورود جیمس فریزر به خراسان این آرامگاه خرابه ای بیش نبود. در زمان الکساندر بورنس که ده سال بعد بود در آنجا سبزی کاشته بودند (کتاب مسئله ایران) و بقولی با استخوانهای کریمخان زند شاه دادمنش ایران به پایتخت خود خاک میکند تا هر روز چندبار آنرا پایکوب و لگدمال سازد (بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد). اعلیحضرت رضاشاه کبیر بنیان گذار سلسله پهلوی از این جهت حق بزرگی بر مردم ایران و فرزندان نادر دارد که بعد از یکصدسال بفرمان همایونش استخوانهای مردان بزرگ تاریخ ما به آرامگاههای آنان برگردانده شد و مقبره نادر که در مشهد بمزرعه ای تبدیل شده بود و مورخان و سیاحان از وضع نامطلوب آن مطالب مختلف نوشته بودند بصورت آبرو مندی در آمد. سپس شاهنشاه آریامهر اقدام بزرگوارانه پدر را تکمیل و امر به ایجاد آرامگاهی نوین و بس با شکوه فرمودند که اینک پس از سالها چشم سیاحان را بخود خیره ساخته است.

کینه توزی خان قاجار بهمین جا خاتمه نمی یابد. شما وقتی دو کیلومتر و شاید کمتر در جنوب غربی این شهر پیش بروید در زیر مزرعه و قریه خیرآباد درگز به تلی از آثار و بقایای مولود آباد نادری خواهید رسید که روزی بنای یادبود

۱- اتک بزبان ترکی یعنی دامن. در اینجا منظور از دامنه و کوهپایه هائی است که در آن منطقه وسیع و آبادی قرار گرفته است. این بخش بعد از قرارداد آخال بدو قسمت شده است. اتک شمالی جزء خاک شوروی و اتک جنوبی بخشی از شهرستان درگز و جزء خاک ایران است. درباره حد و حدود و سوابق باستانی و تاریخی آن نظرات مختلفی ابراز شده است. پروفیسور واسیلی بارتولد روسی جغرافی دان، کلیه آبادیهای واقع در دامنه سلسله جبال خراسان را اتک میخواند، شهرهای معروف و قدیمی آنرا نسا و باورد معرفی کرده حدود آنرا تا فراه و حوالی قزل اروات امروزی امتداد میدهد "صفحه ۱۴۲ تذکره جغرافیائی". جیمس فریزر انگلیسی نویسنده کتاب نادرشاه از وفور آب و آبادانی و حاصلخیزی زمینهای اتک گفتگو میکند حدود آنرا محدود بهمان شهرهای قدیمی مهنه و نسا و باورد (درگز کنونی) مینماید آنرا بخش مرکزی درگز میخواند همان مفهوم دامنه و کوهپایه را تأیید کرده اشاره بدوران قدرت باستانی آن مینماید (صفحه ۲۴۵ و ۵۳ مسافرت بخراسان). محمد حسین خان پسر محمود خان کلانتر طهران در ۱۲۹۶ ضمن راپورت رسمی خود به دولت که یک نسخه خطی آن در کتابخانه ملک ضبط است اتک را در درگز چنین یاد میکند: "اتک در خاوران واقع است از سرخس گرفته پشت کلات همه جا جلگه است تا ایبورد، از ایبورد گرفته الی کاورس که آخر خاک درگز است رو به آخال میروند سمت شمالی هم دریای طژن است".

بزرگی در آنجا برپا شده بود که مورخان و جهانگردان ایرانی و خارجی بدان اشاره کرده اند. عبدالکریم کشمیری در کتاب در رکاب نادر<sup>۱</sup> از عظمت بنای مولود آباد من جمله مسجد آن که سه گلدسته طلا روی هم و شمشیری زرین بر فراز آن جا داشته و ساختمان آرامگاه امامقلی میرزا در آنجا بوده یاد میکند. نوشته هانوی حاکی است که نادرشاه با جایگزین کردن عده ای از اسیران ایرانی که همراه خود از خوارزم آورده بود قصد بزرگ کردن مولود آباد را داشته است ولی طبق اسناد بدست آمده و نظر ژنرال سایکس، آغا محمدخان در سفر خود به خراسان و بدرگز زادگاه مردی که کشور ما را از استیلای اشغالگران ترک و روس و افغان رهاشد با خاک یکسان کرد.

لجاج بدینجا پایان نمی یابد. با احتمال قوی قلعه دستگرد و ایبورد کرسی نشین درگز نیز بدست قاجاریان ویران میگردد. فرزندان نادر از خشم انتقام آمیز دشمنان رو به قراقوم می نهند. آنان برای محو افتخارات تاریخی و تغییر نام باستانی این شهرستان ولایت نادری را تکه و پاره کرده با عقد قرارداد ننگین آخال در سال ۱۲۷۵ قمری حاشیه ای از خاک وطن و منطقه درگز را از میان میبرند و از ما جدا میسازند تا شاید بدینوسیله با جدا شدن خرابه های شهر ایبورد نام باستانی این سرزمین از تاریخ و جغرافیای ما برافتد. در تمام کتابهای قبل از قاجار نام این شهرستان باورد و نسا بود. میرزا مهدی خان استرآبادی و سایر مورخان حدود جنوبی باورد یا ایبورد را تا میاب و کوپگان (کبکان)<sup>۲</sup> جنوبی ترین بخش شهرستان درگز و حد خاوری و جنوبی نسا را تا نزدیکی شهر درگز فعلی نوشته اند ولی در کتابها و کردنولوژیهای دوره قاجار بیکبار این نام به درگز تغییر مییابد.

این سرزمین از لحاظ وجود افتخارات باستانی بقدری غنی بوده که هر واژه و اصطلاح جغرافیائی آن خود سر فصل فخر و مجد نوینی برای آن است. عده ای دانسته و گروهی ندانسته واژه درگز را چنین معنی میکنند که چون در این نقاط درخت گز زیاد بوده و منطقه کوهستانی است بنابراین بدان نام دره گز داده اند. با تمام تفحصات بی غرضانه ای که شده تا کنون در هیچ کتاب معتبر و قدیمی بدین نام گذاری برخورد نکرده ام و اگر این نامگذاری در محل زیاد شنیده میشود بر اثر این بوده که این اصطلاح ساده ترین اصطلاح بوده است. بدون تحمل و کندوکاو تاریخی از خود واژه درگز میتوان این اصطلاح را در آورد. در میان نویسندگان تنها کسی که در کتاب خود بدان استناد جسته نایب الصدر مییابد که در زمان مظفرالدین شاه بدرگز مسافرت کرده همان اصطلاح عامیانه محلی را در کتاب طریق الحقایق خود آورده است ولی دلایل و اسناد معتبر و استوار تاریخی بیست و سه قرن پیش و لوحه و سنگهائی که در نزدیکی عشق آباد و پنج فرسنگی مرز ایران در درگز پیدا شده و بوسیله بزرگترین دانشمندان و خاورشناسان خوانده شده است حقیقت دیگری را نشان میدهد. این اسناد حاکی است درگز در اصل داراگرز بوده که بدست تیرداد اشکانی اشک دوم ساخته شده است. تاریخ بیهقی در صفحه ۶۹۱ کتاب خود هنگامی که از اختلافات و منازعات امیر مسعود غزنوی با سلاجقه یاد میکند در

۱ - عبدالکریم کشمیری در سفر بازگشت نادر از هند و جنگ ترکستان همراه وی بوده است که کتابی بنام در رکاب نادر نوشته است و مطالب بالا در صفحه ۲۳ و ۲۴ آن مندرج است.

۲ - کبکان دهی از دهستان میان کوه بخش چاپشلو شهرستان درگز ۳۸ کیلومتری جنوب باختری چاپشلو (صفحه ۳۱۹ فرهنگ جغرافیائی). این همان دهی است که ژنرال سایکس از آن دیدن کرده (مسکن امامقلی پدر نادر).

نواحی خراسان و حوالی سرزمین سلاجقه (نسا و باورد) نامی از درگز میبرد که به احتمال نزدیک به یقین منظور وی این محل باشد.

برای شناسائی بهتر افتخارات این سرزمین اجازه دهید قدری از زمان اشکانیان نیز به عقب تر برویم. وقتی اسکندر مقدونی بر کشور ما تاخت بقول اغلب مورخین بخصوص خاورشناس دقیق و محقق امریکائی هارولد لمب نویسنده کتاب "قدم به قدم با اسکندر" وقتی یونانیان به پارتیا باصطلاح خراسان میرسند در کوهستانهای شمالی پارتیا و نسیایا بقوم اشکتازی برخورد مینمایند که اینان مردانی جنگاور و تیراندازان ماهر بودند. اوستا نسیایا را ولایت پنجم آریا و بعد از مرو سر راه مهاجرت آریاها میدانند. در اینجا فرصت نیست که از تمام تحقیقات تاریخی بیست و پنج قرن نسیایا یاد شود ولی دنباله این تحقیقات به آنجا میرسد که کسروی مورخ اخیر ایرانی وقتی از ایل افشار در خراسان گفتگو میکند نسا که همان مخفف نسیایا میباشد (در گز حالیه) مینویسد.

بطلمیوس مورخ دانشمند جغرافیدن بزرگ در کتاب "مالک و ممالک" خود در گز را در ایبورد یاد میکند. لستریج انگلیسی نیز در کتاب "سرزمین خلافت شرقی" خود با عبارت و شرح بیشتر آنرا در گز معرفی میکند. با این حساب قوم اشکتاز که مورخ امریکائی از آن در نسیایا یاد میکند باید با احتمال قریب به یقین قوم اشکانی باشد. مینویسند در گز مردی بنام سپیتاما قیام کرد. مردم دلاور کوهستانهای خراسان را بدور خود گرد آورده هسته مرکزی سازمان پایداری ضد بیگانه را ایجاد میکند. این جنگجویان ملی چنان اسکندر و سربازان وی را متاثری میکنند مینویسند اسکندر ناگزیر این کوهستانها را دور زده و از صحرای قره قوم بطرف سمرقند و بخارا میروود ولی بهنگام بازگشت باز در سر راه با مقاومت سپیتاما روبرو میشود و بعد از جنگهای ممتد در راه میهن با سر افرازی جان می بازد و ظاهراً سکوتی چون آرامش قبل از طوفان در این نقاط برقرار میگردد. شصت سال بعد باز لهیب سوزان آتش و طغیانهای از این کوهستانها شعله میکشد ولی این بار شور و التهاب ملی چنان عمیق و وسیع بوده که دیگر سلوکیدها و بازماندگان اسکندر تاب مقاومت نیاورده تسلیم میشوند این چنین بنای پادشاهی ۴۷۰ ساله اشکانیان پی ریزی میگردد.

تمام مورخان بزرگ که در این زمان یعنی تقریباً ۲۵۰ سال پیش میزیستند که معروفترین آنان ژوستین لاتینی، پلین روی ایرانی، ایزیدور شاراکسی، و بطلمیوس مصری نویسنده تاریخ اشکانی که در ۲۵۵ سال پیش میزیسته است هستند مینویسند که محل اصلی اشکانیان در اپاوار تاکن پارتیای اصلی یا پارتیای ویژه بوده است. پارتیای اصلی بین واحه مرو و مشهد قرار دارد. پیرنیا نویسنده کتاب ایران باستان نیز در کتاب خود وقتی از اسکان عشایر کرد و افشار در بجنورد و قوچان و در گز صحبت میکند، پارت اصلی را این نقاط میدانند. مورخان باستانی مینویسند اشک دوم تیرداد در این نقاط اولین پایتخت خود را ساخته بآن نام شهردارا یا داراگرد میدهد. و اما چرا نام شهردارا داده اند بعضی مثل پلورتارک و کنت کوریل معتقدند وقتی دارا از اسکندر شکست خورد بسوی خاور فرار کرده در این نقاط کشته شده. از این رو آنهایی در مقتل پادشاه هخامنشی بخونخواهی وی و پایان بخشیدن به سلطه جابرانه یونانیان بپاخاستند برای تهیج روح وطنخواهی و تیز کردن آتش انتقام جوئی ایرانی بکانون مبارزه و فرماندهی خود نام داراگرد دادند تا همه نیروهای ملی را بسوی خود بکشند. برای تأیید و تحکیم نظرات خود لازم است بیفزائیم که مورخان نوشته اند داراگرد در دامنه های کوههای ایبورد ساخته شده است. لازم بنظر میرسد که چکیده نظرات مورخان قدیم و جدید بدون کوچکترین دخل و

تصرفی در اینجا آورده شود تا وجود هر گونه شبهه و شایبه تاریخی در مورد وجه تسمیه این شهرستان از اذهان زایل گردد.

ژوستین لاتینی که پیش از میلاد میزیسته مینویسد محلی را که تیرداد برای بنای داراگرد پایتخت خود انتخاب کرد به اعلی درجه با خیال او موافقت میکرد. این شهر را از همه طرف کوههایی که دارای نشیب تند بود احاطه داشت لزومی بساختمان حصار نظامی نداشت. خود شهر در جلگه ای واقع بود که حاصل خیزیش را بسیار ستوده اند. رودهای کوچک جویبارهای زیاد جلگه را آبیاری میکرد. خاکی بدرجه ای قوی داشت که شخم زدن آن تقریباً لازم نبود. جنگلهای وسیع زیاد هوا را خنک و محیط را معتدل میداشت. اراضی حوالی شهر حاصل خیز و محصولی که از آن بدست میآمده آنرا کافی بوده چشمه ها و آبهای فراوان در اطراف روان و جنگلها پر از شکار بوده سپس نظر میدهد که مقتل دارا آخرین پادشاه هخامنشی در این نقاط بوده و این محل را داراگرد نام میبرد. ایزیدور شاراکسی مورخ باستانی محل این شهر را در شمال پارتیا دانسته پس از توصیف وضع طبیعی و موقعیت جغرافیائی آن که تقریباً تأیید نظرات ژوستین میباشد مینویسد شهر دارا محققاً همان داراگرد میباشد.

اعتمادالسلطنه نویسنده کتاب درالتیجان نیز با قبول این مطالب داراگرد را همان درگز میداند در این مورد چنین اظهار نظر میکند "بعقیده ما دارا در لغت فرس قدیم بمعنی پادشاه است داراگرد که ترجمه آن قلعه دارا نظیر سلطان آباد، شاه آباد می باشد" سپس در تغییر و تبدیل داراگرد میافزاید "چنین بنظر میآید که شهر دارا ابتدا بنام داراگرد بود یعنی این کلمه به دال معجمه ختم میشد چه اگر حرف دال اکنون از کلمات فارسی مهمله دیده میشود در قدیم معجمه بوده ذال تلفظ مینمودند. هنوز هم مردم فارس خدمت را با آنکه عربی است خدمت میگویند." در تأیید همین نظریه است که صید علیخان شاعر و ادیب در گزی در این باره میسراید:

بود هم انوری را موطن آن پاتخت اشکانی      که شاهان خوانده اند این مرز را شمشیر ایرانیش

و یا در شناسائی درگز در جای دیگر نام غیر مخفف و تازی آنرا داراجرد مینویسد. با این حساب دوهزار و دویست سال از بنیان شهر درگز میگذرد. حال دست ماجراجوی چه کسی این شهر را از بین برده معلوم نیست ولی گویا در زمان ساسانیان ویران شده باشد. بنیان گذار سلسله اشکانیان مردی وطن پرست و جنگاور بنام اشک یا ارشاک بوده که اوین مورخ معاصر وی خصایل رهبری او را بخوبی ستوده است او را نظیر نادرشاه معرفی کرده است. پس اگر اعتمادالسلطنه نادر و ایل افشار درگز را از بازماندگان اشکانیان و وابسته بآنان دانسته است چندان بی منطق حدس نزده است. ارشاک که گوئی وارث رسالت تاریخی سپیتاما بوده علیه یونانیان قیام کرد با اینکه بسیار کوشید ولی در حین نبرد کشته شد. برادرش تیرداد مبارزه استقلال طلبانه او را بثمر رسانیده و سلسله اشکانی را بوجود آورد. بزرگترین خدمت اشکانیان بتاریخ و ملت ایران جنگهای طولانی پی گیر و آشتی ناپذیر آنان با خطر زردپوستان بوده که چون سیلی بسوی سرزمین ما سرازیر شده بود. بزرگترین باستان شناسان و مستشرقین که در رأس آنان پروفیسور کریستین سن دانمارکی و فلدکه قرار دارند معتقدند کیانیان و سرداران بزرگی امثال گیو و گودرز و طوس و فرود و بیژن و زراسب و فرهاد که بزرگترین تاریخ حماسه ما را بوجود آورده اند همان اشکانیان هستند که جنگهان آنان بنام جنگهای توران و ایران معروف شده است.

اسناد باستانی زیرزمینی که اخیراً در نزدیکی سنگ سوراخ در خاک شوروی پنج فرسنگی مرز ایران کشف گردیده این حقیقت را تأیید و تحکیم میکند و نشان میدهد که گیو و گودرز بزرگترین سرداران این جنگ از اشکانیان بوده اند. فیلولوژی و اصطلاحات تاریخی و ماجراهائی که در این سرزمین گذشته مؤید این این نظریه میباشد: ولایت ایبورد (درگز پیشین) شکل تازی باورد است. مورخان مینویسند آورد و سرخس پسران گودرز بوده اند که کیکاوس سرزمین خاوران را بوی می بخشید او میان دو فرزند خود بخش میکند هر کدام نام خود را بر روی قلمرو حکمرانی خود میگذارند. این گودرز بزرگترین سردار و ژنرال ضد تورانی شاهنامه است. او داماد رستم بود بعد از رستم هم‌اورد نداشت، فرماندهی ارتش کیخسرو در دست او بود، سپهسالار ارتش توران بدست او کشته شد. با توجه بدین نکات و اینکه لردگوزن (لرد جرج گوزن وزیر امور خاجه نایب السلطنه انگلستان) مورخ معتقد است بزرگترین جنگ توران و ایران در این سرزمین صورت گرفته است و هنوز نام فرزندان گودرز بر این نقاط دیده میشود. زخم هائی که اغلب درگزی ها بعنوان یک نشانه ممیزه محلی بنام زخم باورد (باوردیاره) یعنی زخم پسر گودرز بر اندام خود دارند همه نشان آن است که اینجا گهواره سرداران اشکانی و کیانی بوده است. هنوز نام طوس یکی دیگر از سرداران کیانی بر مرز جنوبی شهرستان درگز باقی است. طوس بعد از اینکه به محل چرم کلات آمد با اختلاف و کینه دیرینه که بر سر پادشاهی کیخسرو داشت فرود برادر کیخسرو را در چرم کشت و مغضوب کیخسرو قرار گرفت شهر طوس را ساخت در آنجا مسکن گزید. بنابراین از همه جهات تأیید میگردد که سرزمین ماجرا خیز درگز سهم بزرگی در افتخارات میهن کشور ما دارد. گرچه خرابه های باورد امروز از خاک وطن جدا شده ولی مدارک نشان میدهد که عضو کوچکی از پیکر ما از وطن جدا مانده. حد جنوبی باورد که تا کوپکان (کبکان) جنوبی ترین بخش شهرستان فعلی درگز امتداد داشته کماکان جزء این شهرستان است. درگز در طول تاریخ همواره رسالت ملی خود را بخوبی حفظ کرده است. نشانه زنده و کامل او همین کوشک شهر درگز میباشد که بعقیده من آخرین مظهر زنده پیکار وطن پرستانه نسل شجاعان باستانی این سرزمین است. از زمان سپیتاما دشمن سر سخت اسکندر تا سازنده کوشک سرتیپ الهیارخان دو هزار سال میگذرد ولی زندگی این حکمران محلی درگز نشان میدهد او درست مثل سرداران بیست قرن پیش در برابر تکه و ترکمن مهاجمان وحشی پایداری میکرد. این تپه بالارفته از خاک که بدست اسیران قراقوم پرداخته شده است نشانه و نماینده اراده خلل ناپذیر مردم دلاور این مرز و بوم است. تاریخ بیست و سه قرن سرزمین ما همه مشحون از این دلاوریها و جانبازی هاست که اختصاراً بدان اشاره میشود: بعد از محو استعمار یونانی همینکه امویان نیروی اعراب را بنام اسلام بر ما چیره ساختند اولین نقطه و نخستین کسانی که علیه تازیان بپاخاستند مردم درگز (ایبورد) بودند.

ابومسلم در پنجشنبه ۲۵ رمضان ۱۲۹ قمری ابتدا در نسا و باورد موجودیت سیاه جامگان را اعلام داشت راهی را پیمود که سرانجان آن منجر بفتح بغداد و محو نیروی اهریمنی و ضد اسلامی امویان گردید. همینکه سیل چنگیزی بطرف ایران سرازیر شد بقول پروفسو بارتولد روسی نخستین پیشتاز مرگ که برای مقابله با مغولان بمرو شتافت تاج الدین عمر بود که تا دشمن نعش او و یارانش را پایکوب نکرد به اتک پای نهاد. شما در پنج فرسخی خط مرزی درگز در "سنگ"

دیوار" در قریه انو<sup>۱</sup> گورمردی بنام سید شهاب الدین خیوقی را می بینید که شرح جانبازی این دانشمند دلاور و وطن پرست را در تاریخ مغول میخوانید. سید شهاب الدین خیوقی و پسرش بدنال جنگ پی گیر و شجاعانه و کشتن یلگوش سردار مغول خود بدست وحشیان چنگیزی شهید شده شرح دلاوری و میداننداری ایتاخ خان<sup>۲</sup> در اتک در برابر مغولان موی بر تن آدمی راست میکند. جریان سیلهای خون در اطراف و اکناف کشور ما اگرچه ظاهراً ملت ما را ساکت کرد و مغول بر ایران چیره شد ولی طولی نکشید در گز و قوچان و کلات و طوس کانون فرماندهی سربداران گردید. طغایمور آخرین حکمران مغولی بدست جوانان خراسانی کشته شد. کلات کانون ملوک سربدار (جان قربانی ها) شد تا سرانجام با بسط امیر تیمور و کشتار هول انگیز میرانشاه این نقاط بتصرف دشمن در آمد. آنچه که شنیدن آن در این جهاد جالب و در نوع خود کم نظیر میباشد نظر نویسنده تاریخ حافظ ابروست (کتاب خطی) که مینویسد وقتی قوای تیموری بر کلات دست یافت کنگره حصار آنرا با سرهای زنان بیاراست. این خود میرساند که زنان این سرزمین در جهاد علیه مهاجمان و بیگانگان اشغالگر سهم ارزنده ای داشته اند. علی بیگ آخرین فرد ملوک سربداران به اسارت در آمد او را به بخارا فرستادند و بقتل رسانیدند. سالیان بعد به تشکیل سلسله یادگاریان و افراسیابی این نقاط مورد هجوم و تاخت و تاز همیشگی ازبکان قرار گرفت که اغلب کم و بیش از وحشی گری های شیبک خان ازبک بی رحم ترین عضو این خاندان آگاه هستند. در این زمان مردی که با جانبازی و دلاوری در برابر ازبکان می ایستاد دین محمد سلطان حکمران در گز بوده است. شاه طهماسب سال ۹۶۰ مبارزات او را ستود پاسبان خدمتتش دستور میدهد ماهی سیصد تومان تبریزی بقول ژنرال ماکماهون هزار و هفتصد و چهل و یک تومان و پنجهزار پول رایج حالیه از اعتبار دیوانی سبزوار باو بپردازند. فرامین تحسین آمیزی که الان در دست مردم کلاته چنار در گز است نحوه این جانفشانی میهنی را مشخص میکند ولی بجهاتیکه فرصت شرح آن نیست هجوم و یورش ازبکان شدید بوده آنی دست از مزاحمت ها در سرتاسر مرزهای خراسان بر نمیداشتند از این رو صفویان تصمیم گرفتند با اسکان دلیرترین قبایل این نقاط را تسخیر ناپذیر و غیر قابل نفوذ نمایند. ایل افشار که در زمان چنگیز در این نقاط بود ایلخانیهای مغول آنرا از شرق به غرب کوچانیدند بدستور شاه عباس بار دیگر رسالت صیانت سنگر اتک و خاوران بر آنان محول گردید و این چنین هجوم ازبکان از این نقاط دفع شد. با نظری که اعتمادالسلطنه درباره افشار میدهد گویا آنان از بازماندگان اشکانیان بودند. پیکارهای خرد کننده آنان

۱ - آنو این شهر که جزء ولایت ابیورد (در گز فعلی) بود با قراردادی آخال از ایران جدا شد. طبق نظر نویسندگان و باستان شناسان سابقه تاریخی دارد. تاریخ مفصل ایران پیرنیا در صفحه ۲۴۳ در این باره می نگارد، شهر قدیم آناتو که تراکه انو مینامند در چهارده کیلومتری عشق آباد واقع و خرابه های آن تا یک کیلومتر و نیمی عشق آباد امتداد دارد. بموجب آخرین حفاریات و کاوشهایی که در سال ۱۹۰۴ از طرف انیسیتیتو کارنژی بوسیله متخصصین آمریکائی بعمل آمده است قدمت این شهر به سه الی چهار هزار سال قبل از میلاد نسبت داده اند. از علائم این شهر خرابه های زیادی باقی است که خیلی مهم است. غالباً هم کاوشها در آنجا بعمل آمده از کلیه آثار شهر مزبور چیزی که فقط قسمتی از آن باقی مانده معبدی است که در آنجا بنا شده بود. متخصصین در نتیجه مطالعات بسیار دقیق تاریخ آنرا به نیمه اول قرن پانزدهم میلادی نسبت میدهند.

۲ - ایتاخ خان - برای شناختن این قهرمان بزرگ و دلاور ضد بیگانه به کتاب سیرت نگارش جلال الدین نورالدین محمد زیدری نسوی رئیس دیوان انشای سلطان جلال الدین ملکشاه مراجعه شود. این شخص که خود ناظر جنگ ایتاخ بوده در مقدمه مطلب مینویسد "من بدین حرب از ایتاخ خان آن دیدم که اگر رستم دیدی غاشیه وی را بدوش کشیدی شیوه طعن و ضرب از وی در آموختی."

علیه مهاجمان قره قوم بعد از دوازده قرن بار دیگر نشان داد نادرشاه فرزند اصیل همان کسانی است که خطر نژاد زرد را از شمال ایران دفع کردند. اگر دلاوری گیو و گودرز و طوس و بیژن و فرهاد و زراست برای ما جنبه افسانه ای داشت دنیای قرن هیجده میلادی انعکاس تاریخ حماسه قدیم را در چهره شیر مرد اتک، نادر، بچشم دید. مطابق محتویات آخرین و موثق ترین سند مکشوفه، کتاب عالم آرای نادری در موزه لنین گراد و تأیید سایر نویسندگان، امامقلی پدر نادر در چاپشلو مزرعه شخصی داشت. با طبع ویژه در گزی (ایبوردی) زندگی میکرد. در محرم سال یکهزار و یکصد<sup>۱</sup> در دو کیلومتری همین نقطه ای که الان در گز نامیده میشود متولد شد که بعداً این نقطه بلهجه محلی (مولوداوی) مولودآباد نام گرفت.

کشتی استقلال وطن ما در دریای طوفانی حوادث آنروز در گردابها و غرقابهای خطرناک در حال غرق شدن بود. تاریکی غلیظی بر کشور مستولی شده بود. از هیچ سو نور امیدی بچشم نمی خورد. وضع کشور بمراتب بدتر از دوران تسلط یونانیان بود. کشور در اشغال و تقسیم بیگانگان بود. کمپانیهای تجاری اروپائی بنام بازرگان در اصفهان مودیانہ مشغول طرح استعمار ایران بودند که ناگهان برق قدرتی از همان کانون اشکانیان فضای مظلوم وطن ما را روشن کردی. پرچمی را که یکبار در تاریخ فرهاد اشکانی بر فراز همالیا (هیچیک از جهانگشایان خاور زمین با کمترین گناه باینهمه فتوحات نادر نایل نیامده اند. او با گشودن هندوستان بار دیگر خاطره عظمت و بزرگیهای باستانی ملت خود را در گیتی تجدید کرد و بلند آواز ساخت - کلنل سر جان ملکم) نصب کرد. این بار دو هزار سال بعد خلف شایسته او از زیر پای اشغالگران بیرون کشید. ترک و روس و افغان را از ایران بیرون کرد. دفتر کمپانیهای استقلال بر باد ده اروپائی را منحل نمود بار دیگر ضرب شصت فرزندان کورش و شاه عباس را بدشمنان چشانند. با تمام دسایس همه جانبه نظامی و سیاسی داخلی و خارجی که در کار بود اگر شیر مرد اتک، نادر، تمام نیروهای ارزنده فلات ایران را بزیر پرچم مبارزه گرد نمی آورد شاید ما امروز از نعمت استقلال بر خوردار نبودیم و در شمار بلوک مستعمره های استیلاطلبان غربی و شرقی قرار گرفته بودیم. در صف اول این رستاخیز و پیروزی ها بزرگ عده ای از جوانان در گزی (ایبوردی) قرار داشتند که در کلیه نبردها نبوغ ذاتی و محلی خود را نشان دادند بزرگترین نبردهای نادری در هند و جبهات عثمانی اداره کردند - بهبودخان چاپشلو، باباخان سردار، طهماسبقلی خان جلایر، سردار کابل، لطفعلی خان افشار، کلبعلی خان افشار، ابراهیم خان برادر نادر، اصنان بیگ قرقلو<sup>۲</sup>، سردار بیگ قرقلو، رئیس توپخانه ارتش میشود. شما اگر امروز در زادگاه نادر و در سرزمین افشار که طبق اسناد سیاسی ابتدا در زمان شاه عباس قریب به پنجهزار نفر در آن مسکن گزیدند نامی از افشار نمی یابید و اگر سخت گیری و تفتیش سیاسی قاجاریان در طول قریب بدو قرن بکسی اجازه و جرأت نداد بستگی خود را به افشار اعلام دارد و اغلب یا گمنام میزیستند و یا جلای وطن میکردند ولی مردم دلاور ایبورد هرگز با اینهمه صدمات رسالت تاریخی حفاظت دهلیز مرزی را فراموش نکردند و کماکان چون سد سدیددی در مقابل مهاجمان قراقوم ایستادگی

۱ - درباره تاریخ تولد نادر نظرات مختلفی است، یعنی ۱۱۰۰ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۲ نوشته اند. چون در تاریخ ۲۸ محرم ۱۱۰۰ مطابق ۲۲ نوامبر ۱۶۸۸ میلادی اتفاق نظر بیشتری است این تاریخ درست تر بنظر میرسد.

۲ - در اهمیت تیره قرقلو افشار همین کافی است که اروج بیگ در طبقه بندی ایلات و عشایر ایران در حکومت صفوی طبق رسوم اشرافی اسپانیائی این تیره را جزء کنت ها قرار میدهد و برخلاف اصطلاح معروف و مذکور محلی آنرا قرقلو نوشته است "صفحه ۲۵۰ کتاب سازمان اداری صفویه پروفیسور منیورسکی."

میکردند. دودمان حکمرانی درگز (ایبورد)، خاندان قاشه قوزی، اجازه نمیدادند تکه و ترکمن بر این نقاط تسلط یابند. همین بنای کوشک الهیارخان که شاید با بی اعتنائی از آن بگذریم نشانه این کشش و کوشش و پایداری و پایمردی مردم درگز است. تواریخ دوره قاجار با همه غرض و رزیهها نتوانستند خدمات بعضی از آنان از قبیل عباسقلی خان چاپشلو و بهادرخان چاپشلو را نادیده بگیرند. بهادرخان حکمران درگز کسی بود که محمدامین خان حکمران غارتگر خوارزم را سرکوب کرد، سالیان دراز حفاظت دهلیزهای مهم نظامی خراسان با او واگذار شد. تا عقد قرارداد ننگین آخال بسال ۱۲۸۵ قمری مرزداران وطن پرست و رزمنده درگز همواره با خون داغ و پاک خود موقعیت مهمترین دهلیز نظامی ایران را حراست کردند نشان دادند فرزندان اصیل سپتیمای ارشاک، اینانج خان، نادرشاه افشار هستند. ایزیدورشاراکسی که در سال ۲۲۵۰ قبل از این میزیست در تاریخ اشکانی خود درباره درگز می نگارد: شهر دارا در میانه ناحیه پارتیا و ماریگانا واقع بود. با تعریفی که نویسندگان و جغرافی دانان کلاسیک از ماریگانا و پارتیا کرده اند اولی را واحه مرو و دومی را سرزمین کوهستانی کلات، درگز، طوس، بجنورد و قوچان ذکر کرده اند "ص ۲۱۸۸ و ۳۱۹۷ جلد سوم ایران باستان شهر دارا باید همان شهر درگز حد فاصل بین این دو محال باشد". بطلمیوس مورخ دانشمند جغرافیدان بزرگ در کتاب مالک و ممالک خود شهر دارا را در ایبورد یاد میکند. پلین ایتالیائی نیز همین مطلب را تأیید میکند و لی نویسنده کتاب "در رالتیجان" با تأیید نظرات نویسندگان غربی این مطلب را روشن تر در صفحه ۱۰ جلد دوم تاریخ اشکانی خود بیان میدارد "اشک شهر دارا که درگز حالیه باشد بنا کرد." اما چرا اشک دوم بآن نام شهر دارا داده است از لحاظ تهییج احساسات ایرانیان و یادآوری اعمال یونانیان اشغالگر بوده است. عده ای از مورخان قدیم از قبیل کنت کوریل و پلوتارک معتقدند بر اثر تعقیب اسکندر دارا آخرین پادشاه ایرانی در این جلگه کشته شد. اما تاریخچه قدیمی این سرزمین چنین است: در هزارها سال پیش هنگام اقتدار امپراطوری آریائی آنرا نیسیا میخواندند. اوستا آنرا پنجمین قطعه زمین آریانا "زمین زیبا واعلا آریاها" یاد کرده است. در زمان هخامنشیان این منطقه به اتمک (ولایت کوهپایه) معروف شد "تذکره جغرافیائی پروفسو بارتولد". سپس که پارتها به این نواحی کوچ کردند درگز و رادکان و کلات را سرزمین اصلی خود قرار دادند پایتخت خود را در آن ساختند به پارتیا معروف شد. بعد از معروفیت شهر نسا (نیسا) و بنیان شهر باورد این نواحی همه جا بنام نسا و باورد یاد میشد. از زمان تسلط تازیان نسا و ایبورد خواند میشد، بعد از پیدایش نادر ایبورد و اتمک خوانده شد. در زمان قاجار بعد از خرابی ایبورد وبخصوص از هنگام جدائی خرابه ایبورد قسمتی از اتمک از ایران درگز معروف شد. درگز مهد مردان دین و دانش فلاسفه و دانشمندی بزرگ ار قبیل شیخ محمد تهرانی، ابوالمظفر معادی، نورالدین نسوی، ابوسعید ابوالخیر، بوعلی شادانی، انوری ایبوردی، ابو سعید مهنه ای، ابوریحان بیرونی ریاضی دان معروف، ابو محمد باوردی، و لیبی سیدالشعرا میباشد. مردم ایبورد از قدیم طلایه داران و پیش آهنگان شجاع اردوی آزادی بوده اند. این کوههای سنگ خارا و این حصار سرهای نترس مردم، این کوهستانات دست بدست هم داده اند بارها ایران را از بزرگترین بلاهای سیاسی حفظ کرده اند. وجود افشار همیشه در این دهلیز علامت مرگ و نشانه دورباش دشمن از خاک ایران بوده است. ایبوردی ها همیشه نیروی محرک این نقاط بوده بزرگترین تحولات و نبردها را راهنمائی کرده اند. آن روز که پدران ما به این سرزمین آمدند و سپس به بنیاد شهر دارا (درگز) دست زدند هموطنان ما اسیران یونانیها بودند، سلوکیداها بر آنها حکومت میکردند. در چنین روزها جوانی بنام ارشاک که از جور و ستم عمال سلطان بر انگیخته شده بود علیه یونانیان قیام کرد.

این جوان در اندک مدتی سپاه نیرومندی بوجود آورد اشغالگران را از وطن ما راند. این نیاکان ما بودند سد محکم و تسخیر ناپذیری در مقابل تورانیها پدید آوردند به کمک دلاوران و پهلوانان نامور خود بینی پر نخوت آنانرا بخاک ادب مالیدند. ابومسلم روستا زاده ای بود که در اتم به کشت و کار مشغول بود. ستم تازیان نا مسلمان چنان دل او را بدر آورد به کمک دلاوران و بهادران اتم و مردم خراسان تخت حکومت جابرانه و تبهکارانه امویان را سرنگون ساخت. تاریخ هر گر نمیتواند دلوری و جنگجویی سلحشوران نسا و یلان باورد را به رهبری سلطان جلال الدین ملکشاه علیه چنگیزیان خونخوار و غارتگر فراموش کند. تا دنیا وجود دارد نام دلاور دلاوران روزگار سنجاب خان افشار ثبت تواریخ محفوظ بسینه ها خواهد بود. چنگیز وقتی با آنهمه سپاهیان خون آشام و غارتگر به تک ایورد یورش آورد ما با این ننگ و بدنامی تسلیم او نشدیم، آنقدر با ما جنگید تا توانست براین نقاط مسلط شود. منطقه ای که امروز بنام درگز معروف است از ۲۵۰۰ سال پیش تا بحال نام های مختلف ( نیسایا، اتم، پارتیا، خاوران، ایورد، نسا) داشته دارای طبیعت ماجراجویی تاریخ متلاطم و پر حادثه ای بوده است. پادشاهان و جهانگشایان برای این دهلیز و نقاط مجاور آن که کلید فتح ایران بشمار میرفت ارزش زیادی قائل بودند. از اینرو حکمرانان آن همواره از بزرگترین سرداران و شاهزادگان و ولیعهدا بوده است. مدتی گشتاسب سپس شاهپور و هرمز و بهرام در دوران ولایتعهدی خود ساتراپ<sup>۱</sup> آن بوده اند. بیگانگانی که این نقاط را متصرف میشدند همواره بزرگترین شخصیت های سیاسی خود را بحکمرانی آن میگماردند تا شاید با این دقت بتوانند این سنگ را مدتها در دست نگهدارند. سلاطین مغول همواره بزرگترین فرزندان خود و جانشینان آینده سلطنت را به حکمرانی خراسان و این منطقه مرد خیزی گماردند. هلاکوخان، آباخان، ارغون خان، غازان خان، الجایتو، سلطان ابوسعید همه قبل از سلطنت حکمران این نقاط بودند (نوشته لرد کرزن). این نقاط محل بزرگترین حوادث تاریخی بوده است. رستم در اینجا افراسیاب را شکست داد، بهرام گور در این منطقه یفثالیتها را مغلوب کرد. در طول تاریخ چند هزارساله ما قبایل مختلفی از آریاها، سکاها، پارتها، یونه چی ها، تخارها، آلانها، اولونها، کانگاتها، امیرگاتها، مغولها، اویغورها، تازیان، ازبکان ترکستان، تکه ها به این نقاط رسیده و یا از آن گذشته اند. همه این اقوام تحت قوانین تنازع بقا با دیگران جنگیده اند، ناتوانان از بین رفته اند، افراد پخته و ممتاز باقیمانده اند. بنابراین با توجه باین امتزاج و اختلاط شناختن ریشه تبار افشار کار آسانی نیست و بلکه مشکل است. قدیمی ترین و شاید اولین قومی که همراه و همزمان با آریاها به ماورالنهر آمدند هر دو دارای یک نژاد و ریشه بودند پارتها هستند. اینان دو قرن قبل از میلاد بلکه بیشتر بر اثر فشار سکاها باین مناطق می آیند نقاط بجنورد، قوچان، درگز و طوس بانضمام قسمتی از گرگان بنام آنان پارتیا خوانده میشود. در سنگ نوشته های باستانی دوران داریوش در تقسیمات ایران قدیم این اسم دیده میشود. پارتیای اصلی مرکز این منطقه نقاط قوچان و درگز و بجنورد و کوهستانات بین جلگه مشهد و خوارزم بود. سلسله اشکانیان از این قوم سلحشور جنگ آور بودند که حکومت مقتدری در ایران پدید آوردند. قبایلی از ترکان وحشی التائی به ترکستان سرازیر شدند به سکاها فشار آوردند آنان خود را بحوالی این مناطق رسانیدند. اندکی بعد هونها سفید جای آنان را گرفتند نیروی زورمند هیاطله و کوشانیان را در کنار مرزهای ما تشکیل دادند. بدنبال آن تخارها و سپس ترکان خداپرست اویغور باین نقاط آمدند سلطنت های سلاجقه خوارزمشاهیان مامونیان را بنیاد نهادند.

ترکهای مغول آنان را شکست داده نفوذ خود را جایگزین آنان کردند. سلسله چنگیزیان، تیموریان، افراسیابیه، یادگاریان را پدید آوردند. نظراتی که تا بحال درباره افشار ابراز شده است بدون توجه باین مطالب و سوابق بوده است از این رو اغلب دچار اشتباه شده اند. تحقیق و بحث درباره افشار و ارتباط آنان با اقومی که قبل از اسلام به این نقاط آمده اند لازم بنظر نمی رسد. چه اسنادی برای این بحث در دست نیست. وانگهی امتزاج و استهلاک آنان با نژاد ایرانی که بقول الول ساتن انگلیسی استاد دانشگاه نیویورک و نویسنده تاریخ ایران نو قوه ای در نهاد ایرانیان است که هستی فاتحان را می بلعد ما را بر این میدارد آنان را از خو دانیم.

## فصل سوم

### کانون ایدآلیستی فراسان

و اما ایبورد و نسا تنها دانشکده تربیت سردار و قهرمان نبود. درگز کانون پرورش پیشوایان بزرگ ایدآلیستی خراسان بشمار میرود و این مهنة که امروز چسبیده بخط مرزی ایران در نزدیکی شیلگان است زادگاه ابوسعید ابوالخیر پدر تصوف ایران است. شارتان او را پدید آورنده ایدئولوژی صوفیسم شیخ عطار لسان التصوفش میخواند. ابن سینا شخصیت او را بزرگی می ستاید. او شخصیت بیهمتای زمان خود بود. ادبیات صوفیانه اش معروف است. زندگی پر ماجرای او راه واقعی تصوف را نشان میدهد. تصوف از نظر شیخ تنفر از دنیا و مردم و انزواطلبی نیست. او بود که با الهامات خود راه بنیاد سلسله سلجوقیان را باز و هموار کرد، اساس ظلم وجود را از خراسان بر انداخت. وقتی از او درباره معنای تصوف میپرسند جواب میدهد "آنچه در سرداری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی". فضایل یک مرد واقعی و با شخصیت را چنین معرفی میکند "مرد آن باشد که در میان خلق نشیند و برخیزد و بخسبد و با خلق داد و ستد کند و در آمیزد در عین حال یک لحظه خدا را فراموش نکند". مهنة و خاندان شیخ سالیان دراز در درگزمورد احترام قدس آمیز مردم بود. با حمله غزان و ویران کردن و قتل عام در مهنة این دیه از آبادی و اهمیت دیرین افتاد. در کتاب اسرار توحید شیخ از وی و از مردان بزرگ این سرزمین یاد شده است.

ابوعلی فضل باوردی یکی دیگر از پیشوایان بزرگ تصوف است که در زمان هارون الرشید میزیست. ابتدا در میان باورد و مرو راهزنی میکرد ولی بیکبار استماع آیه ای از کاروان او را تنبیه کرد. یاران دزد را مرخص کرد قدم در وادی طریقت نهاد چنان ره صد ساله را در اندک پیمود که از بزرگترین شخصیت های دینی حکومت عباسیان گردید. او نیز چون ابوسعید ابوالخیر مرد مثبت بود. در قتل عام بغداد خلیفه را با تازیانه انتقاد از باده غرور و قدرت هشیار کرد. ابوالعباس نسوی یکی از مشایخ بزرگ طریقت که در مصر میزیست نزد مصریان مقام و منزلتی والا و و پیروانی با ایمان داشت. ابو محمد جعفر نسوی از فضلالی عارف سده سیم که نفحات الانس او را از مشایخ طبقه اربعه میدانند و به محمد علیان معروف است. ابو سلمه باوردی از عرفای سده چهارم که عده ای از مشایخ بزرگ طریقت مصاحبت او را داشته اند. از گفته های اوست "دریغ و افسوس که زندگانی دنیا کاری است بس آسوده و آسان و ما خود آنرا بر خود دشوار میسازیم". ابوالعباس باوردی که در سده چهارم میزیست و از سخنان حکیمانه و عارفانه اوست "شادی و سرور دنیا از آن کسی است که طریق قناعت پیش گیرد به جهت آز و طمع سر خواری نزد کسان فرود نیاورد". این خود حسن عقیده و ایمان راسخ او را میرساند. از اینرو لمعانی در کتاب النسب خود او را به اخلاص و ایمان و حسن محاوره و خطاب می ستاید. سید ابوالقاسم درگزی از مشایخ دوره قاجاریه که در نو خندان زندگی میکرد. بسال ۱۳۱۹ قمری در درگز بدرود زندگی میگوید. تربتش در قریه سادات ده کیلومتری درگز میباشد به سید یوسف معروف است. مزارش طواف اهل دل و حقیقت میباشد. نایب الصدر نویسنده طرائق الحقایق او را ملاقات کرده از ایمان و اخلاص آن صوفی بزرگ شرح تحسین آمیزی مینویسد. سایر بزرگان تصوف که در کتابها از آنان یاد شده از اینقرار است: ابو عبدالله ایبوردی و شیخ احمد ایبوردی.

**فقیهان و محدثان** - احمد عبدالرحمن نسائی فرزند شعیب در سال ۳۱۵ در نسا متولد میشود. او یکی از شش تن دانشمندان مسلم و بزرگ حدیث اسلام است که "صحاح سته" معروف گردیده است. میگویند یک روز روزه داشتی و یک روز افطار کردی. او کتابی بنام "الخصائص فی فضل علی بن ابیطالت" نوشته بدین جهت معاویه و دولت او را از ارداده به رمله تبعید کردند و در سال ۳۰۳ بدرود زندگی گفت و آثار فکری او در مصر و دهلی چاپ شده معروفیت دارد.

**ابوالعباس نسوی** از علمای حدیث دوره عباسی که در نزد خلیفه قرب و منزلت خاص داشت و جزء رجال بحساب میرفت. **تاج الدین نسوی** فقیه معروف که آثار معتبری در فقه اسلامی دارد. **اباسهل ایبوردی** فقیه و حکیم ایبوردی. **علی بن محمد کوفی ایبوردی**.

**استادان و حکیمان** - استاد محمد مطرز باوری که در سال ۲۵۹ یا ۲۶۰ در ایبورد متولد میشود. نام پدرش عبدالله بود. ابتدا به نقاشی در درگزار اشتغال داشت از اینرو او را مطرز نقاش و نگار کننده نامیده اند سپس در علم نحو و لغت و حدیث و زبان عرب به برترین پایه های ممکن میرسد و مینویسد قوه حافظه عجیب داشت که سی هزار ورق از علوم را از حفظ میخواند. ابن خلکان هیجده فقره کتاب و آثار او را می شمارد. در سال ۳۴۴ یا ۳۴۵ بدرود زندگی میگوید. **حکیم ابوالحسن نسوی**، حکیم نسوی از بزرگترین ریاضی دانان ایران از مفاخر علمی وطن ماست. استادان و دانشمندان باو لقب استاد مختص داده اند. وی در عصر ابوریحان بیرونی و ابن سینا میزیست. خانه او را با همه کتابهای نفیسی که داشته بیت الحکمت و کانون ارباب دانش و پژوهش مینویسند. استاد خود معتقد است ابوعلی سینا قسمتی از کتاب قانون را در خانه او نوشته است. او در علوم پزشکی و ریاضی و ستاره شناسی و حیوان شناسی و داروشناسی و هندسه اطلاعات زیاد داشت، در جلسات درس این دانش ها را تدریس میکرد. مجله دانشکده ادبیات طهران یازده فقره آثار ویرا معرفی میکند. کتاب الاشباع وی که در شرح قضیه منلاوس ریاضی دان و ستاره شناس و طبیعی دان یونانی است توسط ویدسن آلمانی ترجمه شده است. کتاب بازنامه وی که در معرفی انواع حیوانات شکاری و شرح نگاهداری و پرورش و طریق شکار و شناخت بیماریها و مداوای آنهاست معروفیت دارد. **استاد اسعد مهنه ای**، اسعد مهنه ای فرزند الوالفضل هم محل ابو سعید ابوالخیر در مهنه درگز متولد شده ا بوالفتح بستی او را در اشعار خود می ستاید. انوری او را چهار آفتاب خاوران و هم شهری خود میخواند. او در سال ۵۱۷ استاد دانشکده نظامیه بغداد بود و در علم فقه دانشمندی مبرز بشمار میرفت و از رجال دوره عباسی محسوب میشود. **استاد تفتازانی** بسال ۷۲۲ در نسا متولد شده در ادبیات اسلامی و تازی استادی به همتا بوده در مدرسه هرات تدریس میکرده از رجال نامدار آل کرد و امیر تیمور گورکان بشمار میرود. خواندمیر مینویسد او همواره در دربار امیر تیمور بر بالای تشک سلطان گورکانی بود. آثار او در علوم حدیث و نحو و کلام و منطق و تفسیر معروف و موجود است. وی بسال ۷۹۷ بدرود زندگی میگوید تربتش در سرخس است. فرزند او **محمد تفتازانی** از علما و فضیلا زمان خود بود در بابرنامه پارسائی و تقوای او را ستوده اند. بسال ۹۱۶ به جهت پایداری و استقامت در ایمان مذهبی کشته شد. **استاد ابوالمظفر باوردی**، استاد ابوالمظفر باوردی معروف به معادی فرزند احمد که در ایبورد متولد میشود وی از بزرگترین رجال علوم ادب اسلامی و نسب شناسی بوده. در زمان المستظهر باله خلیفه عباسی خازن کتابخانه دانشکده نظامیه بغداد بوده که مورد قهر و غضب دربار عباسی قرار میگرفت و ناگزیر برای حفظ جان خود از بغداد فرار میکند.

علامه دهخدا مینویسد او را در لغت مصنفاتی است که کسی پیش از وی بهتر از او تألیف نکرده است. دیوان اشعار عربی وی معروف می‌باشد. در عظمت مقام وی همین کافی که اخیراً انجمن بیداری سوریه، دارالیقظه، کتابی بنام الایبوردی در نبوغ ادبی و سیاسی و اجتماعی او در سیصد صفحه منتشر کرده است و او را از نوابغ علمی دنیای اسلامی می‌شمارد. دشمنان سیاسی وی همه جا او را تعقیب کردند در وطن خود آرام و آزادش نگذاشتند تا سر انجام با توطئه ای در ۲۵ ربیع الاول ۵۰۷ در اصفهان مسمومش کردند. آثار فکری او را تا پانزده کتاب شمرده اند که یکی از این کتابها تاریخ ایبورد و نسا است که نایاب می‌باشد و دسترسی بآن بطور قطع شکوفانی در اهمیت این سرزمین بوجود خواهد آورد.

استاد ابوالفتح محمد شهرستانی، سید تاج الدین ابوالفتح محمد شهرستانی فرزند ابوالقاسم که در ۴۷۹ قمری در شهرستان درگز (نسا) متولد میگردد. شهرستانی در اغلب رشته های علوم دینی و اجتماعی و ادبی، فلسفه و حکمت تبحر داشته بخصوص در رشته مناظره و مباحثه استاد بیهمتا بوده است. اسعد مهنه ای که شرحش گذشت هم شهری خود را بدانشکده نظامیه بغداد دعوت میکند کنفرانس بوسیله او در آنجا داده میشود کرسی باو داده اند و از استاد میخواهند آنجا بتدریس پردازد ولی استاد که مردی آزاداندیش، بند گسل، قید ناپذیر بود در میان عباسیان نمی ماند و آن دربار را ترک میگوید بکانون مخالف آنان دربار سلجوقیان میآید. سلطان سنجر برای استاد احترام زیادی قایل بود او را برادر خطاب میکرد ولی بعد از مدتی از سلطان رنجیده با اینکه مقام نیابت دیوان را عهده دار بود معترضانه دربار سلجوقی را ترک گفت به شهرستان نو خندان آمد کانون فرهنگی بزرگی برای خراسان در درگز تاسیس کرد. غزان وحشی بعد از شکست سلجوقیان و اسیری سلطان سنجر و خرابی مرو و مهنه زادگاه استاد را دچار نهب و غارت کرده به ویرانه ای تبدیل نمودند، اندکی بعد استاد شهرستانی با دلی رنجور در گذشت. اینک تربت نیمه برجای آن در شادمینا نزدیک شهرستانه دیده میشود. بیهقی هیجده فقره کتاب او را می شمارد. معروفترین اثر استاد کتاب ملل و نحل است. استاد انوری ایبوردی، حکیم انوری ایبوردی شاعر بزرگ پارسی را همه می شناسند. در عظمت مقام وی در ادبیات ایران این ابیات کافی است.

در شعر سه تن پیمبرانند      قولی است که جملگی بر آنند  
فردوسی و انوری و سعدی      هر چند که لانی بعدی

انوری در اغلب دانش های آنروز دست داشت. ایرادی که بر او میگیرند پیش بینی قران طوفان ۵۸۱ بوده که مخالفین از درست در نیامدن این پیش بینی او را آزار میدهند ولی عده ای معتقدند این قران بعداً درست در آمد چه در همین سال تموجین چنگیز موجد طوفان وحشیانه مغول بمقام سرداری ایل والوس میرسد. انوری شاعری آزاداندیش بوده اشعار وی نماینده تفکر و حالات روحی اوست:

آلوده منت کسان کم شو      تا یکشبه در وثاق تو نان است  
عادت کن از جهان سه خصلت را      ای خواجه وقت مستی و هشیاری  
دانی که چیست آن بشنو از من      رادی و راست و کم آزاری

در تعریف از ولایت ایبورد که خاورانش نیز می نامیدند میسرآید:

شادزی ای آب و خاک خاوران کز روی لطف      همچو آب بحر و خاک کان گهر می پروری

سرایندگان و نویسندگان بعد از انوری بزرگترین شاعر ابیورد باباسودانی ابیوردی است. شاعر لطیفه گو در سال ۷۷۰ قمری در ابیورد متولد میشود. گویا از اهل شیلگان لطف آباد باشد. امیر دولت‌شاه او را سرخیل شاعران قرن خود می‌شمارد. از اشعار لطیف اوست:

عنبرت خال و رخت ورد و خطت ریحان است      دهنت غنچه و دندان در و لب مرجان است  
گوهرت نطق و زبان طوطی و فندق انگشت      ذقنت سیب و برت سیم و دلت سندان است  
فرقت روی تو زاندازه و طاقت بگذشت      بیش از این صبر ندارم کرم از مردان است

بابا در ۸۵۳ بدرود زندگی می‌گوید.

زین العابدین نسوی - هدایت اله زین الدین نسوی از شاعران فاضل و عارف عصر خود بوده است. این ابیات از اوست:

در جستن جام جم بسی پیمودم      روزی ننشستم و شبی نغنودم  
زاستاد چو وصف جام جم بشنودم      خود جام جهان نمای جم من بودم

محمد نسوی - از علما و شعرای بزرگ سده ششم که در دربار خوارزمشاهیان میزیست. دیوان انشاء سلطان با او بود. عده ای بوی اخلاص می‌ورزیدند. ناصر نسوی - ناصر نسوی در سده پنجم میزیست. مداح سلطان محمد سلجوقی بوده طبعی متین داشت. محمد عوفی طبع و فضل او را ستوده است.

فریدالدین کاتب نسوی - از سرایندگان خوشگو و لطیف طبع که در سده ششم میزیست. جزء رجال سلجوقیان بشمار میرفت. مدتی رئیس دیوان رسایل سلطان سنجر بود. با انوری مخالفت داشت. شعر معروف "گفت انوری که از اثر بادهای سخت      ویران شود سراچه و کاخ سکندری" در بدگویی قران پیش بینی انوری از اوست. در شکست سلطان سنجر چنین می‌سراید:

شاهها زسنان تو جهانی شد راست      تیغ تو چهل سال زاعدا کین خواست  
گر چشم بدی رسید آنهم زقضاست      کان کس که بیک حال بمانده است خداست

خواجه ناصرالدین ابو نصر مهنه ای - شاعر عارف مسلک ابیوردی که این بیت از اوست:

از مه روی تو آئینه جان ساخته اند      وندران آینه جان را نگران ساخته اند

میر حسین باوردی - که میرعلی شیر نوائی شخصیت ادبی و علمی او را ستوده است.

ملاقاسم مهنه ای ادیب و شاعر. ابوالحسن اعراج ابیوردی کاتب. شیخ ابوسعید قاضی عبدالرحیم علی نسائی کاتب مشهور.

صید علی خان درگزی - صید علیخان از خاندان حکمرانان و بیگریگی های درگز (ابیورد) پسر سلیمانخان برادر محمد علیخان منصورالملک و سر تیپ الهیارخان بیگریگی از شعرای معروف و ادبای ارزنده متاخر که مقام ادبیش مورد توجه بوده در ابتدای مشروطیت ایران (مکتب ادبی صیدعلیخان) در خراسان معروفیت بسزائی داشت. ادیب پیشاوری و ملک الشعرای بهار از شاگردان وی بشمار می‌روند. خود بهار در قصیده ای که بمناسبت دعوت بدرگز سروده است در این باره می‌سراید:

مرالستاد شعر پارسی اوست      بنام ایزد زهی استاد و سرور

اشعار صید علیخان بسیار سلیس و روان و پر معناست. نمونه ای از اشعار وی ذکر میشود:

چشمش از ناز وای بر من و دل	باز شد باز وای بر من و دل
کرد پرواز وای بر من و دل	مرغ دل تا بگوشه با مش
شده دمساز وای بر من و دل	باز دمساز من کنون با غیر
ترک قفقاز وای بر من و دل	دل من برد و قصد جان دارد

صید علیخان از آوردن واژه های غیر فارسی در اشعار احتراز میجست. از اشعار حکیمانه و روان اوست:

نشکند چون بشکند بازش توانی ساختن	دوستی با مردم دانا چو زرین کوزه ای است
بشکند چون نشکند باید بدور انداختن	دوستی با مردم نادان سفالین کوزه ای است

ایبورد از دیر زمان سیاستمداران و رجال زمامدار ارزنده ای داشته که نباید جای آنان در این مقال خالی بماند: شهاب الدین نسوی رئیس دفتر مخصوص سلطان جلال الدین خوارزمشاه که در شعر و شاعری نیز دست داشته است و اشعار زیر از اوست

وز مستی بیکران چه بر خواهد خواست	شاهای زمی گران چه خواهد خاست
وز رطل پیایی گران چه بر خواهد خواست	شه مست جهان خراب دشمن پس و پیش

در اثر قلمی او سیرت جلال الدین در تاریخ ادبیات ایران معروف است.

ضیاء الملک نسوی در دربار سلطان جلال الدین سمت عارض لشکر داشته و مدتی نیز حاکم نسا بوده است. ابوعلی شادانی - سلجوقیان از لحظه ای که در اتک اطراق کردند، چراگاه باورد در اختیار آنان گذاشته با مردم در گز تفاهم و روابط نزدیک یافتند بهمدیگر اعتماد نمودند. انگیزه اصلی قیام سلجوقیان علیه غزنویان ظلم و جور حکام و هدایت و حمایت ابوسعید ابوالخیر بود. از اینرو وقتی پادشاهی ایران بر سلجوقیان مسلم شد از نسل جوان این کشور در استحکام قدرت حکمرانی خود استفاده کردند. انوری ایبوردی، فرید نسوی، شیخ محمد شهرستانی کسانی بودند که در این زمان فرصت نشان دادن استعداد خود را یافتند. ابوعلی شادانی نیز کسی بود که بوزارت اعظم طغرل سلجوقی رسید سهم بزرگی در قوام و دوام سلسله سلجوقیان داشت. بمعرفی وی خواجه نظام الملک که قبول امیر دولتشاه سمرقندی خویشاوند شادانی بود بعد از وی وزیر سلاجقه شد. گویند هر گاه که سلجوقیان از نظام الملک کار بزرگی میدیدند از شادانی به نیکی یاد میکردند برروانش درود میفرستادند. انوری در شعر مشاهیر خاوران ابوعلی را یکی از چهار آفتاب شخصیت ایبورد و همشهری خود معرفی میکند.

امیر حسین ایبوردی ادیب و شاعر و رجل دربار گورکانی که در زمان بدیع الزمان گورکانی بمقام شیخوخیت آستانه شاهی برگزیده شد تا سال ۹۱۰ در این سمت بود بعد بزادگاه خود ایبورد برگشته ده سال بعد درمیگذرد. خواجه کمال الدین ایبوردی از رجال معروف خراسان بشمار میرفت مدتی نیز صدارت امرای گورکانی را با تقوی و پاکی عهده دار بوده در سال ۸۹۹ بدرود میگوید. تربتش در مسجد جامع هرات که از بناهای اوست میباشد. **پهلوانان ایبوردی** - از دیر زمان زورمندان و پهلوانان ایبورد در خراسان و اتک و آخال تا مرو و خوارزم معروف بوده است. قادر<sup>۱</sup> پهلوان که شرح زورمندی و پیروزی او بر کشتی گیران مرو و آخال و خوارزم معروف است و یکی از

۱ - قادر پهلوان افشار که در کشتی گیری بیغوکولی را شکست داده مورد تمجید قراخان بیک از سرداران افشار واقع و اسب خود قرقی را باو می بخشد (شیر مرد اتک)

پهلوانان نامور دوره صفوی بوده است (کتاب ورزش باستانی ایران بقلم پرتو بیضائی). صندل بیگ نسائی ایوردی و ترخون بیگ درگزی را در شمار کشتی گیران و زورمندان نامدار ایران قرار داده است (نام صندل بیگ نسائی ایوردی و همچنین اسم محمد رحیم بیگ بوالوردی در صفحه ۱۰۵ رستم التواریخ تألیف رستم الحکما نیز ذکر شده است). لغت نامه دهخدا در مورد ایورد چین مینویسد: ایورد- یاقوت گوید ایرانیان در اخبار خویش ارند که کیکاوس زمینی را بخراسان باقطاع باورد بن گودرز کرد او شهری بدانجا بساخت که بنام بانی آن باورد منسوب شد و بخراسان میان سرخس و نسا واقع است و آبی ناگوار دارد و آنرا باورد نیز نامند و از این شهر است ادیب ابوالمظفر محمود بن احمد بن محمد بن احمد لاموی المعادی الشاعر و اصل او از قریه کوفن یکی از قراء ایورد است و فتح ایورد بدست عبدالله ابن عامر ابن گریز بسال ۳۱ از هجرت بود و بعضی گفته اند پیش از این سال اخنف قیس این شهر را فتح کرده است و نسبت به آن باوردی و ایوردی است و شاید همین شهری است که فعلا محمدآباد (درگز) گویند در مغرب مرو وقتی تابع خراسان بوده فعلا جزء بلاد روس است و در قرن ششم مقر اسقف شامی بوده است بشمال شرقی ایران از بلاد ثغری ایران و روس میان سرخس و گوگ تپه و جنوب شرقی عشق آباد یکی از سرچشمه رود اترک نزدیک ایورد است و ابو علی فضل ابن عیاض و انوری ایوردی شاعر و ابوالمظفر احمد بن محمد اموی بدین شهر منسوبند و ذیل جامع التواریخ رشیدبن فضل اله و مرآت البلدان ذیل ایورد و تاریخ مغول تألیف عباس اقبال و معجم البلدان است. نادر نامه تألیف محمد حسین قدوسی از انجمن آثار ملی خراسان درباره درگز (ایورد) چنین می نویسد: عده ای از تاریخ نویسان بر آنند که دارا آخرین پادشاه ایران جلگه ای که درگز در مرکز آن واقع است و بواسطه کوههای مرتفع محصور است کشته شد و این شهرستان در قدیم بسیار حاصلخیز بوده و معروف است که یکنفر با دو دست نمی توانست شاخه تاک را در بغل بگیرد و طول شاخه های انگور به نود سانتیمتر میرسیده. هنگامی که قرارداد ۱۲۸۵ هجری قمری موسوم به آخال (نزدیکی عشق آباد) که بین ایران و روسیه منعقد شده و شهرهای ایورد و نسا و جلگه حاصلخیز اتک بروسیه واگذار گردید. علیخان بیگ حصاری که یکی از خوانین محل بود یک خربوزه و یک خوشه انگور را به چهارپائی بار کرده و نزد ناصرالدین شاه برد تا بداند رجال نالایق ناصری چه سرزمین زرخیزی را (مقصود دشت اتک و شهرهای نسا و ایورد) از دست داده اند. شهرها و قلاع قدیم این جلگه عبارتند از باورد (ایورد) نسا نزدیک عشق آباد حالیه و از شهرهای بسیار قدیمی آریائی است و شهرستانه در نه کیلومتری درگزر، دستگرد، خیه آباد (نزدیک ایورد)، آئاتو (در خاک شوروی نزدیک عشق آباد)، قوزقان (نزدیک شمسی خان)، باغابده، چاپشلو بیست کیلومتری درگز، مهنه (در خاک روسیه نزدیک شیلگان)، چرم (بین کلات و خاکستر که جنگ طوس با فرودکه در شاهنامه فردوسی ذکر شده شاید این دژ بوده است)، کلات و برون که زادگاه ابوریحان بیرونی (برونی) ریاضی دان معروف است، و شمسی خان، قره باشلو، لائین، قره تیکان، چهچه، خاکستر، قلعه شیخان، کرناوه، حاتم قلعه، لطف آباد، نوخندان، شیخوانلو، پالکانلو، و زنگانلو. در این گفتار خود را با اشعار وطنخواهانه صید علیخان درگزی که استاد ملک الشعراى بهار و ادیب پیشاوری بوده است (متأثر از قرارداد ننگین آخال) در مورد کیفیت تاریخی و جغرافیائی زادگاه اجدادی خودمان که در عین حال بزرگ مردانی چون ارشاک، ابومسلم، نادرشاه، ابوسعید ابوالخیر، انوری، حکیم نسائی و دیگر نام آوران نیز میباشد پایان می بخشیم و بقسمت های دیگر گفتار میپردازیم:

موطن انوری و مولد نادرشاهی  
شهرهان کهنش گر کنون ویران است  
شهر باورد و یا ناحیه دارجرد  
سنگ امروزه بر آثار همه گریان است

در گزدان که چنو در همه ایران نبود  
از ملک ناحیتی نیست که ویران نبود  
یا چو شهرستان کان در همه کیهان نبود  
وای بر سنگدلی کانجا گریان نبود

## فصل چهارم

### ترک - ایل و ایلات

**وجه تسمیه کلمه ترک** - لغت نامه دهخدا راجع به کلمه ترک چنین می نویسد: ترک نقیض تازی<sup>۱</sup> باشد. گویند ترکان از اولاد یافث ابن نوحند (برهان) نام طایفه ای در ترکستان که تاتار و مغول و سایر اتراک از آن طایفه اند و زبان ایشان معین است (انجمن آرا) گروهی از اولاد یافث ابن نوح (ناظم الاطبا) نام قومی منسوب به ترک که مردی بود از فرزندان نوح علیه السلام (غیاث اللغات) اتراک نقیض تازی یک طایفه بزرگی از طوایف انسانی را گویند (ناظم الاطبا) نام ترک بعنوان قومی بدوی نخستین بار در قرن ششم میلادی دیده میشود. در همان قرن ترکان دولتی نیرومند و بدوی تاسیس کردند که از مغولستان و سرحد شمالی چین تا بحر اسود امتداد داشته است. مؤسس حکومت مزبور که چینیان او را "تومن" نامند و در کتیبه های ترکی "بومن" در سال ۵۵۲ در گذشت و برادرش ایستامی که در مغرب فتوحاتی کرده ظاهراً تا سال ۵۷۶ زیسته است.

این دو برادر گویا از آغاز مستقل از یکدیگر حکومت میکردند. چینیان از دولت مزبور بنام امپراطوری ترکان شمال و شرق یاد کرده اند. سلسله های ترک که در ایران دوره اسلامی سلطنت کرده اند: غزنویان ۵۵۵، سلجوقیان ۴۲۹، خوارزمشاهیان ۶۲۸. ترکان قفقاز و ترکستان به شهادت دقیقترین تجسس های تاریخی و بگواهی دانش نژادشناسی خالص ترین ایرانیان و بلکه خود اصل و ریشه تمام نژاد آریائی میباشند.

قائم مقام فراهانی که از وزرای فتحعلی شاه قاجار بود مینویسد: بنا بمسئورات تواریخ ترک بن یافث که با کیومرث هر دو در یک عصر واقع رسم سلطنت بودند از نسل او چهار فرزند بوجود آمد که یکی از آنها بنام فرک قطعه ای از نمک را پیدا کرد و معدن نمک از ترکان کشف شد و مملکت ترک را وسعت داد و خود در محال موسوم به یورسوق و قاراقوم و جبال اوتاق ئیلاق و قشلاق میکرده. بعضی میگویند که او فرزند نوح نبی است و از اولاد او الهجه خان است که مغول و تاتار از او بوجود آمده و از صلب مغول چهار فرزند بودند از جمله قراخان و از او اغوزخان پا بعرضه حیات گذارده و تاتار و مغول اطاعت او را گردن نهادند و نواحی خوارزم و رود جیحون در قبضه تصرف او بود و بر توران و ایران و هندوستان و روم تسلط پیدا کرد و اورتاق و کرتاق را که یورت آبا و اجداد او بود مقرر خلافت قرار داد و اقوام قنقلی و قارسوق و قیچاق و اقاچری از نسل اوست. و اغوز شش پسر داشت که هر پسر صاحب چهار فرزند بودند و بعد از او گون<sup>۲</sup> که از اولادش بود بتخت نشست و برادر خود آی خان<sup>۳</sup> را قائم مقام و فرزند خویش منگلی خان را ولیعهد نمود و بعد از او تنگیزخان که فرزند ششم اغوز بود بسلطنت رسید و بعد از او اکبر اولادش بنام ایلخان بتخت سلطنت رسید. فرزندان اغوزخان که بیست و چهار نفر بودند بدو دسته پوزق و آچوق تقسیم شدند و اقوام پوزق سه طایفه بودند. یکی طایفه گون خان که دارای چهار شعبه است و شعبه اول آن طایفه گون خان قای است که پسر بزرگ گون خان بوده و از بس در فیصل امور سختی مینمود او را قای میگفتند که یعنی سختی و شدت است و یورت و اولاد او تا عهد ایلخان در دیار هیطل و کنار رود سیحون بوده و در عهد سلطان محمود سلجوقی با او متفق گشته و در حدود مرغاب مقام کردند و اکنون در دشت ترکمان میباشند. از شعبه دوم بای آق است که فرزند دوم گون خان است که در ساحل قرابوران یورت گرفت و

۳ - آی یعنی ماه.

۲ - گون به ترکی یعنی آفتاب.

۱ - کلمه تازی که ایلات ترک زبان تاجیک تلفظ میکنند.

چون مرد با علو همت بود او را بای آت گفتند که آت یعنی اسم است و اکنون آد گویند و بای بمعنی بزرگی و شکوه و مال و نعمت انبوه است و طایفه ای از این قوم بر حسب حکم تیمور به غز و شامات مأمور گشته و مجدداً بدشت گرگان آمده بایل قاجار پیوستند که اکنون شام بیاتی موسومند. این طایفه در عصر صفویه و قاجار خدمانی انجام داده اند و به دو تیره تقسیم شده اند یکی بیات مطلق و دیگری بیات شام یا شام بیاتی که اولی در عراق و آذربایجان و دومی در خراسان از امرای لشکر بوده اند. و شعبه سوم انقراولی گون خان است و در دوره مغول نام و نشانی داشته اند و شعبه چهارم قراولی که پسر چهارم گون خان است و قراولی بمعنی خیمه سیاه است زیرا این طایفه همواره در خیمه سیاه زیست میکرده اند و در موکب هلاکوخان لشکری داشته اند و اکنون در ساوجبلاق مسکن کرده اند و این تیره چون عده زیادی نبوده اند بطوایف افشار پیوستند.

ای خان که دوم پسر اغوز است چهار فرزند داشته که هر یک تیره ای تشکیل داده اند. اول یارز که یارشماق (بمعنی برزندگی است) و دوم دوک آر (بمعنی گردآورنده) و سوم دودورعه (بمعنی ملک گیرنده) که از ترکمانان بوده و اسبان آنها جنس جداگانه اند. و چهارم بایرلی (بمعنی صحرانشین) اکنون در استرآبادند. فرزندان ایلدوز خان چهار نفر بودند. اول اوشر که در اصل اشتقاق ماخوذ از اوشماق است بمعنی پریدن ولیکن در اینجا کنایه از چستی و چالاکی و جلدی و بی باکی است، دال و اولاد او دراوین بوده اند. دوم بیگدلی که اصل آن بیوک دلی مشهور است و ابتدا در جبال اولتای که آنسوی قراقوروم است و قسمتی از این قوم بشامات رفته که مشهور به شاملو شدند ولی باز بایران معودت نمودند و در دولت صفوی و نادری امرا و اشراف بزرگ داشته اند از آن جمله مصطفی خان که از جانب نادر شاه سفارت روم مأمور شد و حاجی لطفعلی بیگ آذر بیگدلی که در عهد خود یگانه بود و در فن شعر استاد زمانه و کتابی در ذکر شعرا نگاشته و چون آذر تخلص داشت آتشکده نام نهاد و فرزندش حسینعلی بیگ متخلص به شرر که از مادحان سلاطین قاجار بوده و این طایفه فعلاً در دو ناحیه مردکان نزدیک طهران و مراغه سکنی دارند. سوم قرق (بکسر اول و ثانی و سکون ثالث) یعنی قوی حال که در عهد چنگیز عده ای از آنها داخل مغولستان شده و اینک داخل ترکمانان و خراسان شدند و بقوم اوشیر پیوسته اند و اکنون از شعب افشار محسوب و به قرقلو مشهور میباشند. تا عهد شاه طهماسب ثانی نام و نشانی از معاریف این قوم در تاریخ نیست ولیکن در آخر دولت صفوی قهرمانی قادر مانند نادر از این شعبه پیدا شد که از حد موصل تا رود جیحون مسخر کرد و بر هند و سند و روم و روس مظفر گشته احفاد او را ملک برقرار بود تا دولت قاجاریه ظهور کرد. چهارمین قارقین یعنی دهنده آتش که تاریخ آن مجهول است و فرزندان کوک خان که چهارم پسر اغوز است. از قوم اوجوق چهار نفر بودند اول بایندر که در اصل بای اندر بوده، بای بمعنی بزرگ و با شکوه است و اندر مکان مرتفع مانند پشته و کوه و مجموعاً بمعنی بزرگ بلند قدر و در نواحی مهنه میزیسته اند و بعد در حدود قراباغ و نخجوان منتشر شده اند و بعضی به گروس رفته و اکنون در آن سرزمین سکونت دادند. دوم بچنه بمعنی ساعی در مهمات امور که فعلاً اسمی از این طایفه نیست و میرزا صادق وقایع نگار مروی در کتاب منتظم ناصری نقل کرده که جماعت اتراک منسوب به اغوزخان پسر ششم ترک بن یافت بن نوح علیه السلام اند و بعضی دیگر از مورخین اتراک را منسوب به قالی خان پسر سوم عیسی ابن اسحق علیه السلام دانسته اند و برخی معتقدند که قالی خان همان عیسی ابن اسحق است زیرا بعد از وقوع طوفان نوح سه پسر که حام و سام و یافت باشد باقی مانده و هریک بعمران ناحیه ای مشغول شده و سام در نواحی که مملکت ایران است همت گماشته و حام در ولایت هندوستان و یافت در ولایت شمال و شمال شرقی یعنی

ترکستان که اولاد او را ترک نامیده اند. اول کسی که بمقام سروری رسید اغوزخان بود که سلاطین ترک بوی منسوب است او ابوالملوک سلاطین ترک محسوب میشود چنانکه کیومرث ابو الملوک عجم بوده. افغانه منسوب به بنی خالدند و اکراد مجتمع از پراکنده و متفرق عرب و عجمند و در اواخر سلطنت محمود غزنوی طایفه سلاجقه که منسوبند به سلجوق بیگ وی بقولی از احفاد افراسیاب است. طوایف ترک بجهت اختلاف بین روسای آنان از آب جیحون عبور نموده در خراسان بادعای سروری سر بر آوردند و نظر به شهامتی که داشتند بر ایران و روم مسلط شدند و پس از مدتها که از قوام افتادند سلاطین خوارزمشاهی و اتابکان عراق و شام و فارس و یزد و کرمان و دیاربکر و آذربایجان که غلام ترک سلاجقه اند حکمرانی داشتند تا در فتنه چنگیز و هلاکوخان مغول عده ای از ترکها را بایران آوردند و در دولت امیر تیمور گورکان هنگامی که بر ولایت روم مسلط شده و ابلدرم بایزیدخان را گرفتار کرده ساکنین دیار شام و حلب و سایر بلاد عرب و آذربایجان را ببلاد ترکستان خواست لهذا بعضی بترکستان آمده و طوایف ازبکیه و ترکان آق قوینلو و قراقوینلو را تشکیل دادند.

در طوایف اتراک شایع و رسم بوده که طایفه خود را باسم بزرگ سلسله مسمی سازند و برای بقای نام جمله را بآن اسم خوانند چنانکه طایفه سلاجقه باسم سلجوق بیگ و اتراک اغوزخان و قالی خان باسم قالی خان جغتائی باسم جغتای خان پسر چنگیزخان و بیگدلی باسم بیگدلی خان و افشار باسم اوشیرخان یکی از پسران یلدوزخان که او پسر چهارم اغوزخان است مشهور گردیده اند. بنا بر آنچه مورخین نوشته اند و از مجموع آنها مستفاد میشود ایل افشار اصلاً از اتراک مقیم شمال ایران بوده اند و بواسطه کثرت عدت آنان بنواحی خراسان و شمال غرب و غرب و جنوب غربی و جنوب ایران متفرق شده و باز عده ای از آنها بشمال خراسان مراجعت نموده اند.

### **ایل و ایلات - ایل، طایفه و قبیله و گروه مخصوصاً مردم چادر نشین را گویند (لغت نامه دهخدا).**

زندگی بشر تا موقعی که اصل فلسفه خلقت و منظور غائی و عالی خالق در آن رعایت شود در هر شرایطی لذت بخش است و این اصل مقدس هنگامی میتواند رعایت شده باشد که بشر خود را از هر گونه آلودگی بر کنار داشته و از رفتاری که برخلاف شئون انسانی او که خدای متعال مقرر داشته بر حذر باشد و بتواند خود را در عین اینکه از مواهب خداداد و نعمت های حیات برخوردار میسازد تا آنجا که موجب رضای معبود او بوده و بوسیله پیمبرانش امر شده از شئون نفس و هی حفظ کند.

متأسفانه در اجتماعات بزرگ و در زندگیهای شهر نشینی این تجربه بدست آمده که چه بسا مسائلی که بنام تمدن و در لباس تجدد رواج دارد همین مسائل خود مورث و موجد انحطاط اخلاقی و هادم بنیان اساس انسانی میگردد و همینقدر که عده ای ولو اینکه هر قدر هم قلیل بوده باشد از جاده عفاف و خوبیها منحرف شده نفس خو پذیر سایرین را نیز آلوده و ملوث میسازد. بنابراین این حقیقت تلخ را نباید منکر بشویم که چون دنیای امروز بعلت آلودگی باوساخ بنیان بر انداز اصول و مبانی انسانی چهار نعله سیر نزولی اخلاقی و تدنی را می پیماید لذا ناگزیر از آنیم که زندگی ایلی را ستایش کنیم و هر چند که مربوط به اعصار و قرون بعیده و بدویت بوده باشد در یک کلمه "موهبت" خلاصه کنیم زیرا: در زیر همین آسمان کی بود که اینهمه مظاهر فریبنده شهر نشینی قرار دارد قدری هم دورتر از آن در پرتو نور خورشید گیتی فروز و مهتاب عالمتاب و در دامن صحرا و یا دامنه کوهساران سر سبز و خرم و در کنار چشمه هائی صاف و گوارا همراه با زمزمه جویبار و صدای بال پرندگان و در میان گلهای وحشی و انبوه درختان جنگلی و گاهی هم در پناه ابرهای تیره و تار

و در زیر قطره های شفاف باران و بالاخره در آغوش زیبائیهای طبیعت عده ای از همین انسانها علی رغم تمام آرایش و پیرایش های شهری و دور از هر گونه رنگ و ریا بنام عشایر و قبایل و ایلات زندگی میکنند که طرز زندگی آنان از لحاظ عرف و عادت و سیر و سفر ئیلاق و قشلاق مختص بخودشان است و در عین حال بهمانگونه که در طول زمان از بدو خلقت همیشه تحولات و تغییراتی وجود داشته که جنگها و زد و خوردها و کشمکش هائی در این میدان تنازع بقا بین مللی و قبایل در ممالک مختلف در نتیجه عوامل سیاسی و غرور و زیاده طلبی ها و یا احياناً مضایق بوقوع پیوسته این عده مردم که هنوز هم مرور ایام و قرون و اعصار خط بطلان بروی زندگی شیرین و نام آنها نکشیده بنام ایل در اکثر نقاط دنیا عموماً و در کشور ما خصوصاً در نهایت سادگی بزندگی ادامه میدهند. در اینجا منکر این مسئله نیستیم که تحولات و ترقیات بشری از لحاظ پیشرفت فرهنگ و دانش در بین ایلات تأثیر داشته بلکه فوق العاده هم تأثیر کرده منتهی آنچه که مؤثر بوده خصایل خوب است و از بدیها اگر هم اثری کرده باشد در بین خوبیها مستحیل و مستهلک است. کسی چه میداند؟ شاید اگر روزی روزگاری دامنه اختراعات و عوامل تمدن کار را بجائی بکشاند که کافه ها و کاباره های سیار بوجود بیاید و اثرات شب نشینی ها و میگساریهای دستجمعی و آزادگی باین معنا که در شهرها برای پسران و دختران و زنان و مردان است به ایلات هم تسری نماید این طفل یک شبه نیز ره صد ساله برود و مردم ایلات هم بقول معروف از پاپ کاتولیک تر بشوند. ولی تا بحال که بحمداله زندگی آنان در چهارچوب چادرنشینی و ئیلاق و قشلاق و دامداری یا کشت و زرع محصور و محدود است و سینمای آنان بجای دیدن وضع چندش آور و مشمئز کننده ستاره های لخت و بی حجب و حیای فیلم ها و جنگلهای سر سبز و کافه و کاباره ای بجز دید و بازدید های ساده فامیلی و پذیرائی با دوغ صحیح النسب ندارند. باید باین چنین زندگی هزارها بار آفرین گفت و از خدا مسئلت نمود که نه تنها این صفا و صمیمیت و عرق و حمیت و مردی و مردانگی و عفاف و ایمان را از ایلات و عشایر نگیرد بلکه سهمی هم از اینهمه اخلاق انسانی نصیب بعضی از شهرنشینان بی بند و بار نماید و البته نباید این موضوع حمل بر این مسئله شود که در شهرها روح عشایری و سلحشوری وجود ندارد و به یکباره صفا و صمیمیت از میان شهری ها رخت بر بسته. فقط میبایستی باین نکته توجه داشت که دامنه بی بند و باریهای موجود بیش از این سرایت نکند و وسیع نشود و اگر این نکته مورد تصور قرار نگیرد که عنوان مطالب بالا از عقیده ای خرافی و فکری فناتیک ناشی میگردد استدعا بر این است که زعمای قوم بمعنویات بیشتر توجه فرمایند تا در عین اینکه عشایر و ایلات هم بزندگی شهر نشینی ترغیت خواهند شد و آنها را از زندگی خانه بدوشی رهائی بخشیده اند قانون سیر تکامل بشری نیز رعایت شده باشد و شهر نشینها هم که احتمالاً اکثریت آنان از اینهمه بی بند و باریها رنج میبرند آرزوی زندگی قرون وسطائی را بدل راه ندهند. باری همانطوریکه گفته شد ایل و طایفه و گروه و قبیله و عشیره مخصوصاً مردم چادر نشینی را گویند که از زمانهای بسیار قدیم در کشور ایران و میهن عزیز ما بسیار بوده و در حفظ حدود و ثغور آن سهم بسزائی داشته و صفحات زرین تاریخ مشحون از فداکاریها و جانبازیهای آنان میباشد که از آنجمله اند ایلات افشار، شاهسون، بختیاری، قشقائی، قاجار، کرد، لر، عرب، ممسنی، دشمن زیاری، دشتی، دشتستان، تنگستان، بهارلو، اینانلو، ایبوردی، باصری، نفر، بویر احمدی، بوچاقچی و مانند اینها که فعلاً مورد بحث ما ایل افشار و ایبوردی است.

## فصل پنجم

### ایل افشار

افشار طایفه ای از ترکان چادر نشین که در بیشتر خاک ایران پراکنده اند و دارای چندین تیره میباشند. خاندان معروف افشاریه یعنی نادرشاه و جانشینان او هم از این طایفه اند. ایل افشار از ایل هائی است که شاه عباس کبیر بدوران سلطنت خویش بناحیه کبکان کوچ داده بود تا در سر راه ازبکان مقاومت کنند (از لغت نامه دهخدا).

قدر مسلم این است که افشار از مغول نیست بدلیل اینکه هنگام یورش چنگیز مبارزات سختی بین آنان در گرفت عده زیادی از آنان از خراسان تبعید شدند. از ترکان اویغور هم نمی باشند بجهت اینکه نامی از آنان در سلطنت های خوارزمشاهیان و مامونیان دیده نمی شود. هنگامی که اسکندر به کشور ما تاخت تا آنرا ضمیمه مستملکات جهانی خود سازد تقریباً بلامانع در همه جا پیش رفت بقول مورخان تنها در کشور آفتاب (خراسان) در چراگاههای نیسا (ایبورد) به مردم کوهستانی و تیراندازان ماهر سواران اشکانی (پارتی) بر خورد و در حقیقت اولین بار بود که اسکندر با مقاومت آریاها مواجه شده بود. آنان تن بانقیاد نظامیان نمیدادند آنان را نیروی بیگانه مهاجم میشمردند.

بعد از اسکندر آنگاه اشرافیت مقدونیه ارتباط کاملی با سیستم ایران پیدا کرد. رژیم حکمرانی ما نیز اشرافی شد. مردان رزمنده م نترس این نقاط برهبری ارشاک طومار حکومت یونانیان را در هم پیچیدند و سلسله اشکانیان را تشکیل دادند. باز هنگامی که مسالمانان فاتح عقیده و رویه خود را در کشور ما تغییر دادند و حکومت آزادخواهانه اسلام را مبدل بحکومت امپریالیستی تازیان کردند دلهای مشعلداران آزادی ایران تپیدن گرفت از سینه های فیاض و مرد خیز کوهستانی اتک (ایبورد و نسا) مردی بنام عبدالرحمن ابومسلم خراسانی بپاخاست. بی شک مشعلی هم که ابومسلم بمشت گرفت با آن بزوایای تاریک امپراطوری اسلام پرتو امید و آزادی بخشید همان مشعل مقدسی که سپتیا ما و ارشاک نیکان دلاور وی با آن تاریکی را از محیط وطن ما زدودند.

احمد علی کهزاد محقق و تاریخ نویس مشهور افغان در صفحه ۶۵ جلد سوم تاریخ افغان زایشگاه ابومسلم خراسانی را سپید دژ از محال میمنه یا میهنه مولد ابو سعید ابوالخیر نوشته است و میمنه را همان نسا و ایبورد مینویسد. پرفسور بارتولد روسی نیز میمنه را جزو محال ایبورد (در گز) می شمارد.

اما افشارهای تبعید شده بمغرب ایران بزودی بهمراه هشت ایل شجاع و وطن پرست ایرانی برای جبران خرابی چنگیزیان جنبش مدبرانه و عمیقی پدید آوردند و همینکه مغولها بر ایران مسلط شدند جوجی خان پسر بزرگ چنگیز حکمران اتک (ایبورد) و خوارزم شد بعد از سرکوبی افشار و کشتار بی رحمانه سلحشوران خراسانی عده زیادی از ایل افشار را که در این جنگها شجاعت و پایداری عجیبی از خود نشان داده بودند از حدود خراسان بمغرب ایران تبعید کرد. با اینکه تیره های نخبه ایل افشار از ناحیه درگز تبعید شده بودند طولی نکشید بقیه افراد این ایل با کمک سایر ایلات رادکان و کلات علیه حکومت مغولها قیام کردند حکمرانان چنگیزی را بقتل رسانیدند حکومت مستقلی در خراسان اعلام کردند. بالمآل صفویان برای تحقق تام و تمام استقلال ایران روی کار آمدند. در این جنبش اکثریت نیروی ارتش ایران در دست افشار بود. کوشش زیاد ایل افشار در پیروزی شاه اسمعیل شخصیت سیاسی با ارزش برای آنان در دستگاه

صفوی بوجود آورد. سلاطین صفوی به سران افشار اعتماد زیادتری داشتند. این افشارها که بر اثر فعالیت در دستگاه صفوی به افشار قزلباش معروف شده بودند ابتدا سعی کردند به مرز و بوم اجدادی خود (ایبورد) برگردند ولی پادشاهان صفوی با این درخواست آنان موافقت نمی کردند وجود آنانرا در اردوی قزلباش و پایتخت که تبریز بود لازم تر میدانستند.

شاه اسمعیل بکمک افشار قسمتی از خراسان را که مدتی بود در دست ازبکها بود تسخیر کرد شیبک خان را بهلاکت رسانید ولی باز هم این قوم غارتگر و راهزن از تجاوز و چپاول دست برنمیداشتند. عاقبت سران بزرگ شجاع افشار از قبیل احمد سلطان افشار، سنجاب خان افشار، شاهرخ بیگ افشار در این نبردها ازبکها را گوشمال سختی دادند. ( در مورد تاریخ بازگشت افشار از غرب به خراسان بین مورخان اختلاف نظر است. بعضی آنرا در زمان شاه اسمعیل و برخی در زمان شاه عباس میدانند ولی تاریخ اخیر درست تر بیظر میرسد).

در سال ۱۰۰۶ شاه عباس عده ای از اکراد دلاور و افشار قزلباش را بفرماندهی مصطفی خان کنگرلو بجلوگیری ازبکان میفرستند آن غارتگران صحرائی را سخت عقب میرانند نسا و باورد را از وجود آنان پاک میکنند و مرزبانی قوچان و درگز و بجنورد و کلات و سرخس را به افشار سپرده پانزده هزار از دلاوران غرب را که مدتی در نبردها با آنان مشارکت داشتند باین حوالی کوچ داده ساکن می سازد. بعد از ۱۰۶۰ و در گذشت شاه عباس دوم که سعی میکرد با عقب راندن ازبکان آسایش دیرین را باین نقاط باز گرداند اوضاع خراسان بخصوص مرزهای ترکستان دچار بی نظمی و هرج و مرج شد ایلات ایبورد بدو جناح تقسیم شدند. عده ای که رأس آنان قبایل قاجار، احمدلو، پاپالو، و گوندوزلو قرار داشتند روش ساخت و ساز با خان ازبکان را پیش گرفتند و عده ای که در رأس آنان قبایل وطن پرست افشار، قزلباش قرقلو، چاپشلو، قرباشلو، باچوانلو، زنگلانو، و اتانلو قرار گرفته بودند با آنان مخالفت ورزیده و اجازه دخالت در امور خراسان را ندادند. بر اثر پیدایش این دو جناح مدتها نفاق شدیدی بین مردم این نقاط بوجود آمد و جناح ضد بیگانه که افشارها بودند کم کم رو بضعف نهاد و افشار از حوالی ایبورد و اتک عقب نشینی کردند. دوران فترت درگز برای افشار قزلباش چندان بطول نیانجامید بعد از یازده سال مهرعلیخان حکمران ایبورد در گذشت جای خود را به برادرزاده اش باباعلی بیگ کوسه احمد لوی افشار داد. باباعلی بیگ با وجود اینکه جوان بود ولی وضع متزلزل و ناپایدار این محیط و روش عموی او را مرد سیاستمداری بار آورده بود. نهایت وی خود را از روز اول زمامداری مردی وطن پرست نشان میداد ادعا میکرد حاضر است عاقلانه نفوذ بیگانگان را از درگز ریشه کن سازد. از این رو محرمانه با سران افشار و قبایل وطن پرست تماس گرفته از آنها میخواست سیاست منفی خود را ترک گویند و بدون تظاهر با وی همکاری کنند. یکی از عواملی که در عملیات ملی و ضد بیگانه حکمران جوان ایبورد مؤثر بوده حیدر بیگ اتانلو برادرزن بابا علی بیگ بود. وی که حرفش تا حدی در حکمران نافذ بود علیرغم نظرات نوکر مآبانه مشاوران بابا علی بیگ و خانها و سران قبایل و کدخدایان و قلعه بانان اتک باباعلی بیگ را راضی کرده بود که با افشار قزلباش همکاری کند و این همکاریها منتهی میشود به احوال نادرشاه افشار، همانطوریکه گفته آمده و خوانندگان عزیز را نیز در جریان خواهیم گذارد.

رستم التواریخ تألیف رستم الحکما در مورد افشار چنین مینویسد:

افشاریه سلسله ای از پادشاهان ایران که از سال ۱۱۴۶ قمری تا حدود ۱۲۱۰ سلطنت کرده اند چون مؤسس این سلسله نادرشاه به شعبه قرقلو از طایفه افشار منسوب بود در تاریخ اعقاب و احفاد او به افشاریه موسوم شده است.

## فصل ششم

### قزلباش ها

بطوریکه در رستم التواریخ نوشته شده و سایر تاریخ نویسان نیز در اینمورد متفق القول هستند تشکیل قشون قزلباش از ابتکارات سر سلسله دودمان صفوی میباشد که به شواهد تاریخی در این باره اشاره میکنیم:

صفویه سلسله ای که در ایران از ۹۰۷ هجری قمری (۱۵۰۲ میلادی) تا ۱۱۳۵ هجری قمری (۱۷۲۲ میلادی) سلطنت کرده. ظهور این سلسله در ایران از نظر مسئله وحدت ملی ایرانیان و ترقی هنرها و صنایع واجد اهمیت است. مؤسس این سلسله شاه اسمعیل توانست که اساس وحدت ملی را برپایه محکم بنا گذارد. وی نه فقط سراسر ایران را تحت یک حکومت را آورد بلکه بواسطه رسمی کردن تشیع هم مردم ایران را بایکدیگر متحد و متفق کرد و هم آنان را براین داشت که دیگر زیر بار اقوام مسلمان کشورهای اطراف و مخصوصاً دولت عثمانی نروند.

نسبت صفویان به شیخ صفی الدین اردبیلی عارف معروف می رسد. پس از شیخ صفی الدین پسرش صدرالدین جای او را گرفت و پس از آن خواجه علی پسرش مقتدای سلسله صفوی گردید و بعد از او پسرش شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه بجای او نشست. بعد از شیخ شاه پسر کوچکتر او شیخ جنید جانشین وی شد. جنید به دیار بکر رفت و طرف توجه اوزن حسن پادشاه آق قویونلو گردید. اوزن حسن خواهر خود خدیجه را در حباله نکاح او در آورد و باین وسیله مریدان شیخ جنید را بسوی خود جلب کرد و ده هزار صوفی سلحشور حاضر بخدمت او گردیدند. شیخ جنید در جنگ با شروانشاه کشته شد پسرش شیخ حیدر نزد اوزن حسن مقرب گشت و دختر او عالم شاه بیگم را به حباله نکاح در آورد. شیخ حیدر امر داد تا مریدان وی به جای کلاه ترکی کلاه سرخ رنگ (تاج دوازده ترک) به نشانه دوازده امام بر سر گذاردند و بهمین جهت این گروه را قزلباش (سرخ سر) گفتند. شیخ حیدر نیز در جنگ با یعقوب و شیرانشاه کشته شد.

در فصل شصت و دوم کتاب تاریخ ایران تألیف ژنرال سر پرسی سایکس چنین مینویسد: صفویها احتمالاً از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام برادر کوچک اسمعیل اند. خاندان صفوی تا چندین پشت در اردبیل اقامت و محبوبیت خاص داشتند بخصوص یکی از افراد خانواده ملقب به شیخ صفی الدین (که این سلسله نام خود را از او گرفته اند) مقامی بس ارجمند داشت و بعد از او پسرش صدرالدین همان مقام و اعتبار را دارا بوده است. امیر تیمور از شیخ صدرالدین ملاقات کرده و به شیخ گفت تا از او تقاضائی کند. صدرالدین درخواست نمود تا اسرای ترک را که از دیار بکر آورده بودند آزاد سازد. امیر تیمور تقاضای او را پذیرفت و چون اسرا رهائی یافتند همه به حلقه مریدان صدرالدین در آمدند و بعدها هزاران نفر از فرزندان همین اسرا به گیلان مهاجرت نمودند و بالاخره خانواده صفوی را بسلطنت رسانیدند.

عشق و علاقه ایرانی به خاندان علی علیه السلام مکرر در این باره ذکر شده است و بالاخره آرمان و آرزوی ملی در شخص شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفویه کاملاً برآورده شده و او مورد توجه و علاقه خاص ایرانیان قرار گرفت چه او رئیس یک قبیله جنگجوی خالی نبود که عروجش بر تخت میباید قهرماً تولید رشک و حسادت کند بلکه انتساب واقعی بخاندان علی علیه السلام را نیز داشت و اصل و نسب مزبور قبایل و عشایر را با هم متحد ساخت و همه را برای خدمت

زیر لوای او حاضر نمود. همکاری هفت صایفه بزرگ به نصرت و یاری او نوید میداد که عصر جدیدی آغاز شده است. قزلباش یا سرخ سر نامی است که طوایف استاجلو، شاملو، تکلو، بهارلو (اینانلو)، ذوالقدر، قاجار، افشار بدین نام مفتخر بودند هم قسم شدند که مذهب شیعه را جداً حمایت کنند و سردارشان را مرشد و پیر و نیز پادشاه هردو بشناسند که آن در مشرق از مشاغلی است که با هم جمع میشوند. مرکز اصلی نفوذ و تبلیغات موفقیت آمیز خاندان صفوی گیلان بود. اسمعیل بدو در گیلان نیروی کوچکی بدور خود جمع کرد سپس شهرهای باکو و شماخی را متصرف شد و این اولین کار مهم او بوده است. فتوحات اسماعیل بر عده پیروانش افزوده و این دفعه با شانزده هزار نفر از لشکریان خود بر سر الوند امیر آق قوینلو تاخت و او را مغلوب ساخت از آنجا به تبریز که از در تسلیم در آمد رفت و در همانجا عنوان شاهی اختیار کرد و در همانجا بود که تشکیل قزلباش داد.

تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران تألیف عباس پرویز مینویسد: مطابق آنچه معروف است امام موسی کاظم علیه السلام دو پسر داشت که یکی امام رضا و دیگری حمزه که جد اعلای سلاطین صفوی بوده که مسکن آنها در اردبیل بوده. اسمعیل در سال ۸۹۲ پا بعرصه وجود گذاشته و در سیزده سالگی ریاست مریدان صفوی را بدست آورد و شاه اسمعیل مؤسس حقیقی سلسله صفوی بوده است. این پادشاه از اختلاف بین اعضاء خاندان آق قوینلو و اشتغال آنها بزود خورد با یکدیگر استفاده کرده و عازم جنگ با کفار گرجستان شد و در نزدیکی گلستان جنگ سختی با فرخ یسار شیروان شاه نمود و او را بقتل رسانید (۹۰۶) و شماخی و نقاط دیگر قفقاز را به چنگ آورد سپس باکو را فتح کرد. شاه اسمعیل پس از فتح نخجوان بر کلیه نقاط آذربایجان تسلط یافت و تبریز را به پایتختی برگزید و در سال ۹۰۷ تاجگذاری کرد. شاه اسمعیل چون در پیشرفت کار مملکت وحدت عقیده ملی را لازم می شمرد مذهب شیعه را رسمی کرد و برای حفظ انتظام و ایجاد قوای نظامی مرتب از هفت ایل شاملو، استاجلو، بهارلو، تکلو، قجر، و افشار سپاه معروف قزلباش را ایجاد کرد. شاه اسمعیل پس از قبضه آذربایجان در صدد فتح نواحی غربی و جنوبی ایران بر آمد. حکومت عراق و فاس در آن تاریخ در دست مراد میرزا آق قوینلو بوده و شاه اسمعیل چون میدانست مراد میرزا با عده ای کثیر عازم جلوگیری وی شده است با سرعت فوق العاده ای خود را به همدان رساند و در نزدیکی آن شهر بر دشمن غلبه یافت و مراد میرزا به شوشتر فرار کرد. شاه اسمعیل بعد از فتح مزبور باصفهان و از آنجا بشیراز رفت و باسانی بر آن نواحی دست یافت و باین ترتیب در اوایل سال ۹۰۹ هجری جمیع ایلات جنوبی ایران تحت تصرف او در آمد.

از کتاب زندگانی شاه اسمعیل تألیف دکتر رحیم زاده صفوی: شیخ ابراهیم فرزند شیخ خواجه علی فرزند صدرالدین فرزند صفی الدین اردبیلی - سلطان جنید پسر ابراهیم (۸۵۱ هجری قمری) (میرزا جهانشاه قراقوینلو) امیر حسن آق قوینلو همشیره خود را به شیخ جنید داد. فرزندانش شیخ جنید سلطان حیدر و پسران سلطان حیدر سلطان علیشاه، اسمعیل میرزا (شاه اسمعیل)، ابراهیم میرزا، و سلیمان میرزا. شیخ زادگان یعنی پسران سلطان حیدر بحکم یعقوب پاشا بدست منصور بیگ پرناک ترکمان از سال ۸۹۴ در قلعه استخر فارس چهار سال زندانی بودند و یعقوب پادشاه ایران غربی بوده است - سلطان علیشاه تاج ارشاد را بر سر اسمعیل میرزا نهاد و به حسین بیگ شاملو و خادم بیگ طالبش و عبدل بیگ ذوالقدر نوید داد که عنقریب اسمعیل میرزا سلطنت خواهد یافت (۹۰۰ هجری). اسمعیل میرزا برحسب تقاضای ریش سفیدان و معتمدین باتفاق برادرش به گیلان رفتند در آنجا رستم پادشاه عثمانی تنی چند را نزد امیراسحق حکومت گیلان فرستاد که شیخ زادگان را تحویل دهد. امیر اسحق برای اینکه آنها را تحویل ندهد حيله ای بکار برد و در

جنگل گیلان شیخ زادگان را در زنبیلی نهاد و از درخت آویزان کرد و به فرستادگان رستم پادشاه سوگند یاد کرد که شیخ زادگان در زمین گیلان نیستند. تولد شاه اسمعیل سه شنبه ۲۵ رجب ۸۹۲ هجری قمری بوده است (طلوع نیر شاه اسمعیل) ماده تاریخ تولد اوست.

۹۰۷ شاه اسمعیل در تبریز بر تخت سلطنت جلوس نموده است و در همان سال ضمن خطبه سلطنت جمله: اشهد ان علیاً ولی الله ضمیمه اذان گردید چون اکثراً در تبریز اهل تسنن بودند. شاه اسمعیل در تعقیب مراد میرزا بشیراز آمده و مراد میرزا به شوشتر فرار کرد (سال ۹۰۸ قمری). شیخ صفی الدین نامش اسحق و نام پدرش سید امین جبریل فرزند صالح فرزند قطب الدین احمد فرزند صلاح الدین رشید فرزند سید محمد فرزند سید عوض خواص فرزند فیروز شاه است که نسب ایشانرا موخان به ابولقاسم حمزه فرزند امام موسی کاظم میرسانند.

اهالی آذربایجان و قفقاز تا قرن پنجم و ششم هجری غالباً پیرو دین مسیح از کلیسای ارمنی - گرجی و نستوری یا پیروان دین زرتشت بودند.

پدران شیخ صفی الدین از عهد فیروزشاه به اردبیل آمدند. در اوایل قرن ششم هجری گروهی از اکراد سنجار زیر فرمان امیر ادهم به آذربایجان تاختند و بر آنجا استیلا یافتند و مسلمانی را آنها در سرزمین مزبور رواج کامل دادند.

شیخ صفی الدین در شیراز با مرحوم شیخ مصلح الدین سعدی ملاقات کرده است. لفظ مولانا لقبی بوده برای فقها و مفتیان و کسانی که در علوم اسلامی کار میکردند و جمیع مفتیان و قضات را بهمین عنوان مولانا مینامیدند. شیخ صفی الدین در شیراز بمولانا رضی الدین المانقی رسید.

کشف و قدم حالتی است که پس از ریاضت های طولانی برای عارف پرهیزکار با راهنمایی استاد حاصل میشود. صفی الدین در شیراز بحضور امیر عبدالله رسید و امی عبدالله او را در مقام ریاضت از خود بالاتر یافت و او را نزد شیخ زاهد گیلانی رهبری نمود. شیخ زاهد دختر خود را بنام فاطمه خاتون به شیخ صفی الدین داد و او را نایت مناب خود نمود. مزار شیخ زاهد اکنون در دهی بنام شیخانه در سمت راست جاده ای است که از لاهیجان به لنگرود میرود. جمال الدین علی پسر شیخ زاهد بود که شیخ زاهد حتی نیابت بدو نداد و به شیخ صفی داد. در آغاز مریدی که قدم بخانقاه شیخ صفی مینهاد میبایستی از تمام معاصی توبه نماید و متعهد شود که از راه حلال کسب معیشت کند و البته برای خود پیشه و حرفتی اختیار نماید و از سؤال و تکدی و حتی از قبول هدایا و از خوردن غذا در میهمانی هرگاه یقین بدرستکاری میزبان نداشته باشد پرهیز کامل نماید که مبادا لقمه حرام خورده باشد. قلندران پروای چیزی از احکام شریعت نداشتند و اکثر با مفت خواری امرار معاش میکردند. در خانقاه قلندران انواع مکفیات مانند چرس و حشیش و دوغاب بنگ رایج بود و از هیچیک از محرّمات شرعی پرهیز و گریزی نداشتند. طبقات دیگری از صوفیه بودند که طریقت را غیر از شریعت می شمردند و چون در طریقت قدم مینهادند خود را از احکام شریعت معاف می پنداشتند. اما شیخ صفی الدین بنای طریقت را بنوعی نهاد که رعایت شریعت در آن شرط بود.

که ای صوفی شراب انگه شود صاف      که در شیشه بماند اربعینی

اعتماد بر مادون خدا کردن همچنانست که اعتماد بر تار عنکبوت کردن که نه گرما را باز دارد و نه سرما را و به اندک خاشاکی منعدم و منهدم گردد.

(مولانا شمس الدین طوطی)

مرغ این اوج سرا بال چو بگشاید باز      آشیان ذر وه ایوان شهنشاه کند  
حدیثی کان به لفظ را بر آید      چه جان دلگیر و خوب و دلبر آید

اشاعه زبان ترکی در قفقاز و آذربایجان بعد از هجوم های متوالی دولت عثمانی بوده است. زبان آذری لهجه ای بوده است از لهجه های مادی زیرا که در عراق و آذربایجان تا دیاربکر عموماً به لهجه های مادی سخن میگفتند و کلیه ایالات بنام ماد یا ماه نامیده میشدند. لهجه آذری ما بین لهجه های کردی و طالشی یا کردی و مازندرانی است. لهجه آذری مخصوص آذربایجان و قفقاز میباشد و ربطی بزبان ترکی ندارد. تمامی خوارزم ایرانی نشین بود و ولایت بخارا و سمرقند و قصبات و شهرهای کوچک آن خطه مسکن نژاد ایرانی بود.

مابین طوایفی که بعنوان قزلباش نامیده شدند و جزء ارادتمندان و هواخواهان صفویه بودند نیز طوایف مغول و ترکمان اکثریت داشتند و طوایف قزلباش قسمتی از آن دویست هزار خانوار شمرده میشدند و قسمت دیگر آنها از ترکمانانی بودند که نیروی جنگی صفویه را تشکیل میدادند.

انوشیروان پنجاه و سه هزار خانوار ترک خزر را بداخل کشور راه داد و در دامنه های جبال قفقاز به آنان مرتع بخشید (ترکان جغتائی به عدد نه شکون داشتند).

ذوالقدر یکی از طوایف ترکان یا کرد مخلوط به ترکمان بوده که در نواحی ولایت بستان و ولایت مرعش سکنی داشته اولین کسی که از آن طایفه عنوان امیری و فرماندهی بهم رسانید موسوم به قراجا یا گرجه بود فرزند ذی القادر. این طایفه نیز در ردیف طوایف قزلباش میباشد. پسر شیخ صفی الدین شیخ صدر الدین موسی (محمود غازان خان، سلطان محمد خدابنده، سلطان ابوسعید، امیرچوپان، امیر حسین و ملک اشرف) معاصر با آنها بودند.

ازبک خان پادشاه دشت قیچان از راه دربند به آذربایجان و ایران تاخت و وارد قفقاز شد.

قرل در ترکی یعنی طلا و هم معنای سرخ فام میدهد. بعضی گمان کنند که قزلباش یعنی سرخ سر در صورتیکه در لهجه آذری قرل بمعنای وحشی و متهور و بی باک است و باش بمعنی وجود و بودن میدهد. بنابراین مفهوم قزلباش فداکاران یا جانبازان خواهد بود.

لاله صفت صوفی اگر سر کشد      با کله سرخ ز فرمانبری

غرقه خون باد کلاه و سرش      با دل چون تیر زیزدان بری

علی بیگ پسر شاه سواربیگ حکومت دیار بکر بود. در سال ۹۲۸ حکومت عثمانی علی بیگ را بسازش نهائی با شاه اسمعیل صفوی متهم گردانید و فرهاد پاشا وزیر اعظم عثمانی علی بیگ و پسرش صار و اصلان خان را دستگیر و همان روز آنان را با گروهی از اولاد و احفاد خاندان ذوالقدر جلادان عثمانی خفه کردند. اما طایفه ذوالقدر بلافاصله از حدود متصرفی عثمانی کوچیده بخاک ایران پناه آوردند و در ردیف سایر طوایف قزلباش بخدمت دولت ایران پرداختند. دولت ایران برای این طایفه یورت پهناوری در ایالت فارس معین نمود و همانچا سکنی گزیدند.

محمد ملقب به شاهی بیگ خان از امیرزادگان اوزبک (شیبک خان شیبانی خان) بوده است (سلسله آق قویونلو ملقب به بابندری میباشد).

بعد از سلطنت مغول و نابودی فرمانروایان آن طایفه امیر تیمور گورکانی نسبت به مشایخ کبار صوفیه غالباً عرض ارادت مینمود اما بیش از همه نسبت به خانقاه صفویه اخلاص میورزید چنانچه هنگامی که عازم جنگ روم بوده بخدمت شیخ

خواجه علی فرزند شیخ صدرالدین موسی و نواده شیخ صفی الدین رسیده تقاضای همت نمود و شیخ خواجه علی بدست خود شمشیری بکمر امیر تیمور بست. وقتی تیمور بعد از فیروزی و اسیر گرفتن سلطان بایزید خداوندگار روم به ایران برگشت شخصاً به اردبیل رفت و در ایام ماه رمضان روزی چند مهمان خانقاه صفوی شد. در نخستین روز که امیر بر سفره خانقاه نشسته منتظر بود که بدست شیخ که میزبان است غذائی دریافت کرده روزه را بگشاید متوجه شد که وقت افطار سر رسیده اما گوئی شیخ انتظاری دارد که از خوردن و خوراندن خود داری مینماید. امیر تیمور با آن هوشمندی و سرعت انتقالی که داشت پی برد که شیخ را حاجتی است از اینرو پرسید: "هرگاه شیخ را مطلبی باشد بیدریغ فرماید که بجای آورده خواهد شد" شیخ فرمود "حضرت امیر کشور گیر چند طایفه بزرگ را که سالها مقیم شام و روم بوده اند مأمور مهاجرت ترکستان فرموده است. از آنجا که ما را آرزو چنان است که خلائق در سر هر سفته دعاگوی امیر باشند آزادی آنان و آن بی نوایان را توقع داریم" امیر بی درنگ پاسخ داد "ما آن طوایف اسیرانی را که از روم آورده ایم بنان و خوان خانقاه بخشیدیم".

داستان این قضیه چنان است که از چند قرن قبل چند ایل بزرگ از ترکستان هجرت کرده شاید از هجوم مغول گریخته در شام و در روم اقامت جسته بودند. امیر تیمور در سفر شام و در سفر روم متوجه احوال آنان شده از سر خشم گفت اینان با آنکه ترک نژادند خاکهای ترکستان را رها کرده اند تا ویران شود و به این سرزمین ها کوچیده اند تا نیروی عمرانی و لشکر سلحشور برای دشمنان ما شده باشند. سپس فرمان داد طوایف مزبور بدنبال اردوی امیر راهی شده عازم ترکستان شوند. نام یک عده از طوایفی که در ردیف اسیران با امیر تیمور به آذربایجان آمدند و توسط شیخ خواجه علی آزادی یافته سر سپرده خانقاه شدند بدینقرار است: تکه لو، شاملو، استاجلو، قاجار، افشار، روملو، زنگنه و علاوه بر اینها در سلطنت شاه اسمعیل طایفه ذوالقدر پس از سقوط سلطنت علاء الدوله از دیار بکر به ایران هجرت کرده در زمره مریدان صفویه در آمدند و در آغاز سلطنت صفویه وقتی گفته میشد "قزلباش" مقصود از آن همین طوایف بودند اما بعدها لفظ قزلباش بر جمیع ایرانیان اطلاق میشد.

بنا به گفته صاحب تاریخ پیرنیا صفحات بجنورد، قوچان، درگز بانظام قسمتی از گرگان را پارتیا میگفتند و سلاطین اشکانی از این منطقه اند و در ایران حکومت مقتدری نمودند و از ۲۵۰ سال قبل از میلاد در این نقاط میزیسته اند و بعقیده هر دوت پدر تاریخ پارتها از قوم ایرانی بوده اند و اسکندر پس از حمله بایران در همه جا بلامانع پیشرفت و تنها در کشور آفتاب (خراسان) در چراگاههای نسا (ایبورد) مردم کوهستانی و تیراندازان ماهر و سواران اشکانی (پارتی) بر خورد نموده و اولین بار بود که اسکندر با مقاومت آریاها مواجه گردید زیرا آنان تن بانقیاد نداده نیروی اسکندر را نیروی بیگانه و مهاجم دانسته و اسکندر را در جنگ زخمی نمودند و چنان مستأصل شده که مجبور گردید این نواحی را آزاد گذارده و آن منطقه را دور زده از راه دیگری بجیحون رفت.

در این نواحی دارا پادشاه نگون بخت ساسانی کشته شد. هارولد لمب در کتاب قدم بقدم با اسکندر درباره پارتها مینویسد "اینها مردمی هستند که تا بحال تحت استیلای کسی در نیامده اند و پیکارهای فردی آنان اسکندر را مات و متاذی ساخت" و فردوسی نیز میگوید:

بزرگی مر ایرانیان را سزاست      اگر بشنود مرد داننده راست

بنابراین با احتمال قریب به یقین ایل افشار از اشکانیان هستند که بر اثر آمیزش و معاشرت اجباری با ترکان زبانشان تغییر یافته است. در رالتیجان در زمان سلاجقه آوازه دلیری و سلحشوری ایل افشار عالمگیر شد و کلمه اوشار در نظر ترکمنان و ازبکان و تاتار چنان وحشت آور بود که بچه ها خود را با کلمه اوشار گلدی<sup>۱</sup> میترسانند. در حمله مغولان به ایران پسر بزرگ چنگیز بنام جوجی خان حکمران اتک و خوارزم شد و با رفتار ظالمانه و بی رحمانه ای که با خراسانیان داشت در نتیجه پایداری و سر سختی ایل افشار آنان را از خراسان بغرب ایران تبعید کرد و چیزی نگذشت که عده ای از بقیه آنان با سایر ایلات کلات و رادکان به حکومت مغولها قیام کرده و بسرداری شیخ سردار به حکمرانان چنگیزی را مغلوب و طغایمور آخرین سلطان مغول را کشته و حکومت مستقلی در خراسان تشکیل داده و با کمک ایلات ایبورد و خوشان (قوچان) بساط چنگیزیان را بر چیدند. مجاهدات ایل افشار در پیروزی شاه اسمعیل صفوی در غرب ایران بسیار مؤثر بود و سلاطین صفوی بسران ایل افشا اعتماد داشتند و در دستگاه صفوی به افشار قزلباش معروف شده بودند و خراسان را که در دست ازبکها بود تسخیر کرده و بوسیله سران بزرگ و شجاع افشار از قبیل احمد سلطان افشار و شاهرخ بیگ افشار ازبکها را گوشمالیهای سخت میدادند مخصوصاً که عبدالله خان و عبدالؤمن خان ازبک جنایات فجیعی را در مشهد و نیشابور مرتکب میشدند. در سال ۱۰۰۶ عده ای از اکراد دلاور افشار قزلباش را بفرماندهی مصطفی خان کنگرلو بجلوگیری ازبکان فرستاده و پس از سرکوبی و قلع و قمع آنان شاه عباس مرزبانی و سرحد داری نواحی قوچان و بجنورد و درگز و کلات و سرخس را بایل افشار سپرده و پانزده هزار نفر از دلاوران افشار غرب را باین حوالی کوچ داده و مستقر ساخت. افشارها با ایداء ازبکها و آسایش و امنیت در صفحات شمالی خراسان حکمران مطلق این نقاط شده و فقط با شاه صفوی ارتباط داشتند. ولی دیری نپائید که بر اثر ضعف حکومت صفوی و ترس از قدرت افشار حکومت نسا و ایبورد را تابع بیگلربیگی تهیه نمودند.

سید احمد کسروی تبریزی درباره اصل و منشأ ایل افشار مینویسد ایل افشار در قرن ششم هجری در خوزستان بودند و یعقوب ابن ارسلان آنها را در قرن پنجم بخوزستان آورده و با اتابک سنقر بارها جنگ کرده است. شمله که لقب او حسام الدین است بارها با خلیفه بغداد و با اتابک زنگی جنگ کرد و در سال ۵۷۰ هجری در جنگ با اتابک ایلدگز زخمی و زندانی و هلاک شد و تا زمان صفویه نامی از افشارها نبود در این موقع در خوزستان و کهگیلویه و نواحی کارون قدرتی بدست آوردند و در سال ۹۰۶ که شاه اسمعیل صفوی از اردبیل بیرون تاخت افشار یکی از ایل هائی بود که به کمک او شتافت. در عهد شاه طهماسب و شاه عباس افشارها علاوه بر خوزستان در کرمان و اصفهان و ابرقو و یزد و ساوه و نواحی قزوین و هرات و جام پراکنده بودند و یکی از اویماقات بزرگ قزلباش شمرده میشد و امرای بزرگی از ایشان بر میخاست. در آغاز پادشاهی شاه عباس بکتاش نامی از افشار در یزد قوائی بدست آورده و خودسری آغاز کرد ولی بدست یعقوب خان حاکم فارس نابود گشت. در سال ۱۰۰۳ افشارهای شوشتر بر مراد بیگ فرستاده و مأمور شاه عباس که شاهوردی خان افشار حاکم شوشتر را کشته بود شوریده و وی را در قلعه سلاسل محصور و محبوس ساختند و شاه عباس وزیر خود اعتماد الدوله و فرهادخان سپهسالار را با سپاهی انبوه بر رفع آن شورش فرستاد و بار دیگر در سال ۱۰۰۵

۱ - اوشار گلدی بترکی یعنی اوشار (افشار) آمد

هجری افشارهای رامهرمز و کهگیلویه یاغی شده و با کشتار افشارها خاتمه یافت. باز در زمان شاه عباس که نواحی بغداد بتصرف عثمانیها در آمده بود جماعت بزرگی از افشارها بسرکردگی قاسم سلطان اینانلو در نواحی کرمانشاه سالها ساخلو بودند و بارها با ترکان جنگ کرده و رشادتها از خود نشان دادند و در سال ۱۰۱۲ که قاسم سلطان در جنگ عثمانی بسرداری اوزون احمد مردانگی هائی از خود ظاهر ساخته بود مورد تحسین و دریافت خلعت گرانمایه از شاه صفوی قرار گرفت و بمرتبہ خانی سر افراز شده موصل باو اختصاص یافت. قاسم سلطان در موصل نیز با ترکان جنگ کرده و فتح نمود ولی بعلت بروز طاعون و وبا سال دیگر از موصل بیرون آمده با ایل خود بآذربایجان کوچیده در نواحی ارومی و صائین قلعه نشیمن کرد و اسکندربیگ در سال ۱۰۳۷ که شاه عباس وفات یافت کلبعلی سلطان پسر قاسم خان سلطان را که از امرا بود حاکم ارومیه نمود. همچنین افشارهای ایبورد و نسا (درگز) که نادرشاه از آن جماعت برخاست در زمان شاه عباس به آنجا کوچ داده شده اند زیرا آن نواحی در دست ازبک بوده و نیز اکراد چمشگزر که در نواحی خوار و رامین جا داشتند بخبوشان (قوچان) کوچیده شده اند.

از طوایف افشار که در تاریخها نوشته میشود: قرخلو (قرقلو)، پاپالو، جلایر، کوسه احمد لو، کندوزلو، اینانلو، ارشلو، الیلو، امر لو، و بکشلو میباشد و نادرشاه از طایفه قرقلو بوده است و افراد طایفه کندوزلو افشارهای کنونی خوزستان است که کمتر از هزار خانواده نمی باشند و بنوشته اشپیکل ده هزار خانواده بوده اند. در سالهای اخیر کندوزلوها را بلیتی که محله ای از شوشتر است و دهات شرقی آن شهر یکصد و چهل خانوار است و عده ای در حویزه و رامهرمز و جانکی ساکنند.

بطوریکه در جلد اول کتاب شاه عباس اول تألیف آقای نصراله فلسفی مذکور است از ابتدای دوره صفویه در سپاه قزلباش (سرخ سر) قبایل ترک دولو، شاملو، استاجلو، تکه لو، ذوالقدر، افشار، قاجار، رستاق، و صوفیه قراباغ در راه سلطنت و کشور گشائی شاه اسمعیل اول کوشا بوده و در ترویج مذهب شیعه یار و پشتیبان وی شدند. عده ای از سران ایل و قبایل از زمان شیخ صفی الدین جد بزرگ خاندان صفوی با قبول مذهب شیعه در زمره فداکاران ایشان در آمدند و مخصوصاً طایفه شاملو بیش از همه سر دفتر اویماقانند مانند حسین بیگ که لله شاه اسمعیل صفوی بوده است و همچنین طایفه استاجلو مانند خان محمد استاجلو که را سال ۹۱۲ هجری قمری از جانب شاه اسمعیل در ایران قدرت و نفوذ فراوان داشتند و شاه اسمعیل بدستگیری چند تن از سرداران این دو طایفه پیداشاهی رسید.

طایفه تکللو از ولایت تکه در نواحی جنوبی آسیای صغیر در کنار دریای مدیترانه بوده که بایران کوچ کردند. طایفه افشار بدو شعبه بزرگ تقسیم میشد یکی قاسملو و دیگری ارخلو یا قرقلو و نادرشاه افشار از شعبه اخیر است. طایفه قرقلو را شاه اسمعیل اول از آذربایجان بخراسان کوچانید و در شمال آن سرزمین در نواحی ایبورد و با خزر تا حدود مرو مسکن داد تا در برابر ازبکان و ترکمانان مهاجم سدی باشند.

در زمان صفویه طوایف افشار در آذربایجان و خمسه (زنجان) و قزوین و اطراف طهران و خراسان و فارس و کرمان و مازندران و خوزستان متفرق شدند. اسم این طایفه از نام اوشار پسر بزرگ یلدوز سومین فرزند اغوز پسر آباخان پسر هلاکوخان پسر چنگیز مغول پدید آمده است.

طایفه قاجار منسوب بقاجانیان از سرداران مغول است که در عهد غازان خان (۶۹۴ تا ۷۰۳ هجری قمری) میزیست. طایفه شاهی سیونی (شاهسون) یا دوستداران شاه در راه مقاصد شاه اسمعیل اول یعنی جهاد با کفار و ترویج مذهب شیعه

اثنی عشری و تقویت و تحکیم سلطنت نو بنیاد صفوی از قزلباش فداکار توده و سلاطین صفوی را که باصطلاح خود مرشد کامل میدانستند. بقول یک تاجر ایتالیائی که در آغاز کار شاه اسمعیل اول در ایران بوده متابعان این صوفی یعنی شاه اسمعیل خاصه لشگریانش او را مانند خدائی ستایش میکردند برخی از ایشان بی سلاح بجنگ میرفتند و معتقد بودند که مرشد کامل در میدان نبرد نگاهبان و مراقب ایشان است. در سراسر ایران نام خدا فراموش گشته و هر زمان نام اسمعیل بر زبانها جاری بود.

## فصل هفتم

### نادر شاه افشار

"نادر شاه جنگجوی بزرگی بود توانست قدرتی بسیار بدست آورد. برای فتنه جویان وحشت انگیز و برای همسایگان بد اندیش دهشت آور بود. او بر دشمنان وطن چیره شد و با افتخار پادشاهی کرد، ناپلئون بناپارت ( از نامه ناپلئون به فتحعلیشاه قاجار شماره سوم دوره اول اسفند ماه ۱۳۰۹ مجله شرق)"، "هیچیک از جهانگشایان خاور زمین با کمترین گناه باینهمه فتوحات نادر نایل نیامده اند. او با گشودن هندوستان بار دیگر خاطره عظمت و بزرگیهای باستانی ملت خود را در گیتی تجدید کرد ایرانیان را سرافراز و بلند آواز ساخت، کلنل سر جان ملکم"، "تا آنموقع تاریخ نشان نداده بود که سپهسالار و فرمانده کل اردو دوش بدوش افراد در میدان کارزار حاضر شود و در جنگ و نبرد بر سربازان پیشی جوید، ژنرال کیشمیشف (صفحه ۳۸ اردو کشی نادرشاه)"، "دلآوری و شجاعت او در جنگها مروت و مردانگی با دشمنان و بسیار کارهای بزرگ دیگر او سزاوار بسی ستایش و قدردانی است، سر جان ملکم"، "نادر در دبستان محنت تربیت و تحصیل کرده بود، ژنرال سایکس"، "یکی از بزرگترین و برجسته ترین اقدامات نادر این بود آرامش و آسایش بی سابقه ای در قلمرو فرمانروائی خویش بوجود آورد، مهاجمان وحشی و غارتگر را از مرزهای خاوری ایران راند، چنان امنیتی پدید آورد که خراسان بار دیگر مورد توجه مردم سوداگر و صلحجو قرار گرفت، دکتر لورنس لکهارت"، "یکی از جذابترین و خوش اندام ترین مردانی است که من تاکنون دیده ام، ویلیام گوکل (از کتاب احوال خصوصی نادرشاه)"، "علت اساسی پیروزی و پیشرفت نادر تهور و درایت شخصی وی بوده (صفحه ۳۸ کتاب اردوکشی نادر به هندوستان ۱۸۸۹)".

بکوشید و پیکارها کرد صعب  
ز بیگانگان کرد صافی وطن  
به ایران زمین رحمت آور که هست  
زنو زنده چون شیر خوار ازلبن  
(ملک الشعراى بهار)

تاریخ کهنسال ایران را هر قدر ورق بزیم می بینیم که این سرزمین باستانی شاهد نشیب و فرازهای بسیاری بوده که در عین حال مشمول عنایت ایزال خداوندی و هر موقع بمرز سقوط نزدیک میشده او را از ورطه های خطرناک و اضمحلال و نابودی رها میفرموده و بهمین جهت اگر آنرا خاک اولیا و انبیا بنامیم سخنی بگزارف گفته نشده. مرحوم ادیب الممالک فراهانی اشعار میهنی خوبی سروده است که ذکر قسمتی از آن در اینجا بی مناسبت نیست:

مائیم که از پادشاهان باج گرفتیم  
زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم  
دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم  
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم  
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم  
مائیم که از دریا امواج گرفتیم

واندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار

در چین و ختن ولوله از هیبت ما بود  
در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود  
در اندلس و روم عیان قدرت ما بود  
غرناطه و اشبیله در طاعت ما بود

صغلیه نهان در کنف رایت ما بود فرمان همایون قضا آیت ما بود  
جاری بزمین و فلک و ثابت و سیار  
خاک عرب از مشرق اقصی گذراندیم وز ناحیه غرب به افریقیه راندیم  
دریای شمالی را بر شرق نشانیدیم وز بحر جنوبی بفلک گرد فشانیدیم  
هند از کف هندو و ختن از ترک ستانیدیم مائیم که از خاک بر افلاک رسانیدیم  
نام هنر و رسم کرم را بسزاوار

یا بقول شیخ اجل سعدی شیرازی علیه الرحمه:

اینکه در شاهنامه آورده اند رستم و روئینه تن اسفندیار  
تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار

از ابتدای خلقت بشر ساکنین کره ارض از نژادهای مختلف متشکل و بمرور زمان در یکدیگر ادغام و یا تجزیه و تحلیل شده اند. من باب مثال در همین کشور عزیز خودمان ایران از نژاد آریائی خالص که از هزاران سال پیش از حوالی دشتهای غربی و جنوبی سیبری در نتیجه فشار و شدت سرما به اروپا و هندوستان و ایران مهاجرت نموده سکنی گزیده اند و حتی نام ایران هم بهمین جهت است که آریائیان آنرا محل سکونت خود قراردادند امروز کمتر اثری هست و در هر موقع که تحولاتی بوجود آمده یا عده ای از ایران ترک دیار کرده اند و یا جمعی از خارج باین مرز و بوم آمده و ساکن شده اند و یا اصولا متصرفاتی داشته که از دست داده و یا قسمت هائی از آن در اثر قراردادهائی که بوسیله بعضی از فرومایگان و حکومتهای نالایق منعقد شده از مملکت جدا و ضمیمه ممالک دیگر شده است و همچنین بالعکس بر اثر فداکاریها و قدرتها سرزمینهای ضمیمه محدوده آن شده است. زمانی کورش کبیر منشور شهنشاهی به اقصی ممالک عالم اعلام نموده و دورانی هم آثار با عظمتی چون تخت جمشید بدست معشوقه اسکند مقدونی باآتش کشیده شده و یا هنگامی ضحاک ماردوش مغز سر جوانانش را مرهم زخمهای دوش خود مینموده. وقتی هم انوشیروان عادل با صدای زنگ و ظلومان و حرکت زنجیر عدل خود نه تنها بدادخواهی انسانها بلکه بتظلم حیوانات همت میگمارده. گاهی شاهد قدرت شاه اسماعیل بوده و زمانی نالان از ضعف شاه سلطان حسین گردیده و بالاخره نادر شاه افشار بخود دیده که به شاهنشاه گیتی ستان لقب یافته. وقتی برای قراردادهای ننگینی چون آخال از دست پادشاهان قاجار گریان شده و زمانی هم شادان از الغاء کاپیتولاسیون بدست فرزند خلف خود رضا شاه کبیر شده و حالا هم عظمت و قدرت دوران محمد رضاشاهی شاهنشاه آریامهر را می ستاید که با استیفای منافع ملی نفت، ایجاد کارخانه ذوب آهن، ابتکاراتی از قبیل بوجود آوردن انقلاب سپید، برگزاری جشن دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی و پذیرائی از سلاطین و روسای جمهوری عالم، تشکیل حزت رستاخیز ملت ایران، تأسیس کارخانجات، ساختمان پل ها، سدها، توسعه کشاورزی، استقرار روابط حسنه و سیاسی با دول متحابه دنیا، تعمیم فرهنگ، توسعه بهداشت، ایجاد راهها و اسفالت آن، و تکمیل و تقویت ارتش و نظام نوین، و پی گیری برنامه های عالی که توسط اعلیحضرت رضاشاه پدر بزرگوارش بنیان گذاری و پی ریزی شده بود ایرانی جوان و نو بنیاد بوجود آورده است.

همانطوریکه در ابتدای مقال بعرض خوانندگان عزیز رسیده است مقصد نگارنده ذکر تاریخچه ای از ایبورد یعنی همین محلی که در قسمت شمالی شهر شیراز قرار گرفته میباشد چون بدون هیچگونه تردید نژاد سکنه و مردم این محل به

نژاد و ریشه مردم ایل ایبورد خراسان و منطقه باورد و نسا و موطن پادشاه گیتی ستان نادرشاه افشار مربوط میگردد. لذا دامنه گفتار را بشرح مختصری از زندگی این سردار بزرگ تاریخ ایران کشانیدم و قسمتهای جالبی از آنرا که با این کتاب ارتباط پیدا میکند از لحاظ خوانندگان گرامی میگذرانم.

آئین تنازع بقا و ناموس طبیعت و یا بهتر بگوئیم خواست خداوندی و مشیت الهی بر این اصل مسلم استقرار دارد که برای هر ملت و قوم و حتی کشور و شهر و فرد و افراد زمین و جماد و نبات و حیوان ترقی و تنزل وجود داشته باشد و اعتبار و یا اولی الابصار و بهمین جهت هم میخواهم اینطور نتیجه گیری نمائیم که ایلات و عشایر و اقوام از این قانون الهی و ناموس طبیعی مستثنی نیستند و در حقیقت نمی توانیم برای یک قوم و یا ایل و عشیره مادام الحیات قوام و دوام و یا محدودیتی خلل ناپذیر و ثابت تصور نمائیم. در همین فارس ایلات بزرگ و متشکلی از طوایف مختلف وجود دارد: قشقائیها، بویراحمدیها، خمسه، ممسنی و از این قبیل. آنچه را که می بینیم در ابتدا جمعیت های کوچک و تیره های قلیلی بوده اند که بمرور ایام و گذشت قرون و اعصار و وجود تحولاتی هر یک بصورت فعلی در آمده اند و همینقدر که از طایفه و ایلی شخصیتی پیدا شده و قدرتی کسب نموده همین شخصیت و قدرت موجب شده است که افراد و یا طوایف دیگری را بخود پناه داده و یا مرعوب از خویشتن نموده و تحت تأثیر عوامل زمانی و مکانی قدرت او توسعه یافته و در اثر مستحیل نمودن سایر طوایف به نفوذ و قدرت خود ایل بزرگی تشکیل داده است و همین عامل مؤثر و یا خواست خداوندی است که: یعقوب لیث رویگر زاده تشکیل سلسله ای چون صفاریان میدهد، شهبخ صفی الدین اردبیلی صوفی صافی ضمیر موجد و بنیان گذار سلطنت صفویان میشود. نادرشاه افشار کشاورز زاده قرقلو و کبکانی بجائی میرسد که پادشاه هندوستان را مقهور خود ساخته و بعداً باو تاج بخشی میکند. کریمخان لر فرمانروای کشور داریوش مؤسس سلسله زندیه میگردد. آغا محمد خان اخته تکیه بر اریکه کیکاوس میزند، رضاخان سرباز سواد کوهی گردنکشان را بجای خود می نشاند و سلسله عظیم و پر افتخار پهلوی را بنیان مینهد و تدابیر خود و فرزند برومندش در سر لوحه برنامه سلاطین جهان قرار میگیرد.

باری سخن از نادرشاه و ایل افشار بود. چه خوب است این بحث را برای رعایت تنوع از گفته های دکتر میمندی نژاد نویسنده زندگی پر ماجرای نادر و صنعتی زاده کرمانی نویسنده نادر فاتح دهلی که در ضمن توأم با داستان ها و لطایفی میباشد آغاز نمائیم هر چند که بعضی از این گفته ها از ذوق و سلیقه داستان سرائی و افسانه سازی سر چشمه گرفته باشد.

در وصف ایبورد و کاخهای آن داستانها نوشته اند از زندگی فرعونى بابا علی بیگ حاکی آن توصیفاتى کرده اند. اما آنچه بحقیقت مقرون میباشد این است که در آن روزها با هرج و مرجی که حکمفرما بود با جنگهای محلی که هر سال چندین مرتبه اتفاق میافتاده است آسایش و راحتی وجود نداشته مردم ایبورد مانند مردم شهرهای دیگر همیشه مهیای کارزار و برای حفظ و حراست خود آماده جنگ بوده اند و در هر جنگی خرابیها بار می آمده است. بابا علی بیگ حاکم شهر ایبورد سپاهی از مردان جنگی تهیه کرده برج و باروی شهر را محکم و شهر ایبورد را بقلعه ای مستحکم مبدل ساخته بود. هر کس زور بازویی داشت و شمشیر زن قابلی بود در دستگاه بابا علی بیگ قرب و منزلتی می یافت و جزو سپاهیان او در می آمد.

**نادر در خدمت بابا علی بیگ** - بابا علی بیگ از آمدن نادر برادر ابراهیم و یارانش با خبر گردید. ابراهیم برادر را نزد بابا علی بیگ برده از همان نظر اول محبت نادر در اعماق قلب بابا علی بیگ نفوذ کرد. بدون چون و چرا نادر بقوای بابا علی بیگ پیوست او و یارانش جزو سپاهیان بابا علی بیگ شدند. چند صباحی نگذشته بود که نادر پهلوان جوانمرد، نادر نیرومند را همگی شناختند. ابراهیم از داشتن چنین برادری و بابا علی بیگ از داشتن چنین سپاهی بر خود می بالیدند. در قصر بابا علی بیگ دو دختر حاکم در ناز و نعمت بسر میبردند. پهلوانان شهر آنان که اسم و رسمی داشتند در هوای وصلت با این دو دختر بسر میبردند. جوانان برومند بفکر اینکه داماد خان حاکم شوند در را حاکم جانفشانی میکردند و منتظر بودند عنایتی بآنان شود. جوانانی که با خان قرابتی داشتند می کوشیدند به ترتیبی نظر دختران بابا علی بیگ را بسوی خود جلب نمایند. رسم این بود در فصل بهار هر سال یک روز مردم ایبورد جشن می گرفتند. در این جشن بزرگ پهلوانان و یلان در برابر جمعیت در میدان بزرگ ایبورد زور آزمائی مینمودند. قهرمانان از دست حاکم شهر خلعت میگرفتند. آن پهلوانی که نیرومند تر از همه پهلوانان بود پهلوان سال شناخته شده تا سال بعد این مقام را داشت و تا زمانی که شکست نخورده بود سمت پهلوانی پهلوانان را حفظ میکرد. نادر تحت نظر برادرش ابراهیم خود را برای زور آزمائی مهیا ساخت. روز جشن میدان را آراسته بودند غرفه ای برای حاکم شهر برپا نموده بودند. تمام مردم ایبورد از صبح زود در اطراف میدان مقرر گرفته بودند. غریو شادی از مردم بلند بود. همگی منتظر شروع جشن بودند. انتظار پایان رسید بصدای شیپور و طبل مردم دانستند جشن شروع میشود نیزه بازی و شمشیر بازی که برنامه های اولیه جشن بود برگزار شد نوبت به پهلوانان رسید تا هنر خود را نشان دهند. کسانی که داوطلب بودند بوسط میدان آمده بکشتی گرفتن مشغول شدند از هر دونفری که کشتی میگرفتند یکی غالب و دیگری مغلوب میشد مغلوت شدگان از میدان بیرون میرفتند بین غالبین کشتی ادامه می یافت بدین ترتیب بعد از چند دوره کشتی گرفتن و بیرون رفتن مغلوبین کسی که بر تمام حریفان غالب شده بود در صحنه باقی می ماند. نادر که یکی از داوطلبان بود با سرعتی بی نظیر در میان هلهله و شادی بینندگان و حریفان خود را در همان لحظات اول از زمین بلند کرده پشتشان را بخاک میرسانید. ابراهیم که ناظر زور آزمائی برادر بوده از خوشحالی در پوست نمی گنجید اندک اندک توجه عموم بسوی نادر جلب شد دومرتبه که پشت حریفی را نادر بخاک میرساند غریو از مردم بلند میشد و فریاد احسنت نادر در فضا طنین انداز میشد. بابا علی بیگ تمام توجهش بسوی نادر جلب شده مجذوب نیروی خارق العاده اش گردیده بود. در غرفه مخصوص زنان در آن مکانی که حرم بابا علی بیگ برپا شده بود دو قلب کوچک دو قلب نازنین از دیدن هنرنمایی های نادر تپش بیشتری داشتند دختران بابا علی بیگ نیز مفتون و مجذوب قدرت و نیروی نادر شده بودند شاید از دیدن اندام موزون و قیافه جذابش نیز هوسهائی در دل میپروانیدند.

نادر حریفهای خود را بسرعت بزمین می کوبید بین دو کشتی گرفتن استراحت میکرد. سرانجام کشتی گرفتن های مقدمانی تمام شد و نادر که مرد میدان، قهرمان قهرمانان خود را معرفی کرده بود در میان غریو و شادی مردم بر تمام حریف های دیگر غالب گردیده بود برای کشتی نهائی با پهلوان سال قبل مهیا ایستاد. او با اینکه چندین کشتی گرفته بود معذک هیچگونه خستگی حس نمی کرد. این کشتی ها در حکم مشت و مالی بود که بدنش را نرم و حاضر بکار ساخته بود. پهلوان سال قبل پسر برادر بابا علی بیگ جوانی نیرومند و خوش اندام و خوش سیما بود او دلباخته دختر

بزرگ عمومی خود بود و برای رسیدن باو تا پای جان ایستاده بود تردیدی نیست دختر عموها هم تمایلی نسبت باو داشتند. مردم ایبورد هم کم و بیش میدانستند و حدس میزدند دختر عمو و پسر عمو بیکدیگر میرسند.

پسر برادر بابا علی بیگ قهرمان و پهلوان سال قبل که میبایستی برای حفظ عنوان پهلوانی خود با پهلوان پهلوانان آنروز دست و پنجه نرم کند بدقت ناظر فعالیت کشتی گیران بوده پس از دوره اول و دوم کشتی گیری توجهش بسوی نادر جلب گردید در هر دوره کشتی گیری که نادر با هنر نمائی خود هر یک از حریفان را از پا در میآورد توجه قهرمان سال قبل بیشتر بحرکات و رفتار و فنون کشتی گیری نادر معطوف میگردد. هنوز دو سه دوره کشتی گرفتن میبایستی انجام شود تا پهلوان پهلوانان غالب و فاتح میدان معلوم شود با اینحال بر پسر برادر بابا علی بیگ محرز گردید حریف میدان نادر خواهد بود. بر او مسلم بود اگر در برابر نادر شکست بخورد در برابر عمویش بابا علی بیگ و مردم ایبورد شکست حیثیتی خواهد خورد باین جهت سعی داشت فنونی که نادر بکار میبرد و حریفان خود را بسرعت از پا در میآورد در نظر گیرد. خود را بعوض حریف نادر تصور میکرد و در عالم خیال بسرعت طرز عقیم کردن و بی اثر نمودن آن ضربه کشتی را جستجو مینمود همینکه متوجه میشد قادر است آن ضربات را بی اثر سازد پوز خندی میزد. آری میکوشید و بخود تلقین میکرد نادر را بسرعت از پای در خواهد آورد اما در اعماق فکرش اندک اندک نیرومند بودن نادر رسوخ مینمود.

نادر که از شکست دادن حریفان خود فارغ شده بود مورد تمجید و تحسین عموم قرار گرفت در همین موقع پسر برادر بابا علی بیگ قدم بمیدان گذاشت غریب شادی از هر سوی میدان بلند گردید همگی منتظر بودند زور آزمائی آن دو حریف نیرومند و زبردست را به بینند. نادر سر مست از پیروزی هائی که نصیبش شده بود برای کسب پیروزی نهائی از طرفی، پهلوان سال قبل بمنظور حفظ حیثیت و مقام پهلوانی خود از طرف دیگر قدم بمیدان گذاشتند.

چست و چالاک دست بکار شده با هم سر شاخ گردیدند. هر دو حریف قوی و پرزور بودند هر یک از ناظرین صحنه زور آزمائی در فکر خود سر انجام کشتی را بنحوی حدس میزدند دو پهلوان در حملات اول حس کردند: طرف قوی و زور آزمائی کردن کار دشواری است هر یک از پهلوانان برای رسانیدن پشت حریف بخاک فنی را بکار میبرد. طرف بسرعت آنرا خنثی نموده برای اینکه مهلت بحریف ندهد فن دیگری به او میزد. سعی و کوشش زیادی میکرد فنی در کشتی بکار برد که حریف را غافلگیر کند واز معرکه خارج سازد. هر مرتبه که یکی از کشتی گیران عرصه بر حریف خود تنگ میکرد فنی در کشتی بکار می برد نفس های حاضرین در سینه محبوس میشد فریادهای موافقین و تشویق کسی که غلبه اش را حس میکردند از هر سوی میدان بلند میشد "بلندش کن بکوبش زمین، زودباش، آهان، یالله بنامزم" مردم ایبورد پهلوان سال قبل خود را دوست میداشتند. در چند ماهی که نادر برادر ابراهیم به شهر آنان قدم گذارده بود نامش را شنیده اوصافش را کم و بیش میدانستند باین جهت نسبت به او هم علاقه داشتند.

دو دختر حاکم ایبورد بابا علی بیگ منتظر بودند پسر عمویشان بصحنه آید باز هم مانند سال قبل هنرنمائی کند بین این دو خواهر بر سر پسر عمو باطناً نزاعی بود. هر یک از آنان شاید هوس رسیدن باو را در سر میپوراندند این صحنه کشتی گیری آخر بیش از هر کس دل این دو دختر را در هیجان داشت. هر دو مضطرب بودند هنر نمائیهای نادر را دیده بودند پسر عمو را هم دوست داشتند قبلاً توفیق پسر عمو را طالب بودند ولی در عین حال از هیکل و قیافه نادر خوششان میآمد. پسر برادر بابا علی بیگ پشت سر هم فنون کشتی را بکار میبرد نادر چون کوه بر سرپا استوار بود علاوه بر قوای جسمی که بکار میبرد فکرش نیز در جریان بود. نادر در کشتی های قبلی با وجود سرعت عملی که بکار

برده بود و سرعت پیروز شده معذک خسته شده در برابر حریف تازه نفس کمی ناراحت بود برای اینکه استراحتی کرده باشد چند دقیقه ای مدارا کرد باین جهت همگی تصور کردند نادر خسته شده عنقریب از پا در می آید پهلوان سال قبل هم که کندی در حرکات نادر دید همین حدس را میزد و غلبه خود را محرز و مسلم میدانست.

در چنین موقعی نادر یکباره قوای خود را تمرکز داده در حالی که علی را یاد میکرد پهلوان سال قبل را سرعت از جا کنده بالای سر برد چرخشی در فضا داد با ضرب بزمین کوبید و پشتش را بخاک رسانید این حرکت بحدی سریع و غیر مترقبه بود که فرصت تفکر را از همگی ناظرین سلب کرد همگی دیدند یکی از حریفان پشتش بخاک رسیده است فریاد احسنت از دل بر کشیدند پهلوان شکست خورده که نقش زمین شده بود میلرزید و از شدت درد بخود می پیچید. حمله آخر نادر بحدی شدید بود که ناراحتی جسمی برایش ایجاد کرد. شکست روحیش را تکمیل میکرد. نادر جوانمرد بود مردانگی داشت صحیح است که او حریفش را شکست داده پشتش را بخاک رسانید اما میدانست که حریفش پهلوانی نیرومند است باین جهت با کمال ادب و احترام حریف خود را از زمین بلند کرد دست در گردنش انداخت جبین مردانه اش را بوسید درحالی که هنر نمائیش را تحسین میکرد دست او را بعنوان فاتح بلند کرد.

مردم ایبورد که ناظر این صحنه مردانگی نادر بودند غریو شادی از دل بلند کردند او را آفرین گفتند برسم و عادتی که داشتند از اطراف بوسط میدان ریخته نادر را سر دست بلند کردند او را بطرف غرفه حاکم آوردند. بابا علی بیگ که از فتح و پیروزی نادر خوشحال بود صورت مردانه اش را بوسید خلعتی گرانها باو داد از او قدردانی کرد اسپند دود کردند. در جایگاه زنان در قلبهای دو دختر بابا علی بیگ که شکست پسر عمو و فتح و پیروزی نادر را دیده بودند هیجان و ناراحتی شروع گردید. زن طالب قدرت است کسی که قدرت و نیرو دارد و یا صاحب هنری است ستایش میکند. این دو دختر طنز و دلریا که دلپائی در گرو گیسوانشان در تپش بود به نوبه خود گرفتار و اسیر بودند پسر عمو را دوست داشتند اما از دیدن هنرنمائیهای نادر بی اختیار علاقه ای در دل خود نسبت به او حس کردند. بابا علی بیگ از فتح و پیروزی نادر خوشحال شد. دو دخترش که تا آنروز فقط نام نادر را شنیده بودند نسبت باو مفتون گردیدند. مردم ایبورد برای نادر پهلوان آن سال ارزش قائل گردیدند و او را یل نامدار خود خواندند.

**دامادی** - نادر پهلوان، نادر جوانبخت در نزد بابا علی بیگ کارش بالا گرفت از برادرش ابراهیم که سوابق بیشتری داشت نیز برتر شد. از آن هم قدمی فراتر گذاشت و بانجا رسید که تنها شخصیت مورد اطمینان و علاقه بابا علی بیگ گردید. سرکرده و همه کاره قشون بابا علی بیگ شد.

پسر برادر بابا علی بیگ که پیشرفت سریع نادر را مشاهده میکرد و در میدان کشتی پشتش بخاک رسیده بود حسادت میورزید نزد عمویش سعایت میکرد. بابا علی بیگ که نادر را لایق میدید و میل داشت او را برای خود حفظ کند با وجود تمام شکایتهائی که میشد تصمیم گرفت از راه وصلت نادر با دختر ارشدش آب پاکی روی دست پسر برادرش که هر روز بیش از روز پیش از چشمش و نظرش میفتاد بریزد. همه میگفتند و عقیده داشتند عقد دختر عمو و پسر عمو زیر عرش الهی بسته شده است همه فکر میکردند بابا علی بیگ دخترش را به پسر برادر خود خواهد داد ولی بر خلاف انتظار عموم بابا علی بیگ فکر میکرد حال که چنین موهبتی نصیبش شده است و چنین اقتداری بزور بازوی نادر برایش مهیا گردیده است باید تلافی کند.

بابا علی بیگ قدرت نادر را میدانست از جهت قدرشناسی روزی او را بنزد خود خواست و گفت فرزند کاردانی و لیاقت تو و خدماتی که در راه ما کرده ای سبب شده است محبت تو در دل ما جای گیرد میل داریم به ما و فامیل ما نزدیکتر باشی قصد ما این است که دختر خود را بتو بدهیم و تو را به دامادی خود برگزینیم آیا مایلی؟ نادر از این پیشنهاد مشعوف گردید و اظهار داشت چنین افتخاری که خان حاکم نصیبم فرموده با سر بلندی می پذیرم از الطاف بی پایان که نصیبم میفرمائید و در حقم پدری مینمائید سپاسگزارم هر آنچه امر فرمائید مطیعم.

بابا علی بیگ جبین مردانه نادر را بوسید حالا که میدید نادر موافق میباشد میتوانست این مژده را بدختر خود بدهد. شهر ایبورد آئین بسته شد عروس و داماد را بحمام بردند در میان شادی و سرور عمومی خطبه عقد را خواندند حجله خانه ای مجلل تهیه دیدند بساط عیش و عشرت برپا گردید ضیافت عظیمی براه انداختند و گل نسا دختر بابا علی بیگ بازواج نادر در آمد. بابا علی بیگ دست خود را در دست نادر گذارد از درگاه خداوند سعادت و خیر و برکت برای آنان درخواست نمود.

قبل از آمدن نادر به ایبورد بارها این شهر مورد حمله قرار گرفته هر مرتبه خساراتی بمردم رسیده بود اما از آنروز که نادر در سلک سپاهیان بابا علی بیگ وارد شده بود چشم زخمی وارد نشده راهزنان جرأت هجوم و حمله بشهر ایبورد نداشتند. اولین هنر نمائی نادر در برابر دسته نیرومندی از راهزنان ازبک و یموت بود که بشکست آنان تمام شده بر خلاف گذشته دو دست از پا درازتر مجبور به عقب نشینی گردیدند. سال بعد با تجهیزات و قوای بیشبری یورش آوردند این مرتبه هم با مقاومت شدید نادر و قوای بابا علی بیگ مواجه شده پس نشستند در حالی که عده زیادی اسیر و مقداری اسلحه و مهمات بر جا گذاردند.

آوازه نادر در اطراف پراکنده شد از نامش لرزه بر اندامها می افتاد و اما در موقعی که اولین فرزند نادر سه ساله بود همسرش یعنی گل نسا فوت کرد و چون گل نسا هنگام مرگ به خواهر خود گوهرشاد وصیت کرده بود که شوهر و فرزند مرا تنها نگذار، نادر بار دیگر بعد از دو سال که از فوت گل نسا میگذشت با موافقت بابا علی بیگ و پا در میانی ابراهیم برادرش با دختر دیگر بابا علی بیگ یعنی گوهرشاد ازدواج کرد و پس از یکسال یا کمتر نادر دارای دومین فرزند گردید. (مقصد ما در اینجا شرح و بسط جنگها و جهانگشائی نادر که بقول محمد مهدی ابن نصیر استرآبادی نویسنده جهانگشای نادری همین پسر زارع چوپان و پوستین دوز شایسته افسر و اورنگ قاآنیه قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه ضرغام دهر غضنفر عصر خاقان الاعظم و قاآن الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ممالک هند و توران خدیو جهان خسرو مدار نظر کرده عظمت پروردگار ابوالسیف السلطان نادرشاه افشار که ید و بیضایش در زر افشانی و طبع مهر آسایش در ذره پروری خورشید اشتهار که مس قدر زمره ایلات از تأثیر اکسیر تربیتش و کیمیاگری آفتاب مکرمتش طلای دست افشار گشته عنایت ازلی و مشیت لم یزلی گوهر ذات اقدسش را باقتضای مصلحت سنجی در نماند خانه ابداع دست پرور صنع جمیل و قابل استفاضه فیض جزیل میساخت و بمقتضای حکمت بالغه باستعداد ماده قابلیتش میپرداخت تا هنگامی که خاک ایران آمیخته بخون ستمدیدگان و در عرصه دوران هر سرکشی بگردن فرازی و صاحب لوائی علم گشت.

ز جود و ظلم کار اهل ایران بسکه در هم شد      برای انتقام افغان مجسم شد

و تخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردیده رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت چنانچه از قندهار الی اصفهان طایفه ابدالی و در شیروانت لکزیه و در فارس صفی میرزا امام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود در بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور بخر سوار و در جوانکی عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته گروه روسیه نیز از یک سمت ارپه چائی تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی کزار متصرف و روسیه نیز از باب الابواب دربند تا مازندران و جمیع دارالمرز را بتصرف در آوردند و همچنین ترکمانیه صائن خانی استرآباد که اکثر اوقات بفتنه انگیزی و شورش معتاد بودند و الوار بختیاری و فیلی و اکراد و اعراب حویزه و بنادر حتی گوشه نشینان میان ولایت سر از اطاع باززده اظهار سرکشی کردند بمفاد کریمه سیجعل الله بعد عسر یسرا و بفحوای مصراع : تا پریشان نشود کار بسامان نرسد، حکمت بالغه حضرت داور دادگر اقتضای ظهور طلیعه دولت آن خسرو فریدون که از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه قهاری و از عقل سحر آفرین نقش غریب کمک بدایع نگاری صنع حضرت باری قسمت نموده کوب سعیدش را کوبه آرای عرضه جهان و پرتو طلعت مهر گسترش را روشن بخش دیده پیر و جان ساخت الحق گنج نهانی بوده که دهر عاقبت اندیش از برای روز به خوش ذخیره گذاشته یا صفدر نام آور که سلطان قضا برای دفع خصوم در کمین بازداشته بوده بمقام سلطنت میرسد و تکیه بر اریکه انوشیروان، شاه عباس، کورش و داریوش میزند و سبب میشود که نام ایل افشار را نیز شهره آفاق سازد و هر طایفه و ایلی بر اثر قدرت و نفوذ این نابغه دوران به بستگی و الحاق به این ایل افتخار نماید تا بحدی که قشون نادری در موقع حمله و تصرف هندوستان از ترکمان، قاجار، بختیاری، ازبک، کرد، افشار و جلایر و سایر طوایف متشکل بودند. و چون میخواهیم به چگونگی اینکه نادر با چه وسیله ای در دستگاه سلطان وقت نفوذ پیدا کرد و در چه هنگام نادر ایل ایبوردی را در فارس مستقر نموده پی به بریم لذا بذکر رؤس مطالب توأم با داستانهای که گفته شده میپردازیم تا در محدوده وقایع تاریخ محصور نشده باشیم.

اشرف افغان روز بروز مقتدرتر میگردد ثروت سرشاری بچنگش افتاده بود ترس و رعبی که در دل بزرگان ایجاد شده بود از طرفی و محبتی که از او در دلهای مردم ساده پدید آمده بود از طرف دیگر اندک اندک کرنشها و تعظیم هائیکه درباریان و اطرافیان میکردند از طرفی حب جاه و مقام و داشتن اختیارات تام در روحیه اشرف اثر کردند. او فکر میکرد اکنون که مقام محمود را بچنگ آورده است حال که بر جای او بر تخت سلطنت نشسته است حالا که اوضاع چرخیده و او صاحب این مقام شده است چرا آنرا از کف بدهد؟ این چه حماقتی است که آنرا بشاه طهماسب تفویض نماید. هر قدر بر قدرتش افزوده میشد و جای پای خود را محکی تر میدید فکر حفظ کردن جاه و مقامی که بدست آورده بود بیشتر در او بقویت میگردد.

داماد شاه بود (اشرف بعد از مرگ محمود با دختر شاه سلطان حسین ازدواج کرد)، امیر محمود فاتح تاج و تخت را کشته میراثش را بچنگ آورده بود، شاه ایران زمین بود فکر میکرد هیچ مناسبتی ندارد آنرا از کف بدهد و بدست شاه طهماسب بسپارد اما برای اینکه بوعده وفا کند برای اینکه تکلیف برادرانش که خود را شاه میدانست یکسره نماید بفکر حيله و تزویر افتاد. اولین پیک از طرف دستگاه سلطنت رسید نادر خوشحال شد کمر بخدمت بست. شاه طهماسب برای

منکوب ساختن ملک محمود رضاقلیخان سردار با دسته ای از سوارانی که گرد آورده بود مامور تسخیر مشهد و از پا در آوردن ملک محمود نمود.

هر قدم که رضاقلیخان در خطه خراسان پیش میرفت از دلاوری و رشادت نادر چیزها میشنید. برای اینکه بتواند از نادر زور بازو و سپاهیانش علیه ملک محمود استفاده برد پیکی بجانی اییورد روانه کرد بنام نامی ضل اللهی شاه طهماسب به نادر دستور فرستار با سپاهیانش بطرف قوچان حرکت کند پس از پیوستن به اردوی شاهی برای رفع شر ملک محمود بجانب مشهد حرکت کند خاطر مبارک ظل اله را از جانب آن مرد سرکش و طاغی آسوده سازند اولین مرتبه ای بود که پیکی از جانب دستگاه سلطنت بر نادر وارد شده از او کمک خواسته بود.

نادر از شاه عباس بزرگ داستانها شنیده بابا علی بیگ حاکم اییورد که دست نشانده دستگاه سلطنت بود نیز توضیحاتی برایش داده بود. او میدانست و خبر شده بود سلطان حسین بزدل و ترسو چگونه آن شوکت و عظمت را بر باد داده در برابر افغانان شکست خورده است از فعالیت های شاه طهماسب فرزند شاه سلطان حسین هم بی خبر نبود. اینک که پیکی بنام ظل اله بسراغش آمده بود خوشحال بود. فکر میکرد شاه جوان میخواهد خطاهای پدر را جبران کند. نادر پیک رسیده را پیک پیشرفت دانست حس کرد وقت فعالیت و خدمت در راه وطن رسیده است باین جهت از جان و دل برای اجرای امریکه از طرف یکی از سرداران قبله عالم حضرت ظل اله شاه واقعی ایران صادر شده بود مهیا و آماده گردید. نادر با خود فکر میکرد اگر بتواند در این جنگ هنر نمائی کند و کار ملک محمود را یکسره نماید بدون تردید مورد توجه ظل اله قرار خواهد گرفت او با خود حساب میکرد در رکاب سلطان جوان بهتر میتواند هنر نمائی کند. تصور میکرد در آینده با قوای ظل اله و ساز و برگ بیشتر خواهد توانست گردنکشان را منکوب و سرکشان و یاغیان و طاغیان را بر جای خود بنشاند.

نادر با خود می اندیشید اگر ملک محمود را شخصاً شکست دهد و بحسابش برسد بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت ضمناً چون فکر میکرد ممکن است کردها باو نارو بزنند لذا سواران افشار را مجهز نموده بسرعت بطرف شهر مشهد حرکت کرد در یک فرسخی شهر مشهد در قریه میرکهریز مستقر گردید نواحی اطراف را بتصرف در آورد. ملک محمود با سپاهیان کار آزموده خود به جنگ نادر شتافت و بین قوای نادر و سپاهیان ملک محمود جنگ سختی در گرفت. زبده سواران ملک محمود در برابر حملات دلاورانه سواران نادری تاب مقاومت نیاوردند پس کشیدند و در داخل شهر مشهد بمقاومت پرداختند. سحرگاه روز بعد نادر متوجه شد ملک محمود قوای خود را بداخل شهر برده است باین جهت شهر را محاصره کرد قلعه حاجی تراب را مرکز فرماندهی خود قرار داد راههای ورود و خروج شهر مشهد را تحت نظر گرفت. رضاقلیخان سردار که شنیده بود نادر ملک محمود را شکست داده خوشحال شد و برای تقویت او قصد حرکت به مشهد داشت لیکن در نتیجه سعایت و الغاء شبهه شهوردی بیگ شیخوانلو و اینکه چنانچه نادر شهر مشهد را تصرف کند از قرب و منزلت رضاقلیخان کاسته می شود و دیگر شاه محبت خود را به نادر معطوف میکند رضاقلیخان را مستقیماً تحریک کرد که به شهر مشهد حمله کند.

نادر در قلعه حاجی تراب هر قدر منتظر شد از اردوی رضاقلیخان خبری نشد از آن طرف هم رضاقلیخان از راه دیگری که با اردوی نادر تماس حاصل نکند به قصد حمله و تصرف شهر مشهد از راه خواجه ربیع حرکت کرد. ملک محمود از این ماجرا مطلع و به مقابله با سواران رضاقلیخان پرداخت و رضاقلیخان و سوارانش را تار و مار نمود. نادر هم از بی

مهری رضا قلیخان ناراحت شده راه ایبورد پیش گرفت و در اینجا کار به نفع ملک محمود تمام شد و ملک محمود کم کم بفکر سلطنت افتاد و در صدد تصرف نیشابور آمد. اکراد ساکن نیشابور از نادر کمک خواستند و نزد او قاصد فرستادند. نادر هم که نمی خواست باین زودیها از میدان ملک محمود بدر رود به سمت نیشابور حرکت کرد و در نزدیکی نیشابور بین سپاه نادر و ملک محمود جنگ در گرفت و چون ابراهیم خان برادر نادر در این جنگ زخم برداشت روحیه سپاه نادر که از اکراد کلات و ایبورد و بیات و سواران افشار بودند ضعیف شد و نادر ادامه جنگ با ملک محمود را مصلحت ندانست به ایبورد مراجعت نمود. ملک محمود موقع را مغتنم دانست به تجلیل وارد شهر مشهد شد و خود را پادشاه خواند. بدین ترتیب کشور ایران که در زمان شاه عباس صفوی در اوج قدرت و عظمت بود و یک واحد را تشکیل میداد صاحب سه پادشاه گردید یکی شاه طهماسب دوم که سعی داشت جای پدران خود را بگیرد او خود را شاه واقعی و حقیقی ایران میدانست دیگری اشرف که در اصفهان بجای محمود بر تخت سلطنت نشست چون پایتخت ایران در کفش بود شاه سلطان حسین مخلوع را در اختیار داشت با دخترش وصلت کرده بود خود را شاه بلا منازع میدانست. سومی هم ملک محمود بود که خود را از خاندان صفاری و تخت و تاج کیانی را حق خود و وجود دیگران را عبث و بیهوده می شمرد. روسها و عثمانیها هم قسمت های شمال و غرب ایران را گرفته آن نقاط را ملک مطلق خود محسوب میداشتند در سایر نقاط هم هر کجا سری بود علم طغیان و سرکشی بر افراشته برای خود بساطی گسترده بودند. نادر هم در فکر قوا بین ایبورد و کلات در تکاپو بود. نادر یک بار دیگر که بکمک بوغمجی ها آمده بود در نزدیکی مشهد در نبرد با سپاهیان ملک اسحق برادر ملک محمود دچار شکست گردید و به کلات رفت نادر شکست خورده، نادری که بزحمت توانسته بود با دو نفر از سوارانش وارد کلات شود بجای اینکه مرعوب شده باشد به رگ غیرتش برخورد سرعت مشغول جمع آوری سوار و وسایل جنگی گردید تا برای مرتبه دیگر با شاه سلطان محمود روبرو شود و جبران شکست پی در پی خود را بنماید.

تا اینجا لازم بود در مورد اینکه چگونه نادر قلی پسر شمشیرین شمشیرین شمشیر یا شیر مرد اتک در نتیجه نبوغ ذاتی و دلاوریها و از طرفی ازدواج با دختر بابا علی بیگ کوسه احمدلوی افشار حاکم ایبورد صاحب شهرت شد و بدستگاه شاه صفوی (شاه طهماسب) راه یافت مطالبی نوشته شود و تا بحال هم آنچه را که می بینیم حاکی از جنگ و گریزها، مبارزه با ازبکان، ملک محمود سیستانی و مواجه بودن با مردی ها و نامردی های بعضی از سران سپاه و بالاخره فتح و شکست های نادر بوده است و چون همانطوریکه قبلا اشاره کردیم قصد ما از آغاز مقال شرح تاریخ زمان نادرشاه از ابتدا تا انتها نبوده بلکه پی بردن به چگونگی آمدن ایل اینانلو و ایبوردی به خطه فارس و شیراز بود لذا چنانچه خوانندگان عزیز به کسب اطلاع از فتوحات و جهانگشائی و زندگی پر ماجرای نادر از قبیل شکست ملک محمود سیستانی، محمود و اشرف افغان، فتح هرات و قندهار، جنگ با عثمانیها، فتح هندوستان و بهر حال زد و خوردهای داخلی و خارجی این دلاور دوران و روشنی بخش تاریخ درخشان ایران بطور تفصیل علاقه داشته باشند آنها را به مطالعه کتب تاریخی که در اینموارد بخصوص نوشته شده هدایت مینمائیم و فعلا تا همینجا اکتفا نموده و همراه با نادر شاه و سپاه او که متشکل از افشار، اکراد، اینانلو، ایبورد، و جلایر و ایلات و افراد سلحشور دیگر میباشد در تعقیب اشرف افغان خود را به اصفهان و شیراز میرسانیم.

بطوریکه میدانیم سراسر کشور ایران در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی در نتیجه ضعف و ناتوانی این پادشاه و بی بند و باری رجال و سران سپاه دچار انقلاب و آشفتگی و هرج و مرج عجیبی شده و از دشمنان داخلی و خارجی هر کس آنرا به سوئی به نفع خود میکشیدند و از هر گوشه از طرف متجاوزین و متجاسرین از موقعیت ضعف سلطان وقت سوء استفاده و آنرا میدان تاخت و تاز قراردادده بودند و کوس خودمختاری و ملوک الطوائفی میزدند تا اینکه مانند همیشه مشیت الهی فریاد رس این سرزمین کهن گردید و این بار از قریه کوچک دستجرد (دستگرد) یعنی باورد و نسا و از دامنه تپه های جبال هزار مسجد و اله اکبر ندرقلی نامی را از بین خانواده ای ساده و کشاورز و چوپان بر انگیخت و مسیر تاریخ ایران را تغییر داد و عظمت و افتخار این کشور باستانی را نه تنها از گزند دشمنان محفوظ داشت بلکه آنرا به پایه و مرتبه دوران شاهنشاهی کورش و داریوش رسانید. بیاری خداوند بزرگ و در سایه نبوغ ذاتی و همت و حمیت رادمردان دلیر و یلان شیر گیر که در اینموقع از اوضاع خراب اواخر سلطنت صفویه رنج میبردند و در کنار خشم و عصبانیت بسر میبردند توانست دشمنان را تار و مار و کشور را باوج قدرت و ترقی و تعالی و وسعت برساند و شهرت آنرا تا اقصی نقاط جهان بلند آوازه سازد.

هندوستان را تصرف کند و بعد از کسب افتخار و تحصیل غنائم بی شمار و جواهرات گرانبها چون کوه نور و دریای نور و تخت طاووس با بخشیدن تاج شاهی مجدد به محمد شاه هندی مراتب جوانمردی و عرق ایرانیت را شهره آفاق نماید و مردم هندوستان را برای ابد مرهون بزرگواری و بخشش خود و ایرانیان پاک نهاد نماید.

نادر از روزی که عقلش بکار افتاده بود اسم صفویه را شنید از عظمت شاه عباس و شاه اسمعیل و سرخاندان آنها صوفی صافی ضمیر شیخ صفی الدین اردبیلی داستانها برایش نقل کرده بودند. در این چند ساله از اوضاع روز با خبر شده دانسته بود افغانان با مکر و حيله بر پایتخت مسلط شده اند. سرگذشت شاه سلطان حسین را برایش گفته بودند. نادر برای شاه طهماسب که مشغول دیدن تدارکاتی برای باز یافتن قدرت دیرین و قلع و قمع گردنکشان و یایگان و طاغیان قیام کرده است ارزش و احترام قائل بود او را بزرگ می شمرد میخواست باو کمک کند تا هر چه زودتر بتواند به هرج و مرج خاتمه دهد.

از طرفی اشرف خوش و خرم بود بعد از آنکه با عثمانیان سازش کرد براحتی در شهر اصفهان بسر میبرد ثروت و جاه و جلال، زنان زیبا، شراب ناب، همه چیز برایش مهیا بود ناراحتیش این بود برادر زنش طهماسب میرزا در گوشه ای سر برداشته و خود را شاه خوانده است. اوایل کوشید او را بچنگ آورد ولی با ناکامی روبرو گردید. برای اینکه از کم و کیف اوضاع با خبر شود چند نفر از محارم خود را فرستاد تا در بین قوای شاه طهماسب وارد شوند و مرتباً باو خبر دهند. اشرف میدانست شخصی بنام نادر بقوای برادر زنش پیوسته است برایش خبر آوردند لقب طهماسبقلی باو داده شده سپهسالار قوای برادرزنش گردیده است. داستانهای شکست ملک محمود قبضه نمودن خراسان را نیز شنیده وقتی که باو خبر دادند ابدالیان بطرف خراسان حرکت کرده اند خوشحال شد فکر کرد برادران افغانیش کار طهماسب و طهماسبقلی را خواهند رسید اشرف فکر میکرد همینکه ابدالیان به نیروی شاه طهماسب چیره شدند با قوای کافی بطرف خراسان حرکت نموده بر آنجا مسلط خواهد گردید.

اشرف برای تسخیر خراسان حرکت کرد و چون با ضرب شست قوای نادر مواجه شد شکست خورده بسوی طهران و از آنجا باصفهان عقب نشینی کرد قوای نادر همه جا در تعقیب اشرف در حرکت بودند در موچه خورت شکست فاحشی

بآنها دادند و آنها را تا اصفهان عقب راندند. جزو سپاهیان اشرف عده ای هم از ترکان عثمانی بودند که اشرف آنها را بکمک طلبیده بود ولی نادر مردانگی کرد و افراد عثمانی را که اسیر شده بودند بخشید.

اشرف پس از شکستی که در صحرای مورچه خورت نصیبش گردید با حال غضب وارد اصفهان گردید سپاهیان نادر پس از فراغ از خاک سپردن اجساد کشته گانی که در مورچه خورت داده بودند برای حرکت بطرف شهر اصفهان آماده گردیدند. اشرف در اصفهان بنای خشونت و کشت و کشتار گذارده و حتی شاه سلطان حسین را که در عین حال پدر زنش هم بود بقتل رسانیده بود و بعد از این جنایت از اصفهان خارج و بسمت شیراز حرکت نمود. مردم اصفهان بر مرگ عزیزان از دست رفته خود می گریستند و ندبه میکردند همینکه دانستند سپاه اشرف شهر را ترک کرده اند در کوچه ها براه افتادند در بین کشته شدگان اجساد کسان خود را جستجو میکردند مردم شهر غرق در عزا و ماتم گردیدند و محشری بپا شد. نادر با سپاهیان خود با تجلیل با شکوهی که از مردم عزادار اصفهان از او بعمل آمد در میان هلهله و شادی اهالی اصفهان وارد اصفهان گردید و بدنبال ورود نادر هم شاه طهماست در میان مسرت عمومی بشهر اصفهان وارد شد.

شاه طهماست از مشاهده خرابیهائی که بوسیله افغانه در شهر اصفهان بوجود آمده بود مخصوصاً از خرابی قصور سلطنتی بی نهایت اندوهناک شد. اشرف با قوای خود از اصفهان فرار کرد و وارد شیراز شد. در شیراز بافغانها فرصت کافی برای جمع آوری نیرو داده شد. طهماسب به نادر اصرار مینمود که آنها را تعقیب کند ولی سردار زیرک از او تقاضا نمود که باو اختیاراتی برای وضع مالیات بدهد آنوقت برای خروج اصفهان موافقت خواهد کرد. تا مدتی شاه در واگذاری چنین حق و امتیازی که فرمانده کل قوا را تقریباً دارای قدرت و اختیار پادشاهی میکرد خودداری و اشکالتراشی مینمود اما بالاخره تسلیم شد و اختیار وضع مالیات و همچنین اختیار عزل و نصب حکام را به نادر تفویض نمود.

نادر با قوای خود به تعقیب افغانها بسمت شیراز حرکت نمود و در دشت آهوچر زرقان با افغانها برخورد نمود قوای اشرف که غلجائیان بودند بحمله پرداختند اما آتش شدید تفنگداران نادر که همانطوریکه گفتیم متشکل از سواران کرد، افشار، اینانلو و ایبوردی بودند حمله آنها را دفع نمود و وقتی نادر بحمله پرداخت از هم متفرق شد و شکست خورده بشیراز رسیدند. از شیراز اشرف به نادر پیغام داد حاضر است با قبول شکست فقط باو اجازه داده شود به افغانستان عقب نشینی کند اما نادر جواب داد که تمام افغانها بقتل خواهند رسید مگر آنکه فرمانده خود را تسلیم کنند

خانهای غلجائی با این پیشنهاد موافقت نمودند ولی اشرف ناگهان با دویست نفر از پیروانش گریخت و هر کدام از دستجات سپاه اشرف که دیگر مقاومت خود را بی نتیجه دید کوشید که خود را از راه سیستان به افغانستان برساند اما بلوچی ها که یک موقع با او متحد بودند در این موقع نشان دادند که حاضرند افغانها را غارت و چپاول کنند یکی از افغانهای بلوچ اشرف را با دو نفر همراهان در حال سرگردانی در بیابان لوت دید و فوراً او را بقتل رسانید و بدین ترتیب به غائله افغانها بوسیله نادر خاتمه داده شد.

در کتاب "زندگی پرماجرای نادر" نوشته دکتر میمندی نژاد چنین نوشته شده است که در قلعه ای نزدیک قندهار اشرف افغان ابتدا بموجب امر نادر از هر دو چشم کور میشود و بعداً هم او را نزد شاه طهماسب میفرستند و در نزدیکی شیراز طبق دستور نادر پس از شکنجه های بسیار میکشند و پوست او را پر از گاه نموده برای عبرت سایرین به اصفهان میآورند و در آنجا در دروازه آویزان میکنند.

نادر موقعی که وارد شیراز میشود از آنجائیکه اختیار کامل برای عزل و نصب حکام داشته لذا محمد علی خان پسر اصلان خان قاجار قوللر آغاسی باشی را (در نامه ای که نادر از هند به رضا قلی میرزا نوشته و مژده فتح هند را میدهد مینویسد محمد علیخان قوریساولباشی) بحکومت فارس منسوب مینماید. نادر از شیراز بسمت قندهار و از آنجا به هرات رفته و نقاط مزبور را متصرف و در میان استقبال گرم مردم مشهد به مشهد ورود مینماید.

پس از حرکت نادر از شیراز شاه طهماسب که از اصفهان بسوی شیراز میآید با مقاومت بقایای افغانیها که در شهر بوده اند مواجه و تا مدتی برای ورود بشیراز موفق نمی شود و در نتیجه زد و خورد بسیار و کمک مردم شیراز بالاخره بفتح شیراز موفق و بشیراز ورود نموده و نظم و نسق شهر را روبراه مینماید و باصفهان مراجعت میکند در اصفهان موقعی که خبر فتوحات نادر را می شنود پیاس خدمات او نادر و پسرش رضاقلی میرزا را بدامادی خود مفتخر و یکی از خواهرهای خود بنام رضیه را بنادر میدهد و دیگری را که بنام فاطمه بیگم بوده بعقد ازدواج رضاقلی میرزا پسر نادر در می آورد (۱۱۴۲ هجری قمری). خوانندگان عزیز همانطوریکه قبلاً اشاره کردیم شرح زندگی و جهانگشائی نادر مفصل و از حوصله این مقال خارج میشود اما چون هدفمان روشن ساختن تاریخچه ایبورد شیراز میباشد لذا اکثراً بحث خود را بمسافرتهای نادر بشیراز منحصر مینمائیم و اگر ملاحظه میفرمائید که از ریزه کاریهای مطالب تاریخی در گذشته از شاخه ای بشاخه دیگر میپریم بهمین منظور میباشد و از طرفی هم امروز واقعاً دیگر کمتر کسی است که بجزئیات زندگی مردی بزرگ چون نادر واقف نباشد و حتی در ضرب المثلها به حکم نادری اشاره نکند.

در هر حال نادر بعد از غلبه به سردار محمدخان بلوچ که در شیراز طغیان کرده بود و او را متواری ساخت قوایش بطرف شیراز حرکت کرد مدت دو ماه و نیم در شهر شیراز ماند از این شهر بود که سردار لطیف خان را مأمور ساخت برای حفظ سواحل جنوب به تهیه قوای بحریه بپردازد. نادر در روز عید نوروز ۱۱۴۶ هجری در شیراز ماند به تمام سران سپاه خلعت و لباس بخشید و هم در این سفر بود که محمد تقی خان شیرازی<sup>۱</sup> را به نیابت حکومت فارس منسوب نمود.

در اواخر شاه طهماسب را نسبت به نادر بدگمان نمودند و شاه طهماسب دست با اقداماتی زد که عکس العمل نادر این بود که در اصفهان با ترتیبی که داده بود طهماسب در مجلسی افراط در مشروب خوردن نمود و نادر از موقعیت استفاده نموده عدم شایستگی او را به ثبوت رسانید و بصلاحدید رؤسای قوم طهماسب از سلطنت خلع و پسر هفت ماهه او بنام عباس میرزا به سلطنت بر گزیده شد و خود نادر هم نیاب السلطنه<sup>۲</sup> گردید. شاه طهماسب را بدستور نادر از دو چشم نابینا نموده به مشهد فرستادند. نادر به فتح قفقاز رفته بود و در اردبیل در صحرای مغان اردو را جمع آوری نموده و پس از مذاکرات مفصل سران سپاه همگی رأی به سلطنت او میدهند و نادر قلی و یا طهماسبقلی دیروز تخت سلطنت و شاهنشاهی ایران را رسماً تصاحب میکند و زمام امور را در کف با کفایت خود میگیرد.

نادر شاه بنام نجات دهنده ایران از شر افغانه، فاتح هرات و قندهار، عثمانی قفقاز، ترکستان و از همه بالاتر هندوستان معروفیت جهانی پیدا میکند.

۱ - محمد تقی شیرازی فرزند حاج محمد علی مستوفی شیرازی میراب نهر اعظم بوده است.

۲ - نادرشاه پس از اینکه نایب السلطنه میشود محمد علی خان قوللر آغاسی باشی حاکم فارس را به سفارت هند میفرستد و امیرخان بیک قرقلوی افشار را به نیابت حکومت فارس بر می گزیند.

محمد تقی خان شیرازی نایب الحکومه فارس جزو حکامی بوده که دشت مغان حضور داشته است در آنجا بسمت حکومت فارس منسوب و مأموریت پیدا میکند که بحرین را هم بتصرف در آورد و محمد تقی خان این مأموریت را بنحو مطلوب انجام میدهد. موکب همایون نادر شاهی از دشت مغان بطرف پایتخت عازم میشود. در قزوین باو اطلاع میدهند که علیمرادخان بختیاری بتصور اینکه بتواند مجدداً شاه طهماسب را بسطنت برساند سر بطغیان بر افراشته نادرشاه میگنجد ما نجفقلی خان و سلطانعلی بیگ ایبوردی را برای سرکوبی علیمرادخان بختیاری مأمور نموده ایم بعرض میرسانند که چون موضع و پناهگاه علیمرادخان مستحکم بوده لذا موفق شده است که نجفقلی خان و سلطانعلی بیگ را از بین ببرد و عده ای هم از سواران آنها تلفات داده اند. نادرشاه در نهایت عصبانیت و با اراده ای قوی شخصاً حرکت میکند و علیمرادخان را در یکی از کوههای بختیاری دستگیر و بدست انتقام متظلمین می سپارد. آنها هم او را بطرز فجیعی قطعه قطعه می کنند و در همان سفر چهار هزار نفر از افراد بختیاری که از ظلم علیمرادخان بستوه آمده بودند باردوی نادر ملحق میشوند<sup>۱</sup>.

نادرشاه به اصفهان مراجعت میکند باو اطلاع میدهند که در املاک موقوفات دخالت‌های ناروایی میشود موقعی بوده است که نادر از طریق افغانستان و کابل عازم فتح هندوستان بوده بعهدہ محمد تقی خان حاکم فارس و سایر حکام فرمان صادر میکند که املاک موقوفه را جزو املاک خالصه نمایند.

نادرشاه هندوستان را به تفصیلی که لابد همه میدانیم و از افتخارات بزرگ تاریخی ایران است که کمتر از ایرانیان شاید از آن اطلاعی نداشته باشند فتح و مراجعت مینماید برای رفتن به کلات و مولد خود ایبورد ابتدا بزیارت مرقد مطهر حضرت امام رضا مشرف و موکب نادرشاهی بعد از چند سال که پنج پادشاه را مغلوب ساخت مانند اشرف شاه افغان پادشاه ایران، امیرحسین افغان پادشاه افغانستان، محمد شاه پادشاه هندوستان، ابوالفیض خان پادشاه ترکستان، ایلیارس پادشاه خوارزم و ممالک ایران را از دست دشمنان مختلف رها نموده و خلاص بخشیده ولی بکلات نرفت بلکه برای انتقام خون برادرش عازم داغستان گردید که در بین راه در جنگل مازندران بسمت او تیری رها شد که بفرزند خود رضاقلی میرزا ظنین شد که عاقبت منتهی به کور نمودن او گردید. موکب همایونی طایفه لزگی و داغستان را شکست داده بجانب مغان حرکت کرد (۱۱۵۶ هجری قمری) مدت ایام عید را در آنجا بسر برد بعد بعزم تسخیر بغداد حرکت نمود بغداد را بتصرف در آورد.

در شهر وان بغداد به نادر شاه اطلاع دادند که محمدتقی خان حاکم فارس طغیان نموده و کلبعلی خان افشار برادر زن او را که مأمور تسخیر مسقط و عمان بوده کشته است. نادرشاه محمدتقی خان را معزول و محمدحسینخان قرقلو را قائم مقام او مینماید. محمد حسینخان از شیراز بجانب دشتستان از طریق بندر کنگان و طاهری و گاوبندی وارد بندر کنگ شده و وضع آشفته فارس را معروض دربار نادری داشت.

۱ - نادرشاه در سفر بختیاری که برای شکست علیمرادخان رفته بود عده ای از سپاهیان خود را که بیشتر آنها ایبوردی بودند بمنظور حفظ موقعیت و نفوذ خود در مناطق چغاور و گندمان مستقر نمود که بعداً خانوارهایی از همین ایبوردیها به فارس آمده و بنام تیره چغاوروی (یا جواخوری) معروف شدند.

تقی خان بلافاصله بشیراز وارد شد محمد حسینخان در تعقیب او از طریق کازرون بشیراز آمد تقی خان در شیراز متحصن گشته به قلعه داری پرداخت و بنای جنگ گذاشت در این گیرودار از خراسان و کرمان و عراق و خوزستان برای محمد حسینخان قرقلو کمک رسید نادرشاه در عین حال قسم نامه فرستاد که تقی خان چنانچه دست از تمرد خود بردارد کاری ندارد ولی بخرج او نرفت و بر تمرد خود افزود و باقی ماند. امرا و سران سپاه هم که نسبت باو نظر خوبی نداشتند با پنجاه هزار قشون نادری بشیراز حمله نمود تقی خان با عده ای از افراد قاجار و افغانی که از محمد حسینخان رویگردان شده بودند موفق بفرار شد و سپاه محمد حسینخان وارد شیراز شدند و شروع به قتل و غارت نمود. عده ای از دختران و پسران شیرازی قشون ازبک و افغان و ترکمان شدند که اینهم نتیجه گردنکشی تقی خان بوده بالاخره تقی خان بعد از دو روز گرفتار گشته او را با اهل و عیال باصفهان بردند و چون خبر گرفتاری تقی خان بسمع نادرشاه رسید امر فرمود تا او را از یک چشم کور و مقطوع النسل نمایند و رها سازند. (دکتر میمندی نژاد مینویسد تقی خان در جنگ با محمد حسینخان قرقلو کشته شد).

بعد از او حکومت فارس به میر حسین بیگ داروغه اردو بازار رسید و او هم بدست محمد حسینخان کشته شد. ۱۱۵۸ هجری قمری در اوایل این سال حاتم خان کردبادلو بایالت فارس منسوب گردید نامبرده هم چون نتوانست مالیات دیوانی را وصول و بوظیفه حکومت عمل کند لذا فرمان ایالت فارس بافتخار محمد علی بیگ قباخ قلیخان قورت ایبوردی صادر و بنام محمد علیخان قباخ قلیخان والی فارس گردید و او هم پسر بابا علی بیگ برادر زن نادرشاه بود. وعده دادیم که راجع به نادرشاه و این قهرمان بزرگ تاریخ ایران مختصری هم از کتاب نادر فاتح دهلی تألیف آقای صنعتی زاده کرمانی بنویسیم بنابراین به بینیم ایشان چه مینویسند:

خشم طبیعت - چه بسیار سالها بهار آمده و دنیا را از سر نو غرقه گل و شکوفه نموده سپس مانند عروس که هر روز لباس رنگ برنگ و طرزی نو بپوشد خود آرائی کرده و بتدریج تغییر شکل داده و عاقبت خزان شده و لباس ماتم پوشیده است حاصل این تغییراتی که از زمان خلقت تا انتهای عالم پدید آمده غیر از خاطره هائی آنهم برای موقت که در اذهان نوع بشر باقی میماند چیزی نیست. تمام این ناکامی ها و خوشبختی و خوشی و خیالات واهی همه مانند شکوفه ها و برگ درختان که در هر سال زرد شده و فرو ریخته و همنشین خاک میشود برق آسا گذشته و میگردد و از صحنه روزگار فراموش میگردند. گاهی در میان این تغییر و تبدیل و زاد و ولدهای انسانی آدمهای بخصوص بوجود میآیند اینها مانند آتش سوزان هستند آنقدر میجوشند و میخورشند و میکوشند و خون میریزند که موجب حیرت و تعجب میگردند. هیچکس نمی داند برای چه این جثه کوچک، این کسی که با یک نیش پشه هلاک میگردد و یا اگر شریانی از مغزش پاره گردد میمیرد و نفسش بالا نمی آید میلیونها آدمی زاد را اسیر و مقهور خیالات و آرزوهای دور و دراز خویش قرار داده و صد ها هزار نفر را بکشتن میدهد و با کمال بی خیالی از روی اجسادشان میگردد.

بهار سال ۱۱۱۲ هجری یعنی دویست و شصت و یکسال قبل باز تجدید شد و دو مرتبه معجزه طبیعت شروع گشت زمین ها و کوهستان کبکان (از محلهای ایبورد است) سبز و خرم گشت. گلهای شقایق مشغول بخود نمائی شدند دانه های شب نم همچون مروارید بر سر شاخساران تلا لو داشتند و در شعاع آفتاب بهاری و نسیم ملایمی که میوزید میلرزیدند بلبلها چهچهه میزدند و پرندگان کوچک دیگر در انبوه درختان غلغله برپا نموده و با صدای ریزش آبها از پست و بلندیاها بر شکوه و جلال طبیعت میافزودند تمام سرگرم خودنمائی بودند و آسمان صاف بر آنچه طبیعت ساخته و پرداخته بود می

خندید. هیچکس گمان نمی نمود که ممکن است باندک لمحہ ای با تغییر هوا و طغیان طبیعت تمام آن اوصاف و نظم و ترتیب نابود و معدوم گردد. آری همیشه آسمان شاهد و گواه بر تغییرات و تبدیلات روی زمین بوده و چون میداند تمام این اوضاع و احوال و این وزیدن بادها و درخشیدن برق و غریدن رعد و هیاهو تا چند هزار متری زمین بیش نیست و باندک لحظه ای تغییر میابد، ساکنین کبکان که همه از ایل افشار بودند طناب و بندهای سیاه چادرهای خود را توی هم مانند رگ و ریشه بدن آدمی با قاعده معینی در هم کشیده و میخکوب نموده بودند و از آن چادرها منظره اطمینان بخشی دیده میشد و چنان سرگرم کارهای خود بودند که بوحشت و اضطراب حیوانات و چهارپایان توجهی نداشتند.

نَدَر - پسر بچه چهارده ساله داس در دست و کوله علفی بر پشت داشت و از بالای دره بزیر می آمد. باران بشدن می بارید و سیل جاری شده بود نادر به تخته سنگی پناه برد و سنگ را محکم گرفت و اگر اینکار را نکرده بود قطعاً طعمه سیل میشد در اینحال نظرش به پائین دره افتاد یک عده سوار و پیاده را مشاهده کرد مانند زنجیری ردیف شده بی اعتنا به باران و سیل مشغول چپاول و غارت و اسیر کردن و کشتن افراد ایل افشار و فامیل نادر بودند قهر طبیعت و هجوم ازبکها وضع نا مطلوبی را برای خانواده و فامیل نادر بوجود آورده بودند این گیرو دار و این آشوبها و غضب طبیعت نیمساعت بیشتر طول نکشید اجساد کشتگان را سیل برده بود زنها و خردسالان همگی اسیر ازبکان گشته دستهایشان را از عقب بسته به ریسمان کشیده بودند. نذر (نادرقلی) از بالای دره شاهد جریان بود کم کم صدای ولوله و آه و فریاد اسرائی که ازبکها با خود میبردند دور میشد و تاریکی شب بر همه جا مستولی میگشت.

نذر بزحمت و دشواری راه اهمیت نداده براه افتاد عاقبت به چادرهای خود رسید هر قدر جستجو کرد مادرش را پیدا نکرد و هر اندازه زبیده که مادرش بود صدا زد جوابی نشنید متأسفانه زبیده را هم جزو اسرا برده بودند حتی از گوسفندها و گاو ها خبری نبود تصمیم گرفت با همان داس که برای بریدن علف رفته بود به تعقیب ازبکها پردازد با اراده ای قوی براه افتاد مدتی میگذشت چیزی نخورده و گرسنه بود و نمیدانست تا چه زمانی باید راه پیمائی کند. ناگهان صدای زنگ شترانی بگوشش رسید اول تصور کرد که صدای زنگ شتر ازبکان باشد بعداً متوجه شد که چهار شتر با یک ساربان در بیابان مشغول چرا هستند. مرد ساربان از دیدن نذر (نادر) در آن بیابان خوشحال شد شرح حال یکدیگر را بیان کردند معلوم شد که مرد ساربان با قافله ای بوده که عازم افغان بوده اند و دچار سیل شده اند و این چهار شتر و ساربان باقیمانده. با شترها غرابه های شراب بود که آنمرد که بعداً خود را فرامرز و فالگیر معرفی کرد عازم افغان بوده اند مدتی رفع خستگی کردند نادر از فالگیر تقاضا نمود برای او فالی بگیرد فالگیر پس از حساب بارمل و اضطراب برای نادر آتیه خوبی پیش بینی کرد و گفت مرا میرویس از ایران برای منجمی خواسته است و حالا دیگر با این ترتیب قادر برفتن افغان نیستم. هردو رفیق راه با بارهای شتر طی طریق نمودند.

و اما پدر نادر که بنام امامقلی بیگ و همیشه با فقر و سختی دست بگریبان بود هنگام قتل و غارت ازبکها و اسارت فامیل و خانواده اش و زبیده عیالش در کبکان نبود و برای کار به درگزرفته بود و از اوضاع خبر نداشت.

ازبکها که بخوبی میدانستند عاقبت افشارها آنها را تعقیب خواهند کرد از بیراهه و بدون اینکه در محلی توقف کنند به نقطه نامعلومی رهسپار شدند. پس از چند ساعت بکنار رودخانه ای رسیدند و در آنجا برای رفع خستگی اطراق کردند رئیس آنان شخصی بود بنام طاخ طاخ. ازبکها بر سر غنائم و اسرا با هم نزاع داشتند و برای زندهای اسیر قرعه میکشیدند

قرعه زبیده مادر نادر بنام طاخ اصابت کرد در این هنگام ازبکها متوجه دو نفر شدند که دارای چهار شتر با بار هستند خواستند بآنها حمله کنند وقتی متوجه شدند که بار شترها شراب خلار است خوشحال شدند و برای تکمیل عیش خود شروع بقدح پیمائی کردند همگی از شرابها بحد وفور نوشیدند و مست و لایعقل شدند.

نذر (نادر) از موقعیت استفاده نموده دستهای اسرا را باز کرد و با کمک یکدیگر و خنجرها سرهای ازبکها را یکی بعد از دیگری از تن جدا کرده و بسمت ایبورد حرکت کردند.

پدر نادر قلی امامقلی با ابراهیم برادر نادر نیز به ایبورد آمده بودند و همان روز بود که بابا علی بیگ عده ای داوطلب میخواست که از افشارها باصفهان بروند قلیچ خان نامی از بستگان بابا علی بیگ حاکم ایبورد از امامقلی پدر نادر طلب داشت و مطالبه طلبش را کرد چون گفت ندارم بدهم و قلیچ خان هم به بابا علی بیگ شکایت کرده بود بابا علی بیگ دستور داد امامقلی را زندانی کردند در همین اثنا به بابا علی بیگ خبر رسید عده ای از افشارها آمده اند و سرهائی هم بریده همراه دارند و این همان موقع بود که امامقلی در زندان قصد خودکشی داشت و چشمش هم به گوهر شاد دختر بابا علی بیگ افتاده بود محسور آنهمه تجمل گشته از خودکشی صرف نظر کرد ناگهان در خارج زندان صدای هیاهو و شادی شنید چشمش به افشارها افتاد که با شادی و هلهله بسمت ایبورد میآیند در جلوی آنها هم نادر سوار بر اسب نارنجی و سر بریده ای را بجلو زین دارد. زبیده نیز بر شتری سوار بود بابا علی بیگ از وقایع کار نادر و رشادتی که کرده بود خیلی خوشحال شد و چون از دست ازبکان هم خیلی رنج کشیده و ناراحت بود حال از اینکه با این ترتیب شکست خورده اند نسبت به نادر بسیار مهربانی کرد و پدرش را هم آزاد نمود به گوهرشاد دستور داد از امامقلی و زبیده پذیرائی کند. در اینجا توجه گوهر شاد بسبب به نادر جلب شد و مفتون رشادت و شجاعت او گشت و از همان موقع مهر نادر بقلب گوهرشاد اثر کرد.

بالاخره نادر طرف توجه بابا علی بیگ شد و چون میدانست باین زودیها ازبک ها دست بردار نیستند بمشورت نادر او را برای تهیه اسلحه باصفهان فرستاد ولی هنگامی که نادر در اصفهان بود قلیچ خان با لطایف الحیل و جلوه داده مال و منال خود و بدگویی از نادر وضعی بوجود آورد که بابا علی بیگ دخترش را به نادر نهد و باو بدهد و اما نادر در اصفهان بنا به تمایل بابا علی بیگ میبایستی بوسیله فتحعلی خان وزیر به شاه سلطان حسین معرفی شود ولی نادر تا مدت زیادی نتوانست شاه را به بیند زیرا شاه تمام اوقات خود را به رمل و اضطراب و استخاره و فال میگذرانید و حتی پسرانش محمود میرزا و صفی میرزا و طهماسب میرزا نیز از دیدار مردم محروم بودند و تنها کسی که دستور مقرب و دلسوز شاه بود فتحعلی خان وزیر بود. در آن ایام عده ای راهزن و یاغی بمنزل صدرالصدور که یکی از علمای معروف بود متحصن شده بودن (البته متصدیان موقوفات بودند که توقع داشتند از مالیات معاف شوند) در همان موقع علاوه بر اینکه برحسب خواهش صدرالصدور منظور شاه این بود که متصدیان موقوفات از مالیات معاف شوند و فتحعلی خان وزیر حاضر نمی شد میرویس افغان را هم که دستگیر کرده بودند بحضور شاه آوردند اظهار عجز کرد که کند و زنجیر را از پایش باز کنند تا نماز بخواند و شاه ساده لوح هم اجازه داده بود در هر حال فتحعلی خان ناراضی و شاه هم میرویس را آزاد کرد. خلاصه مقال اینکه چون فتحعلی خان از دیدن شاه همیشه مأیوس بود و شنیده بود که او با شعبده بازان و رمالان سروکار دارد و منتظر است شیخ الاجنه برای دفع دشمنان کشور از اجنه قشون تهیه کند روزی تصمیم گرفت در حرم سرا با

تبانی خواجه باشی وضع شاه را مشاهده کند این بود که وارد خانه یکی از سوگلی ها شد اتفاقاً به تمام رموز کار شاه و ارتباط او با اجنه و اعتقاد بخرافات اطلاع حاصل کرد تا آنجا که شاه عاقبت او را رانده در گاه نمود. و اما نادر و فرامرز که برای تهیه اسلحه آمده بودند در کاروانسرائی که منزل داشتند بحال عده ای تجار واقف شدند که سارقین اموال آنها را بسرقت برده بودند. نادر بآنها که هندو بودند قول داد مشروط بر اینکه مبالغ هنگفتی از اموال مسروقه را سهم نادر نمایند اموال آنها را از سارقین بگیرد رئیس هندوها هم قبول کرد (و دزدان هم همانهایی بودند که بطور ولگردی در اصفهان از بی عرضگی شاه سلطان حسین استفاده کرده باج سیل میگرفتند. سر دسته آنان ابوقداره بود شریک دزد و رفیق قافله. از تجار هندی پول میگرفت که راه آباد بوشهر را امن کند ولی از طرفی براهزنان همراه بود) بالاخره نادر با کمک یکی از ولگردان شهر که باو ضرب شستی نشان داده بود و با کمک اسلحه ساز شهر راه را بر دزدان بستند و شر آنها را از سر هندوها کنده اموال آنها که در حدود سیصد هزار تومان بود پس گرفتند و طبق قرارداد نصف آن به نادر رسید.

نادر پول را خرج تهیه تجمل و چادر و حشم و خدم نموده با اسلحه هائی که تهیه دیده بود بسمت ایبورد حرکت کرد و آن موقعی بود که دختر بابا علی با قلیچ خان قرار بود مواصلت کنند و تقریباً نزدیک باتمام بود و چون بابا علی بیگ از اوضاع و احوال و ثروت و ترقی نادر و شجاعتش مطمئن شد بدون اینکه روی امامقلی و فقر و فاقه قبلی او حساب کند دخترش را (که میمندی نژاد نوشته همسر اول نادر گل نسا بوده ولی صنعتی زاده مینویسد گوهرشاد مادر نصراله میرزا و امامقلی میرزا میباشد) در حالی که نادر در زیارت حرم حضرت رضا بوده و هنوز به ایبورد نرسیده بوده است بازدواج نادر بیرون میآورد و با این ترتیب نادرشاه داماد بابا علی بیگ میشود و قدر مسلم این است که نادر ابتدا یکی از دخترهای بابا علی بیگ را میگیرد که همان مادر رضاقلی میرزا و بنام گل نسا بوده و بعد از دو سه سال که دختر اول بابا علی بیگ فوت مینماید با گوهرشاد مادر نصراله میرزا و امامقلی میرزا ازدواجی مینماید. طایفه افشار که ندر قلی زاده آن بوده یکی از هفت طایفه سرشناس قزلباش افشار، شاملو، قجر، بهارلو، ذوالقدر، تکه لو، استاجلو محسوب میشد که سلاطین صفوی کامیابیهای خود را در جنگهای داخلی و خارجی مدیون رشادت و فداکاری این طوایف بودند.

گارد مخصوص سلطنتی که در ابتدا از بین جوانان رشید و بیگ زادگان افشار و جلایر و قاجار و سایر طوایف شاهسون انتخاب و بعد از جوانان و خانوادگان ایلات بختیاری هم بآن اضافه شده و تعداد کل آنها به بیست هزار نفر رسیده است در طی نبردهای خطرناکترین مأموریتها بعهد سوار نظام گارد بوده و بیشتر کامیابیهای نادر شاه در اثر فداکاری و جانبازی این عده ممتاز بدست آمده است.

(نبردهای بزرگ نادرشاه بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)

و افشاریه یکی از چند طایفه ای است که بخاندان شیخ صفی الدین ارادت ورزیده و بعد هم بمدد آنها شاه اسمعیل صفوی بسلطنت رسید. جای و مقام ایل افشار ابتدا در نواحی آذربایجان بود و شاه عباس بزرگ پس از آنکه شهرهای خراسان را از وجود اوزبک پاک ساخت بخیال افتاد که جمعی از ایلات آذربایجان را که به جلادت و شجاعت موصوف بودند برای دفع فتنه اوزبک کوچانیده در شهرهای مرزی خراسان سکنی دهد بدین منطقه و پس از تسلط بر آذربایجان چهار هزار و پانصد خانوار از اکراد را نیز کوچانیده و در نواحی قوچان و بجنورد سکنی داد.

افشاریه که در ایبورد و درجز (درگز) سکنی گرفتند چنانکه رسم ایلات و طوایف صحرا نشین است تابستان را در ایبورد بیلاق و زمستان را در دستجرد درجز قشلاق میکردند. در میان آن جماعت امامقلی بیگ مردی عاقل نیکو اخلاق و بسیار مهماندار بود و در ۱۰۸۹ قمری زوجه او باردار شد و بعد از نه ماه و نه روز طفلی بدنیا آورد که پدر او را نادر نام نهاد. چونکه یکساله شد مانند طفلی سه ساله مینمود و از ایام کودکی بسواری<sup>۱</sup> و شکار و تیر انداختن میل وافری داشت چون به سن رشد رسید بابا علی بیگ افشار حاکم ایبورد که در او آثار دلیری و شجاعت دید بخدمتش پذیرفت و در همین اوقات که در خدمت حاکم بود چندین مرتبه با ترکمانان یموت جنگ کرد و در تمام معارک پیروز شد و وقتی بر طایفه یموت فائق آمد و یکهزار اسیر در جنگ از آنان گرفت و به ایبورد آورد بابا علی بیگ او را با اسیران باصفهان بخدمت شاه سلطان حسین فرستاد و سلطان او را با خلاع فاخره نزد بابا علی بیگ باز گردانید. در این وقت امامقلی بیگ پدر نادر بیمار و درگذشت این واقعه در سال ۱۱۲۳ هجری قمری بود. چون در فتوحات مکرری که نصیب نادر گردید آثار بزرگی و دلیری در همه آن جنگها از او پدید آمده بود بابا علی بیگ اراده کرد که با مادر نادر مواصلت کند. پس مادر نادر را بحباله ازدواج خویش در آورد که از او دو فرزند یکی فتحعلی بیگ و دیگری لطفعلی بیگ پس از آن دختر خود را بنادر تزویج کرد که از او دو پسر بوجود آمد یکی رضاعلی میرزا که در سال ۱۱۲۵ متولد شد و دیگری در ۱۱۲۸ مسمی به مرتضی قلی نمود که بعد در سفر قندهار نصراله میرزا ملقب گردید. در سال ۱۴۴۷ نادر پس از فتح گرجستان هزار خانوار ارمنه آذربایجان را کوچانده بمشهد فرستاد و در بیرون دروازه خیابان سفلی در راسته بازار گوسلوک بجهت آنان خانه ساخته آنها را سکنی داد و نیز دستور داد کلیسائی برای معبد ارمنه نظیر کلیسای جلفای اصفهان بسازند و همچنین شصت هزار خانوار ایلات قشقائی، شاهسون، و افشار آذربایجان را کوچانیده در شهرهای خراسان جای داد (مجمل التواریخ ابوالحسن ابن محمد امین گلستانه بسعی و اهتمام مدرس رضوی).

مولد نادر قریه دستجرد (دستگرد ایبورد) و مرکز حکومتش در کلات بوده که در آنجا قصری بنام قصر خورشید<sup>۲</sup> بنا نمود. ای قصر زیبا از بهترین آثار هنر معماری دوران و هم اکنون بهمان حالت قدیم باقی است. میرزا مهدی خان ابن نصیر استرآبادی درباره ایل افشار و نادر اینطور مینویسد: "آنحضرت (نادر) از ایل قرقلو و قرقلو ایماقی از نوع افشار از جنس ترکمانان میباشد و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود و در ایامی که مغولیه بر ترکستان استیلا یافته از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی اناراله

۱ - شوالیه ژان شاردن جهانگرد فیلسوف فرانسوی نژاد اسپهای منطقه نسا را ستوده است. ریجواي رنگ اسبان نیسا را که مال این مناطق و از بهترین نژاد اسبان باستانی ایران است چنین توصیف میکند (رنگ کره های این نژاد تیره و خاکستری و سفید است). مله قوش نژاد اسب ایلدرم اسب نادر میباشد. ایلدرم اسب سفید یکدست بود. ص ۱۵۰ جلد ۱ کتاب جنرال سایکس نژاد اصیل اسپهای قوی نسا (نیسیایا) از قدیم معروف بوده مردم این نقاط در پرورش اسپهای خوب نیز سابقه باستانی دارند. جنگجویان بزرگ جهان امثال اسکندر برای یافتن اسپهای ایدالی خود در این نقاط به جستجو پرداخته اند "هاردلد لمب کتاب اسکندر مقدونی". رنگ کره جیران اسب نادر سمند بوده است.

۲ - قصر خورشید در تاریخ ۲۹/۲/۲۵۳۵ شاهنشاهی که اعلیحضرت همایون محمد رضا پهلوی آریا مهر شاهنشاه ایران از کلات و درگز (ایبورد) دیده فرمودند مورد بازدید معظم له واقع و زیبایی آنرا تحسین و تمجید فرمودند.

برهانه بتقریبات کوچ کرده در سرچشمه میاب کوپان (کبکان) من اعمال ایبورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس در بیست فرسخی واقع و در قرب جوار مروشاه جهان است توطن اختیار در تابستان آنجا یتلاق و در زمستان در دستجرد دره جز قشلاق میگردند تولد آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سنه ۱۱۱۰ هجری مطابق لوی یتیل در قلعه دستجرد و دره جز در مکانی که با الفعل عمارت عالی دارد و در آنجا احداث بمولودایوی شهرت یافته اتفاق افتاد و باسم جد خود ندرقلی بیگ موسوم گردید و در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و خرد و بزرگ مظهر کارهای سترک گشته در مبادی حال آثار دولت و فر و اقبال از ناصیه اش ظاهر و امور عظیم از دولت مویدش صادر شده و در عالم خود نادر آفاق بوده بین الانام بنادرقلی بیگ مشهور بود.

ایام آغاز شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و هنگام ریعان ریحان عیش و کامرانی بود مایل تاهل گشته بابا علی بیگ کوسه احمدلو که از رؤسای افشاریه ایبورد و همیشه در آن ولایت با ترکانیه و ازبکیه معرکه آرای رزم و نبرد می بود از جامه نسبت خویش آن دودمان تشریف زیبای مفاخرت در بر خویش داشت آنحضرت طالب پیوند و راغب بخواستگاری صبیبه آن سعادتمند شده اکثری از حسد پیشگان افشار سالک طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای آن طایفه باین علت هم آغوش مشاهد فنا و همخوابه رنج و عنا شدند و بلاخره بحکم قضا امر مواصلت وقوع یافته از آن مخدره سرداق عفاف در سال ۱۱۳۱ هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاخری دو ساعت و نیم از شب مزبور گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد و بعد از پنجسال آن مستعد رخ بنقاب تراب کشیده صبیبه دیگر او را در سلک پرد گیان حریم عفت انتظام دادند که نصراله میرزا و امامقلی میرزا گوهران درج و اختران برچند".

**جهانگشای نادری** - همچنین در فصلی که مربوط به اختلاف شیعه و سنی بود با تفصیل زیر باینکه افشار از ترکمانیه میباید چنین بیان کرد "اهل سنت و جماعت آغاز معادت و ترک مضافات کرده از طرفین باعث قتل و غارت و فتنه و آشوب بین المسلمین گردید و این مقدمه تا ایام دولت خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول بود تا اینکه رفته رفته ترکمانیه دشت و افغانه قندهار و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت و ملک را ویران کرده و قلع و استیصال ایرانیانرا در خود لازم دانستند. چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری تعلق گیرد اسباب آن از پرده مکنون بساحت ظهور و شهود میآید معهذا کواکب ذات بیهمال و نیر وجود سعادت اشتمال عالی حضرت قدر قدرت کیوان مهابت مریخ صلابت ملجأالسلطین و مرجع الخواقین قهرمان دودمان رفیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوز سرکشان جهان بتائیدات سبحانیه تاج بخش ملوک ممالک، هند و توران، ظل حضرت نادر دوران خلداله ملکه و سلطانه بنحوی که در ابتداء تاریخ بتفصیل خجسته مآلش مذکور و مسطور است از مطلع ملک ایبورد آغاز طلوع و بنیاد سطوع کرده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالکرا که باقتضای انقلاب دهر بتصرف غیر در آمده بود بزور بازوی تائید الهی و قوت سر پنجه اقبال شاهنشاهی انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب عناد و نزاع نمودند". و همچنین در دشت مغان موقع تاجگذاری که نادرشاه حکام را تعیین مینمود محمد تقی خان شیرازی را بسمت بیگلربیگی فارس و کلبعلی خان کوسه احمدلوی افشار برادر زن خود را بسرداری تعیین مینماید که کلبعلی خان بدست محمدتقی خان کشته میشود و بعداً محمد حسینخان قرقلو سردار فارس میشود.

در کتاب تاریخ ایران تألیف ژنرال سایکس مینویسد: نادرقلی پسر امامقلی یکی از افراد پست قبیله قرخلو بود. جوانی نادرشاه به گله داری و حمل هیزم روی الاغ و شتری که یگانه ارث فامیلی او بعد از مرگ پدرش بود میگذاشت. وقتی

نادر بسن هیجده سالگی رسید طوایف ازبک بوطن آنها حمله کرده او و مادرش را باسارت به خیوه بردند. مادر نادر پس از چهارسال اسارت مرد ولی نادرقلی جوان موفق بفرار شد و با جیب خالی بخراسان مراجعت کرد در آنجا با ورود بخدمت بابا علی بیگ احمدلو افشار فرماندار ایبورد که در آن تاریخ کرسی نشین آن ناحیه (ایبورد یا باورد و بوارد اکنون خرابه ای است و در حوالی قهقهه واقع در راه آهن آسیای مرکزی است) بود باولین پایه نردبان موفقیت بالا رفت. تاریخ دوهزار و پانصد ساله ایران تألیف عباس پرویز مینویسد: طایفه افشار از طوایف معتبر ترکمان بودند که در حین تاخت و تاز مغول بایران مسکن خود را در حوالی رود اترک رها کردند و بآذربایجان رفتند. شاه اسمعیل اول صفوی قسمتی از ایشان را مجدداً بشمال خراسان کوچاند و در حوالی ایبورد و نسا جای داد. در دوره سلطنت صفویه این قبیله با جمعی از طوایف کرد و جلایر عهده دار حفظ معابر شمالی خراسان بود و از طرف دربار ایران وظیفه و مقرری سالانه داشت.

نادر مدتی از دوره جوانی را در اسارت اوزبکان گذراند و در سن بیست و یکسالگی پس از فوت مادر خویش از چنگ اوزبکان رهائی یافت و خود را برای مبارزه و ستیزه با طوایفی که بخراسان هجوم میآوردند آماده کرد و در بیست و پنجسالگی وارد زندگی سپاهی شد و در جنگهای با طوایف ازبک و دفاع از سرحدات خراسان رشادت زیاد بخرج داد و در آغاز سی سالگی دختر بابا علی بیگ یکی از امرای افشار را بازدواج خویش در آورد و پس از یکسال رضا قلی متولد و در همان اوقات نادر بر قلعه کلات که مقر حکمرانی عم او بود مسلط گردید و در صدد آن بر آمد که از طوایف کرد و افشار و جلایر قوایی برای تسلط به مشهد فراهم کند.

کتاب دره نادر تألیف میرزا مهدی استرآبادی مینویسد: باورد نام پسر گودرز و شهری مشهور که آنرا بی ورد گویند. کیکاوس آن شهر را به باوردبن گودرز داده و او آن شهر را بنام خود بنا کرد. همچنین در متن کتاب مزبور نوشته شده "کلک واسطی تبار تبار نثار بتاریخش دولت ایل جلیل افشار رقم زد از دره جز من محال باورد که مسقط الرأس آن سرور زمن و ذات بیهمالش همیشه در آن نزهت سرا صدر انجمن و سرو آن چمن میبود برای احیای جهان افسرده بر مراقی جهانگیری عروج و اعلان امارات فاحیینا بلده مسنا کذلک الخروج پپای دلیری سر بسروری و دست بخصم افکنی برآورد".

**خصوصیات نادر** - از صفحه ۱۸۰ رستم التواریخ تألیف محمد هاشم اصف (رستم الحکما) داستان تعریف صورت و سیرت و شکل و سمایل والاجاه نادر قلیخان صاحبقران افشار، قرخلو، چاکر اخلاص شعار. خدمتگذار جان نثار درگاه ملوک، سجده گاه خاقان خلداشیان شاه طهماسب ثانی که به سبب حسن خدمات مسمی به طهماسبقلی خان شد و اخر الامر بدرجه عالیه شهنشاهی رسید بآن قسم هائی که مرحوم میرزا مهدی خان منشی الممالک ذکر نمود.

اما بعد، بر ارباب دانش و بینش پوشیده مباد که والاجاه نادر قلیخان مسمی به طهماسب قلی خان یعنی غلام اخلاص فرجام شهنشاه اسلام پناه شاه طهماسب ثانی سلطان السلاطین عصر خود نادر پادشاه صاحبقران تاج بخش باجگیر کشورستان که از روی قابلیت و استعداد بالاستحقاق چهار تاج بر سر زد و ایل افشار قرخلو را ایل جلیل مفتخر و مباهی بر همه ایلها نمود. مردی بوده با کمال مهابت و صلابت و عظمت و مناعت و شجاعت و سخاوت و عقل و فطنت و کیاست و فراست و عدالت و انصاف و پر حلم و حوصله بسیار گو و بسیار شنو و راست گفتار و درست کردار و سخت میثاق و نیکو عهد و با وفا و با ادب و با حیا و با حساب.

با احتساب و دولت نواز و دشمن گداز و بسیار غیور و لجوج و متعصب بوده و قامتش بلند و موزون و بسیار سرخ رو و سرخ مو بوده و سرش بزرگ و پیشانی‌اش فراخ و گوشش بزرگ و دماغش بسیار فراخ و چشمانش فراخ و ابروانش بهم پیوسته و پر مو و دراز و گردنش سطر و ریشش کوتاه و پر مو و سیلش دراز و پر مو که از بنا گوشش میگذشته و میان دو شانه اش بسیار پهن و میانش بسیار باریک و دستهایش بسیار دراز و بازوهایش بسیار ستبر و انگشتانش دراز و بلند آواز و خرم دل و روشن روان بوده و بشاش و شادمان و سریع الغضب بوده آوازش چنان بلند و سهمناک بوده که در وقت سخن گفتن تا یک میل آوازش را مانند همهمه شیر می شنیده اند.

بحساب و احتساب بسیار مایل بوده و والا همت و سخی و کریم الطبع و باسط الید و بنده نواز و رعیت پرور بوده. در سپهداری و سالاری و لشکر کشی مانند وی آسمان نپرورده و قوت بازو و سر پنجه اش بمرتب ای بوده که مانند حضرت موسی (ع)، که بشبانی مشغول. آن تهمتن مثال بساربانان اشتغال داشته چند اشتر مست قصد وی کردند بیخ حلقشان را بسر پنجه پهلوانی چنان فشرده که نفسشان منقطع شد و مردند.

اهرم صورت بوده و هر خصمی که چشمش بر روی سهمناک و چشم بر چشم آن شیر صولت اژدها هیبت میافتاد ضعف قلب می یافت و زانوهایش سست و بیحرکت میشد و میگریخت. از روی حساب و احتساب در دادن و استادن از حبه و دیناری نمیگذشت در امانت و دیانت و خیانت و خدمت و اطاعت و تمرد از ذره ای چشم نمی پوشید.

از روی تحقیق کامل و دادگستری سزا و پاداش اعمال هر کس را میداده و هرگز کاری بی مشاورت با اولوالالباب و زمره اصحاب و احباب نمیکرده. قوت حافظه اش بمرتب ای بوده که هرگز چیزی را که می شنید فراموشش نمی شد. حواس پنجگانه اش بسیار قوی بوده فهم ادراکش از حد و اندازه بیش بوده، مرتکب معاصی و مناهی نمیشده، بی جرم و خطا کس را نمیکشته و نه آزار میداده، در معقول فهمی بی نظیر توده و خط نستعلیق را بد نمی نوشت و خوب میخواند، حسن سلیقه فرید عهد خود بوده در فنون و آداب سواری و رزم آوری و جنگجویی عظیم المثال بوده.

از فرط فطنت و کیاست پی بجمیع مذاهب و ملل برده و حقایق و دقایق چهار کتاب مستطاب آسمانی را بدقت تمام فهمیده و بسیار با عار و ننگ و ناموس پرست و با غیرت و حمیت بوده و همه امور و افعال و اعمالش پیش از کور نمودن والاجاه ولیعهدی رضاقلی میرزا از روی حکمت و بعد از آن از روی سوء المزاج بوده نعوذ بالله از چنین خلقتی فتبارک اله احسن الخالقین.

جیس فریزر که در سال ۱۱۵۲ خود نادرشاه را در هند دیده است درباره زندگی ساده و سربازی وی در تاریخ نادرشاه مینویسد: "غذای نادر اغلب پلو و غذاهای ساده است اگر امور کشوری زیاد باشد که باید حضور یابد از صرف غذا صرف نظر کرده با مقداری نخودچی که همیشه در جیب دارد و با آب رفع تشنگی مینماید در سفر و شهر همیشه با مردم است در جنگ مانند یک سرباز میخورد و مینوشد و میخوابد. تمام افسران خود را وادار به متابعت خود میکند در بنیه بقدری قوی است اغلب دیده شده است در شبهای سرد و شب نمی در هوای آزاد روی زمین میخوابد عبائی را بالاپوش و زینی را متکای خود قرار میدهد". همچنین مینویسد: نادر کلیه ملایان جیره خوار دربار را جواب گفت یادآور شد که چون دعاهای شما نتوانست سلطان پیشین (منظور از شاه سلطان حسین است) را از بلایا حفظ دارد من دیگر ملا لازم ندارم وی املاک موقوفه را ضبط کرد عواید آنرا اختصاص بامور دولتی داد ولی با اینهمه دشمنی با آخوندها مراسم مذهبی را خوب انجام میداد.

**قتل نادر** - نادر قبل از اینکه بسلطنت برسد یک روز در حال بازدید از اردو در زیر درختی نشسته با خود چنین به صحبت می‌پردازد: "بلی آن قاصد نیم ساعت پیش در خواب مرا بزیر این درخت هدایت کرد، حضرت زیر این درخت نشسته شمشیری روز رانش گذاشته بود بمن فرمود تو نادرشاه هستی خدا تو را مأمور کرده است قوم مرا که مثل گوسفندان بی شبان پراکنده اند نجات بدهی، تو سگ گله خدا هستی و باید نگهبان آن باشی اگر خوش عهد بودی خدا ترا بزرگ میکند و حکمران ایران خواهی شد بعد شمشیری بمن داد"، صفحه ۶۸ کتب نادرشاه سرمارتیمر دوران انگلیسی. مولف جمل‌التواریخ بعد نادر نیز اینداستان را با عباراتی دیگر نقل کرده می‌افزاید نادرشاه چند لحظه قبل از مرگ از خواب هراسان میشود وقتی حسنعلی بیگ معیر الممالک از هراس و وحشت شاه می‌رسد این خواب را اظهار میدارد و سپس می‌گوید "باز همان اشخاص را در خواب دیدم مرا کشان کشان نزد آن شخص نورانی بردند شمشیر از کمرم باز کرد گفت تو لیاقت پاسبانی امت مرا نداشتی".

آخرین شب - حمله بشهر قوچان بشدیدترین وجه آغاز شد اگراد قوچان که علیه نادر قد علم کرده بودند سر به نیست شدند. محمد قلیخان، صالح بیگ، موسی بیگ قوقا کردند با اینکه دستوری نرسیده بود قلعه را آتش زدند تا نوشته محمد قلیخان بدست قبله عالم نرسد.

نادر از فتحی که کرده بود بسیار خوشحال شد سردار احمد خان ابدالی سبب این فتح بود مورد عنایت خاص قرار گرفت به او خبر دادند شام را در حضور قبله عالم صرف خواهد کرد دیگران هم انتظار داشتند در این شب خوش شرکت داده شوند اما .....

نادر سعی داشت با خیانتکاران روبرو نشود زیرا حس میکرد نخواهد توانست خونسرد بماند بزرگان و سرداران خیانتکار که بعد از فاتح شدن مورد تفقد قرار نگرفته احضار نشده بودند ناراحت شدند همگی مترصد بودند بدانند چه شده چرا به آنان عطف توجهی نشده است؟ صالح بیگ امور دربار را اداره میکرد. محمد قلیخان برادر زن نادر رئیس سربازان محافظ جان نادر بود چون خیانتکار بودند میترسیدند شخصاً نزدیک شوند ولی افراد مورد اعتمادشان در اطراف سرپرده سلطنت خدمت میکردند. می آمدند میرفتند اظهار محبت و لطف از حد فزون قبله عالم بسردار احمد خان را میدیدند و برای محمد قلیخان و صالح بیگ مرتب خبر میبردند.

نادر که خوش و بر سر کیف بود در حالی که میخندید بسردار احمد خان گفت نوبت این مادر بختاهای خیانتکار است فردا صبح زود همه را می گیری می‌خواهم نتیجه علیقلی شناسی را به آنان یاد دهم... من دیگر باینها که اطرافم را گرفته اند اطمینان ندارم. کسی که خیانت کند حق حیات ندارد. محمد قلیخان در حالی که سراپا میلرزید این خبر را از زبان ساقی قبله عالم که از دستیارانش بود شنید. لحظه ای بعد صالح بیگ و موسی بیگ نیز از آن با خبر شدند. به قوجه بیگ کوندولوی افشار اورمی قوجه بیگ قاجار ایروانی هم خبر دادند بتمام کسانی که حس میکردند با علیقلی خان رابطه برقرار کرده یا تمایلی نسبت باو دارند آهسته در گوشی گفتند دستور داه شده فردا صبح تمام کسانی که با علیقلی خان ارتباط داشته دستگیر و سر به نیست گردند گفتند: بسردار احمدخان ابدالی دستور داده شده چون از اطرافیانم اطمینان ندارم همگی را دستگیر کن می‌خواهم سر از تنش جدا کنم می‌خواهم جانشان را بگیرم.

ترس و وحشت تمام اطرافیان را فرا گرفت ساعتی بعد در چادر محمد قلیخان در پرتو نور شمعی که افروخته بودند سایه هائی گرد آمدند گفته های نادر را که بوسیله ساقی خاص تکرار میشد شنیدند و فهمیدند اگر تا طلوع آفتاب فرمان

دهنده زنده بماند آنان سر به نیست خواهند شد برای آنکه زنده بمانند دست در دست هم گذاردند سوگند یاد کردند همان شب "آمر" را سر به نیست کنند ... شب از نیمه گذشته بود در تاریکی شبیح ماندهائی براه افتادند و بسوی چادر نادر پیش رفتند. (از کتاب زندگی پر ماجرای نادرشاه بقلم دکتر محمد حسین میمندی نژاد)

باری جریان قتل نادر بدین ترتیب بود که در آخر شب محمد صالح خان و محمد قلیخان افشار وارد محوطه سلطنتی شدند. پس از جستجوی نادر را پیدا کرده باو حمله بردند و نادر در ضمن پیکار و جنگ کشته شد با آنکه قاتلین او را در خواب غافلگیر ساخته بودند معذک قبل از آنکه صالح خان فرمانده گارد سلطنتی او را نقش زمین کند نادر دو نفر را بقتل رسانید. (صفحه ۲۶ ۴ جلد ۲ تاریخ ایران تألیف ژنرال سر پرسی سایکس)

"در منزل فتح آباد خبوشان در شب سه شنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۶۰ صیاد اجل ماهی عمرشرا بشست در افکند و فساد<sup>۱</sup> قضا عرق زندگا نیشرا که سین<sup>۲</sup> آن بستن<sup>۳</sup> پیوسته بود شست زده نقد جانشرها بمزد شست گرفت". کتاب دره نادره تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی.

بطوریکه میدانیم نادر در ۲۸ محرم ۱۱۰۰ مطابق ۲۲ نوامبر ۱۶۸۸ میلادی در دستگرد ایبورد از مادر متولد و آن کشور گشای نامدار که بقول دکتر لورنس لکهارت، نادر یکی از بزرگترین نوابغ نظامی جهان میباشد از حیث تاکتیک جنگی بدون اغراق میتوان گفت نادر بمراتب از ناپلئون و اسکندر و امیر تیمور و فردریک برتر است سربازان زبده وی بسی آزموده تر و دلیرتر از سربازان معروف ناپلئون بودند.

و بنا بگفته فریزر در کتاب نادر شاه "اعمال خارق العاده ای که از نادر سرزده است نشانه این است که نظیر وی در ادوار گذشته کمتر دیده شده است عجیب است که با نداشتن پول و نفر از مردی چنین عملیات بوقوع پیوندد". در ۱۱ جمادی الثانی سنه ۱۱۶۰ بقتل رسید و طناب عمرش بدست مقرض احل بریده شد.

سر مور تیمردوران مشابتهت غریب بین نادر آخرین فاتح بزرگ آسیا و ناپلئون بزرگترین فاتح اروپا را از لحاظ فتوحات و فساد اخلاق آنان نشان داده و میگوید علت آن خرابی نتیجه نیرو و قدرت غیر قابل ضبط آنان بوده است اگر نادرشاه پس از فتح هندوستان و بخارا و خیوه مرده بود تا ابد قهرمان ملی ایران باقی میماند. بدبختانه او زنده ماند تا مورد تنفر ملتی که آنان را از تجزیه نجات داده بود واقع گردد.

ولی بعقیده نگارنده او زنده است و ملت قدرشناس ایران همیشه او را به نیکی یاد میکنند چه که در بحرانی ترین دوران ایران عزیز را از سقوط حتمی نجات داد. خدایش غریق رحمت کناد.

۱ - فساد تیغ زن ۲ - سین یعنی سال ۳ - ستین یعنی شصت

## فصل هشتم

### ایبورد یا ابوالورد شیراز

آنچه را که نوشته شد تاریخچه نسبتاً جامعی بود از محل اصلی و مرد خیز و دانشمندپرور (باورد و نسا) که پس از استیلای اعراب نام باورد معرب به ایبورد معروف شده و در شمال خراسان قرار دارد و بطوریکه قبلاً ذکر شد حالیه قسمت عمده آن بنام درگز نامیده میشود و قسمت دیگر منحصرأً قریه کوچکی با جمعیتی قلیل در منطقه قهقهه خاک شوروی و نقطه مرزی بین ایران و روسیه واقع شده ایبورد نام دارد و مسلماً ایل ایبوردی هم از ایلاتی است که از ترکستان به ایران آمده اند و در این منطقه سکونت داشته اند و در اینکه ندرقلی (نادر) فرزند امامقلی از تیره قرقلوی افشار متولد قریه دستگرد از خانواده هائی بوده که جوانان آنجا بکار کشاورزی می پرداختند و پیرمردان و پیرزنان به پوستین دوزی و بافتن عرقچین و جاجیم و قالیچه و تافته و چوچونچه و جوراب و فروش آن در بازارهای مرو و مشهد و نیشابور اشتغال داشته و با این ترتیب فقر مالی خود را جبران مینموده اند. تردیدی نیست و از طرفی هم از آنجا ئیکه این مرد بزرگ و نابغه تاریخ که سری پرشور داشته و برای رسیدن به آرزوی قلبی خود که همانا احراز مقامی در سطح بالا و خیلی عالی و شاید هم از ابتدا همان تصاحب تاج و تخت شاهنشاهی ایران بوده از هر نیرو و موقعیتی استفاده مینمود و قدرت و مشیت لایزال الهی هم گام بگام او را مدد و یاری میکرد و قولی است که صفحات تاریخ و عموماً آنرا تأیید مینماید و بنابراین و اینکه مورخین و محققین معتقد هستند که چون نادرقلی در دفع دشمنان «بابا علی بیگ» کوسه احمدلوی افشار حاکم ایبورد که از ازبکان بوده اند نقش مهمی ایفا نموده و بالتلیجه طرف توجه باباعلی بیگ واقع و قرب و منزلتی بدست میآورد و این قرب و منزلت بجائی میرسد که باباعلی بیگ دو دختر خود گل نسا و گوهرشاد را یکی بعد از دیگری بعقد ازدواج او در میآورد و همین تقرب موجب میشود که نفوذ و قدرت «باباعلی بیگ» و بستگان او توام با نبوغ نادر طوری هموار و مستعد میسازد که بتواند عامل فتوحات عظیمی از قبیل راندن محمود و اشرف افغان و فتح قندهار و عثمانی و از همه بالاتر تسخیر هندوستان و منکوب ساختن دشمنان داخلی بوده باشد و به مرتبه ای برسد که مقام رفیع شاهنشاهی ایران را احراز و ایران ویران شده و مفلوک دوران شاه سلطان حسینی را به یکی از بزرگترین امپراطوریهای جهان تبدیل سازد در آن هیچگونه شک و تردیده نباید داشت و اما چگونه و چه موقع و در چه زمان ایل اینانلو و ایبوردی به فارس و شیراز آمده اند و از چه تاریخ قسمتی از این ایل در محل فعلی یعنی شمال شیراز (ایبورد یا ابوالورد) مستقر شده مسکن گزیده اند مورد بحث فعلی ما خواهد بود.

قدر مسلم این است که قسمت اعظم سپاهیان که در جنگها و فتوحات همراه نادرشاه افشار بوده اند از سرداران و سربازان و سپاهیان افشار، کرد، ترکمن، قاجار و ازبک، متشکل بوده و افراد ایل ایبوردی هم که از ایلات افشار و بواسطه سکونت در منطقه باورد و نسا و شهر ایبورد و بر حسب معمول ایلات که با قتضای نام سران و یا محل زندگی و یا سایر مشخصات دیگر مانند باباخانلو، صفی خانی، موصلو، بهمن بیگلو، اق قوینلو، شاهی سیوان، بختیاری، دره شوری، جعفر بیگلو نام گذاری میشده.

این ایل نیز به ایبوردی معروف گردیده در زمره سپاهیان نادر بوده اند. بنابراین باید با توجه به حسن تدبیر و سیاست و تاکتیک نظامی نادر چنین معتقد بود که این سپهسالار رشید و بالاخره شاهنشاه بزرگ و مدبر هر محلی را که بتصرف خود در میآورد و یاغیان و طاغیان و گردنکشان را مقهور و منکوب مینموده از نظر حفظ و استحکام موقعیت و نفوذ خود از وجود سرداران و لشکریان مورد اعتماد و اقربا و خویشاوندان خود استفاده مینمود و با این ترتیب میتوان احتمال صد در صد قریب به یقین داد که افراد رشید و سرداران نامی (ایبوردی) که هم نسبت خویشاوندی با نادر داشته اند و هم شجاعت و دلاوری دوش بدوش او همکاری نموده اند در این قبیل موارد مورد استفاده سیاست نادری قرار گرفته و بهمین جهت در موقع تعقیب و شکست و قتل اشرف افغان و از بین بردن محمد تقی خان و میرحسین بیگ داروغه حکام شیراز و عزل حاتم خان کرد بادلو فرد شایسته و رشید و لایقی بنام محمد علی بیگ قورت ایبوردی که ضمناً برادر زن نادر هم بوده و در اردوکشی ها و فتوحات نادر سهم بسزائی داشته از طرف نادرشاه به لقب قباخ قلیخانی مفتخر و بحکومت فارس منسوب و خود و ایل و تبارش مأمور حفظ نفوذ و قدرت او در منطقه فارس میشوند و علاوه بر منصب حکمرانی اداره ایلخانگیری ایل اینانلو هم ضمیمه وظیفه او میگردد که بتواند در انجام مأموریت خود و اجرای وظایف فرمانروائی و حکمرانی از قدرت ایلی نیز استفاده کند. قباخ قلیخان والی فارس که ایلخان ایل اینانلو هم بوده طبعاً میبایستی در شهر شیراز مستقر بوده باشد و بدین سبب در خانه ای و در محله میدان شاه شیراز اقامت میگزید (۱۱۵۹ قمری).

آثار عجم تألیف مرحوم فرصت الدوله شیرازی در حاشیه کتاب خود در آنجائی که شرح جنگ با رضاخان عرب را میدهد چنین مینویسد: ایبوردی<sup>۱</sup> طایفه ای هستند که از خراسان آمده در فارس سکونت دارند شهر ایبورد معروف است و از ایران است.

از اسناد و قباله جات املاک خوانین بختیاری و کتیبه هائیکه در سنگهای قبرستان چهارمحال بختیاری دیده میشود از محال باغ ملک و چغاخور و گندمان<sup>۲</sup> و غیره متعلق به خوانین و افراد ایل ایبوردی بوده و چند پارچه ملک از جمله مزرعه چزغان واقعه در شلمزار ملک بیلاقی مرتضی قلیخان صمصام پدر سناتور جهانشاه خان بختیاری در بنچاق ملک نامبرده (فروشنده آقای حیدر آقای ایبوردی خریدار صیدمراد آسیوند بمبلغ دوازده ریال) در سنه ۱۱۵۰ معامله شده که یک تیره از ایبوردی معروف به چزغانی و یک تیره معروف به چغالو یا جواخوری و بنکوی دیگر به حمزه لی موسوم است که امامزاده حمزه در چغاخور زیارتگاه عمومی است که تابستان موقع مخصوص مرد و زن و خرد و کلان گروه گروه برای زیارت میروند. جای بسیار عالی و با صفائی است مزرعه کلبی بیگ که با اسم مالک آن «کلبی بیگ ایبوردی» معروف شده.

---

۱ - بطوریکه قبلاً گفتیم ایبوردی معرب شده «بارود» است و بعد از استیلای اعراب و چون اضافه شدن ابی و یا ابول که در واقع هر دو بمعنای پدر میباشد در این تغییر نام حال واحد دارند. لذا برای تلفظ ایبوردی و یا ابولورد هر یک بکار برده شود از نظر اصطلاحات عربی تفاوتی ندارد و گو اینکه اصولاً تغییر نام «بارود» از طرف تازیان کار صحیحی نبوده ولی بهتر این است که همان کلمه ایبوردی را بکار ببریم.

۲. بسال ۹۳۷ شاه طهماسب صفوی از هرات نهضت فرموده از راه طبرس و رباط پشت بادام به یزد نزول اجلال و از آنجا به اصفهان و به بیلاق گندمان فارس نهضت فرموده و میانه امرای طوایف استاجلو، تکلو، ذوالقدر و افشار (قزلباشها) و سایر قبایل کار بمجادله و کشتار کشیده (نقل از فارسنامه ناصری) که یقیناً در آنموقع از افشار ایبوردی هم داخل مخصمه بوده اند. در سال ۹۱۰ هم منصور بیگ افشار از طرف شاه اسمعیل حاکم فارس بوده است که باز هم احتمالاً از ایبوردیها در معیت او جزو افراد ایل افشار همکاری داشته اند.

چشمه «علی قره» که یورت تابستانه علی قره کاکاسیاه خوانین ابیوردی بوده. در شهر کرد «ده کرد قدیم» کتیبه هائی در سنگها بنام ابیوردی دیده میشود. آثار و علائم دیگری در بختیاری است که دلیل بر بزرگی و عظمت ایل ابیوردی و خوانین با افتخار آن میباشد در کلیه بلوکات فارس هم مالک و دارای ثروت و اهمیت بوده اند. علاوه بر اینکه سالها قبل از دوران سلطنت «نادرشاه افشار» دارای اعتبار و عظمت و افتخار بوده اند و در بختیاری و فارس قدرت و نفوذ داشته اند. چهار هزار خانوار هم بنام «قورت لرکی» و «قورت دیندارلو» و «قورت رحیم شمشیری» و «قورت بکلو» از ابیورد و کلات نادری در زمان نادرشاه افشار<sup>۱</sup> در خدمت «قباخ قلیخان» بفارس آمده اند.

قبلاً گفتیم که علیمرادخان بختیاری طغیان کرده بود که نادرشاه شخصاً او را مغلوب و مقتول نمود و چهار هزار از افراد بختیاری را هم بخدمت خود برگزید. باین موضوع باید اضافه کنیم که در همان موقع سه هزار خانوار بختیاری را جهت اقامت در خراسان کوچاند و همچنین اشاره شده بود که «نادر شاه» نجفقلی خان و سلطانعلی بیگ ابیوردی را مأمور قلع و قمع علیمرادخان نموده بود که هر دو نفر بعزت استحقاق موقعیت اردوی علیمرادخان و تسلط آنها بواسطه استقرار در ارتفاع کوههای بختیاری به سپاهیان «ابیوردی» در مأموریت خود توفیق حاصل نموده و بقتل رسیدند و اما از آنجائیکه طبق شواهد تاریخ معمول سلاطین گذشته این بوده است که ایلات مناطق متصرفی را بجای دیگر کوچ میدادند و بجای آنها ایلات دیگری را از جاهای دیگر میآوردند و مستقر میساختند این احتمال قریب به یقین بوجود می آید که نادرشاه موقعی که علیمرادخان بختیاری را منکوب و بقتل میرساند و سه هزار از خانوارهای بختیاری را به خراسان میفرستد بمنظور تثبیت قدرت محلی منطقه بختیاری عده ای از خانوارهای ابیوردی وابسته به خود را هم در آنجا سکونت میدهد کمااینکه در فارس نیز همین اقدام را نموده است و فرضاً هم که از «ایل ابیوردی» سوابق اسکان در بختیاری وجود داشته باشد و قبل از استیلای نادر آثاری از آنها بوده است. در هر حال در زمان نادر شاه نیز عده دیگری در آنجا سکونت داده شده (در مشهد مرغاب و بازارگاد) هم قریه ای بنام بولوردی وجود دارد که احتمالاً در آنجا نیز عده ای از ایل ابیوردی از قدیم اسکان شده باشند و همچنین در ایل بوچاقچی کرمان هم تیره ای بنام بولوردی معروف و کوهی در حوالی «سیرجان» باین نام مشهور است.

فارسنامه ناصری تألیف حاج میرزا حسن حسینی فسائی چنین می نگارد: «ایل اینانلو از ایلات ترکستان<sup>۲</sup> میباشد که در زمان سلاطین مغول به فارس آمده اند بیشتر از اوقات چندین هزار لشکر از پیاده و سواره در خدمت سلاطین بوده اند قشلاق ایل اینانلو یعنی محل توقف زمستانه آنها بلوک خفر و داراب و فسا است و بیلاق آنها بلوک رامجرد و مرو دشت است. ضابطی این طوایف از زمان سلاطین صفوی در سلسله خوانین ابوالوردی (ابیوردی) بوده. جد اعلاى آنها محمدصالح آقای ابوالوردی در اواخر سلطنت صفوی بضابطی و حکومت ایل اینانلو منصوب شد. بعد از وفات او پسرش «عربشاه خان» بجای پدر بر قرار گردید و از اوایل دولت نادری تا اواخر سلطنت کریمخان زند بحکومت ایل اینانلو میپرداخت و بعد از وفات او پسرش حاج قهرمانخان، بجای پدر نشسته و در خدمت کریمخان زند احترامی بسزا داشت و چندین عمارت و

۱. سکه رواج زمان نادر اینطور بوده است: سکه برزرکرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان.

۲. احتمالاً در زمان میرزا ابراهیم پسر شاهرخ پسر تیمور (۸۱۷ هجری) که از اخلاف مغول بوده و در فارس حکومت داشته بهمهراه او ایل اینانلو در آنموقع در فارس بوده باشند.

خانه و حمام در محله اسحق بیگ شیراز احداث نموده و تاکنون حمام حاج قهرمانخان به آبادی باقی است و بعد از وفات او پسرش «عبدالرحیم خان» بضابطی ایل اینانلو برقرار گردید و در سال هزار و دویست و سی و اند وفات یافت و ضابطی ایل اینانلو چند سال به پسرش مهرعلیخان واگذار گردید و بعد از او ضابطی ایل اینانلو از این خانواده بیرون رفت. بهرام خان پسر عبدالرحیم خان چند سال بیابوری توپخانه مبارکه سرافراز بوده و مصطفی قلیخان شجاع الممالک پسر عباسقلی خان (یا عباس خان) باتمالقلیچ نوه حاج قهرمانخان ابوالوردی در توپخانه مبارکه بدرجه سرهنگی برقرار است و در جنگهای داخلی مخصوصاً در فتح قلعه تبر داراب شجاعت فوق العاده از خود ظاهر نمود مزید آبرو و اعتبار او گردید. کلانتر ایل اینانلو در هر وقت در طایفه ای بود مانند اینکه سالها رحیم خان قورت بکلانتری ایل اینانلو بر قرار بود چندین سال معصوم خان قورت بکلانتری ایل اینانلو بر قرار بود مدتی دیگر کلبعلی خان سر کلو (سلو کلو) بکلانتری ایل اینانلو بر قرار بود چندین سال عباسقلی خان پسر شاه نظر خان پسر رحیم خان قورت بکلانتری ایل اینانلو بر قرار بود. از سال هزار و دویست و نود و سه تاکنون باقرخان بلاغی بکلانتری ایل اینانلو بر قرار است و باقرخان ابا عنجداً مباشر ایل اینانلو بوده به این معنی که جزو جمع مالیات و عوارض دیوانی بعهدہ آنها بوده است.

شرح زیر از اطلاعات مرحوم فرج اله محمد آقائی که در مورد ایبوردی اطلاعی قابل توجه داشت نوشته میشود. اسامی تیره های ایل اینانلو که از ایلات ترکستان میباشد: ایبوردی، قورت لرکی، قورت دیندارلو، قورت رحیم شمشیری، بهارلو اسلاملو، افشاراوشاغی، قره قولاغ، چهارده چریک، بیات، سکز، دادبکلو، محمود بکلو، زرنند، چیان، بلاغی، رئیس بکلو، ایران شاهلو، دهو، دیندارلو، قوردبکلو، قره قره، چغالو، امیرحاجی لو، قلی زارلو، قره گوزلو، توللی، زنگنه، سرکلو، کرائی، ایران شاهی، گوک پر، باغمرلو.

توضیحاً آنکه ایلات اینانلو که در زمان سلاطین صفوی بلکه قبل از دوره سلاطین صفوی در بختیاری و چهارمحال اصفهان مالک و مقتدر بوده اند کتیبه هائی که در سنگهای مزار و نوشته و بنچاقها و قبالجات ملکی در دست خوانین بختیاری و سایر مالکین چهار محال موجود است در اغلب از نقل و انتقالات فروشنده آن ایبوردی بوده است. یک قسمت عمده دیگر از ایبوردی که از ایبورد خراسان در زمان «نادرشاه افشار» از محل اصلی خود بفارس آمده اند از قرار زیر است: ایبوردی، قورت دیندارلو، قورت لرکی، قورت رحیم شمشیری، چیان، بلاغی، افشاراوشاغی چغالو.

شرح قضیه از اینقرار است «نادرشاه افشار» بعد از اینکه دارای اهمیت و اسم و رسم شد دختر بابا علی بیگ ایبوردی<sup>۱</sup> را بعقد ازدواج خود در آورد با قدرت و نفوذی که بابا علی بیگ در صفحات خراسان بواسطه مردان رشید که در ایل و فامیل خود داشت بر عظمت و آبرو و اقتدار نادرشاه افزود و پیشرفت نادرشاه بواسطه خویشاوندی باباعلی بیگ بود که محمد علی بیگ فرزند رشید بابا علی بیگ را که برادرزن نادرشاه و بلقب قباخ قلیخانی (بزبان ترکی پیش آهنگ) مفتخر بوده و سپهسالاری اردوی خود را بعهدہ مشارالیه برگزار فرموده در موقع حرکت اردو همیشه با شمشیر برهنه که در دست داشت سواره در جلوی نادرشاه در حرکت بود. نادرشاه با مراتب اطمینان و مراحم فوق العاده که نسبت به قباخ قلیخان داشت علاوه بر اینکه اغلب ایلات فارس را جزو جمع ایل ایبوردی نموده و استانداری فارس (والی) را بعهدہ قباخ قلیخان (۱۱۵۹ قمری) فرمود و کاملاً طرف توجه و مراحم ملوکانه قرار داده دارای ابهت و عظمت فوق العاده گردید.

۱. مقبره باباعلی بیگ ایبوردی در مشهد و در نزدیکی پنجره فولاد حرم حضرت رضا (ع) میباشد.

یکی از رجال مهم دربار نادر شاه و اغلب طرف مشاوره بوده در مواقع مهمه حتی وزرا برای رفع حوایج بمشارالیه ملتجی و متوسل میشدند تا زمانیکه در جنگل مازندران از پشت درختان جنگلی تیری بسوی نادر شاه خالی شده اصابت نکرد نادرشاه نسبت به رضاقلی میرزا فرزند رشید خود ظنین شده و او را از هر دو چشم نابینا کرد. دشمنان قباخ قلیخان فرصت یافته ذهن نادر شاه را مشوب کرده گفتند شاهزاده رضاقلی میرزا (رضاقلی میرزا از گل نسا و نصراله میرزا و امامقلی میرزا از گوهرشاد) بدستور و تحریک قباخ قلیخان مرتکب چنین خیانتی شده است. نادر شاه در حضور جماعتی از سران و افسران کشور نسبت به قباخ قلیخان اظهار بدبینی کرده و فرمود بمحض اینکه او را دیدم اعدام کرده و دارائی او را مصادره و بین سایر اجزاء تقسیم میکنم. میرزا محمد علیخان فسائی<sup>۱</sup> که منشی و پیشکار و مشاور قباخ قلیخان بوده<sup>۲</sup> باو گفت با تصمیمی که نادرشاه گرفته با این کیفیت نمی توانید در ایران باشید صلاح و مصلحت شما در این است که طلاآلات و جواهرات و آنچه را که از وزن سبک و از قیمت سنگین است هر چه دارید برداشته و عیال و اولاد خودتان را حرکت داده من هم در رکاب مبارک هستم و حرکت میکنم از راه فسا به یکی از بنادر جنوب رفته از آنجا به هر یک از کشورها و ممالک خارجه که مقتضی شد میرویم که از مخاطره سخت و سخط و غضب نادری مصون باشیم. قباخ قلیخان با اطمینان و اعتمادی که به میرزا محمد علیخان منشی و پیشکار خود داشت عقیده او را پسندید و پیشنهادش را قبول نمود و عازم حرکت شدند به خویشان و بستگان خود هم در فسا دستور داد وسایل پذیرائی شاهانه به جهت ورود قباخ قلیخان فراهم سازند و استقبال گرم و شایان بعمل آورند در ورود آنها از لوازم احترام و پذیرائی فرو گذار نشد ولی میرزا محمد علیخان که میزبان و خود باصطلاح راهنما بود شب هنگام به اهالی فسا بطور محرمانه تلقین کرد که قباخ قلیخان از نادرشاه فرار کرده و میخواهد بخارج از ایران برود هر چه را همراه دارد غارت کنید و مطمئن باشید که انجام این خدمت موجب رضایت خاطر خطیر شاهانه یعنی نادرشاه افشار را فراهم خواهد کرد و مورد محبت معظم له خواهید شد و اهالی فسا دستور میرزا محمد علیخان را موبمو اجرا کرده آخر شب بمنزل قباخ قلیخان (محل

۱ - جامع و کامل بودن مندرجات فارسنامه ناصری را که بسعی و مجاهدت بی نظیر مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسائی تهیه و تدوین گردیده الحق نمیتوان نا دیده گرفت ولی در مورد قباخ قلیخان و جریان حکومت او اشتباه مولف این بوده که از یادداشتهای غرض آلود میرزا محمد کلانتر که از پرداخت مالیات دیوانی استنکاف و سر پیچی داشته و مخصوصاً نسبت بپرداخت مالیات میمند امتناع میورزیده و قباخ قلیخان بعلت این تمرد و بحکم وظیفه حکمرانی و وصول و ایصال مالیات دیوانی که داشته او را مطرود و مغضوب و احتمالاً چوبکاری نموده استفاده نموده است و چون با توجه باینکه در این یادداشتهای قلم در دست دشمن قرار داشته و آنچه را که میرزا محمد کلانتر درباره قباخ قلیخان یا بقول فارسنامه ناصری قیاقلی آقا که این خود اقوا دلیل قلب ماهیت و واقعیت و مبتنی بر اشتباه است نوشته و نسبت های ناروائی که بفردی خدمتگذار و میهن پرست داده صرفاً از روی خصومت و دشمنی بوده لذا یادداشتهای میرزا محمد کلانتر منعکس شده در فارسنامه را در اینجا نمیتوان مناط اعتبار دانست.

۲ - در اینجا باز هم فارسنامه باستناد روزنامه میرزا محمد کلانتر نام میرزا محمد علیخان فسائی را اشتبهاً مهدی سروستانی مینویسد که چون نام میرزا محمد علیخان فسائی و همچنین نام صحیح قباخ قلیخان از مدارک و اسنادی که موجود نزد آقای فضل اله محرر نبیره و اولادزاده قباخ قلیخان میباشد اتخاذ شده و تاریخی که نزد مرحوم محمد صادقخان فرزند مرحوم علیقلی خان قورت ابیوردی نواده مرحوم قباخ قلیخان بوده آنرا تأیید مینماید لذا یقیناً معتبر تر خواهد بود.

سکونتش) ریخته هر چه داشت غارت کردند خود و عیال و اطفال او حیران و سرگردان و بلا تکلیف شده قباخ قلیخان از ناجوانمردی منشی و پیشکار خود و همچنین از اینکه مورد بی مهری نادرشاه واقع شده ناراحت شده تعصب و غیرت دامنگیرش گردیده انتحار نمود (۱۱۶۰ هجری قمری) عیال و اطفال او بی یار و یاور میشوند. بعد از مدتی که نادرشاه از کردار خود نادم و جمعی از رجال را کور میکند بحالت عیال و اولاد قباخ قلیخان رقت آورده و بجبران گذشته ترحم میفرماید. محمد علیخان فسائی و اشخاصی را که عامل این خیانت بوده اند مورد سخط و غضب قرار داده هر قدر از قباخ قلیخان غارت کرده بودند گرفته به ورثه او تحویل میدهند و میرزا محمدعلیحان را هم بجرم این جنایت اعدام میکند و به اولاد و اعقاب قباخ قلیخان لازمه محبت را بجا می آورند.

گفتیم که نادر شاه را رسم چنین بود هر محلی را که تسخیر میکرد برای حفظ موقعیت و توسعه سیطره خود از وجود ایلات و افرادی استفاده مینمود که مورد وثوق و اعتمادش بودند و بهمین جهت هنگامی که اشرف افغان را از اصفهان و فارس راند و افغانها را تار و مار نمود به طوایفی از ایل افشار که از زمان صفویه هم در فارس سکونت داشتند مأموریت داد که حکومتهای برگزیده او را یاری و تقویت نمایند. ایلات ایبورد و اینانلو و بهارلو که از لحاظ نژاد و زبان و اصالت عشایری و ایلیاتی مشترک و قبلاً هم از جمله طوایف و افراد قزلباش بودند و در فتوحات نادری جزو سپاهیان او محسوب و در منکوب ساختن اشرف افغان و لشکر کشیهای هند و سایر بلاد و ممالک مقهوره نقش مؤثر و سهم بسزائی داشتند از جمله ایلات مورد اعتماد نادرشاه بودند و مخصوصاً ایل ایبوردی که بمناسبت خویشاوندی و بستگی باباعلی بیگ پدرزن او مورد توجه و نظر بود از اعتماد نادر بیشتر بر خوردار شده و حکومت فارس را بعهده قباخ قلیخان و بعد از او بعهده فتحعلی خان افشار (۱۱۶۲) و ایلخانگیری ایل اینانلو را بعهده محمد صالح آقای ایبوردی بر گذار نمود که این سمت حتی تا زمانهای اخیر بطور وراثت در این خاندان باقی بود نا گفته نماند که منطقه نفوذ و محل ئیلاق و قشلاق ایلات اینانلو و بهارلو در حدود داراب و فسا و از سالها قبل باینطرف در آن نواحی اکثراً دارای علاقه ملکی و زراعت شده و از ۱۲۹۳ هجری قمری این طوایف جزو ایل خمسه و در تحت ریاست و در محدوده فرمانروائی قوامی ها در آمده اند و حکومت داراب و حومه شیراز و ایلات خمسه از طرف فرهاد میرزا معتمدالدوله والی ایالت فارس بعهده میرزا علی محمدخان قوام الملک تفویض گردیده است.

سر سلسله خاندان قوام از سال ۱۲۴۵ هجری قمری در زمان سلطنت خاقان منفور فتحعلی شاه قاجار و دوران حکومت شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما بنام میرزا علی اکبر کلانتر شیراز بلقب قوام الملکی<sup>(۱)</sup> سر افراز و سمت بیگلربیگی

۱. معروف است که جد اعلاى قوامى ها همان حاج قوام الدین معاصر خواجه حافظ شیرازی بوده که وی درباره اش این بیت "دریای اخضر و فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما" را در غزل "ساقی بنورباده بر افروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما" سروده است. نواده او حاج محمد علی پسرش حاج محمود و پسر حاج محمود حاج هاشم سر سلسله خاندان قوام بوده. پسران حاج هاشم حاج ابوطالب، عبدالرحیم خان، حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله و آقا محمد زمان و محمدعلی خان. پسران حاج طالب حاج محمود و هادی خان و مهدی خان. پسر حاج محمود حاج میرزا ابوطالب پسرش میرزا محمود و پسر میرزا محمود میرزا علی مستوفی. پسر هادی خان ابوالفتح خان، پسر مهدی خان آقا محمد کدخداباشی مشهور به لاله، پسر عبدالرحیم خان حسن خان طایر، پسر حاج ابراهیم خان میرزا محمدخان بیگلربیگی و حاجی اسداله خان که حاکم بروجرد و لرستان بود و حاج میرزا علی رضا و حاج میرزا علی اکبرخان قوام الملک (۱۲۴۵) و فتح اله خان. پسران (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

فارس را داشته و از آن به بعد فرزند ارشد هریک از قوام الملکها ملقب به نصرالدوله بوده که بعد از درگذشت و فوت پدر با احراز مقام بیگلربیگی بر حسب ارث به لقب قوام الملکی نیز ملقب و جانشین او میشده اند و میرزا علی محمدخان قوام و اعقاب او از نیروی ایلات خمسه در تحکیم قدرت و نفوذ و انجام وظایف بیگلربیگی استفاده مینموده اند. در اینجا چون سخن باینجا منتهی شد ضروری میدانم که برای روشن شدن هر چه بیشتر ذهن خوانندگان عزیز اشاره مختصری هم به ایلات خمسه و اسامی رؤسا و طوایف آن که از مجموع ایلات اینانلو و بهارلو و عرب و باصری و نفر تشکیل شده بشود.

**ایل اینانلو:** از ایلات ترکستان و از زمان سلاطین مغول بفارس آمده اند بطوریکه گفته شد از سالها باینطرف و مخصوصاً اواخر سلسله صفویه و اوایل سلطنت نادرشاه افشار و دوران سلصنت کریمخان زند ضابطی این ایل بعهدده خوانین ابیوردی بود، و در عصر حاضر با ابوالقاسم خان و پسرش مختارخان ارجمند بود. تیره های اینانلو عبارتند از اسلاملو، افشاراوشاگی، امیر حاجی لو، ایران شاهی، بلاغی، بیات، چهارده چریک، چیان، دادبگلو، دهو، دیندارلو، رئیس بیگلو، زرنند، قلی زنگنه، سرکلو، سکز، قورت، قورت بکلو (حسینعلی خان میرپنج قرت بکلو از طرف حسام السلسنه در ۱۲۹۲ حاکم بلوک خشت بوده است)، قره قره، حسین لو، کرائی، گوگ پر.

**ایل بهارلو:** از ایلات ترکستان قشلاق آنها صحرای ایزدخواست و اطراف داراب این ایل در زمان سلاطین سلجوقی بایران آمده اند و یک طایفه از ایلات ترکمان دشت خوارزم بنام بهارلو معروف است قبلاً بیلاق آنها مرودشت و رامجرد و کمین بوده است. ضابطی این ایل با حاج حسینخان نفر بوده و در این اواخر امیر آقاخان و عبدالحسین و محمد رضاخان و کاظم خان و سلطان ابراهیم خان ریاست ایل را بعهدده داشتند. مهندس منوچهر بهارلو که از طرف مردم داراب در دوره بیست

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

حاج اسداله خان محمد اسماعیل خان، حاج نصراله خان، حاج حسینعلی خان، مصطفی قلیخان و هدایت خان (درویش خان). پسران محمد اسماعیل خان عبدالرحیم خان و محمد قلیخان. پسران عبدالرحیم خان بابا خان، حاج حبیب الهه خان و هدایت الهه خان. پسران حاج نصراله خان الهه قلیخان، مرتضی قلیخان و حسینقلی خان. پسران حاج میرزا علی اکبر خان قوام الملک میرزا محمدخان بیگلربیگی، میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان، میرزا حسنعلی خان نصیرالملک و میرزا علی محمد خان قوام الملک. پسران میرزا محمدخان بیگلربیگی میرزا علی خان بیگلربیگی و میرزا احمد خان مؤیدالملک. پسران میرزا احمدخان مؤیدالملک میرزا محمدخان، محمدتقی خان، میرزا علی خان و میرزا هاشم خان. پسر میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان میرزا حسینخان موتمن الملک فرزندان حسن خان و میرزا علی اکبرخان. پسر میرزا علی محمدخان قوام الملک محمدرضاخان قوام الملک پسرانش حبیب الهه خان و میرزا محمدعلی خان. پسران فتح الهه خان حاج میرزا عبداله خان پسرانش محمدصادق خان و ابوالقاسم خان مستوفی. پسر دیگر فتح الهه خان حاج میرزا مهدی خان پسرش هدایت الهه خان. آقا محمدزمان پسر حاج هاشم خان فرزندان محمدصالح خان، حاج محمدصادقخان، حاج محمدیوسفخان و آقا محمد نبی خان. محمد علی خان پسر حاج هاشم خان پسرش حیدرعلی خان فرزندان میرزا محمدعلی خان ناظم الملک و حاج میرزا مهدی خان. پسران حاج میرزا مهدی خان حاج میرزا آقاخان عزالملک، حاج فتحعلی خان وکیل الملک (حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله وزیر فتحعلی شاه بوده برادرش عبدالرحیم خان حاکم اصفهان و برادر دیگرش محمدحسینخان والی کهگیلویه و آقا محمد زمان کلانتر شیراز و فرزندان حاج ابراهیم میرزا محمدخان بیگلربیگی فارس و اسداله خان حاکم بروجرد و لرستان بوده اند).

فرزند حبیب الهه خان قوام الملک ابراهیم خان قوام الملک که در دوره های ۶ و ۷ و ۸ نماینده مجلس شورای ملی و مدتی استاندار فارس بود. فرزندان علی قوام (علی محمد) نماینده دوره نوزدهم مجلس و محمدرضا قوام فرماندار کل همدان و استاندار کردستان بود. علی قوام با والاحضرت اشرف پهلوی ازدواج نموده و فرزندی بنام والاگهر شهرام دارد.

و چهارم (فعلی) بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده فرزند سلطان ابراهیم خان است (محمدتقی خان نفر و پسرش علی اکبرخان انجم (شاعر) و حسین خان بهارلو نیز ریاست ایل بهارلو را عهده دار بوده اند) تیره های ایل بهارلو عبارتند از: ابراهیم خانی، احمدلو، اسمعیل خانی، بربر، تلکه، جامه بزرگی، جرقه، جوقه، حاجی تارلو (حاجی عطارلو)، حیدرلو، رسول خانی، سکز، صفی خانی، عیسی بیگلو، کریم لو، کلاه پوشی، مشهدلو، نظریگ لو، ورثه.

**ایل عرب:** از اعراب نجد و عمان و یمامه عربستانند که در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس و بلکه از صدر دولت اسلام بفارس آمده اند قشلاق آنها رودان و احمدی و بیلاق آنها بوانات و قنقری است. این ایل از دو قسمت است بنام عرب شیبانی و عرب جباره یا کوچی. هر یک از این دو قسمت تیره های مختلف دارند که دارای رئیس مستقل میباشند و از رؤسای معروف آنها باید سرهنگ فرج اله خان و محمد حسینخان و عباسقلی خان و اسداله خان عرب شیبانی را نام برد (عباسقلی خان در دوره های ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ از طرف مردم فسا نماینده مجلس شورای ملی بود) و یاور محمدتقی خان و پسرش منوچهرخان و مرحوم خانباخان، عسکرخان، محمدخان غنی و فرزندانش حبیب اله خان و منوچهرخان معتضدی و علی آقای شهاب پدر اعظم شهابی کلانتر عرب درازی و صیادخان شیری هر یک در سهم خود ریاست ایل عرب را داشتند. میراسماعیل خان و پسرش میر مهدی خان و پسرش میرسلیم خان و پسرش آقاخان و پسرش عباس خان و پسرش علی قلی خان و رضاقلیخان سرتیپ عرب نیز سابقاً رئیس این ایل بوده اند. نام تیره های عرب شیبانی عبارتند از: پاپتی، تکریتی، ابوالحسنی، اردال، پلنگی، الوانی، بنی عبداللهی، تغلبه، حمالی، حسانی، چهاربنیچه، عبدالیوسفی و ملی شاهی و فارسی و کتی شیبانی، سنوده، صباحی، حیاتی، شاه سواری، عمادی، کریچه، مهاری، خوشنامی، صنعانی، غلامشاهی، ابوالحاجی.

نام تیره های عرب جباره یا کوچی: ال سعدی، ابوالغنی، پیرسلامی، ابوالمحمدی، چهاربنیچه بربر و بزسرخ و جلوداری و لر، بهلولی، جابری، اریز، تاتی، ابوالحسینی، تربر، ابوالشرف، جاهکی، حنائی، درازی، سادات حسینی، شیری، لوردان، عزیز، قرائی، مزیدی، صفری، قره غانی، شاهی سیون، عیسائی، قنبری، نقدعلی، شیبانی میباشد.

**ایل باصری:** این ایل از ایلات خمسه لهجه آنان فارسی و بعضی از طوایف آن هم ترک زبان میباشند. ریاست ایل سابقاً با ایل عرب بعهده میر مهدی خان عرب شیبانی و پسرش میر شفیع خان و پسر میر شفیع خان میر رفیع خان و بعد از او پسرش محمد تقی خان و او چهار پسر داشته بنام احمدخان و علی خان و محمدخان و محمودخان که کلانتری ایل باصری بعد از محمد تقی خان به محمودخان میرسد (محمودخان پسری بنام محمد صادقخان داشته که در فوج عرب یاور بوده است). اخیراً حاج محمدخان پسر قنبرخان پسر محمدخان و بعد از حاج محمدخان پسرش پرویزخان و بعد از پرویزخان محمدخان ضرغامی ریاست ایل باصری را عهده دار است. محمدخان برادرانی بنام حسنعلی خان و امیر حسین خان، فرج اله خان و شاپور خان دارد. حاج محمدخان فرزندانی بنام مشهدی ایازخان، نوروزعلی خان، محمدحسین خان، کربلایی محمدرضاخان و علی دادخان دارد. بیلاق ایل باصری احمدآباد و نصرآباد و سیربانو و دردانه و طرناز سرحد چهاردانگه و قشلاق آنها جویم و بناویه و هرم و کاریان و اطراف جهرم و خضر میباشد.

تیره های باصری: عبارتند علی قنبری (علی میرزائی)، ویسی، شکاری و چهاربنیچه حسین احمدی و میری و صالحی و قوقی، باصری. ویسی نیز به چند تیره تقسیم میشوند که عبارت است از عبدلی (عبداللهی)، کلمه ای، جوچین، ظهراپی، پورجه ای، اله قلی، علی شاه قلی، حنائی، لبوموسی، فرهادی، فرهادی بهمنی. محمدخان ضرغامی مردی است شجاع و متهور علاقمند و متبحر در امور کشاورزی و درختکاری و فرزندانش پرویز و فرهاد و بهرام میباشند.

**ایل نفل:** این ایل نیز از ایلات خمه و از ترکستان بایران آمده اند مرکز آنها اطراف لارستان میباشد. ضابطی ایل بهارلو و نفر تواماً بعهدده حاج حسینخان نفر و بعداً هم بترتیب محمدتقی خان و علی اکبرخان انجم (شاعر) و محمد حسن خان و اعقاب آنها ریاست ایل را عهده دار بوده اند.

تیره های نفر عبارتند از باده کی، قائم لو، چنگری، دولوخانلو، زمان خانلو، ستارلو، سنجرلو، شولی، جن عراقی، قادلو، قبادخانلو، قره باجغلو، قیدرلو و لر.

باری ضابطی خوانین ابیوردی (ابوالوردی) به ایل اینانلو موجبی بود که اسامی طوایف خمه را نیز از لحاظ اطلاع خوانندگان ذکر نمایم. و اما از ایلات ابیوردی هم آن قسمت که از سواران و کارگذاران و خویشاوندان قباخ قلیخان والی فارس بوده و ضابطی ایل اینانلو هم همانطوریکه قبلاً گفته شد از زمان صفویه با خوانین این ایل بوده. لذا این قسمت از ایل ابیوردی برای بیلاق به سرحد چهار دانگه یعنی حدود حسن آباد، آسپاس، لاله گون اوجان میرفته اند و در زمستان در قسمت شمالی شهر شیراز دامنه کوه باباکوهی نزدیک باغ اناری (باغناری) و باغ ارم بصورت چادرنشینی زندگی میکرده اند و سران آنها در نزد ضابط ایل اینانلو و با حکومت که در شهر شیراز سکونت داشته بسر میبرده اند که با او برای همکاری و اجرای احکام در تماس مستقیم باشند و تقریباً در دستگاه ایلخانی سمت مشاور داشته اند. حتی حاج قهرمانخان ایلخانی ایل اینانلو که از نواده های بابا علی بیگ و قباخ قلیخان بوده و در محله اسحق بیگ دارای خانه شخصی و سکونت داشته برای اینکه بیشتر با خانواده های ایل ابیوردی نزدیک شده و همکاری داشته باشد و از قدرت ایلی آنان استفاده نماید دختر خود ماه نسا خانم را بعقد ازدواج ملا عبدالله پسر کریم آقا پسر برخوردار بیرون آورده و دختر ملا عبدالله و ماه نسا خانم بنام خورشیدخانم را به مشهدی حبیب اله پسر حاج عبدالله (جد نگارنده) میدهد و قسمتی از ایل ابیوردی هستند که اکثراً هنوز هم چادرنشین و بیلاق و قشلاق مینمایند **برای آن خانوارهایی که زمستان نزدیک باغناری و باغ ارم در چادر زندگی میکرده اند در سال ۱۲۹۳ هجری قمری مرحوم معتمدالدوله فرهاد میرزا والی فارس محل فعلی را تعیین و آنها را در اینجا یعنی ابیورد شیراز سکونت میدهد و باصطلاح این محل را تیول آنان مینماید که متدرجاً هر فامیل برای خود خانه و مسکن بنا مینمایند.**

و بدنیت بدانید که اولین بنیان محل ابیورد شیراز بوسیله فامیل سامی وند و توسط افرادی مانند حاج نورعلی خان سلطان، حاج اسدیگ، آقاچان (محمد وکیل باشی) و حاج خیرعلی پدر پیرمراد گذارده شده که بعداً سایر فامیل ها نیز بآنان تاسی نموده و تا حال که ابیورد را بصورت فعلی در میآورند و محلی با صفا و باغاتی خوب در اینجا بوجود میآورند افسوس و هزاران افسوس که بقول مرحوم فرج اله محمد آقائی ابیوردی این محل در قسمت شمال به تپه ها و در جنوب به رودخانه خشک محدود میشود و محلی برای فعالیت زراعتی و ایجاد باغات بیشتری وجود نداشته (و اما بهتر که باغاتی بیش از این بوجود نیامده والا در عصر مادیات که همه چیز فدای پول شده اگر باغاتی هم احداث میشد با دست ارباب بیمرات دنیا و با تیغ و تبر درختان آنها هر قدر هم که کهن و سرسبز میبود قطع و تفکیک و به خانه های کوچک تبدیل

مینمودند) در هر حال چون ساکنین این محل قبل از ساختمان آن بصورت چادرنشینی و در نزدیک باغناری ساکن بوده اند بهمین جهت هم اکنون هم بعضی ها آنرا بنام ابوالوردی باغناری و یا ابیورد باغناری مینامند.

تیره های چادر نشین ابیوردی تا اوایل سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر مالیات دیوانی خود را بر حسب معمول به خوانین خود میپرداختند که آنها هم جزو جمع دولت مینمودند و بصندوق مالیه (دارائی) میپرداختند (اخیراً میرزا محمودخان پسر محمدعلیخان برادرزاده و داماد مرحوم علیمحمدخان ضیاءالدیوان منشی ایالتی فارس که خود رئیس اعتبارات دارائی بودند و کار وصول و ایصال مالیات این ایل را بعهده داشتند و تیره های قورت ابیوردی هم نسبت به علی قلی خان نوه قباخ قلیحان و پسرش محمدصادقخان وفادار مانده و مالیات خود را باین پدر و پسر میپرداخته اند) باین معنی که مالیات طایفه را بدارائی سند میدادند و پس از وصول آنچه را که اضافه بر میزان سند وصول کرده بودند بنام حقوق ضابطی خود و کارگذاران بر میداشتند و بقیه را بصندوق دارائی (مالیه) میپرداختند. وصول مالیات این تیره ها که عبارت بودند از سلمانی، اژدهاکش، کمندی، تمبوئی، چلبی، گردانی، جواخوری، قره جلی. بعداً بموجب نامه ای که عیناً در اینجا مفاد آن ذکر میشود

(وزارت مالیه، اداره مالیه ایالتی فارس نمره ۱ تاریخ ۴ ماه ۱۳۱۰ آقای اسمعیل خان قشقائی سردار عشایر، در تعقیب مراسله ۵۶۱۶-۱۱/۱۲/۹ موضوع مالیات طوایف ابوالوردی که در طوایف قشقائی متفرق و با آنها بیلاق و قشلاق مینمایند استحضار میدهد، تاکنون که سوم فروردین ۱۳۱۰ است آقای ملک منصور خان ایلخانی کدخدا و کلانتران طوایف مذکوره را برای تصفیه بده مالیاتی خودشان باداره مالیه ولایتی شیراز بفرستاده مجدداً تمنا دارد اکیداً دستور فرمائید که به کلانتران و کدخدایان طوایف مذکوره برای پرداخت مالیات سنه ۱۳۰۹ تعقیب نمایند که محتاج به اقدام دیگری که موجب زحمت شود نشود.

رئیس مالیه ولایتی شیراز خسروانی)

بوسیله خوانین قشقائی صورت میگیرد و چون با کشکولی ها در بیلاق و قشلاق همجوار بوده اند متدرجاً جزو جمع کلانتران کشکولی میشوند. دو تیره دیگر از ایل ابیوردی نیز که بعداً بنام طوایف حیدرخانی و امان اله خانی مشهور میگردد در ایل دره شوری قشقائی میباشند لهجه و آراب و رسوم آنها عیناً مثل درشوریهاست و چون کدخدای آنان حیدرخان و امان اله خان میباشد باین نامها معروف شده اند ولی تیره هائی که با کشکولیها همجواریند بهمان لهجه و آداب و رسوم ابیوردی باقی هستند و با ابیوردیهای ساکن شیراز موصلت و خویشاوندی و جوشش دارند. کدخدائی تیره سلمانی فعلاً بعهده زالی خان پسر حاج بابا و هوشنگ پسر ملا علی بابا میباشد کدخدائی تیره کمندی بعهده سرتیب پسر نامدار است و کدخدائی چلبی ها بعهده کیخاحیدر پسر ذوالفقار پسر کیخا خیرات و کدخدائی تیره گردانی را اسداله پسر ملا فتح اله بعهده دارند.

قشلاق این تیره ها بام جنگاه و ماهور و مهلاطون و ملاره و احمدآباد پل ابگینه کازرون و بیلاق آنها خرک و چرمکان و چهل چشمه، بن رود، زنگنه و زنیان و دشت ارژن است در بلوک شاپور کازرون و آب کنار و آب پرده و کودیان و گچ نقاشی نیز زراعی و باغات دارند.

تیره های سلمانی بابائی و یاری بیگی ژیلاق آنها سرحد چهاردانگه، اسپاس، حسن آباد، چشمه دزان، و قشلاق آنها جره و فامور و فراشبند و خوراب و هنگام و دهرم است. کدخدائی یاری بیگی بعده اولاد یاری بیگ (شیروان پسر ساری بیگ) میباشد. اشخاص معروف این تیره ها جانی خان، مشهدی قباد، کربلائی داراب، یداله بیگ پسر محمد، حاج امیر و زالی بیگ و همراه و بابر است یاری و میرزا در ابیوردی بشجاعت معروف بوده اند.

تیره های دیگری از ابیوردی بنام شیرازی و پاشائی هستند که قشلاق آنها حدود علی آباد خفر، محمودآباد و سروستان و ژیلاق آنها مرودشت و رامجرد است. کدخدائی تیره شیرازی بعهد اولاد عباس بیگ و قیطاس بیگ بنامهای صمدآقا (فوت نموده است)، حسین آقا، حسن آقا، محمدآقا و کدخدائی تیره پاشائی (حسینعلی بیگی) بعهد اولاد زکی خان و محمودبیگ بنامهای پاشاخان و حسینقلی خان بوده پنجعلی پاشائی پسر زکی خان بیگ عضو بازنشسته دارائی مردی مطلع و باسواد و اخیراً موفق به جمع آوری اشعار ترکی شده تا بچاپ برساند. باید گفت این پنجعلی بنام همان پنجعلی معروف موسوم شده که در حق او گفته اند:

گرگین شش بلوکی و خوریادوپنجعلی  
چوپان بخواب غفلت و گرگان رها شدند

ماران خود را سر و گردن نکوفتند  
خوردند یکدگر بمرور اژدها شدند

شغل ابیوردیهای چادر نشین اکثراً زراعت و دامداری است و از صنعت قالی و گلیم و جاجیم بافی نیز بهره کافی داشته قالی و جاجیم آنها معروف است و مخصوصاً طوایف سلمانی و اژدها کش بر اسلوب قالی های کشکولی قالی بافی مینمایند. طایفه قورت از ابیوردیها در ایل شش بلوکی با آنها همجوار و در پرکه چهاردانگه علاقه دارند. کدخدای این طایفه حاجی امیر و از اشخاص متمول و معتبر و معروف است.

طایفه توللی از طوایف معتبر و مهم ابیوردی بوده فعلاً چند خانواری از آنها باقی مانده که در جره و فامور هستند. علاقات ملکی و احشام آقایان جوادخان و مصطفی خان قهرمانی سپرده آنهاست. توللی های ساکن شیراز از نژاد ابیوردی و جلال خان صندوقدار قوام الملک و حاجی حسین خان برادرش از اشخاص محترم و معروف این فامیل میباشد. شاعر ارزنده و شهیر و با قریحه معاصر صاحب مصنفات التفصیل پویه، نافه، رها و صدها غزلیات شیرین یعنی فریدون توللی فرزند جلال خان توللی است. جلال خان فرزندی بنام مهندس سیاوش دارد.

در هر حال بحکم اقتضای زمان و گردش دوران هر یک از تیره ها و طوایف ایل ابیوردی در محلی سکونت اختیار نموده و متفرق شده اند. بخدمت دولت، زراعت، دامداری، بازرگانی، پیشه وری، صنعت اشتغال ورزیده اند. اطلاع از اوضاع و احوال و جزئیات زندگی آنان پس از سالیان دراز از حوصله این مقال خارج و لذا فعلاً آنچه را که امکان داشته بذکر اطلاعاتی که درباره وضع اجتماع موجود و متمرکز در شیراز کسب شده اکتفا مینمائیم و توجه علاقمندان را بدان جلب میکنیم.

## فصل نهم

### خصوصیات ایبوردیها

**نژاد** - مسلماً نژاد ایل ایبوردی خواه در زمان امیر تیمور و مغولها بفارس و شیراز آمده باشند و یا جزو سپاه قزلباش شاه اسمعیل صفوی بوده اند و بفارس کوچ کرده اند و یا در لشکر کشیهای نادرشاه افشار به تعقیب اشرف افغان و مسافرت به هندوستان و فتح آن خطه و سایر فتوحات نادری شرکت داشته و در آخر بمنظور استقرار و تحکیم موقعیت سیاسی و قدرت نادر بواسطه اعتماد و نسبتی که با این ایل داشته در منطقه فارس مقیم شده اند بدون تردید از نژاد ترکهای ترکستان و بقول استاد علی اکبر دهخدا و بشهادت دقیق ترین تجسس های تاریخی و بگواهی دانش نژادشناسی خالص ترین ایرانیان و بلکه خود اصل و ریشه تمام نژاد آریائی میباشند. از نژاد سفیدپوست چهره آنان گندم گون و شاید اگر ادعا کنیم که فرموده خواجه حافظ علیه الرحمه و اینکه بخاطر خال هندوی ترک شیرازی سمرقند و بخارا را می بخشیده منظور آن شاعر بزرگ شیراز و مشکل پسند و بذال همین ترکهای شیرازی بوده و یا ضرب المثل معروف درباره سیه چشمان خلاری که گفته اند:

و سیه چشمی که در خلار دیدم      نه در ترک و نه در افشار دیدم

مقصود از ترکهای افشارشیراز است سخنی گزاف و اغراقی شاعرانه تصور شود ولی یقیناً زمانی زیبا و رشید بوده اند که مردانی لایق و برانزده و شجاع زائیده اند که مردی نابغه و مآل اندیش و پادشاهی مقتدر مانند نادر شاه آنان را مورد اعتماد دانسته و بجهت حفظ موقعیت و تحکیم قدرت خود در فارس گمارده است. بنابراین چه از لحاظ عرق و وطن پرستی و سجه حسنه شاهدوستی و چه از نظر رشادت و شجاعت دارای نهادی پاک و نژادی خالص از ایرانیان با افتخار هستند.

**زبان** - زبان مردم ایبورد ترکی و مخصوصاً چون نگارنده بطوریکه قبلاً اشاره شد قریب سه سال و نیم در درگز منطقه باورد و نسا (ایبورد) و موطن نیاکان خود در خراسان بوم بخوبی باین نتیجه رسیدم که زبان ما ایبوردیهای فارس با زبان ایبوردیهای خراسان از یک ریشه زبان ترکستانی میباشد منتها چون ایبوردیهای خراسان با کردها و سایر طوایف مختلف در حشر و نشر و معاشرت و زندگی بوده اند و همچنین ایبوردیهای فارس که با فارسی ها و شیرازی ها محشور و معاشر هستند زبان ترکی آنها و ما مختصر اختلافی دارد که در عین حال بخوبی زبان یکدیگر را درک میکنیم و بلکه بخوبی با هم تکلم میکنیم.

**مذهب** - ایبوردیها مسلمان شیعه اثنی عشری، به خاندان عصمت و طهارت مؤمن و مخلص هیچگاه ترک واجبات از قبیل نماز و روزه ننموده اکثراً کسانی که مستطیع و واجد شرایط بوده اند توفیق زیارت مکه معظمه را حاصل و زیارت اعتبار مقدسه و مشهد یعنی کربلای معلی و نجف اشرف و قبر امام هشتم سلطان دین رضا مشرف و اکثر مرد و زن واژه های حاجی و حاجیه و کربلایی و مشهدی را زینت افزای اول اسم خود نموده اند. به مسجد و محراب و منبر و تسبیح و سجاده علاقمند و متمکنین در حد خود از اطعام مساکین و دادن سفره در ایام محرم و عاشورا و شبهای احیای ماه مبارک رمضان

مضایقه ندارند و متدینین واقعی به تادیه وجوه بریه خمس و زکوة نیز عمل میکنند. در ایبورد شیراز مسجدي وجود دارد که بنیان آنرا مرحوم حاج جمعه ایبوردی گذارده و بعداً هم در مواقع لزوم بوسیله اهالی تعمیر و حتی اخیراً بهمت مردم نیکوکار در توسعه و بنیاد اساسی آن روی اسلوب معماری جدید اقدام گردیده و بصورت آبرومندی در آمده است و ایام سوگواری و متبرکه و محرم و مراسم ختم و چهلم در آن ضمن عزاداری و سینه زنی از وجود وعاظ و روضه خوانها استفاده و استفاضه میشود. اذان گویانی چون کربلائی بخشعلی، مشهدی فتحعلی و مشهدی پنجعلی در اینجا سالیان دراز باذان گوئی میپرداختند که خدایشان بیامرزد. مرحوم حاج محمد تقی خویباری و ملا اسماعیل سامی و مومنین دیگری بوده و هستند که پیوسته معتکف این مسجد بوده و صاحب سخن را بر سر ذوق آورده و میاورند که آنها نیز غریق در رحمت خدا باشند. مشهدی علی یار فعلی پسر مرحوم حاج شیخعلی مجتهد ایبوردی عموی بزرگوار نگارنده زینت محراب و منبر این مسجد بوده و علاوه بر انجام وظایف اجتهاد که در شیراز داشت همه روزه مخصوصاً جمعه ها به ایبورد میآمد و از بحر مواج معارف خود فامیل را مستفیض مینمود.

**لباس** - لباس پوشیدن مردم ایبورد شیراز در اکثریت تابع عرف اهالی شیراز است و از حیث لباس بر حسب اقتضای زمان با طرز لباس مردم شیراز تفاوتی ندارند و در حال حاضر کت و شلوار می پوشند و زنها هم از مد لباس زنان شهری تبعیت میکنند نهایت اینکه هستند در بین زنانی که هنوز هم بر طبق معمول زنان عشایری و به عادت سابق لباس بلند ترکی پیراهن و زیر جامه میپوشند که البته زیر جامه ها گاهی از سه و چهار و پنج عدد هم تجاوز میکند و سر انداز هم بر سر میاندازند و بعضی ها روسری و چارقد هم بر سر دارند. مردها سابقاً ارخالق میپوشیدند و شال بکمر می بستند و کلاه نمدی ایلاتی بر سر می نهادند و ملکی کازرونی و یا آباهه ای پیا میکردند. زمستانها هم به این شال و آرخالق سرداری اضافه میشد.

**عرف و عادت** - چون میخواهم راجع به عرف و عادت بحث کنیم باید مجامله و تعارف و رودرواسی و تعصب را کنار بگذاریم پس بهتر است بگوئیم: دنیا دیر زمانی است که از لحاظ معنویات طریق قهقرائی را پیش گرفته و غالباً معنویات جای خود را به مادیات سپرده و همه چیز در ماده و آرایش و پیرایش و تظاهر خلاصه میشود سیئات جای حسنات را گرفته و ظواهر بر عواطف انسانی غلبه یافته سرعت سیر زندگی ماشینی نمیگذارد که سواره بر حال پیاده و قوف یابد و اگر بگوئیم علاقمندی بمال دنیا و این تجملات ناپایدار بمنزله پرده ای تاریک جلو چشم ها را گرفته و درست در زمانی قرار داریم که بقول عارف ربانی شاه نعمت اله ولی:

دختران را همه جنگ است و جدل با مادر      پسران را همه بدخواه پدر می بینم  
هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد      علت آن است که هر روزه بتر می بینم

چندان سخنی بر خلاف نگفته ایم بهر حال آنچه را که در مورد عرف و عادت افراد ایلات و خصوصاً ایل ایبوردی میخواهم بیان کنم مربوط به خاطرات ذهنی گذشته و حال است. هر چند که ایبوردیها مردمی متدین و متعصب و پای بند به دین معرفی گردیدند و واقعیت هم درباره آنان همان است که گفته شده و لیکن کتمان مواردی هم که ذکر آن برای معرفی قومی لازم و ضروری است موجب تردید خوانندگان عزیز در صحت محتوای کتاب خواهد شد. لذا باید اعتراف کنیم که مردم ای محل نیز تأثیر پذیر بوده و معدودی از آنها اگر بابدان حشر و نشر نموده اند نفس خوپذیری آنان مستثنی از

خوپذیری نفس انسانی نبوده است. خدا رحمت کند سعدی را که چه خوب گفته است:

با بدان کم نشین که بد مانی      خوپذیر است نفس انسانی

در عین حال خوشبختانه باید شاکر باشیم که هنوز هم از خصائل نیکوی ایلی که بهر تقدیر با شیر اندرون شده و با جان بدر رود بر خوردار و رویه ای عالی در بین جماعت حاضر حاکم و رایج است اهالی این محل در غم و شادی یکدیگر شریک و این گروه متشکل خود را در همه حال عضو یک خانواده میدانند و از ترقی فردی از افراد خود مسرور و خوشحال و از تنزل و یا شکست فرد دیگر ناراحت میشوند. در عروسی همگی شاد و در عزا غمگین و اشک از دیده همگان جاری است. خوب است سخن را از نحوه ازدواج و عروسی شروع کنیم و به بیان طرز برگزاری مراسم ازدواج و عروسی در ایلات که ایبوردیها هم از جمله آنانند پردازیم:

معمولا ازدواجها از میان فامیل نزدیک تجاوز نمیکند باین معنی که دختری وقتی متولد میشود ناف او را برای پسر یکی از نزدیکانش میبرند (یک نوع اجرای مراسم نامزدی) و بر حسب تمایل والدین پسر و دختر در واقع این دختر تازه تولد متعلق به پسر مورد نظر میگردد و تا موقعی که پسر و دختر بزرگ بشوند و بعد ازدواج برسند کسی را یارای خواستگاری از این دختر نیست (این البته دلخواه بنده خداست) ولی همین عمل چه بسا نتیجه خوبی ببار نیاورده و وقتی پسر و دختر بزرگ شدند دست تقدیر الهی هر یک را بسوئی میکشد یا پسر دختر را نمیخواهد و یا دختر دل بدیگری می بندد و بهر صورت گاهی هم اتفاق میافتد عواملی موجب میگردد که پدر و مادر پسر این نامزدی و عهد و میثاق متعارف را نادیده گرفته و با خانواده دلخواه دیگری مواصلت مینمایند و یا پدر و مادر دختر داماد ایدآل خود را انتخاب و دختر را باو میدهند و بالاخره همین مطلب موجب میشود که بین فامیل و یا قبیله و حتی ایلی اختلاف بوجود بیاید و اگر قدری سخت بگیریم ممکن است در این بین کار به مجادله و کشت و کشتار هم بکشد.

و اما نحوه خواستگاری چنین است که وقتی پسری بدختری تمایل پیدا کرد و او را پسندید موضوع را با پدر و مادر خود در میان میگذازد و پدر و مادر هم معمولا با فامیل و ریش سفیدان و بزرگترهای قوم مشورت مینمایند و روزی را سعد از روی تقویم و یا استخاره تعیین و به پدر عروس خبر میدهند که مثلا فلان روز میخواهیم یک ناهار ظهر با یکدیگر صرف کنیم و خدمت برسیم. روز موعود پدر و مادر داماد و بستگان نزدیک و شاید هم یکی دوفرد از ریش سفیدان و چند نفر از زنان فامیل و آشنایان بره ای هم رنگ کرده که علامت شادی است و شگون میدانند با خود برداشته سوار بر اسب<sup>۱</sup> بسوی خانه (یا چادر و قبیله) پدر عروس حرکت میکنند. از همان ابتدای کار مراسم خواستگاری را با شادی و شادمانی آغاز مینمایند. بمحض اینکه نزدیک خانه عروس رسیدند هلله را سر میدهند. البته پدر و مادر و کسان عروس که از ابتدای تقاضای خانواده داماد برای صرف ناهار دستجمعی پی به منظور و مقصود اصلی برده اند و حساب کار

۱. اسب سواری مردان مجهز به زین، روی زینی (توزینی)، عرق گیر، دهنه، قشقون جای تفنگ، قبل (قبل و منقل هم هست که آن ارتباطی با این قبل ندارد و با خورجین آبداری و جعبه هزارپیشه و غیره توام و مخصوص مسافرت خوانین و کلانتران و بزرگان قوم است که معمولا در بین راه هر موقع خان هوس کشیدن قلیان و یا نوشیدن شربت پیدا کند قاطر آبداری مجهز به این قبیل لوازم و حتی آتش آماده بوده باشد) است و اسب زنان مزین به تکل، شیرکی، تلمیت و یا روزینی یراق دوزی و ملیحه دوزی پرزرق و برق میباشد (در طرفین تکل و تلمیت گمپوله های زیبا آویزان است)

بدستشان آمده است از میهمانان استقبال مینمایند. پس از اینکه وارد چادر شدند و نشستند و لحظاتی به سکوت و یا سخنان مختلف برگزار گردید و چای و قلیانی صرف شد ریش سفید که قبلاً خود را آماده بیان مطلب نموده و جزو برنامه قرار دارد آغاز سخن میکند. خطاب به پدر عروس اینطور بیان مینماید: بطوریکه میدانید و از طرف خداوند تعالی مقرر گردیده پسر موقعی که بحد بلوغ رسید باید بر حسب سنت خدا و پیغمبر اکرم ازدواج کند و دختر هم بهمچنین میبایستی بخانه شوهر برود بنابراین اینکه زحمت داده ایم برای این است که اگر پسر فلانی را که از هر حیث شایستگی دارد (معمولاً سوار و تیرانداز قابلی است) به سمت نوکری خود قبول نمائید اجازه بدهید دخترتان را برای او خواستگاری کنیم. البته مقداری هم از خصایل و خصوصیات و نجابت و رشادت و سواد پسر تعریف و توصیف مینمایید (ناگفته نماند در این خواستگاری فاصله طبقاتی خانواده عروس و داماد کاملاً حائز اهمیت بوده و بخصوص پدر عروس حاضر نمی شود دختر خود را بعقد پسری که در شرایط مراتب ایلی در خانواده ای از طبقات پائین تر قرار دارد در آورد و حتی مثلاً یک کلانتر ایل دختر خود را به پسر یک کدخدا نمیدهد و همچنین یک کدخدا قبول نمیکند که دخترش با فردی عادی ازدواج نماید). پدر عروس در اینجا معمولاً بفکر فرو میرود و بعد از مقداری فکر که شاید هم از روی مصلحت بوده باشد سر خود را بلند میکند و میگوید من حرفی ندارم فرصت میخواهم با مادر دختر و فامیل و بزرگنرها (در صورتیکه در مرتبه ای بالا قرار داشته باشد با خان و کلانتر) در اینمورد مشورت نمائیم و بعد نتیجه را با اطلاع میرسانیم. در دنبال این جریان و مشورتها چنانچه در حقیقت تمایلی وجود داشته باشد بوسایل مقتضی مراتب را با اطلاع خانواده داماد میرسانند مجدداً روزی مبارک دیگر تعیین میشود و با آمادگی بیشتری سایر مسائل مقدماتی از قبیل میزان باشلق (شیربها)<sup>۱</sup> و نحوه برگزاری مراسم عقد و عروسی مطرح میگردد و پس از توافقی لازم باز هم به تقویم مراجعه و ایامی برای برگزاری عقد و عروسی در نظر گرفته میشود. از طرف پدر و خانواده داماد سواری تعیین و بنام اخچی<sup>۲</sup> به قبیله های نزدیک اعزام و از کمترین قوم و خانواده ها دعوت بعمل میآورد (خانواده هائی که دعوت میشوند به گردن اسب اخچی دستمال کلاغه ای یا قلاقه ای که یک نوع دستمال ابریشمی از نوع ممتاز است بعنوان هدیه می بندند) چادرها برای میهمانان و مدعوین بر حسب شئون ایلی هر یک بر پا و پیش بینی میگردد. چادر پدر داماد را تزئین مینمایند فرشها عالی و قالی های خوب میگسترانند جاجیم و گلیم های زیبا و رنگارنگ را زینت افزای چادرها و بارخانه (جوالهای جنس و خواربار را معمولاً به تعدادی در قسمت عقب چادر و در حد طول می چینند و روی آن گلیم نقش و بالش ها و رختخوابهای ممتاز و خوب میگذارند) میسازند و به طناب های چادر گمپوله های زیبا آویزان میکنند (بجای لامپهای تزئینی فعلی) از همان روزهای اول که مردم قبیله و فامیل از موضوع ازدواج اطلاع حاصل میکنند بر حسب استطاعت و باقتضای شأن پدر و مادر عروس

۱. باشلق کلائی است که مرکب میشود از مبلغ قابل توجهی پول نقد و تعدادی گوسفند و اسب و شتر و گاهی هم از این حدود تجاوز مینماید و یک یا دو یا شش دانگ از ملک و بیلاق و یا قشلاقی که باینها مزید شده از طرف پدر داماد به پدر عروس تقدیم میگردد و در مقابل پدر عروس هم در همین حدود و بلکه بیشتر از اجناس مختلف بنام جهیزیه به خانه داماد میفرستد.

۲. اخچی کسی است که مأمور دعوت کردن میهمانان جهت شرکت در عروسی میشود و سوجی (بروزن اوجی) کسی است که به خواستگاری میرود.

و داماد هدیه ها که اکثراً عبارت از روغن و بره و گلیم و جاجیم و یا اقلا هیزم تهیه و به خانه پدر داماد برسم کادو و چشم روشنی میفرستند. ساز و نقاره (دهل) و سرنا و نوازندگان محلی از سه روز و یا گاهی یک هفته قبل شبانه روز به نوازندگی میپردازند.

مراسم عروسی آغاز میگردد شیربها به پدر عروس تحویل میگردد مهمانان دسته دسته زن و مرد با لباس های زیبا و الوان سوار بر اسبهای تزئین شده بسوی خانه داماد رو می آورند در چادرهائی که قبلاً برپا شده و آماده است مستقر میشوند از طرف پدر و مادر داماد بان خوش آمد گفته میشود و پس از نوشیدن چای و احیاناً قلیان و رفع خستگی در شادی شرکت میکنند به رقص دستجمعی چوپي سرگرم میشوند منظره بسیار جالب و زیبا و دیدنی است در چمنی سر سبز و خرم و کنار چشمه هائی گوارا در محیطی صمیمانه و بی آلايش از هر گوشه ای صدای آواز محلی و واسونک<sup>۱</sup> بگوش میرسد (مخصوصاً اگر این مراسم در شب مهتاب صورت گیرد جلوه ای عالی خواهد داشت) اطراف خرمنی از آتش (این مراسم را از ایرانیان قدیم و دوران زرتشت بارث برده اند) رقص چوپي و یا ترکه بازی (چوب بازی با آهنگی مخصوص و منحصرأ به مردها اختصاص دارد) واقعاً تماشائی است.

در ایام عروسی شب و روز نهار و شام همه روزه از مهمانان و شرکت کنندگان در مراسم به بهترین وجهی پذیرائی بعمل میآید. صبحانه کره و عسل طبیعی و خوب با نان تنک<sup>۲</sup> و نهار و شام بره پلو و چلو مرغ و حلواي رنگینک<sup>۳</sup> و خورشهای مطبوع از اقسام مختلف سفره ها را رنگین میکند. شبها از نوشابه هائی از قبیل شراب ناب خلار و سایر مشروبات دیگر نیز برای تکمیل پذیرائی از میهمانانی که مشتاق آن باشند وجود دارد و در هر حال بزم طرب از هر لحاظ مهیا و گاهی نوازندگان دیگر با سه تار و کمانچه و چوگر (چغور) در مجالس گوشه و کنار بزم آرائی میکنند. شب زفاف با شکوه و جلال تمام عده مهمانان و بستگان داماد برای آوردن عروس به خانه پدر عروس میروند در آنجا نیز از آنها پذیرائی بعمل میآید پدر و مادر عروس دختر خود را که قبلاً او را آماده رفتن بخانه شوهر کرده اند از زیر قرآن (کلام اله مجید) رد میکنند و عروس خانم را در حالی که بغچه ای از نان و پنیر بکمر او بسته اند و توری سفید (پارچه نازک) بر سر او میباشد سوار بر اسب تزئین شده نموده و همگی روانه بسمت خانه داماد میشوند در تمام این جریان ساز و نقاره به نواختن مشغول و دختران جوان و زنان خوش الحان به خواندن و آسونک و آواز محلی مشغول هستند در تمام مسیر و در فاصله بین خانه عروس و داماد در پیشاپیش اسب عروس سوارکاران با هنر نمائی و شلیک تیر خودنمائی میکنند. با این ترتیب عروس را با هلله و شادی وارد چادر زیبای حجله میکنند و پس از لحظاتی رقص و پایکوبی و دست افشانی عروس و داماد را دست بدست یکدیگر داده و پس از صرف شام تا دمدم صبح به رقص چوپي و ترکه بازی میپردازند. صبح عروسی همراه با طلوع آفتاب بلکه زودتر آهنگ دلنواز سحر ناز میهمانان را از خواب ناز بیدار و این شب زفاف چون صبح پادشاهی با درخشش خورشید عالمتاب زندگی نوینی را برای پسر و دختری آغاز مینماید و مهمانان هر یک

۱- واسونک آهنگ مخصوص برای مراسم عروسی و شادی است که شعرای محلی بزبان ارکی و یا لری سروده اند.

۲- نان تنک بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث نانی است که در ایلات و دهات در خانه ها تهیه میشود و خیلی نازک و شبیه لواش است که خمیر مایه در آن بکار نمیرود. بواسطه دوام آن در مسافرتها یلاق و قشلاق در ایلات متداول و خوراک اکثریت باتفاق میباشد.

۳- رنگینک حلوائی است با ترکیب خرما و آرد و روغن.

بتدریج در حجله خانه به عروس و داماد تبریک گفته هدیه های خود را تقدیم و با خداحافظی از میزبانان به خانه های خود مراجعت مینمایند.

و اما در ایبورد شیراز هم تا موقعی که بخاطر دارم مادام که مراسم عقد و عروسی رنگ تمدن امروزی بخود نگرفته و این جشن سنتی بدست تقلید و غرب زدگی اسیر نشده و بیاشگاهها و پناه تشریفات تصنعی منتقل نشده و خانواده ها به لذت بردن از موسیقی جاز و رقص های فرنگی فوکستروود و تانگو و چاچا و تویس و خوردن غذاهای خارجی بجای ته چین های صحیح النسب تظاهر نمی کردند (نگارنده از قسمت جنگنامه ساز و نقاره و چوب تازی و آن وحشیگریها که گاهی منجر به نزاع خانواده ها و شکستن دست و پای عده ای میشود جداً مخالفم ولی قسمتهای رقص دستجمعی چوبی و دستمال بازی و واسونک های محلی و آهنگ سحرناز را دوست میدارم و از طرف دیگر دلم میخواهد شما هم بیائید با هم چشم خود را رویهم بگذاریم و در عالم خیال و تصور لحظانی را در دو مجلس عیش و سرور بسر بریم که یکی از آنها که وسط حیاطی وسیع و کنار باغچه ها را فرش کرده و صندلی گذاشته اند نوازنده های استاد با تار نوای شور مینوازند و خواننده ای خوش صوت هم با آوازی خوب و دلنشین این غزل حافظ شیراز:

معاشران گره از زلف یار باز کنید      شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید  
حضور مجلس انس است و دوستان جمع      وان یکاد بخوانید و بر فراز کنید... (الی آخر)

را میخواند و یا همراه با آهنگ رنگی سنگین و باصطلاح قدیم تاجرانه و چهار مضراب شور دخترکی خردسال چون فرشته آسمانی میرقصد و در دیگری که در سالنی سر پوشیده است و موسیقی جاز سر و صدائی ناهنجار براه انداخته و خواننده ای هم با صدای نتراشیده و نخراشیده خود ادای فرنگی ها را در می آورد و دود سیگار و بوی زننده مشروبات همه را مشتمل و ناراحت میکند آنوقت انصاف بدهید در کدام یک از این دو مجلس از ما بیشتر خوش گذشته است. من نمیدانم واقعاً اینها چه اصراری دارند که سنت های خوب و موسیقی های اصیل خودمانی را به یکباره کنار گذاشته و روح مجرد خود را در فضائی این چنین خفقان آور و در چهارچوب تقالید ناروا محبوس و معذب میسازند و برای اینکه خود را مستفرنگ جلوه دهند زن و مرد و پسر و دختر با هم ناخودآگاه و بدون اینکه خود بقبیح کار پی ببرند پا و دست و شانه و سرو گردن می جنبانند و از سر و کول یکدیگر بالا میپزند. من خود باید اقرار کنم فناتیک نیستم و شاید هم از موسیقی جاز و خواننده های نو گلدی<sup>۱</sup> آن خوشم بیاید ولی بگوئید در کجا؟ البته در فضائی آزاد و چمنی دلباز که اقلاً نصف بیشتر این قبیل سر و صداها در ورای هوای وسیع پخش و بقول معروف هبائاً منشورا گردد و اجباراً همه نصیب پرده های گوش بی گناه نشود) این مراسم با همان صفای بی ریای ایلی منتها با مختصر تفاوتی که از لحاظ موقعیت محل و خانه شهری وجود دارد در نهایت صمیمیت و همگانی انجام میشود باین معنی که پس از خواستگاری و اجرای صیغه عقد پدر و مادر داماد به سلمانی محل (مثلاً استاد محمدجان) که وظیفه اخچی را معمولاً بعهده دارد یا بعهده داشت مأموریت داده میشود تا خانواده ها را از شرق محل گرفته تا غرب که منتها الیه آن اول چوگیها بوده دعوت به شرکت در عروسی نماید و به فامیل شهر نشین هم بوسیله دیگری اطلاع داده میشود که قدم رنجه فرمایند و از آنجائیکه همیشه یک نوع همبستگی و

۱. نوگلدی یعنی تازه بدوران رسیده

اتحاد وجود داشته و دارد هر خانه ای که از لحاظ گنجایش محل برای برگزاری مراسم عروسی مناسب باشد انتخاب و ساز نقاره در آنجا و روی یکی از پشت بامها زیر چادر مستقر میشد و رقص و پایکوبی و هلله و شادی بترتیبی که گفته شد در آنجا بحد اعلا میرسید و از مدعوین به نوبت از لحاظ شام و نهار و با غذاهای طبیعی عالی و روغن حیوانی خالص ترکی و برنج کامفیروزی و گوشت بره چاق تازه و خورشهای مطبوع و حلواهای لذیذ که در تهیه این غذاها اکثراً زنان کدبانوی محل همکاری کرده بودند پذیرائی بعمل میآمد گاهی هم علاوه بر ساز و نقاره از دسته های مطرب کلیمی از امثال جلال آقابالا و رحیم قانونی<sup>۱</sup> و یا دسته سید رزاق که در شهر از محاذ تأثرهای محلی شهرت داشتند برای تکمیل مراسم شادی و شادمانی استفاده میشد. عصر روز عروسی که عروس را عده ای از زنها و دختران دم بخت به حمام برده بودند و از حمام مراجعت میکردند اهالی محل رقص کنان و پای کوبان از آنان با ساز و نقاره استقبال و مستقیماً عروس را بخانه پدر میبردند و اواخر شب با همان مراسم رقص و هلله و پای کوبی باز از خانه پدر به حجله میآوردند و دست بدست داماد می دادند صبح عروسی هم هر یک از مدعوین بر حسب استطاعت و به اقتضای نسبتی که با عروس و داماد داشتند از اشرفی و پهلوی و فتحعلی شاهی و دستبند و گردن بند و انگشتر و گوشوار و احياناً جواهر کادو میدادند و پس از گفتن تبریک بخانه خود میرفتند (یاد آن دور و زمان بخیر باد).

اهالی ایبورد بهمان اندازه که در شادی شرکت دارند خدای نخواستہ اگر بفهمند که فردی از افراد محل حتی اگر هم غیر بومی باشد مریض شده همگی ناراحت میشوند و مریض را دسته دسته و گروه گروه در خانه و یا بیمارستان عیادت مینمایند و نهایت موجب تأسف و تأثر میشود اگر بیماری فوت نماید و یا کسی در نتیجه تصادف از بین برود در تمام مراسم تشییع و کفن و دفن و ترحیم و هفته و سی ام و چهلم و سالگرد او همگی شرکت و با صاحب عزا ابراز همدردی مینمایند و حتی گاهی این همدردی را تا بحدی رعایت مینمایند که اقلاً تا چهلم متوفی مشکی پوش مانده و از هر گونه برگزاری مراسم شادی و طرب در این فاصله خوداری مینمایند.

در اعیاد مخصوصاً نوروز دید و بازدیدها و آمد و رفت ها بخانه یکدیگر با لباس های الوان زنان و لباس نو نوار مردان و کودکان دیدنی و تماشائی است و این رسم کهن و باستانی را با نهایت علاقه و بنحو مطلوب و بر حسب سنت دیرین و با گستردن سفره زیبای هفت سین و شیرینیا و میوه های رنگین بجای میآورند و اگر خدای نخواستہ کدورتی وجود داشته باشد کنار میگذارند و این زنگ کدر دلتنگی را با بوسه گرم عید و گفتن "عید شریف مبارک" از صفحه دلها میزدایند و کام خود را برای آغاز نمودن سالی نو در نهایت لطف و صمیمت شیرین میسازند انجام سایر مراسم ایام عید تا سیزده بدر و غیره چون با کلیه هموطنان عزیز هم سلیقه میباشند ذکر آن تکرار مکررات میشود و میدانیم که جماعت ایرانی فصل بهار را با هم و چه بسا که بدیگران نگذارند باغ و صحرا را همگی شاد همگی خرم و همگی بساط سبزه را پبای نشاط لگدکوب مینمایند.

۱. قانون یک نوع آلت موسیقی شبیه به سنتور است که میگویند از هندوستان به ایران آورده اند و در شیراز نوازنده منحصر آن رحیم و بعداً جلال پسرش میباشد.

**آموزش و پرورش** - ایبورد دارای یک باب دبستان پسرانه، یک مدرسه راهنمایی و یک باب دبستان دخترانه است که دبستان و مدرسه بنام نظامی و دبستان دخترانه بنام سرور میباشد. دبیران و آموزگاران این دبستانها و مدرسه راهنمایی غالباً از افراد تحصیل کرده محلی هستند معهداً اطفالی از محل بعلت کمبود ظرفیت پذیرش شاگرد و محصل ناچار به مرکز شهر میروند و عده قابل توجهی هم از لحاظ تحصیلات دبیرستانی و دانشکده در دبیرستانهای شهر و یا دانشگاه پهلوی و حتی خارج کشور به کسب دانش میپردازند.

اجمالاً اینکه در نو جوانان و اطفال شوق و ذوق و رقابت تحصیل بنحو شایان تقدیر وجود دارد. ناگفته نماند که اهالی این محل اگر از مواهب دانش بحد زیاد برخوردار شده اند که تعداد زیادی دکتر، لیسانس، دیپلمه در آن بعرضه وجود رسیده و یا از موهبت های دیگری از قبیل خیابان، برق، لوله کشی، گاز برخوردار شده اند، همه در سایه پیشرفت های مملکت در تحت توجهات سلسله و دودمان پر افتخار پهلوی و دوران پنجاه ساله سلطنت شاهنشاهی آنان بوده است والا قبلاً بجز مکتب خانه ملاحظه‌شعلی و حکومت چوب و فلک از مدرسه و دبستان خبری نبوده است.

**موقعیت محلی** - ایبورد شیراز در قسمت شمالی شهر شیراز دامنه معروف به تل شاهزاده (این تپه چون اکثراً محل تفرج شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله بوده باین نام معروف شده است) خانه های این محل از آسیاسه تائی (بولوار علم) شروع و به ابتدای چوگیها ختم میشود که البته تا ارتفاعات تپه ها نیز خانه سازی شده و منظره چراغها در شبها از بالای تپه ها تا دامنه آن و بولوار ایبورد زیبا و تماشائی است. کتابخانه دانشگاه پهلوی، پایگاه زلزله شناسی، مخزن های آب لوله کشی شهر در ارتفاعات تپه های ایبورد قرار دارد. بیمارستان روانی حافظ، هنرستان عشایری، بهداری ژاندارمری در مجاورت ایبورد است (متأسفانه باید گفت خود محل از لحاظ درمانگاه و مراکز درمانی در مضیقه بوده و با اینکه بیمارستانی چون بیمارستان نمازی نزدیک آن است از آنجائیکه پذیرش بیماران در این بیمارستان چه از لحاظ مادی و چه از حیث اختصاص و انحصار اطاق و تختخواب تابع تشریفات و مواجهه با مشکلاتی است که اکثر مردم این محل میگویند: بر لب آب حیات تشنگیم کشت.

در ایبورد مغازه و دکاکین نانوائی و قصابی منحصر بفرد است و نمیتواند جوابگوی احتیاجات و نیازمندیهای مردم محل بوده باشد و بهمین جهت مردم ناچارند احتیاجات خود را از بازار شهر که تا ایبورد سه کیلومتر فاصله دارد تأمین نمایند. از لحاظ وسایط نقلیه اتوبوسهای سازمان اتوبوسرانی به تعداد معدود در ایاب و ذهاب هستند مبدأ این اتوبوسها فلکه شاه چراغ (ع) و خط سیر آن از خیابان لطفعلی خان زند، باغشاه و مقصد ایبورد و از ایبورد خیابان زند و گود عربان را طی نموده مجدداً بشاه چراغ میروند. تاکسی ها بعلت دوری راه با اکراه به ایبورد آمد و شد مینمایند ولی خوشبختانه چون اکثر محلی ها دارای اتومبیل های شخصی میباشند راضی نمیشوند قوم و خویشها را در مضیقه وسیله به بینند و هر وقت بر خورد نمایند آنانرا سوار اتومبیل و یا ماشینهای دیگر خود مینمایند.

**جمعیت ایبورد** - با توجه باینکه هر خانوار را بر طبق عرف و معمول رویهمرفته اعم از مرد و زن پنج نفر حساب کنیم چون در حدود یکهزار خانوار در این محل سکونت دارند بنابراین با جزئی اختلاف میتوان جمعیت ایبورد شیراز را پنج هزار نفر حدس زد (اینکه گفته شد میتوان حدس زد برای این است که اخیراً سرشماری دقیقی بعمل نیامده است) و آنچه را که مسلم است جدیداً قریب به یکصد خانوار اعم از شهری و ایلی در اینجا زمین خریده و بنای خانه نهاده و

سکونت گزیده اند و بهمین جهت هم قیمت زمینها مانند جاهای دیگر بحد سرسام آوری قوس صعودی نموده و کار باینجا کشید که قسمتی از باغات با صفا که حتی تفرجگاه اهالی شیراز بود تفکیک و بفروش رسید و به خانه های مسکونی تبدیل گردید (افسوس از این عامل بنیان بر انداز که درختان شیراز جنت طراز را به تیرهای آهن و سیمان مبدل ساخت) جدولهای خیرات موقوفه میر معین الدین و میری و بند و حاج شمس از ابیورد عبور میکنند و باغات شرقی و شمالی شهر نیز از آنها مشروب میشود.

**شغل اهالی** - اطراف ابیورد جائی برای زراعت ندارد. بالای آن تپه و پائینش رودخانه خشک و بقول مرحوم فرج اله محمد آقائی اهالی این محل باید از خارج از محیط زندگی تحصیل معیشت نموده و در اینجا یعنی بین تپه و رودخانه خشک صرف مخارج عائله خود بنمایند. بنابراین در این محل از انواع و اقسام افراد دارای مشاغل مختلف بصورت کلکسیون بچشم میخورد: اداری، سپاهی، بازرگان، دکتر، مهندس، پیشه ور، دامدار، کارگر، کشاورز (در دهستانهای دیگر زراعت دارند)، صنعتگر، پیمانکار، رفتگر و از این مشاغل جمعیت ابیورد را تشکیل داده اند و از ابتدای سکونت در شیراز و این محل بفرخور استعداد و ذوق و ظرفیت و دلخواه هر کجا شغلی مناسب حال سراغ کرده اند بدنبال آن رفته و چه بسا موفقیت های شایانی حاصل نموده اند. مثلاً در ابتدای تشکیل توپخانه در فارس افسران و درجه داران آن اکثر آ از ابیوردی ها بوده اند که میتوان از افراد مهم آن بشرح زیر:

مصطفی قلیخان شجاع الممالک سرتیپ (میرپنج)، حاج علی کرم خان شجاع نظام سرتیپ (میرپنج)، فرج اله خان هژبر نظام، حیدرقلی خان قهرمانی سرهنگ، سلطان محمدخان، نادعلی خان یاور، اعتمادنظام (کهندل خان)، محمدعلی خان سلطان شجاعی، آزادخان شجاعی، حسنعلی خان سلطان شجاعی، امان اله خان اقتدار نظام، محمد حسن خان سالار مسعود، محمدعلی خان شجاع الملک، محمد حسینخان منتصر الممالک، علی اکبرخان سرهنگ، خان باباخان سرهنگ، آقاجان بیگ وکیل باشی، رستم خان برادر کربلائی غلامحسین سامی وند، علی محمدخان پسر خانباباخان، حاج قربانعلی، شاهمیرزا، مرادیگ، شعبانعلی، فریدون بیگ، کربلائی غلامحسین سامی اسدی، کربلائی جمشید، کربلائی یارمحمدسامی، حاج جانمحمد سامی، کاکاخان بیگ، محمد حسن بیگ، کربلائی عبدالحسین، کربلائی آقاعلی، طاهربیگ، کربلائی ابوالقاسم، حسینعلی خان شجاعی سلطانی، براتعلی بیگ، کرم بیگ سامی، خداوردی بیگ، کربلائی شهباز، بابانصیر بیگ، اله کرم خان اژدری، رحیم بیگ برادر علیرضاییگ، علی محمدخان، کربلائی رجبعلی، آقا میرزا، یعقوب بیگ، علی بیگ پدر آقا میرزا عبدالعلی شجاعی نام برد.

(این افراد در بوشهر خدمت میکرده اند و اسامی مزبور از یادداشت های آقای میرزا علی آقا شجاعی مورد استفاده قرار گرفته که از ایشان متشکرم)

بطوریکه اشاره شد اهالی ابیورد شیراز در دوائر دولتی مانند دارائی، گمرک، شهربانی، ارتش، آموزش و پرورش، بهداری، بانک، کشاورزی، کار، تأمین اجتماعی، دانشگاه، شهرداری و غیره اشتغال داشته و دارند. برخی هم به تجارت و دامداری بین طوایف ابیوردی چادر نشین، پیشه وری در شهر و خارج از شهر و از این قبیل اشتغال داشته و دارند. هر یک در موقعیت و شغل خود اهمیت داشته اند.

مرحوم حاج عبدالله در تجارت، حاج شیخعلی مجتهد، در ایلات میرزا نصراله خان معین دفتر و غلامحسین خان قهرمانی و میرزا شاهرضا خان قوام دفتر، در محل علی قلی خان کلانتر معروفیت داشته اند، میرزا ابوالفضل و برادرانش در زراعی و

تجارت، فرج اله خان هژبر نظام توپچی قابلی بوده. حاج یارویس در مهمان نوازی در بین کلانتران و رؤسای قشقائی شهرت داشته و بهر حال بر خورداریها، جهانشاهی ها، سامی وندها، مرادی ها، خوبیاری ها، محب پورها، عربشاهی ها، صفرشاهی ها همه و همه در اجتماع مؤثر بوده اند.

اخیراً بر حسب آمار تقریباً دقیقی که با اسم و رسم بآنها اشاره خواهیم کرد میدانیم تعداد زیادی افسر، دکتر، مهندس، دبیر، اداری، لیسانس، دیپلم در فامیلهای ایبوردی هر یک در قسمتی از اجتماع و نقاط کشور مشاغلی حساس را عهده دار و در خدمت به میهن و شاهنشاه مقامی ارزنده داشته در کسب افتخارات این محل سهمی بسزا دارند. در اینجا چون باید از هر گونه شایبه و ریا و تعصب بدور بود و عادلانه به بیان مطلب پرداخت لذا بهمانگونه که بذکر هنر مبادرت ورزیدیم معایب را نیز از نظر دور نخواهیم داشت و اذعان میکنیم که در بین خصائل نیکو و خوبی اهالی که گفته شد صرفاً نباید این جمعیت بنسبته زیاد را عموماً معصوم و باصطلاح مریم فرشته و عیسی بافته تصور نمائیم بلکه در بین همین جماعت اگر معدودی هم ناصالح، شرور و بی بند و بار وجود داشته باشد چندان تعجبی ندارد زیرا بقول معروف مسجد همانطور که محراب دارد میبایستی منجلاب هم داشته باشد چون اقتضای طبیعت و نظام اجتماع از بدو خلقت همین بوده و تا رذائل نباشد خصائل نیکو نموداری نخواهد داشت و این قبح رذائل است که حسنها را جلوه میدهد. در هر حال از خدای بزرگ مسئلت داریم نه تنها در ایبورد شیراز بلکه در دنیای بشریت هر تعداد که منحرف وجود دارد خودش هدایت و اصلاح نماید که انشاءاله دنیا بهشت برین گردد.

داستانی بیاد آمد که ذکر آن در اینجا بی مناسبت نیست و بلکه خود برای خوانندگان تنوع خواهد بود. مرحوم فرصت الدوله در آثار عجم مینویسد: مقارن ایام یاغی گری رضاخان عرب شخصی بود از طایفه ایبوردی و پنجه علی نام داشت. آن نیز در شرارت تالی رضاخان مذکور بود بلکه بدتر. مدتهاست مرده است. سه پسر از او بجای مانده و آنها هم بنای فساد و دزدی را گذارده بودند و بسبب اینکه صاحب طایفه و ایل و حشم بودند گرفتارشان خیلی دشوار بود. از آنجا که موکب اقبال این آفتاب چرخ سروری (نظام السلطنه حاکم فارس، ۱۳۱۱ هجری) همیشه اوج سعادت را مساعد است حکم محکم از جانب بندگان شرف صدور یافت که آقا باباخان، پسر محمد یوسف خان فیلی که یکی از مردان با کفایت است و سالهاست خدمتهای نمایان بدیوان اعلی کرده برود و پسرهای پنجعلی را گرفته بیاورد. مشارالیه از سمت خرامه و سروستان رفته اردوی خود را در تنگ مشهور به قمشه (قشقه) که راهی بیراه است عبور داده صبحگاهی بر آن قوم شیریر یورش آورده پسرهای پنجعلی با بعضی دیگر را دستگیر نموده بشیراز آورد و الحال محبوسند تا چه حکم درباره آنها بشود. خان مشارالیه (آقا باباخان) بواسطه این حسن خدمت و کفایتی که دارد بدرجه سرهنگی مفتخر و سر افزا گردید. منظور از شرح قضیه بالا این بود که به خوانندگان عزیز گفته باشیم در هر قومی صالح<sup>۱</sup> هست، طالح<sup>۲</sup> هست، مؤمن هست، شقی هم هست و انواع و اقسام خوبیها و بدیها وجود دارد و خوشابحال فامیل و طایفه و قبیله و اهالی شهر و مملکتی که میزان و تعداد افراد ناصالح آن در خوبیهایش مستهلک شده و حکم صفر داشته باشد.

**صنعت** - قالی بافی در ایبورد شیراز از هنرهای زنان آن محسوب و قالیهای ایبوردی و یا ابوالوردی بسیار معروف و زیبایی آن مشهور است (آقای سیروس پرهامی درباره قالیهای این محل جزوه ای جالب منتشر نموده است) هر چند در

۲ - طالع: مردان بد سیرت

۱ - صالح: مردان نیک سرشت

ایبورد قالی را بر حسب معمول سایر عشایر فارس روی سطح زمین و یا کف اطاق می بافند و بصورت کارگاههای بزرگ دارباف (عمودی) نیست ولی از نظر لطافت و ظرافت و طرح و رنگ آمیزی و تار و پود طبیعی و بکار بردن پشم خالص (حتی در بعضی از گل و بوته های آن و نقش و نگارها کرک هم بکار میبرند) خیلی زیبا و ارزنده است و اگر بانوان کدبانو و هنر آفرین دست و پنجه های خود را در این طریق و عرضه قالیهای لطیف و زیبا رنجه میدارند و مدتی وقت صرف آن میکنند و بچشم و اعصاب خود زحمت میدهند نتیجه و ما حاصل این زحمتها همینقدر کافی است که در حال حاضر هر قطعه از قالی و قالیچه ایبوردی با بهترین قالیهای کاشان، تبریز، کرمان، اصفهان، نائین، مشهد و اکثر نقاط فارس رقابت مینماید و چه حیف که چون بصورت کارگاه و دارباف متداول نیست قطعات آن حداکثر از شش متر (۲×۳) نمی تواند بیشتر باشد و بهمین جهت هم جنبه تشریفاتی و تزئینی آن به تجارتی می چربد. ایبوردیهائی که در بین طوایف کَشکولی زندگی میکنند بر اسلوب و طرح و نقشه قالیهای کَشکولی قالی می بافند و قالی و گلیم و جاجیم های زیبا و خوب عرضه میدارند. نگارنده معتقد است که اگر قالی بافهای ایبورد از لحاظ سرمایه مادی و معنوی تشویق و مورد حمایت و مساعدت قرار گیرند در توسعه این هنر ارزنده گام بزرگی برداشته شده باشد. انشاءاله بامید آنروز.

**علاقات ایبوردیها** - همانطوریکه گفتیم ایبوردیها و یا بطور کلی ایل اینانلو همه قبلا بصورت چادر نشینی زندگی میکرده اند و محلهای بیلاقی و قشلاقی داشتند و آغاز ساختمان محل ایبورد فعلی از سال ۱۲۹۳ هجری قمری و در زمان حکومت فرهاد میرزا (معمدالدوله) بوده است. ئیلاق آنها سر حد چهاردانگه (اوجان)، لاله گون، کناس، شهربالا، اشکفتخان، جدول نو، حسن آباد، جعفر آباد، قدم آباد، اردلی، ده خیر، اسپاس، رضاآباد بوده که در حال حاضر هم فامیل عبداللهی و ایبوردی در بعضی از نقاط این دهستان (بخش) علاقه زراعتی دارند.

قرائن نشان میدهد که قسمتی از ایل ایبوردی در حدود مشهد مرغاب و بازارگاد سکونت داشته اند که حتی قریه ای هم بنام بلوردی (ایبوردی) در دهستان مرغاب (مادر سلیمان) وجود دارد. منطقه ابرج و رامجرد (رزمجان)، چمنی، پل نو و ایوب نیز از نقاط ئیلاقی تیره های ایبوردی محمودیگی و عباس بیگی (شیرازی و حاجیوندی) بوده و میباشد. بلوک کامفیروز محل داد و ستد و معاملات اکثر ایبوردیهاست و این جوشش و گروهش نسبت به کامفیروزی ها از زمان اسداله خان چهارده چریک (ایبوردی) باقی و برقرار مانده که در کامفیروز نفوذ داشته است. قراء کهمین و چم ریز و چم شیر متعلق به ایبوردیها بوده که در نتیجه ایجاد سد داریوش این قراء در دریاچه مستحیل گردیده.

قشلاق ایبوردیها شاپور کازرون، آب کنارو، مله اره، احمدآبار، پل ابگینه، کازرون، دهستان جره شامل سریزجان، بالا ده، سیس، بیدکان، باغدشت، تل کا، کوری، نوجین، فراشبند، هنگام، دهرم و در سمت جهرم خفر، تادوان، علی آباد، محمودآباد، گوکان، خافترا، قلینی و دهستان سیمکان، بهجان، بادنجان بوده است. ئیلاق بعضی از ایبوردیها هم خرک و چرمکان (چارمکان)، خان زنیان، دشت ارژن، چهل چشمه، زنگنه، بن رود، گچ نقاشی و آب پرده و کودیان است.

## فصل دهم

### فامیل‌های ایبورد

حال که تا حد امکان از اوضاع و احوال و تاریخچه ایبورد مطلع شدیم ضرری ندارد که اسامی فامیل‌های این محل را نیز بدانیم باشد که نسل‌های حاضر و آینده‌گذشتگان و اجداد خود را بشناسند و چه بهتر که آنرا برای احتراز از قلم افتادگی بترتیب حروف الفبا ذکر نمائیم. توجه بفرمائید تا بعرض برسانم:

ایبوردی‌های شیراز اکثراً از اولاد شخصی بنام عربشاه هستند باین معنی که پسران عربشاه عبارت بوده اند از برخوردار، صفرشاه، علیشاه، ایمانشاه که هر یک از اینها خود سر سلسله خاندانی میباشند.

**فرزندان برفوردار:** کریم آقا حاجی حاتم بیگ، عبدالرحمن بیگ، رحیم بیگ.

**فرزندان صفرشاه:** علیمحمد، عوضعلی، محمد آقا، رحیم، سامی، عزیزخان، رحمن، خالق، قربانخان.

**فرزندان علیشاه:** مختار آقا، سبزعلی، طهماسب، قره‌خان، آزادخان، کربلایی عوضعلی، نوشاد، هدایت، امیرخان بیگ.

**اولاد ایمانشاه:** حیدری‌ها و معروف به بایقلی هستند که اسامی آنها بموقع ذکر خواهد شد.

نواده افراد بالا که جمع اهالی ایبورد را تشکیل داده اند هر خاندانی برای خود نام فامیلی اختصاص و بدان نام شناسنامه گرفته اند که بشرح زیر میباشند.

**ایبوردی، اخوان، انصاری، بیرامی، جمشیدی، جهانشاهی، جزغانی، حاتم پور، حاجی وندی، حسن بیگی، حیدریان، حیدری، خالقی، خشامن، خویاری، زمانپور، سامی، شجاعی، صائمی، صفری، عبداللهی، عربشاهی، علیشاهی، قهرمانی، کریم آقائی، محب پور، محبی، محمد آقائی، مرادی.**

**ایبوردی -** میرزا شاهرضا معروف به قوام دفتر پسر حاج آقا میرزا پسر حاج غلامرضا پسر حاج عبدالله پسر اسماعیل که

از اولاد حاج عبدالله بزرگ سر سلسله خاندان عبداللهی است و نام فامیلی ایبوردی اختیار نمود. مرحوم میرزا شاهرضا شخصی با سواد و محاسب و زارع بود شغل او منشی‌گری و باصطلاح فرد نویس خوانین قشقائی مورد احترام افراد ایل و در جنگ بین الملل اول در معیت مرحوم سردار عشایر و در جریان مبارزه با انگلیسها شرکت داشته. علاوه بر این موقعی که مرحوم سردار عشایر دهستان ممسنی را از حاج معین‌التجار بوشهری (پدر امیر همایون و آقایان بوشهری‌ها) اجاره مینماید امامقلی خان رستم و امیر و بهمن که از خوانین و افراد معروف ممسنی بوده و در پرداخت سهم مالکانه و مال الاجاره استنکاف داشته مرحوم قوام دفتر را مأموریت میدهند و به کمک ایاز کینخا کلانتر دره شوری امامقلی خان و اتباع و عشیره او را تحت انقیاد و اطاعت در می‌آورد و سهم مالکی مرحوم حاج معین‌التجار بوشهری مورد اجاره مرحوم سردار عشایر و همچنین سهم دیوانی را وصول و ایصال مینماید.

عیال مرحوم میرزا شاهرضا قوام دفتر صفری دختر مرحوم رضاقلیخان پسر مشهدی حبیب‌اله بود یک پسر بنام غلامرضا و پنج دختر بنامهای حاجیه ساراخاتون، قمر سلطان، ملک لقا، حاجیه بهجت و حاجیه طلعت دارد. غلامرضا خان با سواد و خوش خط مدتی منشی استانداری و کارخانه قند مرودشت در فن ماشین نویسی ماهر از هنر موسیقی خصوصاً ویلن بهره

مند است. همسر او خمار دختر مختارخان گرگین پور قشقائی فرزندان بنام دکتر سیروس ایبوردی تحصیلاتش در رشته کشاورزی، آسیب شناسی و بواسطه استعدادی که داشت بخرج دولت برای تکمیل تحصیل و طی درجه دکترا بامریکا رفت. فعلا رئیس امورباغبانی دانشگاه پهلوی و در دانشکده کشاورزی مدارج استادی را طی میکند. همسر او هماخان دختر سرهنگ نوازله جهانشاهی فرزندان بنام هاله و گلنار دارد. شاپور (فیروز) ایبوردی پسر دیگر غلامرضا خان دیپلمه و در اداره کل آبیاری فارس دارای شغلی حساس و علاوه بر این فعالیت صنعتی و زراعتی هم با دائی های خود حبیب اله خان و غلامحسین خان گرگین پور مشترکاً دارد. مهین تاج دختر غلامرضاخان همسر مشهدی عطا کیانی پسر حاج شیر علی بکیانی کامفیروزی است. فرزندان بنام بهادر، داریوش، مهران و ویدا دارد که بهادر همسری بنام محبوبه دختر عزت اله کیانی اختیار و حاصل این وصلت دختری است بنام یاسمن. دختران دیگر غلامرضاخان کیهان که در سال دوازدهم تحصیل و پریوش دیپلمه در دانشکده کشاورزی شاغل و با نصراله قهرمانی پسر دکتر محمود قهرمانی ازدواج نموده است.

حاجیه سارا خاتون دختر میرزا شاهرضا خان زنی است فاضله و طبع شعری هم دارد. سه بار بمکه معظمه مشرف شده. ابتدا همسر مرحوم میرزا ابوالفضل پسر حاج عبدالله تاجر بود بعد از او بعقد ازدواج مرحوم مختارخان گرگین پور در آمد (گردنه امامزاده اسماعیل که یکی از راههای صعب العبور سرحد چهاردانگه میباشد به همت و هزینه شخصی حاجیه خانم سارا خاتون ایبوردی ساخته شده و ماشین رو گردیده است). قمر سلطان دختر دیگر قوام دفتر همسر مظفر قهرمانی (نگارنده) میباشد. ملک لقا عیال محمدرضاخان عبداللهی پسر حاج شکراله است و حاجیه بهجت عیال حاج عبداللطیف عبداللهی و حاجیه طلعت عیال سعدیخان پسر حاج نوراله میباشد (حاجیه بهجت و حاجیه طلعت هر دو از هنر قالی بافی بهره کافی داشته و قالیچه های ظریف میبافند).

**اخوان -** مرحوم کاکاخان بیگ پسر جعفر پسر حسن بیگ پسر کریم آقا پسر برخوردار پسر عربشاه، اصلاً برخورداری و کریم آقائی است ابتدا نام فامیلی اقحوانی (که در لغت گل بابونه را معنی میدهد) اختیار کرده بود بعداً آنرا مبدل به اخوان نمود. مرحوم کاکاخان بیک مردی بود با سواد، فاضل و مطلع. اشعار شعرائی مانند مولوی و مخصوصاً قآنی را اکثراً حفظ داشت. در ابتدای تشکیل قشون اس- پی- آر وارد ارتش گردید بسیار شجاع بود، مدتی مأمور حدود کرمانشاه و نقاط مرزی غرب و پس از مدتی مستعفی و به فعالیت زراعتی و معامله گری پرداخت. اخیراً امور خیریه مرحوم حاج میرزا لطف اله محرر را در پرورشگاه کودکان اداره و مورد توجه و علاقه آقای فضل اله محرر بود. همسر او مرحوم حاجیه صغری دختر حاتم بود. فرزندان بنام منوچهر، کیامرث، فرامرز، بیژن، عفت، سلطنت، پروانه، روح انگیز، فرخ دارد. دختری هم بنام ژاله داشت که دختر خوبی بود و جوانمرگ شد. منوچهرخان افسر ارتش بسیار رشید و لایق و با سواد و صرف توجه فرماندهان میباشد. همسر او پریدخت دختر مرحوم نعمت اله جهانشاهی فرزندان بنام مهرزاد، بهزاد، شیوا دارد. فرامرز پسر کاکاخان بیک دیپلم در سازمان تأمین اجتماعی مشاغلی حساس دارد. همسر او زرین تاج دختر حاج محمدآقا محب پور فرزندان بنام محمدرضا و شهروز دارد. کیامرث پسر کاکاخان بیک در بانک صادرات مشغول و عهده دار امور کارپردازی است و بیژن برای ادامه تحصیل به انگلستان رفته است. خانم عفت همسر جمشید قهرمانی پسر معین دفتر و سلطنت همسر کریم کریم آقائی فرزند محمدامین خان. پروانه همسر فریبرز حسن بیگی

پسر مشهدی رسول، فرخ همسر جهانبخش پسر حاج محمدحسین کریم آقائی و روح انگیز همسر محمدخان حاجیوندی است.

**انصاری** - این فامیل از ایبوردیه‌های اصیل و معروف به اولاد حاج بصیر میباشند که پسران حاج بصیر امامقلی، کربلائی حسینعلی، حاج علی اکبر بود. پسر امامقلی حاج محمدقلی و پسران حاج محمدقلی احمد و محمود انصاری هستند. فرزند کربلائی حسینعلی، حسن خان پسران حسن خان حمید، صمد، حسین و ناصر، محسن و پسران حاج علی اکبر عبارتند از حاج غلامحسین، مشهدی محمدآقا، حاج دادرس. پسران حاج غلامحسین غلامرضا خان، قدرت اله، هدایت اله، و رسول آقا است. غلامرضا خان کارمند عالیرتبه و فاضل و دانشمند آموزش و پرورش همیشه دارای پست های حساس از قبیل نظامت دبیرستان ها و مدیریت داشته است فعلا بازنشسته میباشد. بسیار محبوب، مؤدب، متین، نسبت به فامیل مهربان و متعصب. اکثر جوانان ایبوردی از شاگردان او هستند و حق بزرگی گردن همه دارد. مرحوم حاج غلامحسین انصاری دو دختر هم دارد که یکی بنام خانم صفا همسر پسر حاج رضا عظیمی دوانی و دیگری عیال اردلان شمس است. مشهدی محمدآقا پسر حاج علی اکبر فرزندی بنام کرامت اله قهرمانپور دارد که مردی است بسیار خوب و مورد احترام. حاج دادرس پسرانی بنام نصراله خان بازنشسته ارتش و یداله خان عضو عالی رتبه بانک ملی و مهندس عبدالله و اکبرآقا دارد. مرحوم حاج دادرس دارای شغل تجارت قماش و در بذله گوئی و خوش مشربی معروف بود.

**جمشیدی** - این فامیل اصلا جرکانی هستند و از سالها قبل به ایبورد شیراز آمده سکونت اختیار و مواصلت نموده اند. از این فامیل میتوان قره خان و کربلائی علیرضا و کربلائی محمد حسین پسران کربلائی محمدرضا و ملک حسین را نام برد. قره خان فرزندان محمدرضا و محمد میرزا. کربلائی علیرضا دو عیال اختیار کرده که یکی مادر علی اکبر جمشیدی و غلامحسین بود و دیگری نازی خواهر حاج غلام زمانپور که دختری بنام حلیمه دارد و عیال محمدرضا پسر قره خان بود. علی اکبر درجه دار و همدریف افسر باز نشسته شهربانی. عیال او دختر کربلائی محمد حسین و پسری بنام محمد دارد که افسر ژاندارمری است و یک پسر هم بنام قاسم دارد دخترش هم همسر بهمن پسر یوسف خان سامی است. کربلائی محمد حسین پسرش حسن آقا درجه دار شهربانی و دخترش همسر علی اکبر جمشیدی است - ملک حسین جمشیدی فرزندی بنام کرامت، علمدار، اکرم، عبدالحسین دارد.

**جهانشاهی** - این فامیل را جهانشاوند هم میگویند. معروف است که اصلا از ایبوردیه‌های خلیج هستند ولی بیشتر احتمال داده میشود که جهانشاه جد اعلائی این فامیل نیز با صفرشاه و علیشاه و ایمانشاه برادر بوده باشد. بهرحال تا آنجا که اطلاع داریم نورمحمد بیک پسرش قره محمدبیک و پسر قره محمدبیک حاج شعبانعلی بوده. حاج شعبانعلی فرزندی بنام حاج مرتضی، کربلائی فتح اله، حاج احمدعلی، خاور، زبیده، خاتون داشته است. حاج مرتضی دو عیال اختیار کرده که یکی مادر حاجیه صغری عیال حاج حبیب اله خان و دیگری بنام سارا دختر حاج نور محمد صالحی حسن آبادی بوده است. کربلائی فتح اله پسر حاج شعبانعلی نیز دو همسر اختیار نمود یکی بنام معصومه دختر علی قلی بیک کلانتر که از او فرزندی بنام حاج حبیب اله، نوازله، رحمت اله، امیربهدار دارد و دیگری بنام حاجیه مریم دختر کربلائی یارمراد کهواده قشقائی که از او دختری بنام پیروش دارد.

حبیب اله خان جهانشاهی از افراد مطلع و با سواد و متدین قبلاً در نظام وظیفه کارمند و منشأ اثر بود و فعلاً نیز در فعالیت های اجتماعی از قبیل عضویت شورای داوری وجودی ارزنده است. پسری بنام ایزدبخش دارد برای ادامه تحصیل بامریکا رفته. بسیار متین و معقول و علاقمند به تحصیل میباشد. دختران حاج حبیب اله عبارتند از نسرين همسر حسن آقا محمد آقائی. پریچهر همسر نادر کریم آقائی (شاپور) و مهین عیال نادر عبداللهی و فرخ لقا عیال سردار زمانپور و مهوش عیال رحیم حیدری است.

سرهنگ نوازاله خان جهانشاهی فرزند کربلائی فتح اله بازنشسته ارتش از افسران لایق و شایسته مدتها در شهرستانهای مختلف فارس و اخیراً در مرکز شیراز رئیس نظام وظیفه و رئیس منطقه فارس بوده در فعالیت های اجتماعی مؤثر و چند دوره عضو انجمن شهر شیراز و هم اکنون بواسطه حسن شهرت از طرف مردم شیراز و اهالی ایبورد به نمایندگی دوره بیست و چهارم قانونگذاری مجلس شورای ملی انتخاب و وکیل مجلس میباشد. در دوران عضویت انجمن شهر مساعی و مجاهدت ایشان در پیشرفت عمران و آبادی ایبورد قابل تقدیر و تحسین است. همسر او بنام خانم تاج دختر شاهرضا بیگ حاجیوندی ایبوردی فرزندان بنام دکتر داریوش، مهندس کورش، خشایار، گیتی، هما، ویدا، میترا (گوهرشاد) دارد. دکتر داریوش متخصص در امراض زنان فارغ التحصیل از آلمان طبیبی است حاذق بسیار محجوت و مردمدار. عیال او دکتر پروین شجاعی دختر تیمورخان متخصص در امراض کودکان فرزندان بنام کسری و یاسمن دارد. مهندس کورش پسر سرهنگ جهانشاهی مهندس راه و ساختمان فعال و با هوش و پیمانکاری های عمده را قبول میکند. اخیراً در عملیات توسعه و نوسازی اطراف حرم حضرت رضا نقش مؤثر و وظیفه مهمی را بعهده دارد. عیال او پوران دختر حاج غلام زمانپور فرزندان بنام سارا و ساسان دارد. گیتی دختر سرهنگ نوازاله خان همسر مهندس عزیز جهانشاهی و هما همسر دکتر سیروس ایبوردی و ویدا همسر امیر عبداللهی و میترا همسر دکتر فرج اله دهقانی فرزند حسین از اهالی اباده طشت ارسنجان میباشد.

رحمت اله خان جهانشاهی پسر کربلائی فتح اله عضو عالی رتبه بانک ملی همیشه دارای مشاغلی حساس از قبیل ریاست بانکهای ملی شهرضا، یزد، آبادان، رضائیه بوده و هم اکنون که بازنشسته میباشد در بخش خصوصی عهده دار شغلی مؤثر است. مردی مهربان، باسواد و مخصوصاً در امور بانکداری و محاسبات استعدادی فوق العاده قوی دارد. همسر او محترم خانم دختر یشمودخان پسر کربلائی نادعلی خان شجاعی است. فرزندانش بهروز، مینو، مسعود، شعله، مینا، ژاله، ژیللا میباشد که همگی یا تحصیلات عالی دارند و یا مشغول به تحصیل میباشند. سرهنگ امیربهدادخان پسر کربلائی فتح اله بازنشسته ارتش از افراد لایق و شایسته رسته مالی بسیار مهربان، خوشخو، خنده رو، همیشه دارای پستهای حساس بوده وجودی ارزنده و دوست داشتنی است. همسر او مهین خانم دختر یشمود خان شجاعی فرزندانش شهرام، جهانگیر، بهنام و جمیله میباشد که تحصیلات عالی دارند. پریوش دختر کربلائی فتح اله همسر علی زمان زمانپور پسر حاج غلام است.

حاج احمدعلی جهانشاهی پسر حاج شعبانعلی مادرش حسنی جان از اهالی مثقان کوهمره است. در عشایر قشقائی مخصوصاً دره شوریهها معامله داشت. اخیراً در شیراز مغازه خواربارفروشی دارد. مردی است متدین همسر اول او فاطمه خانم دختر حاتم بیگ سامی وند و نوه دختری قباخ قلیخان است. فرزندان بنام سهراب، بهرام، شهلا، مهین دارد. همسر سهراب سعیده دختر آقا سید حسام الدین فالی است. بهرام فرزند حاج احمدعلی را فرهنگ هم مینامند. در آموزش و

پرورش از آموزگاران و دبیران فعال و خوب است. عیال دیگر حاج احمدعلی بنام قمر خانم خواهرزاده خانم تاج همسر سرهنگ جهانشاهی است. فرزند او غلامحسن میباشد.

نگهدار فرزندان حاج علمدار و کربلائی علیمراد. حاج علمدار دو عیال اختیار کرد یکی ربابه دختر کربلائی خان بابا و خواهر زاده مشهدی رضاخان (دختر عمه کربلائی شهربانو همسر کربلائی حیدرعلی حیدریان) و یکی هم بنام حاجیه مریم دختر کربلائی یارمراد کهواده قشقائی که بعد از حاج علمدار بعقد کربلائی فتح اله جهانشاهی در آمد. کربلائی علیمراد پسر نگهدار عیال او سکینه دختر علی قلی بیگ فرزندان بنام ناصر، منصور، محسن، یزدان بخش دارد. ناصر پزشکیار ژاندارمری و مدتها در دشمن زیاری بوده است. همسر او نصرت دختر نجفقلی خان سامی وند فرزندان نادر، شهدخت، پوران، آذر، همسر نادر دختر حاج دوستعلی کامفیروزی است و آذر عیال امامقلی آدمیت پسر زیادخان است. همسر منصور دختر کربلائی میرزا محمد شحنه احمدی شیرازی و فرزندان حامد، محمود، نگهدار، حمید، فخری است. محسن در سازمان تأمین اجتماعی همسر او پروین دختر نعمت اله خان جهانشاهی است فرزندان بنام فریده، فریبا، فیروزه، رقیه، علیرضا دارد که فریده همسر خداداد جهانشاهی فرزند مشهدی شهیدقلی است. یزدان بخش پسر کربلائی علیمراد درجه دار شهربانی همسر او قمر دختر مشهدی شهیدقلی میباشد. مجموعاً فرزندان کربلائی علیمراد افرادی مهربان، متین، و مؤدب میباشند. مشهدی شهید قلی پسر اله نظر پسر خدانظر فرزندان خداداد و قمر که خداداد دیپلمه و کارمند شهرداری است. جوانی بسیار محبوب و مؤدب و متین میباشد.

اله نظر (البته این اله نظر غیر از پدر مشهدی شهیدقلی است) پسرانش خدانظر و نعمت اله خان، خدانظر پسرش حاج نصراله در دانشگاه پهلوی اشتغال دارد. قبلا در ایل دره شوری معامله داشت و مورد احترام افراد این ایل میباشد. عیال او حاج حمیده دختر نعمت اله خان است. نعمت اله خان پسر اله نظر سه عیال اختیار کرده که اولی مادر حاجیه حمیده و دومی احترام خانم دختر طهماسب بیگ درمه ای قشقائی (خواهر الیاس دبیر بابکان) فرزندان بنام عزیز، پروین، پریدخت دارد. عزیز مهندس آرشیوتکت راه و ساختمان فاغ التحصیل آلمان و در ذوب آهن ایران شغلی مهم و مؤثر دارد جوانی است متین، باهوش و با استعداد و مهربان همسر او گیتی دختر سرهنگ نوازاله جهانشاهی، پروین دختر نعمت اله خان عیال محسن خان جهانشاهی و پریدخت همسر منوچهر خان اخوان پسر کاکاخان بیگ است. نعمت اله از مادر حاجیه حمیده دختری هم بنام طلعت دارد که همسر نوراله جهانشاهی پسر کربلائی آقاعلی است و فرزندی بنام عبدالله دارد. عیال سومی نعمت اله خان جهان سلطان دختر کربلائی امیر حمزه کریم آقائی بود. اله نظر دو دختر هم داشت که یکی همسر نور محمد و پسرش علیمحمد جهانشاهی استوار شهربانی مأمور استانداری است (علیمحمد از درجه داران خوب و جدی و متین میباشد) و دیگری نرگس همسر حاج غلام زمانپور بود. مادر علیمحمد بعد از فوت نور محمد بعقد رحیم پسر باباخان صفرشاهی در آمد که پسری بنام عیدی محمد دارد.

کربلائی عیسی خان پسر هاشم خان از مردان متدین و خوب این محل و در قرائت قرآن کریم اجری جزیل میبرد. خواهرانی بنام زرافشان و مشهدی خیرالنسا داشت که مشهدی خیرالنسا فرزندان بنام اسفندیار و بهیار دارد هر دو از درجه داران خوب شهربانی هستند.

**چزغانی ها** - از اعقاب تیره هائی از ایبوردی هستند که از چزغان بختیاری آمده اند. کرمعلی فرزند محمد پسرش

محمدعلی نظری فرزندانش نظر، عظیم، حسین، علیرضا، نوروزعلی فرزندش عبدالعلی فرزندان او جواد، جمال، محمدرضا، عبدالرضا، اکبر، جانعلی فرزندش علی (شاه علی) لطف اله فرزندانش عبدالله، عباس.

**حاتم پور** - شهباز فرزندانش اله قلی، امامقلی و حاتم. مادرشان دختر ملاعبداله کریم آقائی و نوه حاج قهرمانخان بوده است. همسر اله قلی بنام حلیمه دختر کربلائی خان بابا و دختر خواهر مشهدی رضاخان فرزندش علی باز. همسر دیگر اله قلی از حاجیوندی ها بوده پسرش محمد قلی و پسر او بیژن. علی باز درجه دار بازنشسته شهربانی همسر او خانم بی بی دختر کربلائی حیدرعلی حیدریان فرزندانش هاتف، منظر، زیبا. منظر عیال حاتم حاتم پور و زیبا همسر سرگرد عبدالحسین محمدآقائی فرزند مرحوم فرج اله محمدآقائی است.

امامقلی فرزندش ضیاءالدین (زیادخان) بود که خیلی با سواد و مطلع و سیستم مدرسه را در ایبورد بنیان گذارده. عیال او کلثوم دختر حاج عبدالرحمن کریم آقائی فرزندانش حسام، نظام، امامقلی، عزیزقلی که همگی نام فامیلی آدمیت دارند. عیال حاج حسام بهجت دختر حاج آقا بزرگ اسکروچی شیرازی فرزندانش ضیاء، جاوید، جواد، آقارضا، پری گل، زهره، مینا، کفایت، مهوش، ماریا، مژگان. امامقلی پسر زیادخان استوار شهربانی است. عیال او آذر دختر ناصر جهانشاهی است. فرزندانش مهران و مهرزاد میباشد. عیال عزیزقلی نارنگیس دختر نور محمدباصری. حاتم فرزندان او زبیده و محمدصادق مردی بود اجتماعی و مهربان. همسر او جهان سلطان دختر کربلائی امیر حمزه کریم آقائی فرزند بنام حاتم دارد بسیار باهوش، فعال، و باذوق و بذله گو و در کار معاملات ملکی است. عیال او منظر دختر علی باز فرزندان بنام روانبخش، نوربخش، جمال، چونلی، امید دارد. زبیده دختر حاتم عیال خدانظر پسر کربلائی خان بابا. خان بابا پسر خدانظر پسر کربلائی خان بابا پسر اکبریگ پسر عبدالرحمن بیگ پسر برخوردار که در حقیقت از فامیل کریم آقائی محسوب است ولی شناسنامه حاتم پور گرفته (مادرش زبیده دختر حاتم خواهر محمدصادق بود) عیال او شوکت خانم دختر اسحق بیگ و فرزندانش امان اله، زبیده، هما، شکوه، مجید، رضا است. خواهر خان بابا فاطمه عیال فرج اله محمدآقائی (دختر خدانظر). کربلائی خان بابا دو دختر داشته که ربابه زن حاج علمدار و حلیمه عیال اله قلی مادر علی باز بوده است.

**حاجیوندی** - کربلائی غلامرضا فرزندانش شاهرضا بیگ، مسیح خان، عباس خان. فرزندان شاهرضابیک محمدخان عضو عالیرتبه حسابداری اداره کل مخابرات بسیار مطلع و مهربان و در کار خود جدی و فعال است. همسر او روح انگیز دختر کاکاخان بیک اخوان فرزندانش حمیدرضا، کامران، مه رخ، ماریا، لاله، لادن می باشند. حمیدرضا دانشجوی دانشگاه اهواز است. پسر دیگر شاهرضا بیک مصطفی خان میباشد. دختر شاهرضا بیک خانم تاج همسر سرهنک نوازاله جهانشاهی است. فرزندان مسیح خان خسرو و پرویز است که خسرو مهندس دانشگاه میباشد. دختر زاده شاهرضابیک بنام قمر همسر حاج احمدعلی جهانشاهی است (حاج نادرخان قهرمانی پسر گرجی خان نیز از فامیل حاجیوندی و با شاهرضا بیک عموزاده میشوند).

**حسن بیگی (کریم آقائی)** - حسن بیگ پسر کریم آقا پسر برخوردارپسر برخوردار پسر عربشاه فرزندانش محمدخان و جعفر. محمدخان همسر او بلورجان دختر حاج غلامرضا پسر حاج عبدالله فرزندان بنام حاج محمدحسین و

محمد و خیرالنساء داشت. حاج محمد حسین مردی متدین و باحمیت و مهربان و با غیرت و خیر بود. سه عیال اختیار کرد اولی بنام صغری دختر رحیم بیگ سامی وند از او دو دختر دارد بنام حاجیه خیرالنساء که همسر حاج محمد آقا محب پور است و یکی هم حاجیه باختر که عیال محمد آقا حیدریان میباشد. عیال دومی حاج محمد حسین زینب دختر کربلائی آقا محمد علمدارلو شش بلوکی قشقائی از او فرزندان بنام مرتضی، جهانبخش، جهانشاه، و مهرانگیز دارد. همسر مرتضی اختر دختر حاج غلام زمانپور فرزندانش پری سیما، محمد، مهدی، پرویز، نیلوفر میباشد. پری سیما دختر مرتضی عیال سعیدروشن ضمیر از اهالی بابل مازندران میباشد. جهانبخش پسر حاج محمد حسین دیپلمه و در اداره عمران استانداری اصفهان و محل مأموریت او فعلاً شهر کرد بختیاری است. همسر او فرخ دختر کاکاخان بیگ اخوان و فرزندانش سیامک، فرانک، شبنم، ژاله میباشد. مهرانگیز دختر حاج محمد حسین همسر استوار مختار کریم آقائی پسر مشهدی حسن میباشد. عیال سومی مرحوم حاج محمد حسین فاطمه دختر عبدالمجید پسر حاج ابراهیم عبداللهی است فرزندان بنام بهروز (علمدار)، طیبه، ملکی جان، گلاب، فرح دارد که طیبه عیال دکتر گودرز محبی و ملکی جان همسر هوشنگ سامی و گلاب عیال علی آقا پسر مشهدی رسول است.

جعفر پسر حسن بیگ دو عیال اختیار کرده یکی بلورجان دختر حاج غلامرضا (پس از فوت محمدخان بلورجان بعقد جعفر در میآید) از او فرزندان بنام مشهدی حسن و مشهدی رسول داشت. عیال مشهدی حسن معصومه دختر عبدالمجید پسر حاج ابراهیم فرزندانش مختار، الیاس، طهمورث، اسکندر، فرید (جبار)، حوری جان، بی بی جان، تاجی میباشد. مختار استوار شهربانی بسیار مهربان و جدی و در اجرائیات دادگستری است. همسر او مهرانگیز دختر حاج محمد حسین فرزندانی بنام شهلا، نارنگیس، تورج، نوربخش، فرشید، سهیلا دارد. الیاس پسر مشهدی حسن نیز درجه دار شهربانی و بذله گو و مهربان و علاقمند به موسیقی مخصوصاً موسیقی های محلی و ساز و نقاره است. همسر او گوهر دختر حاج علی اکبر حیدریان فرزندانش فرح بخش، فرح زاد، بنفشه، محبوبه، زهرا میباشد. طهمورث در اداره کل آمار عمومی است. عیال او حلیمه دختر مشهدی رسول فرزندی بنام آریتا دارد. اسکندر پسر مشهدی حسن افسر ارتش در قسمت هوابرد بسیار با هوش و جدی و مورد توجه فرماندهان مربوطه است. عیال او مینو دختر جمشید قهرمانی (برادر نگارنده) فرزندان بنام بابک و بردیا دارد.

فرید یا جبار پسر مشهدی حسن در اداره هواپیمائی کشوری است. حوری جان همسر افراسیاب (آقا) پسر کربلائی نوروز محبی و بی بی جان همسر جعفر پسر مشهدی رسول و تاجی عیال حاج داراب علیشاهی است. مشهدی رسول پسر جعفر دو عیال اختیار کرده یکی بنام افروز دختر مشهدی فتح اله پسر محبعلی محبی از او فرزندان بنام جعفر، فریبرز و عرب دارد. عیال جعفر بی بی جان دختر مشهدی حسن فرزندان بنام کیان، همافر، و کیوان، شهسوار دارد. عیال فریبرز پروانه دختر کاکاخان بیگ اخوان فرزندانش بهمن، افسانه، فرزانه و دردانه میباشد. عرب (درجه دار شهربانی است) همسر او اقدس دختر کرمعلی چزغانی است. عیال دوم مشهدی رسول کربلائی اسبیه دختر حاج عبدالرضا پسر حاج غلامرضا میباشد. فرزندان بنام حلیمه، علی آقا، ماهجان دارد. حلیمه عیال طهمورث پسر مشهدی حسن و ماهجان عیال کربلائی رضاخان بیرامی پسر شاهرضا بیگ است. عیال علی آقا گلاب دختر حاج محمد حسین میباشد (این فامیل در حقیقت کریم آقائی برخوردار هستند که شناسنامه حسن بیگی گرفته اند چون جد آنها کریم آقای بزرگ است) و اما عیال

دیگر جعفر پسر حسن بیگ بنام فرخ دختر مشهدی حبیب اله (خواهر معین دفتر) بود که فرزندی بنام کاکاخان بیگ اخوان داشت که بموقع خود (اخوان) ذکر گردید.

**حیدریان** - حاج اسلام فرزندان حاج حسن، حیدر، حاج بابا، حاج علی پناه فرزندان حاج حسن شاه عباس و علی عباس بوده. همسر شاه عباس خدیجه دختر مشهدی رضاخان و فرزندش حاجیه خانم عصمت که همسر حاج علی اکبر حیدریان میباشد. همسر علی عباس معصومه دختر جیران فرزندش غضنفر (نام خانوادگی صائمی اختیار نموده) عیال او زبیده دختر عزت اله پسر بیرامعلی پسر نجف فرزندانش وجیه اله و ذبیح اله و ماشاءاله است فرزندش حیدر نظرعلی عیال او گوهر دختر مشهدی حبیب اله پسر حاج عبدالله (گوهر از نظر خورشید خانم که مادرش بوده نبیره قهرمانخان میشود) فرزند او کربلائی حیدرعلی همسر کربلائی حیدر علی کربلائی شهر بانو دختر مشهدی رضاخان فرزندانش صفدرخان (جوانمرگ شد) و حاج علی اکبر، محمد آقا، خانم بی بی (مادر کربلائی شهربانو و خدیجه یعنی عیال مشهدی رضاخان شیرین جان دختر حاج غلامرضا پسر حاج عبدالله بوده است). کربلائی حیدر علی مردی اجتماعی و همیشه با رؤسای ایلات و طوایف خصوصاً خوانین دشتی و دشتستان دوستی داشت و هنگام جنگ بین الملل اول که میتوان گفت ارتباط شیراز و بنادر قطع بود از لحاظ تأمین مایحتاج دشتی و دشتستان و همچنین رسانیدن مال التجاره و قماش و قند و شکر از بوشهر بشیراز نقش مؤثری داشته است. بسیار صریح الهجه و حاضر جواب بود همیشه در خانه او تعداد زیادی از افراد ایل و بلوک مهمان بودند و با گرمی پذیرائی میشدند.

حاج علی اکبر فرزند کربلائی حیدر علی نیز مردی مهربان و فامیل دوست و متدین است. فعلا در کار تجارت قالی و فرش حیدریان (بازار بحرینی) شیراز مرکز فعالیت تجاری او میباشد. همسرش حاجیه خانم عصمت دختر شاه عباس و فرزندانش صفدر (نبیل آقا) و عباس آقا، طاهر، ظاهر، گوهر، ماهرخ، شکوفه می باشند. نبیل آقا فوق دیپلم و در اداره کل راه استان دارای شغلی حساس میباشد. عیال او منیژه دختر علی زمان زمانپور فرزندان بنام شاهرخ و شیدا دارد. طاهر افسر نیروی هوائی است. گوهر عیال الیاس کریم آقائی و ماهرخ عیال احمدعلی (اکسیر) پسر حاج امیر امیری ابیوردی بابائی است. احمدعلی امیری لیسانس شیمی و دبیر دبیرستان شاهپور است. همسر کربلائی محمدآقا حیدریان حاجیه باختر دختر حاج محمد حسین کریم آقائی (حسن بیگی) فرزندان بنام نظرآقا، صغری، حبیب، حیدر دارد. صغری عیال اشکبوس سامی پسر محمدعلی پسر کوچکعلی سامی وند است. کربلائی حیدرعلی عیال دیگری از فامیل معتبر تیره دوقلوی شش بلوکی قشقائی داشت بنام پری از او دختری بنام زیور دارد که عیال حاج امیر پسر مشهدی قباد از بابائی سلمانی ابیوردی است. فرزندان بنام احمدعلی، زلیخا، کشور، پری، خاور، حمید، احد دارد. زلیخا با نوه حاج غلامرضا عالیشوندی فراشبندی ازدواج کرده و کشور عیال برادرزاده حاج امیر است.

خانم بی بی دختر کربلائی حیدرعلی (خواهر حاج علی اکبر) همسر علی باز حاتم پور میباشد. حاج بابا فرزند او عسکر و فرزندان عسکر حاج بابا و خانم سلطان است. عیال حاج علی پناه طاهر و ظاهر و ماه شکر که عیال حسنعلی خان شجاعی مادر آقا میرزا علی آقا شجاعی بوده است. عیال طاهر شاه منظر دختر حاج شاهمیرزا و عیال طاهر زینب دختر اله نظر بود.

**حیدری** - این فامیل بنام ایمانشاهی یا بای قلی معروف هستند و از اولاد ایمانشاه پسر عرب شاه می باشند. افراد

معروف آنها بشرح زیر است:

جانمحمد فرزندان حاج نصراله و کربلائی قربان. فرزندان حاج نصراله تقی و جعفر و فرزندان کربلائی قربان غلامحسین کارمند استانداری است. لطفعلی فرزندان فتحعلی و پنجعلی و میرزاقلی است و فرزند میرزاقلی بنام رضاقلی میباشد. کربلائی حیدر فرزندان نادعلی، غلام، اسفندیار و حسنی جان.

کربلائی حیدر چون دو عیال اختیار کرده بود یکی از آنها بنام جیران دختر خانجان پسر علیرضا (خواهر شاهر ضایبگ) بود که از او فرزندان بنام عرج، صفدر حاجیخان دارد. پسر نادعلی پسر حیدر حاج مسکور است که کارمند شهرداری است. دختر خود مهوش را به عظیم نصیری پسر صمصام داده است. حاج مسکور چند پسر هم دارد که به تحصیل مشغولند. پسر غلام پسر کربلائی حیدر سیاوش است که با دختر نجفقلی خان سامی ازدواج نموده. پسر حاجیخان کربلائی حیدر رحیم افسر ژاندارمری است که عیال او مهوش دختر حاج حبیب اله جهانشاهی است.

غنی از فامیل بایقلی و ایمانشاهی است پسرش معصومعلی میباشد. معصومعلی دو پسر دارد بنام مشهدی علی و کربلائی لصف اله، همسر مشهدی علی کربلائی خاتون دختر کربلائی مینا پسر کرملی است (عیال کربلائی مینا حبیبه بوده)

فرزندان مشهدی علی حاج سیف اله، حاج امراله، عین اله، حمایت اله، گل اندام. حاج سیف اله مردی است متدین و خیر و ایام ماه رمضان و سوگواری از اطعام مساکین و سفره دادن و بجا آوردن فرایض مذهبی اجری جمیل نصیب خود مینماید. برادرانش نیز در این امور خیر شرکت دارند. همسر حاج سیف اله خانم ناز دختر کربلائی لطف اله فرزندان طیبه و حبیبه میباشدند. عیال حاج امراله گوهر دختر معصومعلی پسر خدانظر مرادی و مادرش نزاکت است. عیال عین اله بدری دختر حاج ابراهیم مرادی است. عیال کربلائی لطف اله عذرا دختر احمد مرادی (ده باشی) فرزندان معصومعلی درجه دار بازنشسته ارتش و حسین و سهراب و حاج صمد، صفر، خانم ناز، ماه ناز، فلک میباشد. عیال معصومعلی جهان آرا دختر کربلائی ابوالفتح کریم آقائی فرزندان یوسف، عزیز، رقیه، پری تاج، شاهرخ، خرم تاج، شهلا، کورش است. عیال یوسف زهره دختر سرهنک حشمت اله کریم آقائی و عیال عزیز عالمتاج دختر جمشید پسر کربلائی ابوالفتح. رقیه عیال منوچهر پسر جلیل صفری. پری عیال پسر محمد پسر کربلائی خانمیرزا خالقی. خرم تاج عیال محمود پسر صفرخان پسر خانجان (بیرامی). عیال حسین دختر آقا سیدمصطفی پسر آقا سیدعلی و عیال سهراب مهین دختر محمد پسر کربلائی خانمیرزا است (سهراب در کار معاملات ملکی و چون در کار خود متبحر شده باو مهندس خطاب میکنند و این تیتیر مهندسی افتخاری را محلی ها باو هدیه کرده اند!). عیال حاج صمد دختر زکی خان گله زن. عیال صفر دختر ملا چوپانعلی کامفیروزی است. فلک دختر کربلائی لطف اله عیال علی حسین پسر عبدالخالق پسر مراد شاهسون است (گل اندام دختر مشهدی علی پسر معصومعلی عیال عطا پسر فتح اله پسر محبعلی محبی است). پسران سیدعلی بنام سید مصطفی و سیدمحمدعلی (سیدممل) سید مرتضی دارای نام خانوادگی سامی هستند و ضمناً با فامیل حیدری و بایقلی وصلت کرده اند. مشهدی علی و کربلائی لطف اله نام خانوادگی کریم آقائی اختیار نموده اند. (ماه ناز دختر کربلائی لطف اله عیال جلیل پسر عبدالرسول صفری است).

**خالقی - محمدآقائی - صفری -** اولاد صفر عربشاه هستند: اله وردی پسر صفرشاه پسر عربشاه فرزندان بنام محمد، قاسم، کاظم و علیمحمد داشته. محمد پسر اله وردی عیال او کربلائی گلستان دختر حاج عبدالله بزرگ (خواهر حاج غلامرضا بوده) پسرانش غلامحسین و عبدالحسین، عبدالحسین عیال او سمنبر دختر آزادخان دختر زاده حاج عوضعلی (سمنبر و زهره که عیال حاج ابراهیم پسر حاج عبدالله بوده هر دو خواهر بوده اند). فرزندان عبدالحسین فرج اله و حاج حسین و زلیخا و جهان افروز و خانم کوچک و نازا بوده است. فرج اله دو عیال اختیار کرده یکی شهربانو دختر حاج عبدالرحمن مادر حنیفه عیال مشهدی غلامحسین پسر حاج یارویس و عیال دیگر او فاطمه دختر خدانظر پسر کربلائی خان بابا پسر اکبر بیگ پسر عبدالرحمن بیگ پسر بر خوردار پسر عربشاه است.

مرحوم فرج اله محمدآقائی مردی بود مطلع باهوش و از بس حافظه تاریخی داشت به تاریخ ناطق معروف شده بوده. محلی ها برای اینکه بدانند اجدادشان کیست باو متوسل میشدند و او هم آنها را مایوس نمیکرد و در هر حال تا آنجا که حافظه اش اجازه میداد اطلاعاتی در اختیارشان میگذاشت. فرزندان بنام عبدالحسین، بهرام، پروین، رودابه، زری دارد. عبدالحسین افسری لایق و با استعداد و جدی و مطلع در نتیجه تلاش و کوشش تحصیلاتش را تا حد لیسانس رسانید. در حال حاضر قسمت اسناد و آمار تاریخ پنجاه ساله سلطنت خاندان پهلوی از وجودش استفاده مینمایند. همسر او زیبا دختر علی باز حاتم پور (دخترزاده کربلائی حیدرعلی حیدریان). فرزندان بنام فروغ، آرمان، بهنام دارد. پسر دیگر فرج اله بهرام که ایشان نیز افسر ارتش و دارای هوش و استعدادی خوب میباشد با دختر فقیه دشتستانی ازدواج نموده

فرزندانش سپیده و سیامک. دختران مرحوم فرج اله پروین همسر قلندر محب پور و رودابه عیال صفر علی علی قنبری و زری همسر داراب پسر حاج علیرضا خالقی است. حاج حسین پسر عبدالحسین دارای پسری بنام شیرزاد بوده که همسر او دختر طرلان دختر سبز علی پسر علیشاه پسر عربشاه بود بنام مریم و دختری داشت بنام ماه زینب که همسر غلامحسین پسر ملک حسن بود (ملک حسن پسر غلامحسین برادری هم بنام علی حسین داشته دختر علی حسین عیال رحیم و مادر حاج عادل خان و دختر غلامحسین عیال حاج علی پناه بود) قاسم پسر اله وردی پسر صفرشاه فرزندان عوضعلی و باباخان. عیال عوضعلی دختر محمد پسر اله وردی فرزندان حاج یارویس مردی مهمان نواز و با اکثر خوانین قشقائی خصوصاً عبدالله بیگ فارسیمردان و اولاد او ارتباط دوستی داشته. حاج یارویس دو عیال اختیار کرده یکی دختر مشهدی قربانعلی خوبیار از او پسری بنام مشهدی غلامحسین داشت. مردی متین و معقول بود عیال مشهدی غلامحسین حنیفه دختر فرج اله محمد آقائی فرزندان بنام شیروان، شیرخان، جواد، گل تاج، ماهرخ دارد. گل تاج همسر رحیم پسر حاج عادل خان و عیال شیروان دختر محمدرضا پسر قره خان جمشیدی است. شیروان دیپلمه و آموزگار فرهنگ است. عیال دیگر حاج یارویس دختر حاج ربیع فرزندی بنام هدایت دارد. پسر دیگر قاسم پسر اله وردی باباخان فرزندان کریم و رحیم و ایاز. فرزند کریم مشهدی باباخان فرزند او بیژن که با اشرف دختر غفارخان عبداللهی ازدواج نموده. همسر رحیم دختر اله نظر جهانشاهی فرزندی بنام عیدی محمد دارد. کاظم پسر اله وردی فرزندش کوراوغلی عیال او جهان افروز دختر عبدالحسین فرزندان سیمما، باختر، فاطمه، خیرالنسا، عسکر (نازا دختر عبدالحسین خواهر جهان افروز همسر ایازخان عبدالهی بوده است) سیمما دختر کوراوغلی بعد از فوت نازا با ایازخان ازدواج مینماید. باختر دختر کوراوغلی ابتدا عیال محمد ابراهیم پسر مشهدی علی اکبر کریم آقائی بوده و بعداً عیال حیدر محب پور میشود. خیرالنسا عیال ولی پسر رحمن خالقی بوده است. علی محمد پسر اله وردی فرزندان خالق و رحمن و گلنار و ماه ناز.

فرزندان رحمن، صفر، خانمیرزا، ولی، خانمحمد، نجات. فرزندان صفر، بلقیس و بشارت. فرزندان بشارت صفر، نگهدار، نازی. خانمیرزا دو عیال اختیار کرده یکی سمبیر دختر علی زمان (خواهر حاج غلام) از او فرزندی بنام حاج علیرضا و محمد دارد. عیال حاج علیرضا ماه نسا فرزندان داراب و حاجیه بی بی. عیال داراب زری دختر فرج اله محمدآقائی فرزندان شاهرخ، زلیخا، فرح، شهنام. عیال محمد پسر خانمیرزا گلندام دختر صدراله محبی فرزندان سیروس، حبیب، مصطفی، مهدی. عیال دیگر خانمیرزا بنام مطا دختر آقا میرزا سامی وند فرزندان سیاه و رضا. عیال ولی پسر رحمن پسر علیمحمد پسر اله وردی خیرالنسا دختر کوراوغلی فرزندان علی آقا و نوری جان. عیال علی آقا ماه صنم دختر مشهدی ابوالحسن سامی فرزندان لهراسب، وفادار، علمدار، ولی، مهرزاد، ناهید، زهره. لهراست که دیپلمه و کارمند گمرک میباشد عیال او سیمین دختر سعدی عبداللهی فرزندی بنام مازیار دارد. سیمین دختر علی آقا عیال علیمحمد پسر شکراله و ناهید عیال علی حسین علیمردانی است. فرزندان محبوبه و بابک. نوری جان دختر ولی عیال شکراله میباشد. همسر عسکر پسر کوراوغلی هما دختر خانمیرزا فرزندان بهروز و ثریا و خورشید و بهنام، جیفور، مهتاب. آفتاب عیال سیاه پسر خانمیرزا شهناز دختر حمزه و عیال رضا خدیجه از اهالی قصرالدشت است. خانمحمد دختری بنام سودابه دارد که عیال امان اله بوده. پسرش خالق است. نجات پسر رحمن فرزندی بنام شکراله و عیال شکراله نوری خان دختر ولی و فرزندش علیمحمد است که دیپلمه و در قسمت بهداشت کار میکند و طبع شعری هم دارد عیال او سیمین دختر علی آقا. فرزندان دیگر شکراله، اله وردی، نجات، برات و شمسی و قهرمان است. گلناز دختر علیمحمد پسر اله وردی عیال علی زمان اردکپان قشقائی بوده که ضمن فامیل زمانپور توضیح میدهم (اولاد محمد و قاسم و کاظم پسران اله وردی نام خانوادگی محمدآقائی یا آقائی و اولاد علیمحمد پسر اله وردی نام فامیلی خالقی اختیار نموده اند).

از اولاد صفرشاه یکی هم بنام خلیل بوده فرزندان بنام فتح اله و کاکاجان داشته است. فرزندان فتح اله نصراله و علی سینا. عیال نصراله رقیه دختر شیرزاد پسر علی بیک محمود بیک از طایفه پاشائی ایبوردی فرزندان بنام کریم و کمال دارد. عیال کریم بلور دختر شاه علی مرادی فرزندان نورمحمد و گل محمد، شیرمحمد، رقیه، نازیلا، سیمین، جانمحمد میباشد. عیال کمال پروین دختر کربلائی مصطفی پسر مشهدی اسمعیل (اقلیدی) فرزندان زری، مهوش، زهرا، مریم، فروزان، جمال، جاوید است. عیال علی سینا پسر فتح اله صغری دختر کاکاجان فرزندان بنام قریب و خلیل دارد هر دو در شهربانی هستند. قریب از درجه داران رشید شهربانی و نسبت به فامیل مهربان و متعصب است. فرزندان کاکاجان مرتضی (خیلی دلور و رشید بوده است) کوچعلی، عبدالرسول و عباس و صغری و معصومه.

فرزندان عبدالرسول جلیل و عباس که جلیل استوار شهربانی عیال او ماه ناز دختر کربلائی لطف اله و فرزندان زرین تاج، جانمحمد، کاکاجان، جواد، اصغر، مریم، حجت است که عموماً اولاد خلیل نام خانوادگی صغری گرفته اند. معصومه دختر کاکاجان پسر خلیل عیال رستم خان محب پور بود.

از اولاد دیگر صفرشاوند نجف پسر آزادخان بود پسرانش امان اله، هیبت اله، بیرامعلی. همسر امان اله عذرا دختر مشهدی حسن (برادر خلیل) فرزندان آقا حسین و حسن. عیال آقا حسین که بازنشسته شهربانی است گوهر دختر کربلائی علیمحمد خان پسر مشهدی علی اکبر کریم آقائی فرزندان حمید، امان، شهین، ژاله، ژیللا، فرح، فخری. عیال حسن عالم بها دختر ابوطالب گویمی میباشد فرزندانش بهبود، محمد، ماشاءاله، سعید و از عیال بوشهری داریوش و شیرین از عیال فسائی شاپور، اکبر، میترا. شیرین عیال محمد صغری پسر صفرخان.

هیبت اله پسر نجف دو عیال اختیار کرده یکی از فارسیمدانها که فرزندی بنام احمد دارد و عیال دیگر او از اهالی کشن است فرزندی دارد بنام محمود خیره که مدیر مغازه لذیذ شیراز است دارای فرزندی بنام رحیم و عبدالرحمن و مسعود میباشد. محمود خیره در مدیریت هتل ورزیده و مدتها در پارک سعدی و بعداً هم خود مستقلاً یکی دو هتل از قبیل هتل ساحل شیراز و بوشهر را اداره میکرد. فرزندانش نیز تحصیلکرده خارج و آلمان هستند.

بیرامعلی فرزند نجف عیال او رقیه فرزندی بنام عزت اله و خانم نسا داشت. عیال عزت اله ابتدا زهرا بود. از او دختری بنام زبیده دارد که عیال غضنفر پسر علی عباس است بعداً با کربلائی شهنواز ازدواج نمود پسری بنام احمد دارد. رقیه مادر عزت اله دختر ملالطفعلی برخورداری بعد از بیرامعلی با عسکر پسر بابک باصری ازدواج نموده پسری بنام حاج خیراله درجه دار بازنشسته شهربانی دارد. عیال حاج خیراله متعدد است که فعلاً بذکر یکی از آنها بیشتر نمی پردازیم و مقال هم گنجایش بیش از این ندارد. عیال او که ابیوردی است خاتون دختر عرج پسر ابراهیم خویباری میباشد. فرزندی بنام فتاح افسر شهربانی و بابک و عسکر دارد. عیال فتاح سیمین دختر علی زمانپور است (زهرا عیال عزت اله قبلاً همسر آقا علی پسر ملالطفعلی بوده است) (نجف که باو عمو نجف هم میگویند مردی ظریف و بذله گو بوده و معروف است که با لباس درویشی بین ایلات میرفته و هر کجا که میرسیده هوق گویان میگفته است: مولا یار عمو نجف).

ملک حسن پسر غلامحسین عیال او فاطمه دختر خدانظر مرادی (با عبدالمناف شجاعی خاله زاده هستند) پسرش غلامحسین. عیال غلامحسین ماه زینب دختر شیرزاد پسر حاج حسین پسر عبدالحسین فرزندی بنام محمدآقا، حسن آقا، شیرزاد (مهدی) دارد. حسن آقا درجه دار شهربانی بسیار فعال و جدی است در حین خدمت تحصیلات خود را پایه دیپلم رسانیده. عیال او نسرین دختر حاج حبیب اله جهانشاهی فرزندی بنام غلامرضا دارد. محمد آقا شغل آزاد دارد.

عیال او بنام ایران از اهالی حوالی طهران فرزندی بنام انوش دارد (انوشیروان). شیرزاد یامهدی دارای تحصیلات لیسانس و در بوشهر دبیر دبیرستانها میباشد. عیال او خجسته دختر سلیمانی ملایری است. فرزند او مانا شیرزاد ذوق و طبع شعر داشته اشعار جالبی از غزلیات و نوپردازی دارد. مجموعای بنام «بادها زوزه کشان میمیرند» بطبع رسانیده است. یکی از غزلیات او را در اینجا ذکر میکنیم:

(غزل)

بعد عمری غم سرخوردگی و دربدری	حاصل آمد فرجی بازگشادند دری
قسمت این بود که لطفی بکند از سر مهر	بر من سوخته دل چون تو بت سیمبری
دل به پیوند تو بستم چو بدیدم که تو نیز	بر من و زندگیم از همه دلبسته تری
باده سرخ لببت چونکه گشود عقده دل	گو فروشند بمن جمله بتان چوب تری
با گل روی تو همیشه بهار است اینجا	کاش کاین باغ تنت نیز بر آرد ثمری
خسرو قصرنشین هیچ ندانست ز عشق	که ز شیرین زده شد بست دل اندر شکری
گر همه شهر پرچهر شوند و بت مست	جز تو ای خوبترین یار نخواهم دگری
ای گرانمایه ترین گوهر یکدانه عشق	مثل من خوبتر این است که بی سیم و زری

مرحوم غلامحسین پسر ملک حسن خود نیز اشعار ترکی و محلی را خوب میسرود و طبع شعر داشته است و گویا این طبع شعر موروثی بوده باشد. پدر ملک حسن نیز غلامحسین بوده است.

**خشامن** - کاکاجان اصلاً از صالحی های حسن آباد چهاردانگه و باصری است و در اقلید سکونت داشته است. سالهاست اولاد او به ایبورد شیراز آمده. فرزندان محمدخان و داراب خان و ابراهیم و زیور. احمدخان نام خانوادگی او خشامن فرزندان بهرام و احمد و آذرمیدخت و فاطمه که بهرام مهندس تراشکار در شرکت نفت آبادان مردی متین و شایسته است. همسر او شهین دختر کریم آقا کریم آقائی و فرزندی بنام شهرام دارد. احمد عضو هواپیمائی کشوری است. آذرمیدخت عیال ناظمی اقلیدی و فاطمه عیال مهندس باقر سعدآبادی میباشد. داراب خان پسر کاکاجان نام خانوادگی او افشاری فرزندان سهراب لیسانس در هواپیمائی و محمود در شرکت نفت و عباس مدیریت کودکستان را دارد. ابراهیم پسر کاکاجان دختری داری که عیال گودرز پسر حیدر محب پور است و زیور دختر کاکاجان عیال حیدر محب پور بود.

**خوبیاری** - این فامیل معروف است که اصلاً چهارده چریک میباشد و از طوایف وایلات مهم که زمان قباخ قلیخان جزو جمع ایبوردی بوده است. محل زندگی آنان بلوک کامفیروز و در مورد قدرت و نفوذ افراد برجسته چهارده چریک چنین گفته شده هنگامی که در سنه ۱۲۳۴ هجری قمری فرمان ایلخانیگری ایل قشقائی از طرف خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار بنام جانی خان جد اعلائی خوانین قشقائی صادر میشود خان مزبور برای بسط و توسعه نفوذ خود ابتدا با دختر اسداله خان چهارده چریک که در کامفیروز دارای علاقجات ملکی بوده ازدواج مینماید که فرزندی هم بنام حسینقلی خان (حاج حسینقلی خان) از او بوجود می آید و چون چهارده چریکها هم خیلی مقتدر بوده اند و مطیع و منقاد قشقائیها نمی شدند بعد که جانی خان با نازلی بی بی خواهر محمدآقا و حسن آقا جد خوانین کشکولی ازدواج میکند با کمک کشکولیهها چهارده چریک را هم تحت انقیاد خود بیرون می آورد و آنها را بین طوایف قشقائی متفرق میکند از جمله خانوارهایی که در آنموقع متفرق و هر یک به محلی میروند همین فامیل خوبیاری هستند که متدرجاً در محل فعلی اقامت گزیده اند و بشرح زیر است:

اله نظر فرزندان سلیمان و سلمان و برادران اله نظر یکی قربانعلی و دیگری علی نظر. فرزندان سلیمان عبارتند از اسکندر و علی نظر و علیمیرزا. پسر اسکندر اله نظر لیسانس و دبیر میباشد جوانی معقول و متین و عیال او ملک تاج دختر علی میرزا است. علی نظر فرزند سلیمان سرهنگ دکتر جراح میباشد. طبیبی است حاذق بسیار مهربان و فامیل دوست همیشه طرف توجه اولیای ارتش بوده و میباشد. عیال او مهرانگیز دختر علی اکبر کامیاب و از طرفی هم نوه حاج شکراله پسر محمدرضا عبداللهی است. فرزندان سوسن، ساسان (در آمریکا تحصیل میکنند) و سیامک که به تحصیل اشتغال دارند.

مشهدی علیمیرزا عیال او صفری (سارا) دختر کربلائی خانقلی فرزندان محمدرضا، آقارضا، سرونز عیال عباداله خوبیاری، ملک تاج عیال اله نظر، هما تاج همسر نسیم پسر ماندنی، گوهر تاج و قمر تاج میباشد. سلمان عیال او همایل دختر کربلائی بخشعلی (ازلرهای سی سخت) یک پسر بنام غلامرضا دارد که در آموزش و پرورش و جوانی است معقول و متین و یک دختر دارد (کربلائی بخشعلی یک دختر بنام خدیجه داشت و دو پسر بنام جعفر و صفر. ایشان در ایبورد مکتب دار و حق استادی به اکثر اهالی دارد).

ابراهیم پسرانش رضاقلی، حاجعلی، عرج که پسران رضاقلی تیمور استوار ارتش و صمد و صفر میباشد. عرج دختری بنام خاتون دارد عیال خیراله کریم آقائی است. امامقلی پسرانش میرزاقلی و بهزاد و خیرات و جعفر. پسر میرزا قلی مرحوم حاج محمد تقی زینت محراب و منبر بتمام معنی مردی پرهیزکار و متقی و خوش قلب در شادی و غم اهالی شریک بود (خدایش بیامرزد) دو عیال اختیار کرد یکی از اهالی سی سخت بویراحمد فرزندان بنام میرزاقلی و سکینه دارد که میرزاقلی صفات حسنه را از پدر میراث برده. عیال دیگر حاج محمدتقی نصرت دختر کریم پسر بختیار قرقلو (قرقلو از طوایف مهمی است که نادرشاه از این طایفه بوده و فعلا هم قسمتی از این طایفه در ایل قشقائی بهمین نام و کلاتر آن بابایگ از نواده زینلچی آقا میباشد) فرزندان او عبارتند از تاجی عیال اکبر آقا محبی پسر حاجی خان و مدینه و شاه عنبر و علی میباشد. بهزاد پسر امامقلی دختری بنام ماه زینب داشت که عیال الیاس گله زن بود و پسری بنام زکیخان دارد.

قربانعلی خویبیری عیال او دختر بس دختر حاج علی پاشا بوده که حاج علی پاشا پدر امیر قلی خان پدر امان اله خان پدر روح اله خان و عین اله خان و دکتر ایرج و صدراله خان قهرمانی است. فرزندان نادعلی و حاج بابا و کربلائی لیلا میباشد. نادعلی پسری بنام حجت دارد و حاج بابا فرزندان بنام قربانعلی و یعقوبعلی دارد. عیال یعقوبعلی زمان خانم و فرزندان ذبیح اله (فریدون) و وجیه اله و جهانگیر میباشد. ذبیح اله و وجیه اله هر دو از افراد فعال و شایسته فامیل و در شغل پیمانکاری هستند. عیال ذبیح اله دختر محمدقلی و عیال وجیه اله دختر اسکندر خویبیری است. حسینقلی فرزندان خانقلی، خداقلی، حسنقلی. پسران خانقلی حیدر، رجب، امراله، شکراله. فرزندان خداقلی مطلب، عباداله، گل جان است. عیال عباداله سروناز دختر مشهدی علیمرزا پسر سلیمان (عباداله در سازمان اتوبوسرانی است). حسنقلی فرزندان بهیه و مریم که بهیه همسر حیدر پسر کربلائی خانقلی است و مریم عیال میرزاقلی پسر حاج محمدتقی (مادر مطلب و عباداله فرزندان خداقلی از ایل دره شوری و مادر گل جان صفیه دختر علی پناه پسر محمدقلی خویبیری است). رجب پسر کربلائی خانقلی فرزندی بنام حسینقلی دارد. محمدقلی فرزندانش گرگعلی، علی پناه، علی برز. فرزندان گرگعلی محمدقلی و روح اله و اکبر که پسر اکبر بنام اصغر خویبیری از آموزگاران ممتاز و خوب و مدیر مدرسه راهنمایی در باجگاه است. فرزندان علی پناه سلطان و صفیه و فرزند علی برز حمزه میباشد. دختر محمدقلی پسر گرگعلی عیال امامقلی است فرزندان بنام ایرج و حسین دارد که عیال ایرج دختر مشهدی شهیدقلی جهانشاهی است.

**زمانپور** - علی زمان از طایفه اردکپان قشقائی با گلناز دختر رحمن پسر علیمحمد پسر اله وردی صفر شاوند ایوردی ازدواج نموده فرزندان بنام حاج غلام و کربلائی همت علی و نسیم (درویش) و زینب دارد. حاج غلام دو عیال اختیار کرد یکی بنام نرگس دختر اله نظر جهانشاهوند (جهانشاهی) که از او فرزندان بنام سردار، علی زمان، احمد و اختر دارد و یکی هم بنام شمسی خانم دختر حاج عبدالخالق نجات شیرازی که از او هم فرزندان بنام خسرو، تیمور، فرج، محمود، توران، ایران، زری و پوران دارد. عیال سردار فرخ لقا دختر حاج حبیب اله خان جهانشاهی فرزندانش دکتر قباد، جواد، حسن، حسین، بهرخ، ماهرخ میباشدند. بهرخ عیال سرگرد ستوده پسر ملا چوپانعلی کامفیروزی است و ماهرخ عیال غلامحسین پسر حاج امان اله دولت محمدلو قشقائی (نوه مهدی خان عبداللهی) است. عیال علی زمان پریش دختر کربلائی فتح اله جهانشاهی فرزندانش منیژه، بهمن، سیمین، شراره میباشد که منیژه همسر نبیل آقا (صفدر) حیدریان و سیمین عیال ستوان فتح پسر حاج خیراله کریم آقائی است. عیال احمد پسر حاج غلام پروین فرزندی بنام محمدعلی دارد. عیال

تیمور فاطمه دختر حاج خلیل نجاتی فرزندش آرش میباشد. عیال خسرو و مهشید دختر دکتر حسین وجدانی (نوه دختری آقای صدرزاده وکیل اسبق مجلس شورای ملی) فرزندش طرلان و عیال فرج صدیقه دختر دکتر عبدالرحیم نجات فرزندانش میتا، بابک و عیال محمود باربارا آمریکائی و فرزندش مارک است. زری دختر حاج غلام عیال محمد مغیثی قاضی دادگستری فرزندانش داراب، لاله، لادن و پوران دختر حاج غلام عیال مهندس کورش جهانشاهی است فرزندانش ساسان و سپیده و ایران دختر حاج غلام عیال مهندس رسول شهلائی فرزندش مسیح و اختر دختر حاج غلام عیال مرتضی پسر محمد حسین کریم آقائی.

کربلائی همت علی پسر علی زمان (برادر حاج غلام) فرزندانش حاج عزت اله و مشهدی اسد و هیبت نام دارند. فرزند مشهدی اسد نصیب اله عیال او صغری دختر ماندنی است. نسیم (درویش) پسر علی زمان فرزندش ماندنی که پسری بنام نسیم دارد. عیال او هماتاج دختر مشهدی علی میرزا خوبیاری و یک دختر دارد بنام صغری که عیال نصیب اله پسر مشهدی اسد است. نازی (زینب) خواهر حاج غلام عیال کربلائی علیرضا جمشیدی است.

**سامی** - اولین خاندانی که در محل ایبورد شیراز ساکن شده و بنیاد خانه گذارده اند سامی وندها بوده اند (۱۲۹۳ هجری قمری). جمعه فرزندانش حاج نور علی سلطان، حاج خیرعلی، حاج شاه محمد، کربلائی یارمحمد و برادر جمعه که حاج جانمحمد بوده است.

فرزندان حاج نورعلی کربلائی صفیه (کربلائی دلبر) عیال کهندل خان اعتمادنظام پسر حاج علی کرم خان شجاع نظام و کربلائی کوکب عیال نجفقلی خان سامی و پسر حاج نورعلی شکراله خان بوده است. حاج خیرعلی پسرش پیرمراد پسر پیرمراد سرگرد علی شجاعی از افسران رشید و در ضمن با ذوق و بذله گو. حاج شاه محمد عیال او گلابتون دختر مشهدی علی اصغر بر خورداری فرزندانش روح اله و حاجیه زیور که فرزندان روح اله دادرس (نوشاد) عضو شهربانی و ایرج و روح انگیز. عیال دادرس جیران دختر کربلائی ابوالفتح کریم آقائی و روح انگیز عیال قهرمان پسر محمد امین خان کریم آقائی است. حاجیه زیور دختر حاج شاه محمد همسر حاج مسیح سامی میباشد.

حاج جانمحمد برادر جمعه عیال او سکینه از اهالی دشمن زیاری فرزندانش کربلائی حبیب و کربلائی رسول و نورمحمد و گل عنبر. عیال کربلائی حبیب عطری دختر بختیار قرقلو. فرزندش عزت اله عیال عزت اله گوهر دختر ملاحمه (ابتدا نصرت دختر کریم پسر بختیار عیال عزت اله بود) فرزندان او حبیب، رسول، سارا، عطری. بدری، هما میباشد که عطری عیال مراد کریم آقائی است. عیال کربلائی رسول عطری بود (بعد از فوت کربلائی حبیب عطری با کربلائی رسول ازدواج نموده است) پسرش محمد آقا سامی همردیف افسر شهربانی است. گل عنبر دختر حاج جانمحمد عیال محمد امین خان کریم آقائی میباشد. محمدبیگ بنام آقاجان وکیل باشی از طایفه سامی وند است که با این فامیل ابتدا در ایبورد خانه ساخته است.

حاج اسدبیگ فرزندانش کربلائی غلامحسین و رستم خان و جهانگیر. فرزند کربلائی غلامحسین عبدالحمید اسدی عضو عالی رتبه راه آهن عیال او ملوک خانم دختر محمدحسن خان سالار مسعود قهرمانی فرزندانش ایرج افسر ارتش و جمشید و مجید، منوچهر اسدی است. جهانگیر عیال او فاطمه دختر نادعلی خان شجاعی فرزند بیام عشرت دارد که همسر یوسف خان سامی است.

محمد رفیع فرزندش حاج خداوردی سامی فرزندانش عیدی محمد، قدرت اله، عزیز. عیال عیدی محمد حبیبه دختر عوض پورمندی فرزندانش حسین، حاج حسن، عباس. عیال قدرت اله گوهر دختر ملاحمه (بعداً با عزت اله سامی ازدواج نموده). حاج حسن پسر عیدی محمد در شیراز خیابان زند خواربارفروشی معتبری دارد.

غلامرضا بیگ فرزندانش علیرضاییگ، رحیم بیگ. فرزندان علیرضا بیگ یوسف، ابراهیم، اسماعیل، خانم بلقیس. یوسف خان سامی از کارمندان عالی رتبه آموزش و پرورش علاقمند به مطبوعات با سواد و فعلاً هم که بازنشسته است ارتباط خود را با فرهنگ و دانش قطع نکرده نمایندگی جراید مرکز را در بوشهر دارد و همچنین نماینده هواپیمائی ملی است. عیال او عشرت خانم دختر جهانگیر بیگ سامی و نوه کربلائی نادعلی خان شجاعی از بانوان فاضله و عضو سازمان زنان است. پسران یوسف خان بهمن و شهریار و سیاوش و اباذر و غلامرضا و دختر او فاطمه که عیال شاپور کامیاب میباشد. ابراهیم پسر علیرضا بیگ مدتها رئیس دبیرخانه دانشکده حقوق طهران بسیار فعال و جدی است. اسماعیل خان پسر علیرضا بیگ عضو عالیرتبه آموزش و پرورش دارای مشاغلی حساس میباشد. خانم بلقیس دختر علیرضا بیگ عیال مرحوم شجاع نظام بود. بعداً هم با غفارخان پسر عبدالمجید عبداللهی ازدواج نمود. رحیم بیگ سامی از توپچی های معروف و قدیم ایبوردی در بوشهر بود. پسرش مجید سامی پزشک ژاندارمری و صغری دختر رحیم بیگ عیال حاج محمد حسین حسن بیگی برخوردار و دختر دیگر رحیم بیگ همسر قاسم خان پسر کربلائی محمد علیخان شجاعی بود.

رئیس نبی سامی وند فرزندانش محمود، خداکرم، مراد، کوچکعلی، صالح فرزندان محمود نبی و حاج مسیح. عیال حاج مسیح حاجیه زیور دختر حاج شاه محمد فرزندانش محمود، سعدی، احمد، زیبا، هادی، علی پناه، اختر، زکی. محمود سرپاسبان شهربانی در واقعه ای ناگوار شهید شد.

عیال محمود فخری دختر جهانشاهی فرزند بنام سروش دارد. فخری بعد از محمود با سعدی ازدواج نمود. فرزند او رامین است. عیال احمد پری گل دختر حسام آدمیت فرزندش الیزابت. زیبا دختر حاج مسیح عیال قباد پسر زیادخان مرادی و اختر عیال دادرس (نوشاد) پسر مشهدی روح اله پسر حاج شاه محمد. دادرس عیال دیگری هم بنام جیران دارد. فرزند او از اختر بنام حسین است. هادی پسر حاج مسیح دانشجو و در امریکا تحصیل مینماید. فرزند نبی پسر محمود علی میباشد.

خداکرم پسر رئیس نبی عیال او کربلائی صغری دختر حاج عبدالرحمن برخوردار (خواهر علی قلی بیگ) فرزندش نجفقلی خان همسر او کربلائی کوب دختر حاج نورعلی خان سلطان فرزند او هوشنگ و نصرت و دختر دیگری که همسر سیاوش حیدری است. هوشنگ پسر نجفقلی خان از کارمندان عالی رتبه آموزش و پرورش به ادبیات علاقمند و اکثراً اشعار شعرا را حفظ دارد. مردی است متین و مهربان نماینده آموزش و پرورش مرودشت میباشد. عیال او ملکی جان دختر حاج محمد حسین کریم آقائی است. نصرت دختر نجفقلی خان همسر ناصر جهانشاهی پسر کربلائی علیمراد میباشد.

کوچعلی پسر نبی عیال او عطری دختر بختیار قرقلو فرزندش محمدعلی است. فرزند محمدعلی اشکبوس است که همسر او صغری دختر محمد آقا حیدریان میباشد. صالح پسر رئیس نبی پسرش حاتم بیگ همسر او زبیده خانم که

فامیل او را بنام قزی خانم مینامیدند. در اینجا چون اجداد این بانو به قباخ قلیخان پسر بابا علی بیگ ایبوردی منتهی میشود که پدر زن نادرشاه افشار بوده و از شخصیت های مهم می باشد لذا نسبت نامه بانو زبیده را مشروحاً بیان مینمائیم: محمدعلی بیگ ملقب به قباخ قلیخان پسر باباعلی بیگ پسرش حاج بیرم شاه خان پسرش عرب شاه خان ایل خانی (حاج بیرمشاه خان را محمد صالح خان هم نوشته اند). عربشاه خان فرزندانی بنام سعدی خان، حاج قهرمانخان، آقاخان یا عربشاه دوم، نعمت اله خان و هیبت اله خان داشته (اولاد حاج قهرمانخان را ضمن فامیل قهرمانی ذکر مینمائیم). فرزندان آقاخان محمد علیخان (معروف به خانه شهری) حسنعلی خان، علیخان، مصطفی قلیخان، و سه دختر آقاخان. عیال محمدعلیخان حاجیه بی بی پسرش علی قلیخان قباخ قلیخانی مدتی ضابط و ایلخانی ایبوردی بوده بعداً که این ایل رو به ضعف می رود از ایلخانیگری دوری جسته به مباشرت کارهای میرزا احمدخان مؤیدالممالک بیگلربیگی میپردازد و باحتمال قوی مدتی مؤیدالملک سمت سفیر ایران را در پاریس داشته و سفر علی قلیخان بفرانسه که قبل از سال ۱۳۱۲ هجری قمری اتفاق افتاده و موجب شده که هفت سال در آنجا بماند برای معاونت سفیر بوده است. علی قلیخان مردی روشنفکر و در دوران خود متجدد بوده است. عیال او فاطمه بی بی دختر محمد شریف بیگ پسر رضاخان پسر مسلم بیگ پسر غلامرضاییگ باصری که مادر فاطمه بی بی هم شاه عنبر خاتون دختر محمد صالح بیگ کلانتر طایفه صالحی باصری بوده است. پسر علی قلیخان محمد صادقخان و دخترانش بلقیس خانم و زبیده خانم بوده که عیال همین حاتم بیگ سامی وند بوده است. محمد صادقخان نیز مدتی ضابط و خان ایبوردی بوده بعداً وارد دستگاه سردار عشایر (صولت الدوله) میشود و چون ابراز لیاقت مینماید همین امر باعث میگردد که در بلوا و فتنه عسکرخان عرب محل زرقان را که ابوابجمعی مرحوم صولت الدوله بوده بعهدده محمد صادقخان بسپارند تا از تاراج در امان باشد و نامبرده بخوبی از عهده این کار بر می آید و عسکرخان عرب را شکست سختی میدهد و عسکرخان فرار را برقرار ترجیح داده و بدون اینکه بتواند از جدول زرقان پا را فراتر بگذرد بسواران خود دستور عقب نشینی میدهد. مرحوم محمد صادقخان مدتی هم با مرحوم حاج میرزا لطف اله محرر در امور زراعتی زرقان همکاری داشته است.

فرزندان حاتم بیگ عبارتند از خانم زمان همسر حیدرخان مؤمن خانی پسر نایب نوروز فراشباشی فرزندش ناصر و افسر خانم همسر اسحق بیگ کریم آقائی و حاجیه صغری خانم عیال کاکاخان بیگ اخوان و فاطمه خانم عیال حاج احمد علی جهانشاهی و رباب خانم همسر مرحوم حاج میرزا لطف اله محرر پسر آقا میرزا فضل اله پسر حاج میرزا محمود پسر حاج ملا احمد مجتهد پسر مشهدی محمود پسر حاج خلف پسر حاج شیخ عبدالله دورقی از طایفه بنی کعب. مرحوم حاج میرزا لطف اله از دانشمندان و فضلا و خوشنویسان و مردان نیکوکار و خیر بود. پرورشگاهی برای اطفال یتیم و بی سرپرست تأسیس که مدیریت آن بعهدده مرحوم کاکاخان بیگ اخوان بود در حال حاضر با همت فرزندش فضل اله محرر اداره میشود. فضل اله خان محرر و فرزند حاج میرزا لطف اله از مردان با دانش و فضیلت و تحصیلکرده و ادیب و خوش ذوق میباشد از شعر و موسیقی دارای بهره وافیه و همسرش از خاندان محترم جوکار و فرزندانی بنام فریدون و مهرداد و فرشته و مینا دارد (فریدون و مهرداد در انگلستان به تحصیل اشتغال دارند) مقاله ای از آثار ایشان ذیلا درج میگردد.

#### شکست

نیش و نوش و خوشی و رنج بشاط آور بود

بود روزی که مرا بخت همی یاور بود

اندر آن اوج سعادت دلم از یأس شکست  
 فارغ و عالمی از عشق نهان در سر بود  
 ناگهان باد زمانه ورق عمر مرا  
 پشت و رو کرد چو پایان شکوه و فربود

مسافری که در شیراز باروبنه اش را پیچیده و پاسپورتش را آماده کرده عازم لندن بود سر انجام آماده حرکت بطهران شد و قصد داشت چند روزی در طهران بماند چون دست تقدیر برایش در آنجا صحنه ای ترتیب داده بود. او می خواست برای آخرین بار در طهران بخت خود را بیازماید و با همه شکست هائی که در عشق خورده بود، چون در موارد دیگر زندگی بر شکست غلبه کرده و خود را شکست ناپذیر!! میدانست و معتقد بود که در مورد عشق هم بالاخره بر شکست غلبه خواهد کرد! از این رو از اینکه چند روزی برای این کار در طهران میخواست بماند اندکی احساس شادمانی میکرد. ولی در این احساس یک حالت بهت و تردید و تعجب و یأس وجود داشت و پیوسته از خود می پرسید: چطور این زن با شرایطی که من دارم حاضر بزندگی با من شده است؟! مسلماً اگر این توقف چند روزه در طهران عملی نشده بود این مسافر مسیر زندگیش همان مسیر و رویه شکست ناپذیر باقی می ماند. اما دفتر حیاتش ورق خورده و فصل جدیدی آغاز شده بود که این توقف مقدمه آن بود و می بایست حتماً عملی میشد. در طهران، در کینگز هتل برایش اطاق رزرو شده بود. این مسافر بطهران رسید و به هتل رفت و به سویت اش راهنمائی شد ولی هرگز نمیدانست که با پای خود همچون یک قربانی داخل مذبوح خود گردیده است و . . . . در همین محل بود که . . . . تمام وسائل برای فنای شخصی شکست ناپذیر این مسافر فراهم آمد! او ندانسته باین محل آمد و در همین جا همه چیز خود را یکباره از دست داد این محل فرقی با جاهای دیگر نداشت ولی آنچه در خارج اتفاق افتاده نتیجه آن در اینجا بظهور رسید. این مسافر شکست ناپذیر در همین محل طعم شکست واقعی را چشید! او با یکدنیا اتکاء بنفس که حاصل یک عمر نبرد و ابراز شجاعت و شهامت بود و با آنچه که چکیده تجارت یک زندگی پر ماجرا بود! وارد یکی از سویت های این هتل شد و پس از شش روز هنگامی که از این سویت خارج میشد همه را باخته و از دست داده بود! او گول خورده بود و خود را محکوم به بی لیاقتی میکرد تا آنجا که زیر بار این ملامت شخصیتش خرد و متلاشی شد! او با همه چیز رفت با دست خالی برگشت و دیگر جنبنده ای بود ناطق. همین!!

اکنون هر وقت از جلو این هتل میگذرد زندگی گذشته اش را در نظر میآورد که همه را آنجا جا گذاشته خاطراتش از روزگار کودکی، رفقای مدرسه و نشست و برخاست ها و گشت و گذرها در آن محیط صمیمانه و بهار پر طراوت شیراز آنزمان، پس از ورود باجتماع زندگی ساده تحصیلی در طهران و دانشکده حقوق و بعد مبارزات و کشمکش های پی گیر، اراده تزلزل ناپذیر، ترقیات شگرف، شجاعت، تهور و بی باکیها تاپای جان برای عقیده خود، شهرت و افتخار، شبهای مهتاب و روزهای خوش خود، در زندگی آرام و محیط مزرعه، ابنیه و آثاری که از خود بوجود آورده، تجملات با شکوه و انواع وسایل تفریح از قبیل بهترین ماشین ها و اسلحه ها و قصر خود و بسیاری چیزهای دیگر که همه بی مصرف و بلا استفاده قرار گرفته بصورت افسانه در نظرش جلوه گر می شود و هرگز باور نمی کند که این موجود بی اراده کنونی همان قهرمان افسانه ای است که روزی وارد کینگز هتل شد. این مسافر من بودم و این رازی است که برای همیشه سر پوشیده خواهد ماند!!

کار پروانه و من سوختن و ساختن است  
 همه شب تا بسحر در پی جان باختن است  
 راز این کار ز دیوانه بپرس آخر چیست  
 کاخ عمر از پی مقصود بر انداختن است

عیال مرحوم محمد صادق خان لیلا خانم فرزندانش معصومه خانم، خدیجه خانم، رقیه خانم. معصومه خانم قبل از رباب خانم همسر مرحوم حاج میرزا لطف اله محرر بود. خدیجه خانم زنی مومنه و متقی و بسیار نیکونهاد بود خدایش بیامرزاد. رقیه خانم عیال مرحوم میرزاخانی شیبانی از محترمین شیراز و مدتی هم رئیس انجمن شهر (بلدیه) و شهردار بود. از رقیه خانم فرزندی بنام هلی خانم دارد که همسر سرهنگ غلامرضاخان قهرمانی پسر مرحوم سالار مسعود است. رقیه خانم بعد از اینکه از آقا میرزاخانی شیبانی طلاق گرفت با مرحوم حسین آقا تاتار ازدواج نمود. محمد شریف بیگ پدر فاطمه بی بی عیال علی قلی خان (مادر محمد صادقخان) پسری هم بنام مصطفی بیگ داشت که او پدر طوبی خانم و سهرابخان باصری است که سهرابخان شهید ناکام شد. علی قلی خان از عیال طهرانی خود دختری هم بنام فاطمه خانم داشته است. در اینجا بد نیست اسمی طوایفی را که خوانین ایبوردی ایلخانگیری آنرا داشته ذکر نمائیم:

اینانو، اسلاملو، قره گوزلو، چهارده چریک (خوئیاریها از این طایفه اند)، بهی یا بیئی (فامیل شجاعی ایبوردی بیئی هستند)، فارسی مدان، سلوکلو، سکز، نغز ال بکلو، قوتلی، میرحاج لو، حاجیوند، کریم آقائی، کمندی، سلمانی، چیان شیرازی، اژدهاکش، جزغانی، سامی وند، بابائی، تمبوئی، چلبی، قورد رحیم شمشیر.

حاج غلامرضا پسرش شاهرضا پسرانش کرم بیگ، پرویز، غلامرضا. آقا میرزا کرم بیگ از توپچی های خیلی رشید و شجاع ایبوردی بود. سه عیال اختیار کرد یکی بنام مشهدی سکینه دشمن زیاری دیگری بنام شاه صنم صفی خانی و یکی هم بنام مشهدی نازی از اهالی پای خاتون شیراز. از او فرزندان بنام کرامت اله گروهان ارتش، هدایت و فوزی دارد. کرامت پسرانی بنام حسین و اصغر دارد. فرزند هدایت اله عباس میباشد. گوهر دختر کرم بیگ عیال صفر پسر کربلائی بخشعلی (مکتب دار) و فوزی عیال محمد پسر حاجی بیگ فرزندان حسین و حاجی بیگ. عیال پرویز پسر حاج غلامرضا سامی وند جهان دختر مشهدی قلی بیگ شاهسون فرزندانش شاهرضا، فلامرز، کیامرث. عیال شاهرضا بانو سلطان دختر سیف اله علی قنبری (خواهر صفرعلی) فرزندان او غلامرضا، محمدرضا، خسرو، پرویز، فرخنده، شعله. عیال فرامرز زهرا دختر مشهدی کریم فرزندانش فریدون، داریوش، لیلا، مینا. عیال کیامرث مدینه فرزندانش حبیب، مسعود، کبری، علی. فرزندان آقا میرزا پسر حاج غلامرضا سامی وند طاهر میرزا و مطا، فرزندان طاهر میرزا، آقا میرزا و حجت، بیگم جان، سکینه. مطا دختر آقا میرزا عیال کربلائی خانمیرزا صفر شاوند میباشد از فامیل سامی وند مردی مؤمن و متقی و اهل محراب و منبر. مرحوم کربلائی اسماعیل پسر حاج رمضان بود. عیال حسین پسر عیدی محمد پسر حاج خداوردی شاه صنم دختر خانمیرزا بیرامی فرزندانش اسماعیل، محسن، پریوش، سوسن. عیال حاج حسن پسر عیدی محمد پسر حاج خداوردی سارا دختر عزت اله سامی پسر کربلائی حبیب فرزندانش جواد، طیبه و عیال عباس پسر عیدی محمد حاجیه دختر حاج دابری فرزندش افسانه.

غلامعلی پسرش شعبانعلی فرزندانش ابوالحسن و غلامشاه. عیال مشهدی ابوالحسن حیا خانم دختر کربلائی جانمحمد باغ ارمی فرزندانش شاپور، شهریار، رحیم، کورش، گودرز، بهزاد، شاه صنم، ماه صنم، دختر بس، فوزیه که کورش افسر ارتش و گودرز افسر ژاندارمری و رحیم دکتر میباشد. عیال غلامشاه خانم بی بی دختر کربلائی کریم برادر غلامعلی

(عموی ابوالحسن) پسرانی بنام رحیم و لطیف دارد. ماه صنم دختر مشهدی ابوالحسن عیال علی آقا پسر ولی خالقی است.

**شجاعی** - این فامیل بهی یا بی و از طوایف مهمی بوده اند که با نادرشاه افشار بفارس آمده اند. شاه محمد صالح پسرش علی صالح خان فرزندانش حاج علی کرم خان، نادعلی خان، محمدعلی خان، حسنعلی خان، حسینعلی خان، فاطمه خانم، شیرین جان میباشد.

حاج علی کرم خان مردی شجاع و رشید و دلیر و بی باک بود، در جوانی وارد خدمت توپخانه میشود با استعداد و لیاقتی که داشته مدارج ترقی را طی نموده و تا درجه میرپنجی (سرتیپی) درجه اول (این درجه از نوع عالی درجات توپچی ها و ارتش های آن زمان یعنی اواخر سلطنت مظفرالدین شاه بود) ارتقاء پیدا میکند. ابتدا حکومت بندر لنگه و بعد نایت الحکومه بوشهر و سپس بسمت حکومت بندر عباس منسوب میگردد. از طرف شاهنشاه ایران بواسطه ابراز لیاقت مورد تحسین واقع و به لقب شجاع نظام مفتخر و بهمین جهت فامیل و بستگان او نام خانوادگی شجاعی انتخاب و اختیار نموده اند.

مرحوم شجاع نظام در جنگ بین الملل اول و حمله کشتی های انگلیس مدبرانه طوری رفتار مینماید که قشون و نیروی دریائی انگلیس کشت و کشتار و آسیبی به بنادر وارد نمی سازند و حتی با وجودیکه قوای انگلیس زیاد بوده اند آنها را تهدید به مقابله و نبرد مینماید و بیاس این خدمت مورد توجه شاهنشاه وقت و دولت مرکزی قرار میگیرد. در طول خدمت چندین مدال داخلی و خارجی از نوع عالی دریافت نموده.

در سال ۱۳۲۵ قمری در گیرودار مبارزه مجاهدین در راه اجرای مشروطیت که در شیراز ولار سید عبدالحسین لاری علیه دولت مرکزی قیام نموده و تقریباً خود را سلطان بی تاج و تخت میدانست یکی از ایادی او که حسین نام داشت و در نتیجه شرارت و قتل و غارت و کشت و کشتار و راهزنی در محدوده لار و بنادر لنگه و عباس به حسین کله کن معروف شده بود و مردم از دست او خواب و آرام نداشتند و از طرف سید اهرمی و سید عبدالحسین لاری تقویت میشد و باو لقب سپهسالار اسلام داده بودند با این وضع و حال مرحوم شجاع نظام با او به نبرد بر می خیزد و او را مغلوب کرده متواری میسازد و چند نفر از تفنگچیهای او را کشته جسدهایشان را برای عبرت سایرین در اسکله بندرعباس آویزان میکند. فرزندان شجاع نظام کهندل خان و جهان سلطان که کهندل خان نیز حکومت یکی از جزایر را بعهدده داشته و باو اعتماد نظام هم میگفتند. عیال او کربلائی صفیه (کربلائی دلبر) دختر حاج نور علی خان سلطان سامی وند بوده. جهان سلطان دختر شجاع نظام همسر آزادخان پسر حاصل بیک معروف به میرشکار بود فرزندانش تیمورخان، شمسی خانم، خانم کوچک. تیمورخان شجاعی پسر مرحوم آزادخان مردی دست و دلباز منیع الطبع و باسواد و مردمداراست بهمین جهت در امور تجارت نتوانست پیشرفتی حاصل کند و بلکه مواجه با شکست هم شد. در اداره کل اقتصاد بود فعلاً باز نشسته است. تیمورخان سه عیال اختیار کرد یکی بنام زینت خانم دختر سلطان احمد خان رفیعی تبریزی از او یک پسر بنام شاهرخ دارد که دارای تحصیلات عالی از خارج میباشد و یک دختر بنام دکتر پروین که همسر دکتر داریوش جهانشاهی است. عیال دیگر تیمور خان دختر جلال الدین رئیس العلما بود فرزندان بنام مهندس خسرو و شیرین دارد. همسر دیگر تیمورخان از فامیل معمارباشی است که از او پسری بنام مهرداد دارد. شمسی خانم دختر آزادخان عیال یشمود خان و

خانم کوچک همسر میرزا کریم خان پسر محمد حسینخان بود که محمد حسینخان برادر حاصل بیگ و عموی آزادخان میشد.

کربلائی نادعلی خان یاور توپخانه مدتی هم حکومت جزیره قشم را بعهدہ داشت. فرزندانش یشمودخان عضو عالی رتبه دارائی رئیس حسابداری شرکت خلار شیراز عیال او شمسی خانم دختر آزادخان فرزندانش محترم خانم همسر رحمت اله خان جهانشاهی و مهین خانم عیال سرهنگ امیر بهادر جهانشاهی میباشد [و دختران دیگرش اختر، افسر، اقدس، و ناهید میباشد]. مرحوم یشمود خان از عیال دیگرش فرزندی بنام بهرام دارد. جمشید خان پسر کربلائی نادعلی خان عضو عالی رتبه و بازنشسته دارائی است. همسر او دختر حاج علی کرم رحمت آبادی فرزند[انی]<sup>۱</sup> بنام غلام، [غلامرضا، ملک، شهلا، و مهناز] دارد.

عباس خان فرزند کربلائی نادعلی خان در اداره کل راه فارس است. رضاخان پسر کربلائی نادعلی خان بازنشسته آموزش و پرورش میباشد. فاطمه بی بی دختر کربلائی نادعلی خان همسر جهانگیر بیگ سامی [و پس از فوت او زن عبالمناف شد. فرزند دیگر نادعلی خان خانم بی بی که عیال عبدلواحد میباشد و فرزندان بنام افتخار و کیکاوس دارد] و زهرا بی بی همسر میرزا علی آقا شجاعی. محمد علیخان برادر شجاع نظام در توپخانه درجه سروانی (سلطانی) داشته. فرزندانش قاسم خان عضو عالی رتبه بازنشسته بانک ملی ایران و جعفر میباشد. حسنعلی خان سلطان توپخانه عیال او ماه شکر دختر حاج علی پناه عموی نظر علی پدر کربلائی حیدر علی فرزند او آقا میرزا علی آقا شجاعی از صاحب منصبان عالیقدر وزارت دارائی همیشه دارای پستهای حساس و در شهرستانهای فارس و بنادر سمت ریاست دارائی و امانت مالیه داشته قبلاً نیز در اکثر نقاط جنوب رئیس گمرک بوده در موقع اختلافی که حیات داودی بر سر جزیره خارک وجود داشت آقا میرزا علی شجاعی مأموریت حل اختلاف را پیدا کرد و بالاخره جزیره خارک بتصرف دولت در آمد. مردی است ادیب و دانشمند، علاقمند به تاریخ و شعر و ادب نسبت به فامیل مهربان و متعصب است. عیال او زهرا بی بی دختر کربلائی نادعلی خان بود. فرزندانی بنام اصغر آقا و کورش دارد. اصغر آقا عضو مؤثر شهربانی علاقمند به شعر و موسیقی عیال او دختر مرحوم روح الامین خائفی قاضی دادگستری (عمومی پرویز خائفی شاعر معروف) میباشد. کورش تحصیلات خود را در اطریش و سوئیس انجام داده. یکی از دخترهای آقا میرزا علی آقا بنام فرنگیس همسر عبدالصمد شجاعی پسر حسینعلی خان است و یک دختر دیگر او روح انگیز عیال نوشیروانی بهمن بیگی قشقائی عضو گمرک بوشهر میباشد. دختر دیگر میرزا علی آقا گیتی عیال محمد جلالی ثابت بوشهری است.

حسینعلی خان شجاعی برادر شجاع نظام در توپخانه درجه سلطانی (سروانی) داشته بعداً وارد خدمت گمرک گردید. فرزندانش هادی خان، عبدالصمد، عبدالحمید، نصراله، محمود، [کبری و پروانه]، فرزند هادی خان افراسیاب و فرزندان عبدالصمد مهندس همایون و مهندس سعید، [فروغ، فروزنده، و فرزانه] میباشد. عبدالصمد شجاعی از کارمندان دانشمند و عالیقدر شهربانی و رئیس کارگزینی و فعلاً بازنشسته است. همسر او فرنگیس دختر آقا میرزا علی آقا است. فاطمه خانم دختر علی صالح (خواهر شجاع نظام) همسر حاج عبدالرحمن برخوردار و مادر علی قلی بیگ بوده.

از شجاعی ها همدم پسر او علی میرزا فرزندانش احمدخان عضو دانشمند و خوش ذوق و مهربان گمرک عیال او از اهالی

۱ - تمام کلمات و اسامی آمده شده در [ ] جزو کتاب نیستند و توسط آقای عبدالصمد شجاعی در حاشیه کتاب گنجانده شده.

و محترمین تبریز دخترش همسر کاوس خان پسر عبدالواحد شجاعی است. پسر دیگر علی میرزا عبدالمناف هم نیاز فرزندانش [سهراب و] داریوش عضو اداره کار و بهرام دندانساز است. احمدخان و عبدالمناف و عبدالواحد پسران علیمیرزا میباشند. همدم پسر دیگری بنام علی بیگ داشت که فرزند[ان] او [عبداله و] آقا میرزا عبدالعلی خان عضو عالی رتبه گمرک بسیار با سواد خوش خط و متین و مورد احترام است. [وی از همسر اول خانم بهاء دارای] فرزند[انی] بنام منوچهر، [سیروس، پرویز، و بهزاد] میباشد. [از عیال دیگرش زمان کریم آقائی فرزندانی بنام های شیرین، بهروز، فریده، و محمد میباشد.]

**عبدالهی** - این فامیل از ابیوردیهای بابائی و جد آنها عبداله پسر اسماعیل پسر عبداله پسر اسماعیل معروف به حاج عبداله بزرگ. بیلاق آنها حسن آباد و لاله گون سرحد چهاردانگه (شهرستان اقلید) و قشلاق آنها بلوک جره و فامور و حسین آباد سر مشهد.

عیال حاج عبداله بنام پتر بود. فرزندانش حاج غلامرضا، حاج اسماعیل، مشهدی حبیب اله، حاج ابراهیم، گلستان، اصلی خانم. حاج غلامرضا عیال او گلستان از فامیل جهانشاهی ها فرزندانش حاج شاهمیرزا، حاج آقا میرزا، محمد میرزا، محمدرضا، اصلی خانم، خانم جان، شیرین جان. عیال دیگر حاج غلامرضا فاطمه از صالحی های باصری حسن آبادی فرزندان او آقا رضا، عبدالرضا، علی میرزا، حاج نوراله، رحیمه، ملکی جان، بیگم جان، بلورجان، جانجان، بلقیس، گلشن. محمدرضا پسر حاج غلامرضا عیال او خاور دختر حاج اسماعیل فرزند او حاج شکراله مردی بود وارسته و نیک نفس و خوش سیرت زاهد و متقی عیال او عذرا دختر حاج آقا میرزا فرزندانش محمدرضا، بهرام، احترام. محمدرضاخان در کار گاراژداری است مدتی محاسب مرحوم معمارباشی بود مردی است خوش طینت و مهربان. عیال او ملک لقا دختر میرزا شاهرضاخان قوام دفتر فرزندی بنام شکوفه دارد.

بهرام خان پسر حاج شکراله عضو عالی رتبه دارائی مردی است مهربان و مؤمن و بی ریا فعلاً بازنشسته بهداری (از دارائی به مبارزه با مواد مخدره منتقل شد). عیال او آسیه خانم دختر میرزا نصراله خان قهرمانی (معین دفتر) فرزندی بنام فرشاد دارد. احترام خانم دختر مرحوم حاج شکراله عیال علی اکبر کامیاب از صاحب منصبان عالیقدر دارائی مدتها در نقاط مختلف فارس مخصوصاً کازرون دارای پستهای حساس و اخیراً رئیس دارائی ممسنی بود. بافتخار بازنشستگی نائل شده مردی است دانشمند و علاقمند به مطبوعات و تاریخ و ادب و شعر است. نسبت به فامیل مهربان و خنده رو و بذله گوست. پدر علی اکبر کامیاب محمد حسین و مادرش منور خانم دختر مشهدی جعفرقلی جعفرآبادی بیضائی است. پدر کامیاب با خواهر مرحوم جواد آزادی نماینده مجلس و مدیر روزنامه عصر آزادی نیز ازدواج نمود. پسری بنام هوشنگ دارد که عضو عالیرتبه بانک بازرگانی است و دو دختر دارد که پروین عیال آقا اسمعیل اسمعیل بیگی و دیگری پارس دخت عیال دکتر تویسرکانی بود. کامیاب بواسطه همین نسبتی که با مرحوم آزادی دارد به مطبوعات و جراید علاقه پیدا کرده میتواند گفت قفسه ای از کتابهای ارزنده برای خود فراهم آورده است پسرانی بنام حسین و حسن و کورش و دخترانی بنام مهرانگیز (مهری خانم) و زهرا دارد. حسین در رشته برق و الکترونیک در دانشگاه های امریکا مدارج عالی را طی می کند و حسن هم دانشجوی دانشگاه امریکاست. کورش بادامه تحصیل مشغول و مهرانگیز همسر سرهنگ علی نظر خوبیاری و زهرا مشغول تحصیل است. هوشنگ برادر کامیاب از مردان نیک و دوست داشتنی است. حاج شاهمیرزا

عیال او خاور فرزندان زبور و شاه منظر. زیور دختر حاج شاهمیرزا عیال ظهرا بابائی فرزندان شهدی میرزا علی، علی آقا، اکبر، هاجر. فرزندان شهدی میرزا علی شهدی قره، جهانشاه، جهانبخش، زیور، نازبس، ماهجان. عیال شهدی قره (ظهرا). مرصع دختر تقی فرزندان شوکت و فرج اله، عشرت، علی داد، ماه زینب. عیال جهانشاه صدرخان دختر حاج نوراله فرزندان عصمت، عفت، حیدر، بهمن، حسین، حسن. فرزندان علی آقا قریب و مراد و زلیخا، علی قربان. فرزند اکبر صاحب جان. هاجر دختر ظهرا عیال نعمت اله پسر کربلائی داراب فرزندی بنام منظر دارد. شاه منظر دختر حاج شاهمیرزا ابتدا عیال طاهر پسر حاج علی پناه بود. بعداً عیال کربلائی داراب فرزندان شهدی عزت اله، قدرت اله، خاور، مرضیه. عیال شهدی عزت اله ابتدا کبری دختر عابس از اهالی جره کازرون بود فرزندان بنام عزیز و کرامت و سلطنت دارد. همسر عزیز آذرمدخت دختر غضنفر قهرمانی فرزندان بنام انوشیروان و علی دارد. عیال کرامت عالم بها دختر قدرت اله و سلطنت همسر شهدی هادی پسر جانی خان بابائی است. عیال دیگر شهدی عزت اله زیور دختر شهدی میرزا علی فرزندان بنام محمد، شیرزاد، هوشنگ، شیر دست، گلنار، گلرخ، گل تاج دارد. عیال نعمت اله هاجر فرزندان منظر و عیال قدرت اله هم خانم دختر علی ذوالفقار محبی فرزندان بنام داراب، سلیم، قزی، عالم بها دارد که عیال سلیم ناهید دختر شهدی عبدالرحیم عبداللهی است. خاور دختر کربلائی داراب عیال غلامحسین پسر علمیرزا و حاجیه مرضیه همسر مرحوم محمدقلیخان پسر رضاقلیخان است.

حاج آقامیرزا عیال او قمر دختر حاج اسماعیل فرزندان زبیده عیال حاج فضل اله پسر حاج عبدالله و شاهرضا قوام دفتر که شرح فرزندان او ضمن فامیل ایبوردی داده شد و عذرا عیال حاج شکراله پسر محمد رضا. محمد میرزا پسر حاج غلامرضا عیال او گلستان دختر شهدی حبیب اله فرزندی بنام میرزا اسداله داشت با سواد و خوش خط و دارای طبعی سخی در دستگاه خوانین علی قلیخان قشقائی (غلامحسین خان کهندل پور) قرب و منزلتی بسزا داشت. عیال او فردوس دختر رضا قلیخان پسر شهدی حبیب اله فرزندی بنام مسعودخان دارد دیپلمه با سواد با هوش سریع الانتقال و مهربان در آموزش و پرورش رئیس دبستان و مدرسه راهنمایی است. همسر او اصلی خانم دختر نبی خان پسر حاج محمد قاسم است فرزندان بنام شهرام، شهریار، شهلا، شعله، فردوس، شهر آشوب، رؤیا، محبوبه، گلستان دارد که همگی نام فامیلی قهرمانی دارند. شعله دختر مسعودخان با محمد پسر عبدالله علیزاده از محترمین بندرلنگه ازدواج نموده. محمد علیزاده دانشجوی دانشکده پزشکی است.

اصلی خانم دختر حاج غلامرضا عیال مرحوم علی قلی بیگ کلانتر پسر حاج ابراهیم و شیرین جان دختر حاج غلامرضا عیال شهدی رضا فرزندان بنام خدیجه و شهربانو داشت که خدیجه ابتدا همسر شاه عباس پسر شهدی حسن بود و بعداً با شاهضایبگ بیرامی پسر خانجان حاجیوند ایبوردی ازدواج نمود (شاهرضا بیگ، میرزاجان، خانمیرزا، صفرخان، جیران، فرزندان خانجان پسر علیرضا از طایفه حاجیوند ایبوردی هستند). شاهضایبگ فرزندی بنام رضاخان بیرامی درجه دار بازنشسته شهربانی دارد. همسر رضاخان ابتدا سلطنت دختر کاکاخان بیک اخوان بود. از او فرزندی بنام میمنت دارد. بعداً با ماهجان دختر شهدی رسول حسن بیگی ازدواج نمود فرزندان بنام شهزاد، علیرضا، مازیار، شاهرضا، فیروز، بهرخ، خدیجه دارد. شهربانو دختر شیرین جان همسر کربلائی حیدرعلی حیدریان بود.

آقارضا فرزند حاج غلامرضا همسر او رقیه فرزندی بنام بلقیس دارد که عیال کربلائی ابوالفتح پسر شهدی علی اصغر برخوردار کریم آقائی است. عبدالرضا فرزند حاج غلامرضا عیال او صاحب جان دختر حاج ابراهیم دخترانی بنام

کربلائی اسیه و زینب دارد. اسیه ابتدا عیال ابوطالب پسر مشهدی علی اصغر کریم آقائی بود بعداً با مشهدی رسول حسن بیگی ازدواج نمود. علی میرزا پسر حاج غلامرضا فرزندی بنام غلامحسین داشت. همسر او خاور دختر کربلائی داراب و مادر خاور شاه منظر فرزندی بنام علی دارد که نام خانوادگی فرزانه اختیار نموده عضو شرکت ملی نفت ایران است. بسیار با هوش و فعال و خود ساخته است. عیال او زهرا خانم دختر جعفر علی محمدی از اهالی طهران فرزندان بنام پیروش، پریچهر، پریدخت، فیروز، غلامحسین، پروانه دارد.

حاج نوراله پسر حاج غلامرضا عیال او زلیخا دختر تقی بیگ کلانتر گرائی سعدیخانی فرزندان بنام سعدی، عبدالرحیم، اسماعیل، رستم، حسنی جان، زینب، خانم بی بی، صدرجهان دارد. عیال سعدیخان حاجیه طلعت دختر میرزا شاهرضاخان قوام دفتر فرزندانش نسرین، نوراله، سیمین، میمنت، فرخنده، خجسته، حجت اله، فریدون. نسرین دیپلمه در کادر آموزش و پرورش با علی بصیری پسر مشهدی حسن از اهالی حنا سرحد چهاردانگه ازدواج نموده که علی بصیری جوانی متین و مؤدب و در همافری خدمت مینماید. نوراله پسر سعدیخان همافر فنی عیال او افسر دختر عبداللطیف عبداللهی پسر حاج فضل اله جوانی است جدی و با هوش و فعال. سیمین همسر لهراسب خالقی پسر علی آقا. سعدیخان عبداللهی فعالیت زراعتی دارد. مردی است مهربان و فامیل دوست و متعصب. همسر مشهدی عبدالرحیم پسر حاج نوراله ماه نسا دختر ابوطالب کریم آقائی فرزندانش ناهید همسر سلیم پسر قدرت اله درجه دار ارتش است. فرزندان بنام ماریا و گیتا دارد. ملک حسین پسر مشهدی عبدالرحیم برای ادامه تحصیلات به امریکا رفته است مدتی در دبیرستان دانشگاه کارمند بود. فرزندان دیگر مشهدی عبدالرحیم بهزاد، پرویز و ژاله میباشند. عیال رستم عبداللهی پسر حاج نوراله بتول خانم دختر حاج عطاء اله محب پور فرزندانش کیانوش، کی منش، شراره، وحید. رستم عبداللهی درجه دار شهربانی است. عیال اسمعیل (هوشنگ) عبداللهی پسر حاج نوراله پریچهر (رقیه) قهرمانی دختر مظفر قهرمانی است. فرزندانش فرهنگ، ثریا، خسرو، قباد، زلیخا، رضا (فرزاد) که به تحصیل اشتغال دارند، فرهنگ دارای تحصیلات دبیرستانی است. اسمعیل در مؤسسه ژئوفیزیک اشتغال دارد. حسنی جان دختر حاج نوراله عیال نبی خان پسر حاج محمد قاسم. زینب عیال مشهدی سهراب صالحی باصری حسن آبادی پسر مشهدی الیاس فرزندان بنام الیاس، ماهجان، حمید دارد. عیال الیاس زبیده دختر مشهدی صفدر است. خانم بی بی عیال جمشید کریم آقائی پسر کربلائی ابوالفتح و صدر جهان همسر جهانشاه پسر مشهدی میرزا علی بابائی است.

مرحوم حاج نوراله دختر دیگری بنام بلورجان داشت که همسر غفارخان عبداللهی پسر عبدالمجید بود. رحیمه دختر حاج غلامرضا عیال مرحوم عبدالمجید عبداللهی پسر حاج ابراهیم و بیگم جان دختر حاج غلامرضا عیال مشهدی علی اصغر برخوردار و بلورجان دختر حاج غلامرضا عیال محمدخان حسن بیگی بود بعداً با جعفر برادر محمدخان ازدواج نمود. جان جان دختر حاج غلامرضا عیال کرملی و پسری بنام محمدعلی دارد. بلقیس دختر حاج غلامرضا عیال کربلائی داراب بابائی دختری بنام خانم داشت که همسر صادق پسر حاج علی همت بابائی بود. فرزندان بنام علی همت و مهدی و جهانگیر دارد (علی همت فوت نموده است) صادق دختری هم بنام حنیفه دارد که عیال یداله پسر محمد همتی است. یداله پسرانی بنام نصراله و فتح اله دارد که نصراله جوانی است فعال و محبوب در کادر آموزش و پرورش بخدمت اشتغال دارد. گلشن دختر حاج غلامرضا عیال حاج عبدالله پسر حاج اسماعیل بود.

حاج اسماعیل پسر حاج عبدالله عیال او همن خواهر حاج علی همت بابائی ایبوردی فرزندان بنام حاج عبدالله، حاج محمد قاسم و قمر و خاور داشت. حاج عبدالله بنیان گذار امور تجارتي در فامیل ایبوردی است. مقارن با بنیاد محل فعلی ایبورد (۱۲۹۳ قمری) خانه ای در محله سنگ سیاه شیراز خریداری مینماید. این خانه که در کوچه حسینی کردها واقع است بعداً توسط حاج عبدالله تجدید بنا و با سبک بسیار عالی از معماری سنتی اطاقهای ارسی (تالار) گوشواره، نمازخانه، پنجدری و سه دربی که اکثر اطاقهای آن مخصوصاً ارسی دارای نقاشی سقف و آینه کاری زاویه ها و نوشتن ادعیه با خط بسیار زیبا (بد نیست بگوئیم که این ادعیه را خطاطی مینوشته که فاقد انگشتان دست راست و بهمین جهت باو محمد علی مکل یا مچل میگفته اند. قلم نی درشت را محکم بدست می بسته و با آن خط های زیبا مینوشته است که الحق هم باید باو آفرین گفت و هم بدرگاه هنر آفرین سر تعظیم فرود آورد که چه استعدادهایی بوجود می آورد و اگر خدا «ز حکمت به بندد دری زرحمت گشاید در دیگری» بهر حال مرحوم حاج عبدالله از همان موقع که زندگی عشایری را مبدل بزندگی شهری مینماید و از نظر شغل هم تجارت اختیار و تکیه بر جای بزرگان میزند همه اسباب بزرگی را نیز آماده میکند. از نظر تجارت کسب آبرو و اعتبار مینماید و از لحاظ مراوده با ارباب فضل و دانش و علما برای خود و فامیل ایبوردی تحصیل شهرت و افتخار میکند. عیال او گلشن دختر حاج غلامرضا فرزندان بنام محمد اسماعیل (حاجی آقا)، محمد جواد، حاج فضل اله، میرزا ابوالفضل، حاج محمد، فاطمه، سکینه، رقیه داشت. مرحوم حاجی آقا یعنی محمد اسماعیل با سواد و بسیار با ذوق بوده و صوتی خوش داشته. عیال او کلثوم دختر حاج ابراهیم فرزندان عبدالله، عنایت اله، هدایت اله، شمس الضحی، حنیفه، بلقیس، عبدالله و عنایت اله در بحبوحه جوانی فوت مینماید. مرحوم میرزا هدایت اله در خط و ربط و سواد و محاسبات لایق و ممتاز و منیع الطبع و سخی بود. در دستگاه عزیز آقا نمازی برادر آقا مهدی نمازی سناتور و در تجارتخانه او اشتغال داشت. عیال او خانم عصمت دختر مرحوم ابوالقاسم عبداللہی و فرزندان شمس الضحی (جوانمرگ شد) بدرالدجی دیپلمه مامائی عیال دکتر صمد حمیدی استاد دانشگاه اهواز فرزندان ابوریحان، بوعلی، آلبرت، افسونگر، آشوبگر که همگی دارای تحصیلات عالی هستند.

حنیفه دختر حاجی آقا عیال عبدالحمیدخان عبداللہی و بلقیس عیال مهدی خان پسر حاج محمد قاسم بود. آقا محمد جواد پسر حاج عبدالله مردی اجتماعی و مهربان بوده است. همسر او اختر سلطان دختر رضاقلیخان (بعداً همسر حاج فضل اله میشود). حاج فضل اله پسر حاج عبدالله مردی مهربان و متدین و فعالیت زراعتی داشت. عیال او ابتدا زبیده دختر حاج آقا میرزا و فرزندان بنام عبدالحمید و مریم دارد.

عبدالحمید خان مردی با ذوق و سریع الانتقال و با هوش و اجتماعی و مهربان است. پس از فوت عموی خود و مرحوم میرزا ابوالفضل تجارتخانه او را بنام تجارتخانه عبدالله زاده در سرای قوامی اداره میکرد. عیال او ابتدا حنیفه دختر حاجی آقا و بعداً با حاجیه زینت دختر محمدخان شش بلوکی پسر علیخان بیک (از کلانتران) ازدواج نمود. مادر حاجیه زینت کربلائی عالیه از اهالی امامزاده اسماعیل ابرج است. این محل چون مدفن حضرت امامزاده واجب التعظیم اسماعیل بن امام موسی کاظم میباشد باین نام نامیده شده بقره مبارکه اش مطاف حاجت طلبان ایلی و دهاتی حدود ابرج و سرحد چهاردانگه است در انتهای تنگ تیره باغ قرارداد. بنای بقعه را به سلاطین صفوی مخصوصاً شاه اسمعیل نسبت میدهند. بعداً هر کس از روی اخلاص تعمیرات و کاشی کاری آنرا مباشرت نموده که از آن جمله همین عبدالحمید خان هم در بعضی از تعمیرات آن سهمی بسزا دارد. گردنه ای صعب العبور از اینجا به سرحد چهاردانگه حد فاصل است که بوسیله

اسب و قاطر و چهارپایان بسختی از آن امکان عبور میسر میشد. حاجیه سارا خاتون دختر میرزا شاهرضاخان قوام دفتر که عیال مرحوم میرزا ابوالفضل پسر حاج عبدالله بود با هزینه خود و از محل میراثی که از شوهر باو رسیده بود مبالغ قابل توجهی خرج کرد و این راه را بصورت ماشین رو ساخت (از این طریق شیراز باصفهان ۸۰ کیلومتر نزدیکتر از جاده فعلی است) در قریه امامزاده اسماعیل کاروانسرائی است که اشعار زیر برآزاره و دیوار آن حجاری شده و حکایت دارد که از بناهای جانی خان ایلخانی قشقائی است. (مصراع آخر بیت ماده تاریخ بنای کاروانسرا میباشد).

فخر دوران ظهیر دولت و دین	آن سمی خلیل صاحب شان
افتخار زمانه	زینت افزای ملک هندستان
ناخن موج بهر همت او	عقده ها باز کرده از دل و جان
سال تاریخ جستم از سامی	که نویسم بروی لوح بیان
با سر انبساط سال بنا	گفت آرامگاه خلق زمان
سال اتمام چیست گفتم گفت	نام بانی او جهانی خان

فرزندان عبدالحمیدخان نادر، بهادر، امیرحسین، نادر خان عضو انجمن شهرستان آباده فعالیت زراعتی دارد. بذله گو و شوخ است عیال او حاجیه مهین دختر حاج حبیب اله جهانشاهی فرزندش علیرضا میباشد. بهادر دیپلمه در کادر آموزش و پرورش قرار دارد در ضمن در امور کشاورزی نیز فعالیت میکند. عیال او ایران خانم دختر حاج امان اله معصومی شش بلوکی (دوست محمدلو) فرزندان بنام عبدالله، ماریا، زبیده، اسماعیل دارد. امیر حسین تحصیلات خود را در رشته مدیریت اقتصاد در آمریکا بمرحله عالی و فوق لیسانس رسانیده عیال او ویدا دختر سرهنگ نوازاله جهانشاهی است. مریم دختر مرحوم حاج فضل اله عیال مرحوم هاشم خان عبداللهی پسر حاج محمد قاسم بود (مریم قبلا عیال مرحوم آقا محمد کریم بود که از او دختری بنام ماه سلطان داشت) همسر دیگر مرحوم حاج فضل اله اختر سلطان دختر مرحوم رضا قلیخان پسر مشهدی حبیب اله و فرزند بنام حاج عبداللطیف خان دارد اهل ذوق، مهربان، ادیب و عارف مسلک است. در سرحد چهاردانگه فعالیت زراعتی دارد. عیال او حاجیه بهجت دختر میرزا شاهرضا خان قوام دفتری فرزندان بنام پریدخت، فضل اله خان، عباس آقا، افسر، یوسف آقا دارد. پریدخت عیال داود خان عبداللهی پسر هاشم خان است. فضل اله خان لیسانس اقتصاد و در سازمان برنامه اداره طرح و برنامه استان اصفهان است. همسر او آزاده دختر غضنفر قهرمانی پسر معین دفتری فرزندان بنام رامین و فرزین دارد. فضل اله خان در شغل خود جدی و طرف توجه اولیای متبوع میباشد. عباس آقا در امریکا تحصیلات خود را در حد عالی در رشته کشاورزی ادامه میدهد. دوره وظیفه خود را که در تعاون روستائی فارس انجام میداد طرز کار و فعالیت و اخلاق او مورد رضایت مدیران کار بود. عیال او مینا دختر دکتر محمود قهرمانی فرزند بنام صوفیا دارد. افسر دختر عبداللطیف خان عیال نوراله خان پسر سعدی خان عبداللهی است. مرحوم میرزا ابوالفضل پسر حاج عبدالله از تجار معروف و معتبر و خوشنام شیراز اکثراً با تجارتخانه های مهم تبریز و اصفهان مبادله تجارتي داشت. عیال او حاجیه سارا خاتون دختر قوام دفتر بود.

مرحوم حاج محمد پسر حاج عبدالله در بازار وکیل شیراز با تجارتخانه برادر خود همکاری و اخیراً هم به کار زراعتی اشتغال داشت. مردی مؤمن و خیر بود عیال او خانم حاجیه دختر آقا شیخ حمزه پسر حاج محمد قاسم فرزندان بنام لطف

اله و نیره دارد. عیال لطف اله خورشید دختر مظفر قهرمانی است فرزندان بنام فاطمه و محمد و عزیز و سیما و خشایار دارد که به تحصیل مشغول هستند. نیره خانم دختر حاج محمد عیال ستارخان پسر مرحوم عبدالمجید عبداللهی است. حاجیه فاطمه نسا دختر مرحوم حاج عبدالله عیال مرحوم حاج شیخعلی مجتهد فرزند مشهدی حبیب اله و سکینه عیال مرحوم محمد کریم پسر حاج محمد قاسم و حاجیه رقیه ابتدا عیال مرحوم خانجان و بعد از او عیال مرحوم حاج جهانگیر خان پسران حاج ابراهیم شد.

حاج محمد قاسم پسر حاج اسماعیل دو عیال اختیار کرده یکی بنام شاه سلطان دختر مشهدی حبیب اله فرزندان بنام ابوالقاسم، آقا شیخ حمزه، محمد کریم و هاشم خان داشت. ابوالقاسم در دستگاه مرحوم محمد علیخان سالار مظفر از خوانین قشقائی معروف به آب باریکی و مردی مطلع و باسواد بود. عیال او شاهزاده بیگم دختر حاج محمد علی (حاج ملی) فیلی فرزندانش خانم عصمت، قاسم آقا، خانم زمان، خلیل آقا، خانم عزت میباشد. خانم عصمت عیال هدایت اله خان پسر محمد اسماعیل (حاجی آقا) عبداللهی قاسم آقا در امور زراعتی است و معاملات ملکی دارد عیالی از فامیل میراب نهراظم اختیار نموده که طلاق داد. خلیل آقا در اداره کل کشاورزی و در قسمت امور مالی و کارپردازی است. عیال او مریم خانم دختر حسین بهشتی شیرازی فرزندانش ساسان، سامان، اشکان میباشد. قاسم آقا و خلیل آقا هر دو دارای هوشی سرشار و استعدادی خوب میباشند مخصوصاً قاسم آقا بذله گو و شوخ طبع است. خانم عزت عیال حاج مهدی علیمحمدی بوشهری است دختری بنام نصرت دارد.

آقا شیخ حمزه پسر حاج محمد قاسم فقیه و حقوقدان نزد دائی خود مرحوم حاج شیخعلی مجتهد علوم فقه و اصول را بحد عالی رسانیده قریب الاجتهاد بود. در دادگستری قبول وکالت مینمود. عیال او ربابه دختر حاج جهانگیر خان پسر حاج ابراهیم فرزندان بنام محمد حسین و خانم حاجیه داشت. آقا میرزا محمد حسین مردی با سواد مطلع و خوش خط در دستگاه مرحوم حاج غلامعلی بهبهانی که پدر آقایان محمد علیخان و محمد حسن خان و محمد کریم خان بهبهانی بود بشغل حسابداری اشتغال داشت. مدتی وکیل ثبت اسناد و مدتی هم در دستگاه خوانین قشقائی علیقلیخانی و در جره امور ملکی آنها را اداره مینمود. دخترانی بنام حلیمه، دلاور (سکینه) و هما دارد. حلیمه همسر غضنفر قهرمانی پسر معین دفتر است. هما عیال آقا رضا محقق از محترمین داراب میباشد که در کادر آموزش و پرورش دارای مشاغل حساس و مردی مهربان و مؤدب و منیع الطبع است فرزندان بنام ویدا، نیما، پوپک دارد.

عیال مرحوم میرزا محمد حسین خدیجه دختر محمد کریم پسر حاج محمد قاسم میباشد. خانم حاجیه دختر آقا شیخ حمزه عیال حاج عبداللهی پسر حاج عبدالله میباشد. مرحوم محمد کریم پسر حاج محمد قاسم مردی شجاع و رشید بوده در تنگ تیره باغ بدست اشرار کشته میشود. عیال او سکینه دختر حاج عبدالله که از او دختری بنام خدیجه عیال میرزا محمد حسین دارد (مریم دختر حاج فضل اله نیز بعد از سکینه عیال مرحوم محمد کریم بوده که دختری بنام ماه سلطان داشته است).

هاشم خان پسر حاج محمد قاسم مردی ادیب، فاضل و اجتماعی بود. اشعار شعرا را بحدی در حفظ داشت که هر موقع مصراع و یا بیتی خوانده میشد نام شاعر آنرا میگفت و غزل یا قصیده را هم تمام میخواند. عیال او مریم دختر حاج فضل اله پسر حاج عبدالله فرزندان بنام شاه سلطان، ایرج، داود دارد. شاه سلطان تحصیلاتش خوب و زبان انگلیسی را مثل زبان مادری میخواند و مینویسد. عیال دکتر محمود قهرمانی است. ایرج خان پسر هاشم خان لیسانس زبان و دبیر دبیرستان

های شیراز دارای مشاغلی حساس و استعدادی سرشار است. فعالیت اجتماعی و زراعتی او قابل تحسین میباشد. همسر او فریده خانم دختر مرحوم سید عنایت اله خان دبیری (حسام دفتر) و فرزندانش هومان، مریم، الهام میباشد. داود خان پسر هاشم خان لیسانس ادبیات عضو عالی رتبه بانک کشاورزی ایران که همیشه در شهرستانهای مختلف دارای مشاغلی حساس بوده و مردی است اجتماعی و فعال. عیال او پریدخت خانم دختر حاج عبداللطیف پسر حاج فضل اله فرزندان بنام نیلوفر، بهمن، رزیتا، میترا و هاشم دارد. ایرج خان و داودخان از لحاظ فضیلت و ادب و استعداد از پدر بهره وافر دارند. عیال دیگر حاج محمد قاسم دختر بس دختر حاج فتح اله صالحی حسن آبادی (باصری) فرزندان او حاج محمد کاظم، نبی خان، مهدی خان بود. مرحوم حاج محمد کاظم مردی بود مورد احترام و در امور زراعتی متبحر. دو عیال اختیار کرد یکی مشهدی درنا دختر بهزاد کرمی و دیگری شمس الدوله دختر حاج محمد خان باصری (خواهر پرویز خان کلانتر). حاج کاظم متأسفانه فرزندی نداشت. عیال نبی خان پسر حاج محمد قاسم حسنی جان دختر حاج نوراله فرزندان بنام ناصر، اصلی خانم، اعظم، سلطنت دارد. عیال ناصر سریه دختر یداله پسر حاج نور محمد فرزندان بنام فریبا، سیاوش، سیامک دارد. اصلی خانم دختر نبی خان عیال مسعودخان قهرمانی. اعظم عیال علی رحیمی پسر مشهدی احمد شیرازی است. فرزندان بنام احمد، رضا، فرح دارد. سلطنت همسر کربلائی نوراله پسر حاج امان اله معصومی دوست محمدلو فرزندان بنام فرشاد، سیروس، میترا، افسانه دارد. عیال مهدی خان پسر حاج محمد قاسم بلقیس خانم دختر حاجی آقا (محمد اسماعیل) پسر حاج عبدالله است. فرزندان بنام پروین، علی اکبر، هوشنگ، تیمور، پریش، مهوش دارد. حاجیه پروین عیال حاج امان اله دوست محمدلو است. فرزندان بنام غلامحسین، داریوش، کیهان، امان، ایران، توران، امین اله، اردوان، اردشیر، کورش دارد که غلامحسین دیپلمه و داماد سردار زمانپور پسر حاج غلام است و ایران همسر بهادر عبداللهی میباشد.

علی اکبر عبداللهی پسر مهدی خان تحصیلاتش در رشته کشاورزی و در اداره کل کشاورزی مشغول و در ضمن فعالیت در امور دامداری و کشاورزی هم دارد. مجموعاً مردی فعال و با هوش و زرنگ است. عیال او مهران خانم دختر سلیم امیری فرزندان بنام آرزیتا، نازیلا، مهدی، حمیده دارد. پریش دختر مهدی خان عیال حاج محمد علی امیدی باصری حسن آبادی پسر مشهدی احمد پسر امید علی میباشد (با سیف اله علی قنبری پدر صفر علی پسر عمو هستند) محلی ها باو حاجی ممی میگویند و دلیل آن هم این است که چون پدرش او را خیلی دوست میداشته بر حسب متداول ممی خطاب میکردند و این نام بروی او باقی مانده و اصولاً این رسم در جاهای دیگر هم معمول است. مثلاً طهمورث را طمراس و سیاوش را سیا و کیامرث را کیا و در زنها صغری را صغی و کبری را کبی و ثریا را ثری صدا میزنند. بهر حال حاج محمد علی امیدی مردی است مهربان و در بلوک چهاردانگه مرحوم پدرش مشهدی احمد و بعد از او خودش در مهمان نوازی و مردمداری معروف هستند. فرزندان بنام احمد، سهیلا و رضا دارد و از عیال دیگرش که فوت نموده پسری بنام لطفعلی و دختری بنام عصمت دارد که لطفعلی در کادر آموزش و پرورش است. قمر دختر حاج اسماعیل عیال حاج آقا میرزا و خاور عیال حاج شاهمیرزا پسر حاج غلامرضا میباشد.

مشهدی حبیب اله فرزند حاج عبدالله بزرگ عیال او خورشید خانم دختر ملا عبدالله پسر کریم آقا پسر برخوردار (مادر خورشید خانم ماه نسا خانم دختر حاج قهرمانخان ایلخانی ایل اینانلو بوده) فرزندان بنام شاه سلطان عیال حاج محمد قاسم رضا قلیخان، گوهر عیال نظر علی پسر حیدر، حاج شیخعلی مجتهد، هما عیال حاج جهانگیر خان پسر حاج ابراهیم،

فرخ عیال جعفر پسر حسن بیگ برخوردار فرزند او کاکاخان بیگ اخوان، میرزا نصراله (معین دفتر پدر نگارنده)، گلستان عیال محمد میرزا پسر حاج غلامرضا و خیرالنسا داشته است. رضاقلی خان مهتدی بنور هدی مردی ادیب و دانشمند و خوش خط و متدین بوده است. بوستان سعدی را با خط خوب نوشته که نزد اولاد او باقی است. عیال او طاوس دختر حاج ابراهیم فرزندانش محمد قلیخان، صغری، اختر سلطان، محمد قلیخان دارای هنر عکاسی، نقاشی، ملیله دوزی و مردی متین و خوش قلب بود. عیال او حاجیه مرضیه دختر کربلائی داراب بابائی فرزندانی بنام سرهنگ دکتر افراسیاب (حبیب اله) جراح حاذق دارای تخصص از دانشگاه پهلوی و طهران مردی رؤف و مهربان عیال او حاجیه حوری نسا خانم دختر حاج ابوالقاسم ستوده و خواهرزاده میرزا عبدالوهاب خان حمزوی از مستوفیهای شیراز. فرزندانش بهنام دانشجو، کامران، آرمان، پسر دیگر محمد قلیخان رضاقلیخان فوق دیپلم متبحر در امور بانکداری و در بانک سپه دارای مشاغل حساس و مورد احترام. عیال او رودابه دختر نصراله قهرمانی معین دفتر فرزندانش سیاوش، فروزان، آرش میباشد. محترم خانم دختر محمد قلیخان عیال ابراهیم معماری از اساتید فن معماری پسر مرحوم استاد ملک کارزونی در شیراز و طهران ساختمانهای مهم و زیبایی به سلیقه و بدست او ساخته شده فعلا در انگلستان بسر میرسد. فرزندان او کیوان، کامبیز، کاوه، پیمان، ناهید میباشد که همگی به تحصیل مشغول هستند.

صغری خانم دختر مرحوم رضاقلیخان عیال میرزا شاهرضاخان قوام دفتر و اختر سلطان عیال مرحوم حاج فضل اله عبداللهی بود. مرحوم رضا قلیخان پسر مشهدی حبیب اله عیال دیگری بنام زری از فامیل فروتن اقلیدی داشت که از او دختری بنام فردوس عیال مرحوم اسداله خان پسر محمد میرزا و پدر مسعودخان قهرمانی داشت.

حاج شیخعلی مجتهد شمس آسمان معقول و منقول پسر مشهدی حبیب اله نام اصلی او یعقوبعلی بود. هنگامی که مرحوم حاج عبدالله پسر حاج اسماعیل ساکن شیراز میشود هنوز مشهدی حبیب اله عموی او با فرزندانش زندگی ایلیاتی و چادر نشینی داشته اند. همانطوریکه گفتیم مرحوم حاج عبدالله در شیراز و محله سنگ سیاه کوچه حسینیہ کردها خانه ای خریده و بمبادی زندگی اعیانی شهری خو گرفت. به طلاب و وعاظ و اهل محراب و منبر و علما ارادت میورزید و معاشرت میکرد. برای فرزندان خود آرزوی طی مراحل و مدارج علمی مینمود و بهمین جهت طبق معمول و مقتضیات وقت برای آنها که عبارت بودند از حاجی آقا و محمد جواد و حاج فضل اله و میرزا ابوالفضل و حاج محمد، معلم خصوصی آورد. شخصی بوده است از اجله سادات شیخ هایلی و از فامیل دبیری ها بنام سید محمد تقی فوق العاده با سواد و فاضل و عالم به علوم عربی و فقه و اصول. مرحوم مشهدی حبیب اله عموی حاج عبدالله که او هم مردی علاقمند به ترقی فرزندانش بوده که باسواد بشوند اطلاع پیدا میکند که برادرزاده اش این چنین معلمی برای فرزندانش انتخاب نموده یعقوبعلی (شیخعلی) را با خود از ایل بشیراز میآورد و به برادرزاده اش حاج عبدالله میگوید برای خاطر رضای خدا و بااحترام من که عموی تو هستم ترتیبی بده که یعقوبعلی هم باتفاق فرزندانت نزد آقا سید محمد تقی بهره ای از سواد ببرد و بلکه چیزی یاد بگیرد. حاج عبدالله از تقاضای عمو حسن استقبال نموده و یعقوبعلی را نزد خود نگهدارند و از آن تاریخ که شاید همان حدود سالهای ۱۲۹۰ قمری و یعقوبعلی (شیخعلی) هم هشت ساله (تولدش ۱۲۸۲ هجری قمری میباشد) بوده در زمره شاگردان سید محمد تقی محسوب میگردد. با این تفاوت که نه تنها در برابر پسران حاج عبدالله شاگردی بصورت مستمع آزاد و چندان مورد توجه نبوده بلکه پر واضح است آقای معلم هر وقت فرمان کوچه و یا آب و قلیانی هم داشته بعهد او محول مینموده بنابراین قاعدتاً نمی بایستی توقع داشت که این چنین شاگرد از لحاظ تحصیل و

فرا گرفتن درس پپای ولی نعمت های مکتب دار برسد. اما پس از مدتی درست نتیجه معکوس این تصور ظاهر میشود و آقا سید محمد تقی می بیند هر چه را درس داده و از فرزندان حاج عبدالله میپرسد یعقوبعلی (شیخعلی) بدون اینکه مجال و فرصتی بدیگران بدهد پرسش ها را بی کم و کاست و صحیحاً جواب میگوید. آقا سید محمد تقی که مرد خوش باطنی بوده تحت تأثیر استعداد یعقوبعلی یا آقا شیخ علی قرار گرفته و موضوع را با مرحوم حاج عبدالله در میان میگذارد و پیشنهاد مینماید که او را در سلک طلاب علوم دینی وارد نمایند. حاج عبدالله آقا شیخ علی را نزد مرحوم حاج شیخ عبدالجبار جهرمی فقیه و مجتهد که از علمای اعلام و فحول مجتهدین عصر و مدرسین والامقام بوده میبرد و باو می سپارد. حاج شیخ عبدالجبار هم که مدتی با قریحه و استعداد و نبوغ آقا شیخ علی سروکار پیدا میکند می بیند این چنین استعدادی حیف است که بحد کمال نرسد بنابراین از مرحوم حاج عبدالله میخواهد که آقا شیخ علی را برای تکمیل تحصیلات و مدارج اجتهاد به عتبات عالیات و نجف اشرف نزد مراجع عالی تقلید اسلامی بفرستد. با این ترتیب مرحوم حاج عبدالله ابتدا در سال ۱۲۹۸ هجری قمری دختری خود حاجیه فاطمه نسا را بعقد ازدواج او در می آورد و پس از اینکه مدتی هم در حوزه درس مرحوم شیخ محمد حسین مجتهد محلاتی تحصیل مینماید در سال ۱۳۰۶ و در سن ۲۴ سالگی عازم عتبات عالیات شده نخست در سامرا در خدمت مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی که مرجع تقلید عموم علمای شیعه بوده به تلمذ می پردازد و به اخذ اجازه اجتهاد از آن مرحوم موفق میشود و بعد از وفات او به نجف اشرف نزد مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که مرجع تقلید و جانشین آیت اله شیرازی بوده می رود و در حلقه تلامذه مرحوم آخوند خراسانی در می آید سالها به تحصیل علم فقه، اصول، معانی، بیان، حکمت، فلسفه و تفسیر میپردازد و بالاخره سرآمد اقران خود میگردد. معروف است مرحوم آخوند خراسانی مرجع تقلید شیعیان جهان اسلام به دو نفر از تلامذه خود که هر دو بنام علی بوده اند، یکی مرحوم آقا سید علی کازرونی مجتهد و دیگری آقا شیخ علی ابیوردی، بقدری علاقمند بوده که هر وقت برای مباحثه علمی مطلبی پیش می آمده که خیلی مشکل بوده فوراً بانگ میزد «علیین» بیایند و از میان شاگردان این دو نورین نیرین بر میخواستند و برای حل معضل و جواب دادن به سئوالات استاد آماده میشده اند (این مطلب حتی بعد از آنکه مرحوم آقا سید علی کازرونی و آقا شیخ علی بشیراز هم آمده بودند بارها اتفاق افتاده که اشخاصی از لحاظ مضایق و مشکلات مسائلی دینی و شرعی از نقاط مختلف ایران به نجف اشرف رفته و حل مشکل و غوامض خود را از مرحوم آیت اله خراسانی تقاضا مینموده اند باین اشخاص میفرموده است مگر علیین در شیراز نیستند که زحمت طی اینهمه راه را تحمل نموده و نزد من به نجف آمده اید؟)

بهر حال مرحوم حاج شیخعلی مجتهد مسلم و جامع الشرایط فرزند مرحوم مشهدی حبیب اله از خاندان حاج عبدالله بزرگ از ابیورد شیراز بعرضه وجود آمده که نام او در زمره مفاخر عالیقدر علمی ایران و خصوصاً فامیل ابیوردی است در اجرای مشروطیت نقش مفید و مؤثر و غرور آمیز دارد از طرف علمای عالی مقام نجف اشرف و عتبات عالیات خصوصاً آیت اله آخوند خراسانی باو مأموریت و حکم داده شد که در این امر خطیر و مهم ملی بر اساس موازین شرعی بایران آمده قیام و اقدام نماید و بنابراین در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در میان استقبال با شکوهی که از طرف قاطبه اهالی شیراز و با شرکت مرحوم حاج مذهب الدوله فسائی حاکم فارس و علمای اعلام، حجج اسلام، طلاب، اعیان، اشراف، بازرگانان و کسبه از ایشان تا باغ جنت شیراز بعمل آمد بشیراز وارد شد.

در اینجا حکم و دستخط مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و همچنین عین مفاد پرسش و استفتاء علما و مردم شیراز از مرحوم حاج شیخعلی را که درباره مشروطیت شده و جواب مرحوم حاج شیخعلی که در صدر آن نوشته اند درج مینمائیم:

بسم اله الرحمن الرحیم شیراز ۵ شهر صفر ۱۳۲۷، جناب مستطاب شریعتمدار ثقه الاسلام آقای آقا شیخ علی مجتهد دامت برکاته، البته بعموم ملت فارس و اهالی شهر و ایلات و قصابات و غیرها حکم لازم را برسانید که عموم مسلمین را بتکلیف اسلامی خود متنبه فرمائید، ایوم همت و غیرت و اتحاد کلمه در استیفاء حقوق ملت و استحکام اساس مشروطیت و اقامه مجلس شورای ملی و سلب فعالیت مایشاء از ظلمه و جائزین ازاهم تکالیف نوع مسلمین و موظف غلبه حفظ ممالک اسلامی و صیانت دماء و اعراض و اموال مسلمین بمنزله جهاد در رکاب مبارک امام زمان ارواحنا فدا است. الان وقت همت است حالا وقت بذل غیرت و حمیت اسلامی است مسلمانان تمام شدند ممالک اسلامی می بینند در چه حال است نصرکم الله تعالی جمیعاً نصره الدین و ایدکم و ثبت اقدامکم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته من الاحقرالفانی محمد کاظم الخراسانی.

و این است متن استفتاء علمای اعلام شیراز و وجوه معتمدین محل از مرحوم حاج شیخعلی:

(بحضور مبارک حضرت مستطاب حجه السلام آیه اله فی الانام آقای آقا شیخ علی متع اله المسلمین بطول بقائه معروض میدارد که غالب ایلات و عشایر مملکت فارس مقلد حضرت عالی هستند حال چنین معروف شده که حکم بوجوب مشروطیت دولت و حرمت اداء مالیات بطرفداران استبداد فرموده اید بلکه خود حضرتمستطابعالی در کمال سعی اقدام در ترویج مشروطه وارد شده حامل احکامی از طرف حجج اسلام عتبات عالیات در این باب هستید چنانچه این نسبت مقرون بصحت است در صدر عریضه مرقوم و بخاتم مبارک مرسوم فرمائید.)

دستخط مرحوم حاج شیخعلی در صدر این استفتاء چنین است:

بسم اله الرحمن الرحیم، فانی همین است که اشاره رفته و چون در این ازمنه حفظ و قوت هر دولتی بتصدیق تمام عقلا و اهالی روی زمین و متبحر به حال سایر دول منوط بمشروطیت است همین طور دول اسلام هم حفظ و نجاتی الزم دارد بناء علیهذا طلب حقوق ملت و سعی در تحصیل آن بمنزله جهاد فی سبیل اله است. حرره الحقر علی (مهر علی مع الحق) مرحوم حاج شیخعلی با این ترتیب در تأسیس حکومت مشروطه ایران کسب افتخار نموده و با سایر علما و رجال و آزادیخواهان و مشروطه طلبان هم آهنگی داشته و مجاهدت نموده است. بیاداش این خدمت در دوره دوم قانونگزاری (۱۳۲۹ قمری) از طرف مردم شیراز بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب و اغلب قوانین مملکتی منطبق با موازین شرع و عرف که بتصویب مجلس شورای ملی آنزمان رسیده نتیجه اجتهاد ایشان بوده است. مرحوم حاج شیخعلی چندین کتاب عربی و فقه و اصول و حکمت و معانی و منطق و رساله در قوانین و احکام شرعیه از جمله رساله ذخیره العباد فی یوم المعاد و کتاب مناسک حج تألیف و به اکثر کتب و رساله علما و فقها نیز حاشیه مرقوم داشته است. در خط نسخ و نستعلیق و شکسته خوش نویس درجه عالی در دوران خود بوده که چندین جلد قرآن مجید بخط نسخ نوشته در نزد فامیل موجود است. کتاب بهرام نامه و چند کتاب و قطعات شکسته که با اسلوب و شیوه خط درویش عبدالمجید خوش نویس معروف نوشته گواه صدق این مقال است. در شعر و شاعری طبعی غرا و استعدادی عالی داشت و بمناسبت اسم پدرش حبیب اله در اشعار تخلص حبیب مینمود و برای خود و فرزندانش نیز نام خانوادگی حبیب اختیار نموده است.

دیوان اشعار آن مرحوم توسط مرحوم نصراله قهرمانی برادرش (پدر نگارنده) بنام «کنز النصایح یا گنج سعادت» تدوین و با همت مرحوم محمد کریم اردبیلی معروف به آقا داداش مدیر کتابخانه احمدی رحمت اله علیه که از عرفا و محبان مرحوم حاج شیخعلی بجهت تسمیه ایشان بنام علی بود طبع رسید و منتشر گردید که باید حقا در اینجا ذکر خیری از آن مرحوم نموده و در نهایت صدق و صفا بگوئیم خداوند مرحوم آقا داداش تبریزی را بیامرزد.

از هم دوره های مرحوم حاج شیخعلی در دوره دوم مجلس شورای ملی میتوان مرحوم حاج شیخ یوسف حدائق مجتهد عالیقدر پدر جناب ابن یوسف و مرحوم حاج آقای شیرازی و مرحوم مدرس اردکانی را نام برد، مرحوم حاج شیخعلی در شیراز و در مدرسه هاشمیه مدرس بود و تلامذه بسیاری داشت. مشتاقان و طلاب علوم دینی علاوه بر این در حیاط بیرونی خانه ایشان واقع در محله سرباغ نیز از بحر فیاض و موج او استفاده و استفاضه مینمودند. در ابتدای سلطنت مرحوم اعلیحضرت رضاشاه کبیر به اعتقاد و فتوای جناب میرزا علی اصغر خان حکمت وزیر معارف بمرحوم حاج شیخعلی اختیار داده شده بود که از اشخاصی که قصد استفاده از عمامه و لباس روحانیت دارند امتحان بعمل آورد و پس از داشتن صلاحیت از این کسوت استفاده نمایند و چنانچه این قبیل اشخاص اجازه نداشتند حق استفاده از لباس روحانیت هم نمی داشتند.

مرحوم حاج شیخعلی سه عیال اختیار کرد یکی حاجیه فاطمه نسا دختر مرحوم حاج عبدالله تاجر که از او اولادی نداشت. دیگری خانم بزرگ دختر آقا میرزا لطف اله از مستوفیهای شیراز که خواهر میرزا عبدالوهاب خان حمزوی بود (مرحوم میرزا عبدالوهاب خان از وکلای درجه اول دادگستری و فرزندان بنام دکتر هوشنگ و دکتر صادق حمزوی دارد که از تحصیلکرده های عالی قدر خارج هستند) فرزندان بنام نزهت الشریعه عیال میرزا مرتضی شکراللهی و آقا میرزا صدرالدین (مهندس حبیب) دارد. فرزندان نزهت الشریعه شهرزاد، فرزاد، بهرام، شهرام، شهناز است که شهناز عیال جمشید دیلمی است و جمشید دیلمی فرزندان بنام آرزیتا و علیرضا دارد. مهندس صدرالدین حبیب آرشیتکت بسیار با هوش، فاضل، مطلع و خوش ذوق و بذله گو است. عیال او مونس خانم دختر تغابنی رشتی فرزندان بنام علی (فرشید) فرشته، فرح، فرشاد دارد که هر یک باقتضای سن مدارج تحصیلی طی میکنند. عیال دیگر مرحوم حاج شیخعلی عصمت الشریعه دختر شیخ عبدالعلی عرب خواهر حاج معتمد (شیخ محمد حسین) واعظ بود از او فرزندان بنام عمادالدین، عترت الشریعه و عزت الشریعه دارد.

عمادالدین اگر چه تحصیلات خود را ادامه نداد ولی دارای هوش سرشار و استعدادی خداداد است. در دادگستری بعنوان کارگشا قبول وکالت مینماید. روضه خوانی را نیز با صوتی خوش که دارد از دائی خود مرحوم حاج معتمد بارث برده است. فرزندان بنام شاهرخ، شهلا، شهین، شهناز، شیرین دارد که شهلا با بهمن بازوبند و شهناز با امیر حسین فرودغدیری و شهین با محمددب ازدواج نموده است. عترت الشریعه دختر مرحوم حاج شیخعلی عیال حسام الدین جباری نوه مرحوم حاج شیخ عبدالجبار مجتهد عالیقدر جهرمی میباشد. آقای جباری عضو عالی رتبه دادگستری فعلا بازنشسته و در شورای داوری است. مردی متین و موقر و با سواد و مردم دار و مورد احترام است. فرزندان بنام احمد، سیما، سوسن دارد.

عزت الشریعه دختر دیگر مرحوم حاج شیخعلی عیال مرحوم مرتضی جمشیدی از محترمین کازرون بود که با علی آقا حاج جمشید تاجر معروف نسبت نزدیک داشت. مرحوم جمشیدی در کار وکالت دادگستری با احمد نادری همکاری

مینمود. فرزندان بنام سیمین، ایرج، رضا، کاظم، سرور دارد که سیمین همسر حسام جمشیدی کارمند ذی رتبه بانک سپه شیراز است فرزندان بنام مهرزاد و مهرداد دارد. مرحوم حاج شیخعلی قصیده ای بسیار عالی در وصف تخت جمشید دارد که از مجموعه اشعار انتخاب و بدرج آن مبادرت میگردد:

با نغمه چه خوش میگفت کای طرفه کهن ایوان  
کوچم که دهد فرمان کو درگه و کو دربان  
آن تارک و آن افسر با خاک شده یکسان  
سرخشت سرخم شد هان ای سرباهش هان  
کز فیل روی چرخ شه مات و سپه حیرانت  
دارائی شاهان بین هم زاینه شاهان  
باشد چه عیان عیب است پوئی ز پی برهان  
کاین نقش سنان و تیر طغراست بر این فرمان  
بر زندگی رهام جان باختن پیران  
مرغی است در این دربار خواند بهزار الهان  
نی آب بجر خون است نی دانه بجز ابدان  
از وی شنوی هر دم شرحی زغم هجران  
وان شرح غم بیژن زندانی جاویدان  
آن عشوه شورانگیز وان نرگسک فتان  
هردم زره پوزش سودند جهانبانان  
ثابت بخط میخی چون میخ که بر جدران  
هند و عجم و یونان سند و یمن و ایران  
هر جای ستود آن بین صدپند در او پنهان  
کیخسرو و کیکاوس طوس و پسر دستان  
کش گاه سبو سازند گاهی خم و گه گلدان  
آن آب رز سیوند وین نار و به سیدان  
از گیس فرنگیس این از خون سیاوش آن  
یاد آوردت هر دم از طشت کج گردان  
در کاسه فیروزی جز در قدح حرمان  
وارونه و پر گشتن خارج بود از امکان  
فرمان بقضا رانده است فرمان فلک فرمان  
کز بس شفق از انسان خون خورده شده اینسان

در بارگه جمشید دی فاخته ای خوشخوان  
بر تخت درر ریزت در پایه دهلیزت  
جمشید که بر خورشید بر سود کلاه زر  
جم عبرت مردم شد افسر زسرش گم شد  
تصویر سپاه و شه با وضع سکون گوید  
جدران بنای او آئینه اسکندر  
خود روی برو گوید این آینه عیب تو  
ناموس طبیعت را از دست ازل حکمی است  
بنوشته در او با خون صدمبار شرف دارد  
آن جانور پردار کور است یکی منقار  
بر باز سپید روز بر زاغ سیاه شب  
چاهی که در آن صفه است چون گوش فراگیری  
وز بانوی ترکستان از چاه زرخدانش  
کوبار بدو شبدیز شیرین چه شد و پرویز؟  
این قصر که می بینی بر خاک درش بینی  
خوانی تو چه بتوانی دانی تو اگر خوانی  
ماراست ز گیتی بخش مصر و عرب و بابل  
سنگ زبر دخمه بردار و بچشم دل  
گوید بدل صدکی کی بود قباد و کی  
خاک سر کاوس است در صفحه فتح آباد  
مغز سر ضحاک است یا خون دل جمشید  
ریحان و گل سوری یاد آوردت دم دم  
این طشت زر نرگس جام جم کیخسرو  
کاین کاسه پیروزی روزی ندهد روزی  
طشت فلک خونین از خون نشود سیراب  
گفتی که فلک فرمانفرماست در این کشور  
مامی است بسی خونخوار این چرخ نمی بینی

در باغ کنارستی هر دم بکنار خویش  
گر دجله صفت تار است چون خاک کند بر سر  
خود دجله چو کر باشد هر دو زغم اشکانی  
ای دیده زغم دارا کر گیر بدان سیلی  
درانده و در اندرز در حسرت و در عبرت  
آن یاد کند از داد وین از ستم و بیداد  
از شاه جهان دارا برگشت جهاننداری  
آنان که همه رفتند ای کاش نمی آمد  
این پند خموشان است گرپند زبان خواهی  
گوید که نشد یکدم بر مرگ ستمکاران  
کیخسرو گیتی دان آنکس که ورا داد است  
ایدون که فریدون نیست با زیب و فرایدون کیست  
آز و طمع انسان دردی است که بهر وی  
این درد کجا مردم بیرون بکنند از سر  
اخلاق بشر را میل هر لحظه بشر باشد  
خوش بود که خاقانی مانند «حبیب الحق»

نیمی گل سوری ریز نیمی در اشک افشان  
این از غم نودر شه وان از غم نوشروان  
وان راز کیان انده این راست غم از ساسان  
کز بند امیری چند هرگز نشود پیمان  
استخر و مداین را با هم تو برابر دان  
آن یاد زنو شروان وین از ملک یونان  
شد بخت مهی واژون شد تخت شهی ویران  
اینان که تو می بینی یک تن ز پی آنان  
رو آیه اورثنا از سوره قرآن خوان  
نی خاطر خور پژمان نی چشم فلک گریان  
کی خسروی از بیداد کشور کند آبادان  
انکش که بود نیکی وانکش که بود احسان  
عقل حکمای دهر درمانده پی درمان  
جز دیده شود پر خاک خالی شود از انسان  
این آیه بخوان کانسان همواره لغی خسران  
بر تخت نه بر کوفه تمثیل زند ایوان

همانطوریکه اشاره شد مرحوم حاج شیخ علی در اشعار حبیب تخلص مینمود. تاریخ وفات آن مرحوم ماه رجب ۱۳۷۵ و با تشییع و تجلیل مردم متدین و با محبت شیراز در بقعه متبرکه و در جوار مرقد مطهر حضرت علی بین حمزه بن موسی الکاظم بخاک سپرده شده است.

میرزا نصراله خان قهرمانی (معین دفتر) پسر مشهدی حبیب اله هر چند مختصری از شرح حال او در مقدمه کتاب و ضمن شرح زندگی نگارنده نوشته شده و لیکن چون آنچه را که شخصاً از آن مرحوم شنیده ام حاوی مطالب نسبتاً جالبی است لذا بی مناسبت نمیدانم که بذکر آن بپردازم از زبان آن مرحوم بشنوید:

در ۱۸ ذی حجه ۱۲۹۲ هجری قمری در لاله گون سرحد چهارانگه متولد شده ام و هنگامی که پدرم مشهدی حبیب اله فوت نموده بود (جمادی الثانی ۱۳۰۷ قمری) در شیراز و خانه مرحوم حاج عبدالله تاجر ایبوردی بودیم آن مرحوم و آقا شیخ علی و رضاقلیخان برادرانم و عده ای دیگر از فامیل ایلاتی و آشنایان شهری در مراسم تشییع جنازه و تدفین پدرم که در قبرستان دارالسلام (شاه داعی الی الله) صورت میگرفت شرکت داشتند. من طفلی خردسال بودم تا بحدی که مرگ پدر را درک نکرده و در قبرستان با اطفال همبازی بازی میکردیم و خوب بخاطر دارم که بر پشت مجسمه شیرهای سنگی که در اکثر قبرستانها معمول و روی بعضی از قبور به نشانه شجاعت و رشادت متوفی (صاحب قبر) نصب میکردند و در قبرستان دارالسلام (بزبان عامیانه در سلب) چند نمونه از آن دیده میشد سوار میشدیم. از هفت سالگی مرا به مکتب فرستادند که البته در لاله گون از مکتب دارهای دشتکی و امامزاده اسمعیلی استفاده میشد (کما اینکه تا چند سال قبل هم

مرحوم حاج نوراله عبداللهی برای فرزندانش مکتب دارهائی بنام ملا محمد طاهر و یا کربلائی ابوطالب از قریه امامزاده اسمعیل اجیر کرده بود و معمولاً از این قبیل مکتب دارها که بآنها مختصر جیره و مواجی از قبیل گندم و جو و ذرت و مبلغی وجه نقد با پوشکهای مانند نمددوش (کپنک)<sup>۱</sup> آرخالق، مَلکی بطور سالیانه یا سر خرمن داده میشد. علاوه بر درس دادن به بچه ها استفاده خدمتی آوردن آب از چشمه و هیزم از جنگل نیز میشد. بنابراین چندی که در نزد این مکتب دارها دروس مقدماتی را در لاله گون فرا گرفتیم بشیراز آمده و من هم در خانه مرحوم حاج عبدالله پسر عموم جزو شاگردان مرحوم آقا سید محمد تقی شیخ هایلی شدم و چون در آنموقع درد یتیمی و ضایعه مرگ پدر را که سایه بالاسرمان بوده کاملاً احساس میکردم و در من اثر کرده بود و میدانستم که با از دست دادن متکفل امور باید خود در صدد زندگی مستقل بر آیم لذا با جدیت هر چه تمامتر به درس خواندن پرداختم. طولی نکشید هوش و استعداد خداداد هم کمک کرد از سواد عربی و فارسی و املاء و انشاء و خط بقدر لزوم روز بهره مند شدم مخصوصاً که دارای خط و ربطی خوب و در حد خود ممتاز شده بودم و بهمین جهت مورد توجه عموزاده ام مرحوم حاج عبدالله واقع شدم. ایشان مترصد شدند که در فرصتی مناسب مرا در جرگه منشی های دیوانی (دولتی) وارد نمایند زیرا در حقیقت و در آنزمان مستوفیها و منشی ها و فرد نویسان (دفتر دار و محاسب و سیاق نویس را فردنویس میگفتند) و مشیر و مشارها دارای مقام و قرب و منزلتی بسیار بودند و همینقدر در توجیه و توصیف میزان احترام آنان کافی است بگوئیم جائی که هیچکس بجر عده معدود از خواص و مقرب الحضرت ها حق مجالست و مؤانست در محضر حکام و ولات و بزرگان قوم و ایلخانیها<sup>۲</sup> نداشت مستوفیها و منشی ها با قلمدان و لوله کاغذی که بر روی شال کمر داشتند و همین خود بمنزله پروانه و جواز جلوس در محضر بزرگان بود. بمحض اینکه سلام میدادند و یا سری بعلافت تعظیم فرود می آوردند می نشستند و قلمدان و لوله کاغذی را جلوی خود میگذاشتند و منتظر دستور برای نوشتن فرامین و احکام میشدند و بعضی اوقات بلکه اکثراً نهار و شام را هم در خدمت حاکم و یا ایلخانی صرف مینمودند. بنابراین و از آنجائیکه به سواد و با سواد غیر از عده ای قلیل و در خانواده هائی متعین و متمکن و مستوفی زاده ها کمتر کسی دست می یافت و با این حال منشیان و مستوفیان و فرد نویسان نادر الوجود و کمیاب و خریداران زیادی داشتند. و در این جا باید اعتراف کنم که چون ممکن است یک تصادف و اتفاق ظاهراً کوچک در سرنوشت و آتیه کسی مؤثر واقع شود این واقعیت درباره من به سببی که ذکر خواهد شد تحقق یافت باین معنی که مرحوم عبدالله خان ضرغام الدوله ایلخانی قشقائی فرزند داراب خان که با مرحوم حاج عبدالله تاجر ایبوردی عموزاده ام طرف معامله و مراوده و دوستی بود و اکثراً در مواقع لزوم از او پولی

۱- کپنک بر وزن دگنگ تقریباً نوعی بالاپوش مردانه است که از پشم یا کرک تهیه میکنند و اکثراً چوپانها برای حفظ از سرما بر می پوشند.  
۲- ایل خانی لقب سران مغول و آخرین ایلخان بزرگ مغول ابوسعید بهادرخان بود که شیراز نیز در قلمرو سلطنت او قرار داشت و سران ایلات متشکل از چندین طایفه را ایلخانی و فرزند ارشد او را ایل بیگی و رؤسای طوایف متشکل از چند تیره را کلانتر و رؤسای تیره شامل چند خانوار را کدخدا میگویند. در طوایف افرادی هم بنام ریش سفید وجود دارند که این عده اختلافات ایلی را بر اصول کدخدانمنشی حل و فصل می نمایند و در واقع کار شورای داوری امروزه را انجام میدهند و رای آنان برای افراد طایفه و تیره لازم الاجرا میباشد. مقصرین و خطاکاران و احياناً سارقین هر موقع پای ادای سوگند به اعمه اطهار و قرآن کریم و مخصوصاً حضرت عباس و حتی قسم خوردن به سر خان و یا کلانتر بمیان بیاید حاضر به ادای سوگند دروغ نشده و از ترس عقوبت اخروی تن به شکنجه دنیوی میدهند و بختای خود اعتراف نموده جرمی که مرتکب شده اند جبران و مالی که برده اند پس میدهند (از مال مسروقه مقدار و یا مبلغی بنام قلق سهم مأور اجرای حکم است که باصطلاح همان خدمتانه باشد)

دستگردان میکرد اتفاقاً برای ادای مالیات دیوانی که در آن زمان بطور سرانه و خانوار از ضابطین و رؤسای ایلات به نسبت ابوابجمعی تعهد و سند جزو جمع میگرفتند. مرحوم ضرغام الدوله مبالغی بابت بقایای مالیاتی به دولت مدیون بود که او را مأمورین حکومتی و مالیه (دارائی) تحت فشار قرار داده بودند. ایشان برای حل مشکل خود به مرحوم حاج عبدالله مراجعه و ملتجی گردید که پرداخت این بدهی را تقبل نموده بعهده بگیرد و یا نقداً بپردازد. مرحوم حاج عبدالله با نهایت رغبت و بدون تأمل ترتیب پرداخت بدهی ایلخانی را داد و او را از این مخمصه نجات بخشید.

ضرغام الدوله برای اینکه این کمک حاج عبدالله را جبران کند به او گفت از من انجام مهمی را تقاضا کن تا بجا بیاورم. مرحوم حاج عبدالله از لحاظ مناعت طبع و از آنجائیکه مشکلی هم نداشته است که حل آنرا از ایلخانی بخواهد حاضر نمی شود که آنهم در این گیرودار توقعی از ایلخانی نکند. بالاخره پس از اصرار زیاد که از طرف ایلخانی بعمل میآید حاج عبدالله که مردی مال اندیش و با تدبیر بود و بی میل نبوده که برای بسط مراوده در دستگاه ایلخانی و تحصیل نفوذ بیشتر چه از لحاظ حفظ مصالح ایلی طوایف ایبوردی که با ایلات و طوایف قشقائی در اکثر نقاط فارس دارای یتلاق و قشلاق مشترک بودند و چه از نقطه نظر اینکه املاک و علاقجات فامیلی در قلمرو و مسیر ایلات قرار داشت و گاهی مورد تجاوز بعضی از افراد ایلات واقع میشد برای صیانت این علاقجات یکنفر را از خویشان و افراد فامیل خود در دستگاه ایلخانی داشته باشد. لذا فرصت را مغتنم دانسته و از طرفی هم برای احتراز از رد احسان ایلخانی مرا مناسب ورود بدستگاه تشخیص داده در جواب میگوید چنانچه جناب خان به نصراله عموزاده ام کار منشی گری رجوع فرمائید ممنون میشوم. بلافاصله مرحوم ضرغام الدوله تقاضای حاج عبدالله را پذیرفت و من از همان موقع که درست بخاطرم است ۱۳۱۶ هجری قمری بود وارد دستگاه ایلخانی قشقائی شده و در جرگه منشی ها و مستوفیها در آمدم و تا هنگامی که مرحوم ضرغام الدوله حیات داشت (۱۳۲۴ قمری) نزد آن مرحوم و بعداً هم نزد مرحوم اسماعیل خان سردار عشایر (صولت الدوله) منشی و یا منشی باشی و مباشر ایل بودم و در نتیجه درستکاری امانت و صداقت مورد وثوق و اعتماد و محبت کلیه روسا و کلانتران اکثر ایلات فارس خصوصاً قشقائیها واقع شدم و محبوبیت و احترامی بسزا کسب نمودم در عین اینکه از دوران همکاری با مرد وطن پرستی چون مرحوم سردار عشایر که صفحات تاریخ در مبارزه با بیگانگان گواه صادق رویه مرضیه و سحیه ایلیاتی او میباشد خاطراتی بس افتخار آمیز و غرور انگیز داشته و دارم. خوشوقتم که چون آرزویم همیشه خدمت به ملک و ملت و شاهنشاه و میهن بوده در زمانی هم که حکومت قشقائی با اراده ملوکانه اعلیحضرت رضاشاه کبیر به عهده افسران ارتش مانند یاور محمود خان پروین و یاور رخشا تفویض و محول گردید توانستم همچنان بخدمت خود در مباشرت ایل قشقائی ادامه دهم و رضایت خاطر آنان را نیز فراهم ساخته مورد محبت قرار گیرم تا زمانی که کهولت سن دیگر اقتضا داد گوشه عزلت اختیار و به مطالعه و تدوین خاطرات دوران زندگی خود پردازم.

الحق و النصف خاطراتم همه مشحون و سرشار از شیرینی های زندگی معاشرت با مردانی نیک و همقطاران و همکارانی ارزنده و خوب با حمیت، شجاع و وطنخواه است. از همه کلانتران و کدخدایان و حتی افراد غیور ایل و کسانی که در دستگاه ایلخانی و حکومت قشقائی و بلوکات بنحوی از انحاء با من تماس داشته اند و اولاد و فامیل آنها همیشه باید به نیکی یادکنم چه که آنهمه صفا، صمیمیت، خلوص، بی ریائی، مهمانیها، شکاررفتن ها، تفریح و تفرج ها، شوخی ها، خنده

ها، بذله گوئیها در سفر و حضر و منازل و مراحل مختلف چه در نیلاق و چه قشلاق و چه در رحل و اقامت چیزی نیست که بشود از صفحه خاطر و لوح ضمیر محو و دور سازم و همینقدر شاد و شاکرم و با غرور و سرافرازی هر چه تمامتر ادعا میکنم که قلماً و قدماً و کتباً و لساناً خط و مشی من همیشه در طریق دوستی و مودت و خیر و صلاح و علاقمندی به قاطبه مردم بوده و همواره در مسیر وطن پرستی و شاهدوستی راه پیموده ام و گامی بر نداشته ام که غباری از کدورت و لکه ای از ننگ و بدنامی بدامنم بنشیند. خدای را هزاران بار شکر که اگر از مال و منال دنیا بهره ای ندارم دارای وجدانی آسوده و دوستانی پاک نهاد هستم که همین میراث و ذخیره هم برای اولاد و اعقابم بمنزله میراثی بس ارزنده و گرانبه است. اگر چه ذکر خیر و بردن نام کلیه یاران دیرین از حوصله این مقال خارج است ولی از آنجائیکه ذکر نام بعضی از این یاران صمیمی و دوستان گرامی برایم خود تجدید خاطره ای خواهد بود لذا نام آنها را ذکر مینمایم و چنانچه از بردن نام برخی غفلت شده باشد هم محفوظات ذهنی اجازه نداده و هم خود مستلزم کتابی جداگانه است که خوشبختانه نوشته ام. باشد که خدای تعالی به علاقمندان و کسانی که استطاعت چاپ و انتشار داشته باشند توفیق چاپ آنرا عنایت فرماید.

همینقدر باید بگویم که قشقایها همگی از نژاد پاک آریا و از سجایای ایلی برخوردار بوده مرزداران وطن هستند که ایمان بخدا و حب شاه و میهن و احترام به پرچم مقدس ایران در وجود آنان با شیر اندرون شده و با جان بدر رود. کسانی که ذکر خیر آنان را بمیان میآورم میتوان گفت از نخبه رجال ایل و از طبقه ممتاز و دارای صفات عالی عشایری بوده و میباشند:

سهرابخان فرزند برومند مرحوم بهادرالسلطنه مردی رشید، شجاع، خوش محضر، شیرین گفتار، سریع الانتقال و حاضر جواب و بدیهه گو (در مورد خصوصیات یکی از بیمارستان های معتبر شیراز از او وقتی سؤال شد که چگونه است آیا مردم از آنجا راضی هستند یا خیر بلاتأمل جواب داد هنوز از آنچه مریض بآنجا مراجعه کرده کسی مراجعت نکرده که بدانیم در آنجا از مریض چگونه پذیرائی بعمل میآید!) خوانین کشکولی بزرگ و کوچک محمد علیخان، محمدخان، حیدرعلیخان، جهانگیرخان، حمزه خان، الیاس خان، احمدخان، حاج فرج خان، از دره شوریهها اولاد ایاز کیخا و آقا کیخا مانند حسینخان، زیادخان، نصراله خان، زکی خان، جعفرقلیخان از فارسیدانها اولاد عبدالله بیگ و فتح اله بیگ مسیح خان، زکیخان، ذوالفقارخان و از شش بلوکیها احمدخان، محمدخان، صفدرخان، حسینقلی خان و از بهمن بیگلوها حیدرخان، محمد حسن خان، ابراهیم خان، محمودخان، حاج ایازخان، اسکندرخان و مختارخان از کارگذاران دستگاه ایلخانی رضاقلیخان عبدالرحمن لو پدر حبیب اله خان رضازاده، فرزندان حسین بیگ جعفر بیگلو اسکندرخان و اسفندیارخان و امیرخان و عموی آنها حیدرخان، الیاس خان و خدرخان و فلامرخان و شیروانخان جهانگیری اردکپان، حسینعلی خان پسر قره محمد بیگ فولادی، خانجان خان و امیر خان بیگ شهبازی پسران علی باز بیگ کاکاخان خورشیدی میراخور (خدایش بیامرزاد بقدری اهل دل و با ذوق بود که دمامد مرک به تبعیت از سلیقه حافظ علیه الرحمه وصیت کرده بود وقتی سر مزار او میروند بی می و مطرب نروند) از طبقه منشی ها و مستوفیهها جلال الدین بصیری حاج عماد الملک ناظم دفتر (وکیل دوره ۴ مجلس شورای ملی قشقائی) میرزا حیدر علی خان و فرزندش میرزا عبدالله خان مشیر دفتر (صیبه مرحوم مشیر دفتر کوبک الملوک عیال احمد علیخان فرزند معین دفتر است. مرحوم مشیر دفتر فرزندی بنام میرزا عباسخان دبیری دارد که قریحه و ذوق انشاء و خط و شعر را تا اندازه ای از پدر بارث برده است.

میرزا عباسخان فرزندی بنام عبدالله دارد) میرزا شاهرضا خان قوام دفتر عموزاده ام، میرزا عنایت اله خان دبیری حسام دفتر که فرزندی بنام سرهنگ خلیل دبیری از افسران شایسته و لایق ژاندارمری و همایون و فرخ و فریدون و فرهاد دارد که دارای تحصیلات عالی هستند. حسام دفتر پسر میرزا حسینخان دارای خط و ربطی عالی و به منشات و شعر علاقمند و مردی متشخص و خوش محضر است. میرزا ابوالحسن خان عموی او نیز دارای خطی بسیار زیبا و انشائی عالی بود. میرزا ابوالحسن دبیری فعلی و پسرش سیروس نیز از لحاظ حسن سیرت و خط و انشاء از مرحوم میرزا ابوالحسن خان تا حدودی بهره مند هستند ( دختر میرزا عنایت اله خان حسام دفتر منیژه خانم همسر دکتر قهرمان قهرمانی پسر معین دفتر و دختر دیگرش فریده خانم همسر ایرج خان عبداللهی پسر مرحوم هاشم خان پسر عمه نگارنده میباشد و همشیره زاده حسام دفتر سرهنگ حسن دبیری پسر حاج سید بهزاد از افسران شایسته و لایق ژاندارمری هم با هلن (ماهله) دختر احمد علیخان ازدواج نموده.

مرحوم غلامحسین خان قهرمانی و فرزندان آن مرحوم جوادخان و مصطفی خان از کسانی هستند که همیشه و در هر حال در سفر و حضر با من یار و همراه بوده اند. خداوند کسانی را که نام بردم هریک در قید حیات است بسلامت بدارد و هریک هم روی در نقاب خاک کشیده غریق رحمت مستعان خود بفرماید.

در نامه هائی که همیشه بر حسب وظیفه منشی گری مینوشتم احساسات واقعی را با مطالب توأمآ متجلی میساختم. من باب نمونه نامه ای است که در جنگ بین الملل اول از طرف مرحوم اسمعیل خان قشقائی به ناصر دیوان کازرونی نوشته شده در اینجا بی مناسبت نیست مفاد آنرا از نظر خوانندگان بگذرانم:

از غیرتمندی و رشادت شما و جوانان دلیر کازرونی بی اندازه خوشوقت و ممنونم و غیر از این هم انتظاری نداشته و ندارم. امروز روز ابراز غیرت و هنگام ظهور جوانمردی و رشادت است و روزی است که همه ما بایستی از ایثار مال و جان در راه وطن کوتاهی نکنیم. دنیا فانی است و برای هیچکی باقی نمی ماند و جز نام نیک یا بد پایدار نخواهد ماند. من بداشتن دوستانی همچون شما افتخار میکنم و بسیار مسرورم که ایران کهنسال در این زمان باز میتواند فرزندان رشیدی چون شما و رؤسای تنگستان بوجود آورد که زیر بار ننگ نروید. امیدوار چنانم که هر چه زودتر بمدد وطن پرستان حقیقی دست ناپاک اجنبی را از ساحت مقدس وطن عزیز کوتاه سازیم. دو روز دیگر بملاقات شما خواهم آمد. از شورا، اسمعیل قشقائی.

از خاطرات فراموش نشدنی من یکی هم مسافرت به منطقه بختیاری است موقعی که نصراله خان دره شوری با ایل خود از خوانین قهر کرده و به ایل بختیاری رفته بود. من با عده ای مأمور شدم و نزد مرتضی قلیخان صمصام بختیاری رفتم و ایل را به محل خود عودت دادیم. جوادخان و غلامحسن خان قهرمانی و اسداله خان همشیره زاده ام در این مسافرت با من همراه و همسفر بودند که در منازل مختلف و مسیر مسافرت فوق العاده خوش گذشت. از خاطرات جالب دیگرم نیز مسافرت بطهران است موقعی که مرحوم عبدالله خان ضرغام الدوله از ایلخانیگری قشقائی معزول شده بود و ما این مسافرت را با اسب و قاطر و بار و بنه و آبداری و قبل و منقل طی کردیم و در خدمت ضرغام الدوله و همراهان خیلی خوش گذشت هر چند که موقع رفتن بطهران حاکم معزول و در مراجعت منسوب بودیم و لیکن دارای روحیه ای قوی و در رفتن و برگشتنمان جز خنده و شوخی و تفریح چیزی مشاهده نمیشد.

مرحوم میرزا نصراله خان معین دفتر مدتی هم شخصاً ضابط ایل ایوردی بوده در انتظامات و وصول و ایصال مالیات دیوانی طوایف این ایل مداخله و اقدام مینموده است. فوت آن مرحوم ۲۶ فروردین ماه ۱۳۳۳ (سال ۱۳۷۴ هجری قمری) و در صحن مطهر حضرت علی ابن حمزه زاویه شمال غربی حیاط مدفون است.

حاج ابراهیم پسر حاج عبدالله بزرگ عیال او زهره دختر آزادخان و مادرش دختر حاج عوضعلی دارای فرزندان بنام حاج جهانگیر، خانجان، ایاز، عبدالمجید، صمد، مطلب، صدراله، طاوس، کلثوم، جهان سلطان، صاحب جان بود. حاج جهانگیر خان مردی رشید و خوش هیکل و در تجارت تبریز با مرحوم میرزا ابوالفضل پسر حاج عبدالله همکاری داشت و اخیراً هم در ایل عمله قشقائی معامله فروش قماش و قند و چای و خرید روغن و پشم و کتیرا میکرد. عیال او هما دختر مشهدی حبیب اله فرزندان ربابه و سربیه (ثریا). ربابه عیال مرحوم آقا شیخ حمزه پسر حاج محمدقاسم و سربیه عیال اسد محبی بود.

خانجان نیز مردی شجاع و رشید و با سواد بود. عیال او حاجیه رقیه دختر حاج عبدالله فرزندی بنام صفیه داشت که همسر معین دفتر و مادر نگارنده بود (حاجیه رقیه بعد از خانجان با حاج جهانگیرخان ازدواج نمود). ایازخان هم شخصی متهور و بی باک بود. عیال او ابتدا نازا دختر عبدالحسین (از محمد آقائی ها) بود. از او دختری داشت بنام صفورا. عیال مناف پسر حاج قربان پسر قره خان پسر امیر خان بیگ پسر علیشاه فرزندی بنام امیر خان داشت. عیال دوم ایازخان سیما دختر کوراوغلی (عیال کوراوغلی جهان افروز دختر عبدالحسین بوده). از او فرزندی بنام ابراهیم آقا دارد که عضو ذی رتبه گمرک مردی مهربان و فامیل دوست مدتی در بندر لنگه و بندرعباس بود. عیال او شهدخت دختر غفارخان عبداللهی فرزندان بنام جهانگیر، افشین و سیما دارد.

عبدالمجیدخان پسر حاج ابراهیم طبع شعری داشت، بذله گو بود، در امور زراعتی با فامیل همکاری داشت و مهربان بود. عیال او رحیمه دختر حاج غلامرضا فرزندان بنام مشهدی معصومه همسر مشهدی حسن حسن بیگی کریم آقائی و غفار و ستار و فاطمه دارد. غفارخان عیال او بلورجان دختر حاج نوراله بود. فرزندان بنام صمد درجه دار شهربانی دارد که عیال او اصلی خانم دختر مشهدی نورعلی مرادی و فرزندان بنام سعید، حمید، عبدالرضا، علی، محبوبه میباشد و سردار فرزندان کبری و پسر دیگر غفارخان از بلورجان مجید بود که فرزندی بنام بلور دارد. عیال دیگر غفارخان گلجان دختر حاج شیرعلی کیانی کامفیروزی فرزندان علی محمود، شهدخت، اشرف که شهدخت عیال ابراهیم آقا و اشرف عیال بیژن پسر مشهدی باباخان است.

ستارخان فرزند عبدالمجید عیال او نیره دختر حاج محمد عبداللهی فرزندان کاوس، رحیمه، نسرین و زهرا است. فرزندان کاوس شهناز و مهناز است. رحیمه دختر ستارخان عیال حبیب اله قره غانی دره شوری است. عیال دیگر ستار طرلان دختر شیروان قره غانی (قره قوینلو) فرزندان بنام زرین تاج و عالمتاج دارد. فاطمه دختر مرحوم عبدالمجید همسر حاج محمد حسین کریم آقائی (حسن بیگی برخوردار) است. طاوس دختر حاج ابراهیم عیال مرحوم رضا قلیخان پسر مشهدی حبیب اله و کلثوم عیال مرحوم آقا محمد اسماعیل (حاجی آقا) پسر عبدالله و جهان سلطان عیال بهادر پسر سبز علی و صاحب جان عیال حاج عبدالرضا پسر حاج غلامرضا بود. عیال صدراله پسر حاج ابراهیم خانم جان دختر حاج غلامرضا بوده است.

**عربشاهی** - حاج حاتم بیگ فرزند برخوردار فرزند عربشاه فرزندان بنام فرج اله خان و نعمت اله خان داشت. فرج اله خان هژبر نظام از توپچی های بسیار رشید و ماهر و با شخصیت ابتدا در دستگاه قوام الملک و بعداً وارد دستگاه مرحوم سردار عشایر میشود. فرزندان بنام آقا بزرگ خان و فرخ سلطان و طلعت خانم داشت. مرحوم آقا بزرگ خان مردی مهربان و فامیل دوست و هنگامی که در شیراز میکانیسن ماشین آلات بندرت یافت میشد آن مرحوم میکانیک قابل و مشکلات فنی را باسانی بر طرف میساخت. همسر او سلطنت فتحی دختر نعمت اله خان فرزندی بنام چنگیز خان دارد. بسیار مهربان، لایق، کاردان و سجایای اخلاقی را از پدر بارث برده مورد احترام محلی هاست. در شیراز و سایر شهرستانها پیمانکاری معتبر است و شرکت ساختمانی نماکار را اداره میکند و کارهای بزرگ و عمده را قبول و بنحو مطلوب انجام میدهد. عیال او فرخ تاج دختر اسماعیل خان کریم آقائی است فرزندان بنام مهرانوش و آقا بزرگ دارد. فرخ سلطان دختر فرج اله خان عیال فریدون خان پسر حاج عبدالرحمن و طلعت خانم دختر دیگر هژبر نظام عیال رستم خان پسر حاج خدایار محب پور است (زینب دختر اله نظر پسر اله کرم عیال فرج اله خان هژبر نظام بود). نعمت اله خان پسر حاج حاتم بیگ دختری دارد بنام سلطنت که ابتدا همسر آقا بزرگ خان و مادر چنگیز خان بود. بعد از فوت آقا بزرگ خان با کربلائی نوروزمحبی ازدواج نمود. فرزندی بنام افراسیاب (آقا) دارد که در واقع افراسیاب و چنگیز خان برادر بطنی هستند.

**علیشاهی** - علیشاه فرزند عربشاه فرزندان مختار آقا، سبزعلی، طهماسب، قره خان، آزادخان، کربلائی عوضعلی، نوشاد، هدایت، امیرخان بیک بود. فرزندان سبزعلی بهادرخان و نادرخان و طرلان و جانجان و زهرا بود. عیال بهادرخان جهان سلطان دختر حاج ابراهیم پسر حاج عبدالله فرزندان سبزعلی، محمدنسیم، آقچه گل. فرزندان سبزعلی حاج داراب درجه دار بازنشسته شهربانی، کریم درجه دار شهربانی، بهادر که شغل رانندگی دارد. همسر حاج داراب شمسی جان دختر علی قباد فرزندان بنام نادر و طرلان دارد. عیال دیگر حاج داراب تاجی دختر مشهدی حسن حسن بیگی کریم آقائی فرزندان نیک بخش، بهنام، فریبا، نازیلا میباشد.

عیال محمد نسیم پسر بهادر خان سلطان دختر سهراب فرزندان سهراب و جهان سلطان. عیال سهراب زری دختر نظر علی فرزندان محمد، روزبه، رامین، سیمین است. جهان سلطان دختر محمد نسیم عیال محمد پسر ابوالقاسم از طایفه ایبوردی پاشائی فرزندان سرمست، علی، سلطان میباشد. آقچه گل دختر بهادرخان عیال یداله پسر ملاحیدرقلی برخورداری است.

عیال نادرخان پسر سبزعلی پسر علیشاه، جهان سلطان دختر حاج ابراهیم پسر حاج عبدالله (جهان سلطان بعد از فوت نادرخان عیال بهادرخان شده است) فرزندان شفیع خان و حبیبه که حبیبه عیال علی مینا پسر کرمعلی مرادی فرزندان نزاکت و کربلائی خاتون که نزاکت ابتدا عیال معصومعلی پسر خدانظر مرادی بود. فرزندی بنام گوهر دارد که عیال حاج امراله پسر مشهدی علی بای قلی است. بعداً با طمراس پسر ابوالقاسم پاشائی ایبوردی ازدواج نمود فرزندان اله کرم، ابوالقاسم، نوش آفرین است. کربلائی خاتون عیال مشهدی علی پسر معصومعلی بای قلی است. فرزندان حاج سیف اله، حاج امراله، حمایت اله، عین اله است.

طهران عیال علیخان دختر سبز علی پسر علیشاه دختری بنام مریم داشت که عیال شیرزاد پسر حاج حسین (محمد آقائی) بود. دخترش ماه زینب عیال غلامحسین پسر ملک حسن محمد آقائی است. علی قباد پسر طهماسب پسر علیشاه عیال او نساء دختر ابوصالح فرزندان علی نجات و علی و باباجان و شمسی جان و بتول و نوری جان میباشد. عیال علی نجات لطافت از اهالی منصورآباد و عیال علی دختر ملک حسین جمشیدی بنام سلطان میباشد. شمسی جان دختر علی قباد زن حاج داراب پسر سبز علی است.

هدایت پسر علیشاه فرزندان هادادخان و فرزندان هادادخان یونسعلی، پرویز، خسرو، شریف، بیگم جان است. فرزندان یونسعلی هدایت و کریم و نرگس خاتون. عیال هدایت زهرا دختر خسرو و عیال پرویز خدیجه فرزندان شریف و زینت و نازی بی. عیال شریف دختر رضاقلی خویبیری و خواهر تیمور است. زینت دختر پرویز عیال گروهبان نجفقلی کاظمی پسر حسینقلی است. فرزندان بنام جعفر و حسین کارمند ذوب آهن و سیروس و رضا دارد. جعفر پسر گروهبان کاظمی با دختر اردشیر کاظمی (دختر عموی خود) ازدواج نموده. خدیجه عیال پرویز خواهری هم بنام ماهجان دارد که عیال خانجان از افراد قشقائی بود (خانجان و وزیر دو برادر بودند که نزد مرحوم قوام دفتر و عبدالجمید خان خدمت میکردند) از علیشاهی ها سهراب فرزندش فاطمه میباشد.

**علی قنبری** - حسینعلی پسر ملاعباسعلی فرزندان فتحعلی، خیرعلی که مادر آنها زهرا بود. زهرا بعد از حسینعلی عیال سیف اله پسر صفر علی پسر احمد شد. فرزندان سیف اله صفرعلی و قنبرعلی است. عیال صفرعلی رودابه دختر فرج اله محمد آقائی فرزندان سیف اله، سپهدار، خرم تاج و منیره که سیف اله و سپهدار در خارج بادامه تحصیلات عالی مشغول و دانشجو هستند (پدر مشهدی محمد علی امیدی که مشهدی احمد است با پدر صفر علی پسر عمو هستند و مادر حاج محمد دادخواه داماد مرحوم علی محمدخان ضیاء دیوان قهرمانی. علی قنبری باصری و خواهر سیف اله میباشد بنابراین حاج محمد دادخواه پسر عمه صفر علی میشود).

**قهرمانی** - باباعلی بیگ کوسه احمدلوی افشار پسرش محمدعلیخان «قباخ قلیخان» پسرش حاج بیرمشاه خان (فارسانامه ناصری او را محمدصالح آقا نیز نوشته است) پسرش عربشاه خان فرزندان عربشاه خان حاج قهرمانخان، سعدی خان، آقاخان یا عربشاه خان ثانی، نعمت اله خان، محمدحسینخان، هیبت اله خان فرزندان حاج قهرمانخان عبارت بودند از عباسخان باتمانقلیچ یا عباسقلی خان و عبدالرحیم خان و ماه نسا خانم.

هنگام لشکرکشی نادرشاه افشار در تعقیب اشرف افغان حکومت فارس با محمدتقی خان شیرازی بود، در نتیجه طغیان بدست محمدحسینخان قرقلوی افشار کشته میشود (۱۱۵۸ هجری قمری) بعد از او حکومت فارس به میرحسین بیگ داروغه اردوبازار شیراز منتقل شد. او هم توسط محمدحسینخان قرقلو بقتل میرسد. پس از میرحسین بیگ حکومت فارس را بعهد حاتم خان کردبادلو بر گذار مینماید. نامبرده هم چون نمیتواند از عهده خدمات محوله و وصول مالیات دیوانی برآید از حکومت عزل میگردد و فرمان ایالت فارس توام با لقب قباخ قلیخان (از القاب ترکی آن زمان بوده و یعنی پیش آهنگ و پیشرو قشون و جلودار شاه) بافتخار محمد علی بیگ قورت پسر باباعلی بیگ برادرزن نادرشاه صادر گردید ۱۱۵۹ هجری قمری.

فارسنامه ناصری درباره اصل و نسب خاندان خوانین ابوالوردی (ابیوردی) اینطور مینویسد: ایل اینانلو از ایلات ترکستان میباشد که از زمان سلاطین مغول بفارس آمده اند بیشتر از اوقات چندین هزار لشکر از سوار و پیاده در خدمت سلاطین بوده اند. قشلاق ایل اینانلو یعنی محل توقف زمستانه آنها بلوک خفر و داراب و فسا بوده است و بیلاق آنها بلوک رامجرد و مرودشت است. ضابطی این طوایف از زمان سلاطین صفوی (اوایل طلوع نادر) در سلسله خوانین ابوالوردی بوده جد اعلاى آنها محمد صالح آقاي ابوالوردی (بیرمشاه خان) در اواخر سلطنت صفوی بضابطی و حکومت ایل اینانلو منصوب شد. بعد از وفات او پسرش عربشاه خان بجای پدر برقرار گردید و از اوایل دولت نادری تا اواخر سلطنت کریمخان زند بحکومت ایل اینانلو میپرداخت و بعد از وفات او پسرش حاج قهرمانخان بجای پدر نشسته و در خدمت کریمخان زند احترامی بسزا داشت و چندین عمارت و خانه و حمام در محله اسحق بیگ شیراز احداث نموده و تاکنون حمام حاج قهرمانخان به آبادی باقی است و بعد از وفات او پسرش عبدالرحیم خان بضابطی ایل اینانلو برقرار گردید و در سال ۱۲۳۰ و اند وفات یافت و ضابطی ایل اینانلو چند سال به پسرش مهرعلیخان واگذار گردید و بعد از او ضابطی ایل اینانلو از این خانواده بیرون رفت. بهرام خان پسر عبدالرحیم خان چند سال بیاوری توپخانه مبارکه سرافراز بود و مصطفی قلیخان شجاع الملک پسر عباسقلی خان (یا عباس خان) باتمانقلیچ نوه حاج قهرمانخان ابوالوردی در توپخانه مبارکه بدرجه سرهنگی برقرار است و در جنگهای داخلی مخصوصاً در فتح قلعه تبر<sup>۱</sup> داراب شجاعت فوق العاده از خود ظاهر نموده. (فتح قلعه تبر بوسیله مصطفی قلیخان در زمان حکومت فرهاد میرزا معتمدالدوله چهارم محرم سال ۱۲۹۴ هجری قمری و بسررداری علی محمدخان قوام الملک بوده و در این باره محمدحسینخان پسر محمدعلیخان ایلخانی قشقائی تک بیتی سروده که جالب است:

از تیشه فرهاد شکست تبر آمد شیرین تر از این کی بر خسرو خبر آمد

معروف است که در سال ۷۳ هجری هم خورشید نام حاکم جهرم از محمدبن یوسف ثقفی والی مملکت فارس برادر حاج بن یوسف طاغی گشته بآنجاه پناه برده و همچنین در سال ۴۵۸ فضلیوه شبانکاره نیز از شاه سلطان الب ارسلان سلجوقی فراری و به قلعه پناه میبرد و خواجه نظام الملک بفارس آمده او را محاصره و دستگیر و در قلعه استخر محبوسش مینماید) مزید آبرو و اعتبار او گردید. کلانتر ایل اینانلو در هر وقت از طایفه ای بود مانند اینکه سالها رحیم خان قورت بکلانتری ایل اینانلو برقرار گردید. از مندرجات تاریخهای دیگری نیز چنین بر می آید که ایل اینانلو از سالها قبل از نادرشاه در فارس بوده اند. منتها ضابطی این ایل از زمان نادرشاه بضمیمه حکومت فارس بعهد خوانین ابیوردی تفویض گردیده ابتدا قباخ قلیخان بعداً فرزند او حاج بیرمشاه خان و بعد عربشاه خان و پس از او حاج قهرمانخان دوام این نفوذ و قدرت را در فارس پی گیری نموده اند. عباس خان باتمانقلیچ پسر حاج قهرمانخان فرزندانش مصطفی قلیخان شجاع الممالک و حیدرقلیخان:

مصطفی قلیخان از افسران رشید و رئیس توپخانه در دوران خود و شرکت در جنگها افتخاراتی شایان کسب و بدرجه سرتیپی (میرپنج) مفتخر چندین مدال و نشان گرفته است. عیال او حاجیه خاور خانم (سلطان الحاجیه) دختر محمد

۱- قلعه تبر در بلوک جهرم در هشت فرسخی شرقی شهر جهرم است. کوهی برج مانند از سیصد تا چهارصد و پنجاه متر بلندی دارد. فضلعلی بیگ بهارلو در آنجا نسبت بدولت یاغی و طاغی بوده است.

حسینخان پسر آقاباباخان برگشادی (آقاباباخان از مردان نامی و مازندرانی بوده آثاری از او بنام مدرسه و حمام آقاباباخان باقی است و در جنوب شهر شیراز باقی داشته است که سروهای کهن سال آن هنوز بنام سروهای آقاباباخانی معروف است) فرزندان مصطفی قلیخان شجاع الممالک، محمد حسن خان مسعودالممالک (سالار مسعود)، محمدحسینخان منتظرالممالک، محمد علیخان شجاع الممالک دوم، علی اکبرخان، فرنگیس خانم، شوکت السلطنه، قمرزمان (قمرخانم)، سلطنت خانم (رودابه) بوده است.

محمد حسن خان مسعودالممالک (سالار مسعود) از افسران لایق و رئیس توپخانه دارای مدارجی عالی اخیراً در شهرستانهای متعدد بحکومت منصوب و مردی متقی و متدین و متشخصی بود. عیال او طلعت الملوک دختر حاج حضر تقلی خان اصفهانی معروف به حاجی یآوری از مردان بنام اصفهان فرزندان مصطفی، مرتضی، غلامرضا، علی، قمر، فاطمه، ملوک، فرخنده، طوبی، بلقیس. مصطفی خان پسر سالار مسعود با درجه سرهنگی افسر امور مالی و از افسران شایسته و لایق بود. عیال او یکی گوهر خانم دختر محمد حسن خان نصرت الممالک پسر حاج حضر تقلی خان یآوری که از او یک دختر بنام پروین دارد. عیال دیگر مصطفی خان زرین تاج دختر ناظم الشریعه امامی فرزندان مهندس خسرو، پرویز افسر نیروی همائی و پروانه و فتانه و ژاله میباشد.

مرتضی خان پسر مرحوم مسعودالممالک از صاحب منصبان عالیقدر شرکت نفت بزبان انگلیسی مسلط نسبت بفامیل مهربان و مردی است شایسته. عیال او قدسی خانم دختر صادقخان گنجور فرزندی بنام مینا دارد که همسر غلامعلی فطانت است.

غلامرضا خان فرزند سالار مسعود از افسران شایسته ژاندارمری همیشه دارای پستهای فرماندهی با درجه سرهنگی بافتخار بازنشستگی نائل فعلاً در سازمان دفاع غیر نظامی اهواز است. عیال او هلی خانم دختر مرحوم میرزا خانی شیبانی از سران محترم ایل عرب شیبانی که مدتی رئیس انجمن شهر (بلدیه) و شهردار شیراز بود. هلی خانم از طرف مادر دختر رقیه خانم دختر محمد صادق خان پسر علیقلی خان پسر محمدعلیخان پسر آقاخان پسر عربشاه خان پسر بیرمشاه خان پسر قباخ قلیخان (مرحوم محمد صادقخان مردی مهربان و فامیل دوست و مورد احترام مردم شیراز مخصوصاً ساکنین محله میدانشاه بود). سرهنگ غلامرضاخان فرزندی بنام مسعود، هایده، فریده، فهیمه، فتانه، فیروزه دارد. علیخان پسر سالار مسعود بازنشسته ژاندارمری و فعلاً در امور اداری دانشگاه پهلوی اشتغال دارد. عیال او شمسی خان خوشنویس میباشد.

قمر خانم دختر سالار مسعود عیال مرحوم مهندس عبدالحسین قریب فرزند او اعظم خانم همسر سرهنگ فصیحی است. فاطمه دختر سالار مسعود عیال ماشاءاله ثابت قدم فرزندان او محمدرضا افسر ارتش و افسر خانم میباشد. ملوک خانم دختر سالار مسعود عیال عبدالحمید خان اسدی پسر کربلایی غلامحسین سامی وند ایوردی فرزندانش ایرج افسر ارتش و جمشید و مجید و منوچهر که عموماً دارای تحصیلات عالی هستند. خانم فرخنده دختر سالار مسعود عیال ایران نژاد فرزندش دکتر هوشنگ متخصص جراحی است. طوبی خانم دختر سالار مسعود عیال علی حقیقت فرزندانش عبدالله افسر شهربانی و هما و عالم تاج است.

محمد حسینخان (منتظر الممالک) فرزند مصطفی قلیخان از افسران رشید توپخانه تا درجه سرهنگی مفتخر گردیده. عیال او دختر آقا شیخ جلال و خواهر سروان حسین جلالی (از وکلای میرز دادگاه نظامی) از فامیل محترم امامی فرزندان محمد مهدی خان، قاسم خان.

سرهنگ محمد مهدی خان از افسران رشید و لایق توپخانه بسیار مهربان و خوش خلق همیشه طرف توجه اولیای ارتش و دارای پستهای فرماندهی بوده و مأموریت‌های مهم باو محول میگردد. عیال او طوبی خانم دختر مرحوم سالار مسعود که از او فرزندی نداشت. عیال دیگرش زرین تاج دختر ناظم الشریعه برادر امام جمعه شیراز فرزندان بنام دکتر ارسلان استاد دانشگاه و دکتر ایرج که هر دو نفر شایستگی و لیاقت را از پدر بارث برده اند. قاسم خان پسر مرحوم منتصر الممالک از افسران شایسته و با درجه سرهنگی بافتخار بازنشستگی نایل گردید. همیشه دارای پستهای حساس و حکومت انتظامی ایلات را بعهده داشته مردی است مهربان و فامیل دوست. عیال او سیما خانم دختر سروان حسین جلالی فرزندانش بهادر و بهنام و به رخ است.

محمد علیخان شجاع الممالک دوم پسر مصطفی قلیخان از افسران رشید توپخانه در میدانهای نبرد همیشه افتخارات مهمی کسب نموده. عیال او سلطان خانم دختر حاج چراغخان کرونی از محترمین فارس فرزندانش غلامحسین خان و عباسخان. عیال غلامحسین خان گلین خانم دختر حیدرخان پسر بهرامخان پسر عبدالرحیم خان فرزندی بنام محمدعلیخان دارد که در طهران زندگی میکند و دارای کامیون باری و گاراژ است. گلین خانم بعد از غلامحسین خان با عباسخان برادرش ازدواج مینماید. فرزندان بنام بهرامخان و بهمن خان دارد. پسران بهمن خان مسعود، سیروس و فریبرز است.

علی اکبر خان سرهنگ پسر مصطفی قلیخان از افسران لایق توپخانه و از همکاران صمیمی پدر خود در جنگها و مأموریت ها بوده است. عیال او حیات النفوس دختر حاج محمد علی امین الرعایا معروف به استاد فرزندان سرهنگ حبیب اله خان از افسران رشید توپخانه دارای مدارجی عالی مهربان و خوش هیكل. عیال او شمسی خانم دختر رحیم آقا صراف پسر کربلائی حاجی صراف شیرازی فرزندانش سیروس، مهرزاد، اسماعیل، ابراهیم، سیمین، شهین، آذر، سوسن، نسرين است. علی اکبرخان پسر دیگری بنام مصطفی خان داشت که جوانمرگ شد.

تاج الملوک دختر علی اکبر خان عیال محمد جعفرخان پسر محمد حسینخان بود. همدم الملوک عیال عبدالعلی خان ایزدپناه از صاحب منصبان عالی رتبه دارائی و اقتصاد و از محترمین فسا فرزندان بنام احمد، مهدی، حمید دارد (حاج امین الرعایا پدر زن علی اکبرخان دختر دیگری بنام گوهر الملوک دارد که دختر او مهین همسر دکتر ابوالقاسم صحت است).

فرنگیس خانم دختر مصطفی قلیخان عیال خانباباخان پسر مهدی قلیخان. شوکت السلطنه عیال میرزا احمدخان پسر میرزا حسن خان پسر حاج سید محمد بوده که فرزندان بنام محمد منفرد و زینت السادات دارد. عیال محمد منفرد دختر حاج محمد تقی تجلی شیرازی و فرزندان بنام حسن، احمد، علی و شوکت خانم دارد. محمد منفرد در کادر وزارت کشور و همیشه دارای پستهای حساس از قبیل بخشداری و شهرداری بوده. حسن فرزند او نیز شهردار سعادت آباد و احمد دیپلمه میباشد (عیال حاج سید محمد جد محمد منفرد خورشید خانم دختر آقاباباخان مازندرانی برگشادی است که در

واقع خورشید خانم عمه سلطان الحاجیه زن مصطفی قلیخان شجاع الممالک میشود). زینت السادات خواهر منفرد همسر خدرخان برادر امامقلی خان و حسن خان فیلی میباشد.

قمر خانم دختر مصطفی قلیخان عیال حسن خان پسر حیدر قلیخان و سلطنت خانم (رودابه) همسر امان اله خان اقتدار نظام بود.

حیدر قلیخان پسر عباس خان باتمانقلیج از افسران عالیقدر توپخانه مبارکه در جنگها و مأموریتها با برادر خود مصطفی قلیخان شرکت داشته. عیال او شاه بی بی دختر حاج نظر بیگ پسر قره محمد بیگ پسر عبدالرحیم خان بود فرزندان او امان اله خان اقتدار نظام، حسن خان، نصرت خان.

مرحوم امان اله خان اقتدار نظام سرهنگ از افسران بسیار مطلع، باسواد، رشید و برازنده مدتی جزو توپخانه مبارکه و نایب الحکومه بندرعباس و بعداً بخدمت پلیس وارد و رئیس پلیس شهربانی شیراز بود، خوشنویس و قریحه شعری عالی داشت، نسبت به فامیل مهربان و رؤوف و در حل معضلات یار و مددکار بود. عیال او یکی سلطنت خانم (رودابه) دختر مصطفی قلیخان که از او دو دختر بنام زری خانم و خانم زمان دارد. خانم زمان همسر محمد حسینخان پسر سلطان ابراهیم خان بود. عیال دیگر مرحوم اقتدار نظام مرضیه خانم دختر حسینعلی از او دختری بنام تاجی خانم است که عیال دکتر منصور فروزان عضو شرکت نفت میباشد فرزندان بنام سوسن، همایون، فرهاد دارد. حسن خان پسر حیدر قلیخان عیال او قمر خانم دختر مصطفی قلیخان فرزندی بنام فریدونخان دارد.

عبدالرحیم خان فرزند حاج قهرمانخان پسر عربشاه خان فرزندان حسنعلی خان، بهرام خان، علی نقیخان، صفرعلیخان، مهرعلیخان، علیمحمدخان، قره محمدخان، ماهجان خانم، ملکی جان خانم. فرزند حسنعلی خان خانم آقا. فرزندان بهرام خان حیدرخان و ماه سلطان خانم. فرزندان حیدرخان عزیزخان گلین خانم که ابتدا عیال غلامحسین خان و بعد همسر عباسخان پسر محمدعلیخان شجاع الممالک شد. ماه سلطان خانم دختر بهرام خان عیال سلطان ابراهیم خان پسر محمد جعفرخان بزرگ بود.

علی نقی خان پسر عبدالرحیم خان فرزندش سلطان محمدخان مجلل نظام بوده عیال او فاطمه سلطان خانم دختر حاج ایازخان. صفر علی خان پسر عبدالرحیم خان فرزندان حاج اعراض خان، حاج ایاز خان بودند. فرزند حاج اعراض خان زیور خانم است. فرزندان حاج ایاز خان عبارت بودند از محمد جعفرخان و فاطمه سلطان خانم.

محمد جعفرخان عیال او ماهجان خانم دختر عبدالرحیم خان (ماهجان خانم داستانی عجیب و شنیدنی دارد. زن خیلی متهور و رشیدی بوده است بطوریکه معروف است موقعی که عبدالرحیم خان را از ضابطی و ایلخانگری ایل اینانلو عزل کرده بودند جانشین او با دبدبه و کبکبه به ایل میرود. وقتی به نزدیک چادر عبدالرحیم خان میرسد نوکرها و خدمه او از او میپرسند چادر شما را کجا برپا کنیم. ضابط جدید که سری پرشور و دماغی پر باد و غروری بی حد داشته به نوکرهای خود پاسخ میدهد چون زمین نزدیک چادر عبدالرحیم خان نرم است برای کوبیدن میخ چادر مناسبت تر از همه جاست. ماهجان خانم که این حرف گوشه دار و طعن آمیز را می شنود عصبانی و متغیر شده دستور میدهد انبوهی هیزم خشک فراهم میکنند و بدون تأمل آتش بر پا میسازند و ضابط جدید را میان آتش و هیزم ها انداخته و آتش میزند و بدرک اسفل واصل و هیمنه اش را با هیمه انتقام میسوزانند. این خبر بگوش والی فارس میرسد و از جریان مطلع میشود از شهامت و مردانگی ماهجان خانم و غیرتی که بخرج داده خوشش میآید و تحسین میکند و حکم ضابطی و ایلخانگری را

بنام ماهجان خانم صادر مینماید و با خلعت برایش میفرستد. حقیقته عجوبه ای بوده با این اقدام خود موجبات عبرت دیگران را فراهم و نام نیکی از خود باقی میگذارد).

فرزندان محمد جعفر خان سلطان ابراهیم خان و اسماعیل خان. عیال سلطان ابراهیم خان ماه سلطان خانم (ایران خانم) دختر بهرام خان فرزندانش محمد حسینخان و ماه جبین خانم و طوبی خانم. عیال محمد حسینخان زمان دختر مرحوم امان اله خان اقتدار نظام فرزندی بنام محمد جعفر خان داشت. محمد جعفر خان افسر شهربانی رشید و شجاع و مهربان و خوش قیافه و دارای مدارجی عالی. مدتی رئیس شهربانی جهرم بود، معضلات فامیل را گره گشائی میکرد. عیال او تاج الملوک دختر علی اکبر خان سرهنگ پسر مصطفی قلیخان فرزندانش سرور اقدس، نزهت، منیر، رحمت اله خان. سرور اقدس همسر تیمسار سرلشکر ابراهیم آریا پسر نایب میرزا که از مجاهدین معروف و شهید راه میهن بود میباشد. سرلشکر آریا خود نیز از افسران رشید و خوشنام و مورد عنایت شاهنشاه آریامهر و بهمین مناسبت چند سال است در استانهای مختلف کشور سمت ریاست هیئت های بازرسی شاهنشاهی را دارد، رسته ایشان توپخانه و مدتی افسر انتظامی ایلات فارس بود. فرزندانی بنام میترا و آرزیتا دارد. نزهت خانم همسر سهرابخان پسر محمد تقی خان از محترمین جهرم است که مادر سهرابخان ایران خانم دختر محمد علیخان قهرمانی است. منیر خانم دختر محمد جعفر خان عیال علی اکبر خان منصوری از محترمین فسا میباشد فرزندانش فرزاد، ویدا، لیدا میباشد.

رحمت اله خان پسر محمد جعفر خان افسر ارتش و عیال او دختر مشیری وفائی است. ماه جبین خانم دختر سلطان ابراهیم خان عیال آقا سید علی اکبر بود فرزندی بنام اسداله خان امیر قهرمانی دارد. مردی است بسیار با هوش و با سواد متدین و نسبت به فامیل متعصب و مهربان. در طهران مورد توجه و علاقه اکثر رجال سرشناس کشور میباشد و فعالیت تجارتي دارد.

فرزندان اسمعیل خان پسر جعفر خان جوادخان، علیخان، منصورخان، زینت خانم میباشد که زینت خانم همسر عیسی خان قهرمانی است.

علیمحمدخان پسر عبدالرحیم خان پسر حاج قهرمانخان عیال او از محترمین و خوانین کرونه که با عیال محمدعلیخان شجاع الممالک دختر عمو میشوند. علیمحمدخان دختری بنام خورشید خانم داشت که همسر مرحوم ولی بیگ<sup>۱</sup> چابک سوار پسر خداکرم بیگ پسر علی کرم بیگ پسر شاه کرم بیگ بود. ولی بیگ در سواری ممتاز بوده و بهمین سبب به چابک سوار معروف شده است. از خورشید خانم دختر علیمحمدخان نوه حاج قهرمانخان پسری بنام غلامحسین خان داشت. مرحوم ولی بیگ غیر از خورشید خانم سه عیال دیگر اختیار نموده یکی مشهدی بی بی ناز دختر رحیم خان توللی (خواهر نصیربیگ) فرزندش محمد حسین بیگ و عیال دیگرش دختر حاتم بیگ گرائی از او فرزندی بنام میرزا غلامعلی

۱ - گفته شد که نادرشاه افشار هنگام تعقیب علیمرادخان بختیاری و شکست و قتل او عده ای از بختیاری ها را جزو سپاه خود نمود و خانواده آنها را بخراسان کوچ داد. بموازات این عمل عده ای از افراد ایل افشار و ایوردی را در چغاقور و گندمان بختیاری سکونت داد. از این عده بعداً چندین خانوار بفارس مهاجرت مینمایند و به ایل اینانلو و ایوردی فارس ملحق میشوند (معروف است در بین راه یکی از این طوایف ازدهائی میکشند که بعدها به ازدهاکش معروف میشوند) که این طایفه را بمناسبت نام چغاقور بختیاری چغاقوری یا جواخوری مینامند و هم اکنون در ایوردیهای ایلباتی تیره ای باین نام وجود دارد. جد ولی بیگ یعنی شاه کریم بیگ از این طایفه است. برادران ولی بیگ عبارتند از قره بیگ، ویس مرادبیگ، اسداله بیگ که پسر قره بیگ اماموردی بیگ بوده دختر اماموردی بیگ بنام طاوس عیال امیرخان و مادر نگهدار قهرمانی است.

یا کربلائی غلامعلی داشت (کربلائی غلامعلی مردی با سواد بوده و خط و ربطی خوب داشته و منشی اسفندیارخان پسر امامقلی پسر قبادخان قشقائی بوده که اسفندیارخان از لحاظ حاجیه هما بی بی دختر زاده محمد حسینخان برادر حاج قهرمانخان از نوه های عربشاه خان محسوب میشود) عیال دیگر ولی بیگ از اهالی محله دروازه کازرون شیراز و فرزندی بنام عبدالحسین دارد.

غلامحسین خان ولی بیگ مردی متدین، مهربان، فامیل دوست و شجاع بود. ابتدا در دستگاه مرحوم قوام الملک و بعد وارد دستگاه مرحوم صولت الدوله سردار عشایر گردید و در زمره مهربان مرحوم سردار در آمد. در جریان جنگ بین الملل اول در معیت محمد حسینخان برادرش و غلامحسن خان برادرزاده اش و جوادخان و مصطفی خان و مهدی خان فرزندان و میرزا نصراله خان معین دفتر و میرزا شاهرضاخان قوام دفتر با مرحوم صولت الدوله همکاری داشته اند که مرحوم غلامحسین خان مأموریت پیدا میکند نزد خوانین دشتی و دشتستان و تنگستان رفته و کمک بگیرد و او موفق میشود. در این مأموریت با جمال خان و رئیس عبدالحسن دشتی و زائر خضرخان تنگستانی و شیخ حسینخان چاه کوتاهی تماس بگیرد. رئیس عبدالحسن پسر خود را با هفتصد نفر سوار و جمال خان پسر خود مظفرخان را با پانصد نفر سوار رشید و دلیر باتفاق غلامحسین خان نزد سردار عشایر میفرستد و در فراشبند باردوی سردار ملحق میشوند. این اقدام غلامحسین خان موجب رضایت و امتنان مرحوم سردار عشایر گردیده و محبوبیتی بسزا کسب نموده و حتی مدتی بحکومت کازرون منصوب میگردد. در جنگ بین الملل مرض انفلوآنزا شایع میشود که تا لحظات آخر و در آن موقع هم مرحوم غلامحسین خان و سایرین (باستثنای مرحوم قوام دفتر که در همان ابتدای شیوع مرض بشیراز میآید) مقاومت مینماید و قوام دفتر هم چون حالش خیلی بد بوده نمی تواند تحمل نماید. عیال مرحوم غلامحسین خان ابتدا جیران خانم دختر حاج ابراهیم خان از محترمین و افراد بنام ایبوردی بوده از او فرزندی بنام جوادخان، مصطفی خان و مهدی خان و خانم بهیه دارد.

جوادخان مانند پدر مردی متدین و دوست داشتنی است. نسبت به فامیل فوق العاده مهربان و متعصب و باسواد و در دستگاه مرحوم سردار عشایر مورد اعتماد و احترام فعلاً در امور زراعت و کشاورزی مشغول. از هنر تار و موسیقی بهره وافی و کافی دارد. از شاگردان ممتاز حاج علی اکبرخان شهنازی استاد تار بود. دو عیال اختیار کرده یکی طلعت خانم دختر محمد جعفربیگ پسر حاج کریم. از او فرزندی بنام جهانشاه، جهانپور، آذر، نیکو و شکوه دارد. جهانشاه و جهانپور هر دو در کادر آموزشی و دبیر هستند. از لحاظ سجایای اخلاقی اگر پدای پدر نمی رسند ولی رویهمرفته از صفت عالی مهربانی پدر برخوردار هستند. جهانشاه در کار میکانیکی متبحر و جهانپور در ورزش و مخصوصاً دوچرخه سواری ماهر و در مسابقات اکثراً جایزه ممتاز گرفته است. عیال دیگر جوادخان نرگس بی بی دختر کاظم خان کلانتر صفی خانی است. فرزندی بنام مهین و شهین و ثریا و بیژن دارد.

مصطفی خان فرزند مرحوم غلامحسین خان از لحاظ وجهه اجتماعی از مفاخر فامیل محسوب همیشه در اجتماع مقامی والی داشته مدتی در دستگاه مرحوم سردار عشایر مشاغلی مهم از قبیل ضابطی فیروزآباد و فراشبند را داشت چندی عضو عالی رتبه وزارت کشاورزی و اخیراً چند دوره عضو انجمن شهر شیراز و نایب رئیس انجمن بوده. بسیار مهربان و فامیل دوست، مطلع و با سواد در بین مردم مخصوصاً سندیکاهای مختلف کارگران و اصناف محبوبیتی بسزا دارد. شرکت آجر فشاری قهرمانی را برای احتراز از بیکاری اداره میکند. در دوائر دولتی و نزد مدیران کل و حتی استانداران وقت

مورد احترام و طرف مشاوره میباشد. دو عیال اختیار کرده یکی خانم بهود دختر عزیز خان پسر اسماعیل بیگ پسر صیغوریگ ایبوردی بود. از او دخترانی بنام شهر آشوب و دکتر پریوش و کیوان دارد. شهر آشوب عیال ناصر عبداللهی پسر محمد حسینخان از محترمین بردج و دوده و داریون میباشد. کیوان همسر ناصر حسن زاده (در کادر آموزشی دبیر میباشد) و دکتر پریوش عیال دکتر علی سجادی است. عیال دیگر مصطفی خان اقدس خانم دختر جهانگیر خان مهرزاد (مرتجی سابق) و خواهر آقای ایرج مهرزاد نماینده مجلی شورای ملی است. از او فرزندان بنام غلامحسین و شیرین و نیلوفر دارد که شیرین همسر علی آشتیانی از محترمین کرمان است. مصطفی خان و خانم او بمکه معظمه مشرف و حاجی و حاجیه خانم هستند.

بهیه خانم دختر غلامحسین خان همسر آقا بهاءالدین محلاتی فرزند آیت اله حاج میرزا جمال الدین مجتهد محلاتی (خدایش غریق رحمت خود فرماید از اجله علمای اعلام شیراز عالمی نحیر و وارسته بود) فرزندان بنام فروغ الدین، نصیرالدین، سرورالدین، علاءالدین دارد که همه آنها دارای تحصیلات عالی در حد مهندس میباشند. مهدی خان پسر غلامحسین خان جوانی برازنده بود جوانمرگ شد. عیال دیگر مرحوم غلامحسین خان قهرمانی عصمت خانم دختر محمد حسن بیگ پسر حسینعلی بیگ ایکدر قشقائی فرزندان بنام دکتر رضاقلیخان فارغ التحصیل امریکا استاد دانشگاه اهواز بسیار مهربان و پزشکی حاذق است. عیال او امریکائی میباشد. ولیخان سرهنگ شهربانی در تشکیلات شهربانی همیشه دارای مشاغل حساس و مورد احترام میباشد.

منیر خانم دختر غلامحسین خان لیسانسیه و در آموزش و پرورش مقامی والا دارد. مدتی رئیس منطقه یک آموزش و پرورش و فعلاً در اداره کل فرهنگ و هنر است. عیال ناصر کجوری از خاندان جلیل و علمای اعلام کجوری است که جد ماجد ایشان از عرفای عالیقدر و مجتهدین بزرگ بنام علامه شیخ مهدی کجوری بوده است. ناصر کجوری قبلاً در شهرستانهای معتبر ایران رئیس آموزش و پرورش و فعلاً مدیر کل فرهنگ و هنر استان فارس است.

مهری خانم دختر غلامحسین خان نیز لیسانسیه و از کارمندان عالی رتبه آموزش و پرورش و فعلاً رئیس منطقه یک آموزش و پرورش شیراز میباشد. شوهر مهری خانم هوشنگ افراسیابی پسر ابوالقاسم خان پسر آقا اسکندر از سران محله دروازه کازرون میباشد. هوشنگ افراسیابی در شهرداری شیراز مدتی معاون شهرداری بود با مطبوعات همکاری داشته با ذوق و نویسنده ای شایسته است.

زینت خانم دختر غلامحسین خان عیال حاج اکبر پسر حاج ابوالقاسم تشکر از مالکین معتبر شیراز است. خورشید خانم عیال بهرام کمالی است که ایشان نیز از محترمین سروستان دارای تحصیلات عالی لیسانس عضو عالی رتبه ثبت اسناد فارس و مدتی هم شهردار کازرون بود (عصمت خانم عیال مرحوم غلامحسین خان قبلاً همسر محمد حسین خان فرزند محمد جعفر بیگ بوده که از او فرزندی بنام حسنعلی خان داشت. خدایش بیامرزد جوانی مهربان و برازنده بود جوانمرگ شد و فرزند دیگری بنام اسداله خان بوستانی دارد که مدیر روزنامه اجتماع ملی است. با مطبوعات همیشه همکاری داشته و در انجمن های قلم و ادب شرکت دارد عضو شورای داوری و در بین مردم مورد احترام است. اخیراً بسمت نمایندگی انجمن شهر شیراز انتخاب گردیده).

محمد حسین بیگ پسر ولی بیگ عیال او دختر نصیر بیگ توللی فرزندی بنام غلامحسن خان دارد. مردی است بسیار مهربان و متدین و فامیل دوست. در اسب سواری ممتاز و همیشه در مسابقات اسب دوانی برنده جایزه های عالی و در

حین سوارکاری هنرنمائیهای عجیبی مینمود. مثلاً در تاخت زیر شکم اسب میرفت، از روی زمین دستمال بر میداشت و سرش را روی زمین میگذاشت و با انگشتان پا دستمال بازی میکرد. غلامحسن خان به پیاده روی خیلی علاقمند است. عادت اوست که صبحهای خیلی زود باید مسافت زیادی راه برود. در امور زراعتی با جوادخان و مصطفی خان شرکت دارد. در اینجا چون اسم غلامحسن خان آمد و همیشه هم این اسم با اسب و سوارکاری مترادف میباشد لذا حیفم می آید از نژاد و رنگ و اسم بعضی از اسبهای معروف توضیحات بیشتری ندهم:

(رنگ اسبها: کزنل، قزل، قزل مگسی، قره قزل، سرخون، کهر، کهرزانو، سیاه، قره کهر، قشقه، ابلق، سمند، کهر چهارقلم سفید، سفید یکدست.

نژاد اسبها: وزنان، نسمان، خراسان، کهیلان، حلیوان، باجلان، شراک، اشقر، شهپر، مله قوش، مجنون، چنارانی و ترکمن. نام اسبهای معروف: براق اسب حضرت پیغمبر، دلدل اسب حضرت علی، ذوالجناح اسب حضرت امام حسین، رخس رستم، شبذیز خسرو پرویز، شبرنگ بهزاد اسب سیاوش، جیران و ایلدرم و قرقی اسبهای نادر، قران اسب لطفعلی خان زند، بور، رفر (کره جیران را امیر کاوس به نادرشاه داده و رنگ آن سمند بوده است و ایلدرم اسب نادر سفید بوده) اسب را در قدیم باره میگفتند و بعربی فرس و به ترکی آت میگویند).

باری همسر غلامحسن خان زینت خانم دختر محمد کریم بیگ فرزندان بنام مهندس نوذر، بهادر، حسین، مینا، مریم، گیتی و پریچهر دارد. مینا خانم لیسانس و رئیس قسمت سپاه دانش فارس است. اخیراً با دکتر ایرج قهرمانی پسر امان اله خان ازدواج نموده است.

حاج نظر بیگ پسر قره محمد بیگ پسر عبدالرحیم خان پسر حاج قهرمانخان فرزندان بنام حاج حسینخان و حاج محمدبیگ و شاه بی بی و حاج محمد حسن بیگ داشته است. حاج حسینخان عیال او حسنی جان از باصریهای صالحی حسن آباد سرحد چهاردانگه فرزندان بنام علیمحمدخان و محمدعلیخان و کوچک خان و عبدالله خان و کوبک خان داشت.

علیمحمدخان ضیاءدیوان پسر حاج حسینخان از صاحب منصبان عالیقدر وزارت کشور (وزارت داخله) از اساتید خط و انشاء مدتها رئیس کابینه ایالتی (دبیرخانه) فارس اکثراً احکام فرمانداران و حکام و ضابطین بخط زیبای آن مرحوم است. نزد زعمای دولت و ولایت قرب و منزلتی بسزا داشت. نسبت به فامیل مهربان و رئوف و مشکل آنان را حل مینمود. مدتی هم رئیس بلدیة (شهردار) مشهد بود. عیال او خانم پری رخ دختر نصیریگ نگهداری فرزندان بنام مصطفی، عصمت، نصرت، عزت (عزیزی)، عفت، قدسی، زینت، عکسی خانم دارد.

عصمت خانم همسر میرزا محمود خان پسر محمد علیخان و نصرت خانم عیال عبدالله حشمتی پسر سلیمان خان خانگهدانی خفری فرزندی بنام منیژه دارد که عیال عطاقلی احمدی اقلیدی است. فرزندان او ناهید، محمدرضا، فاطمه، احمدرضا، نازیلا، خدیجه، اعظم بانو میباشد.

عزت خانم عیال سالکی. عفت خانم عیال منصور بدیعی فرزندی بنام جمشید بدیعی دارد. قدسی خانم همسر داریوش صبری فرزندان بنام اشکان، مژگان، مرجان، افسون دارد. زینت خانم عیال فتح اله پسر ابراهیم از اهالی محله دروازه کازرون شیراز فرزندان بنام عنایت اله، عزیزاله، یداله دارد. حاجیه عکسی خانم همسر حاج محمدخان دادخواه پسر علی بیگ پسر نصراله بیگ باصری ظهراپی پسر احمد است (پدر حاج دادخواه با پدر حاج محمدعلی امیدی و پدر صفرعلی

علی قنبری پسر عمو هستند و مادر دادخواه دختر صفر علی و خواهر سیف اله میباشد) حاج محمدخان دادخواه عضو عالی رتبه شرکت نفت مردی است مهربان و رؤوف و مورد احترام اکثر محترمین و معاریف شیراز و فعلا در کازرون نمایندگی و کارگزاری شرکت نفت را اراده میکند.

محمد علیخان پسر حاج حسینخان فرزندانش میرزا محمودخان، احمدخان (حاجیخان)، ایران خانم. میرزا محمودخان عضو عالی رتبه وزارت دارائی همیشه دارای مشاغلی حساس و اخیراً رئیس اداره اعتبارات پیشکاری دارائی فارس بود. نسبت به فامیل مهربان و مدتی هم ضابط ایل ایوردی و جزو جمع دار مالیاتی طوایف آن و مورد احترام عموم ایلی ها بود. عیال او عصمت خانم دختر علیمحمدخان ضیاءدیوان فرزندان بنام دکتر محمدعلیخان (قهرمان) و منوچهر (شاپور) دارد که هر دو نفر افرادی شایسته و لایق میباشند. عیال دکتر محمدعلیخان فوزیه دختر احمد خان (حاجیخان) میباشد. احمدخان یا حاجی خان پسر محمدعلیخان نیز از صاحب منصبان عالیقدر دارائی و مدتها در شهرستانها امین و رئیس مالیه و دارائی و مردی مهربان و درستکار و طرف توجه پیشکاران وقت بود. فرزندانش عباسخان و محمدخان. عباسخان سرهنگ شهربانی بافتخار بازنشستگی نائل شده از افسران بسیار لایق همیشه دارای پستهای حساس و در شیراز رئیس شهربانی بود. عیال او عفت خانم دختر حاج محمد ابراهیم برومند فرزندان بنام رکسانا و احمد دارد. فرزند دیگر احمدخان محمدخان عضو عالی رتبه گمرک است.

ایران خانم دختر محمدعلیخان عیال محمد تقی خان از محترمین جهرم فرزندان بنام بهادر، سهراب، بهرام، نادر دارد. بهادرخان در کادر آموزش و پرورش و در قسمت تربیت بدنی و مورد احترام اکثریت فرهنگیان خصوصاً ورزشکاران است. عیال او گوهر خانم دختر مشکین قلم فرزندان بنام شاهرخ و شیوا دارد. سهراب خان مدیر داروخانه رحمت شیراز مردی است اجتماعی نسبت به فامیل مهربان و مورد احترام اهالی و جامعه پزشکان است. عیال او نزهت خانم دختر مرحوم محمدجعفرخان پسر محمدحسینخان نوه حاج قهرمانخان و فرزندان بنام حمید، رضا، عبدالرضا، مسعود، سعید دارد که همگی در تحصیلات مدارجی عالی دارند.

بهرام خان پسر ایران خانم با برادر خود در داروخانه رحمت همکاری دارد. عیال او خانم نگهداریان و فرزندانش فرهاد، ژاله، داریوش میباشد. نادرخان نیز با برادر خود در داروخانه رحمت است (عیال محمدعلیخان مادر ایران خانم بعد از محمدعلیخان با امامقلی خان رستم ممسنی ازدواج میکند از او دختری بنام بانو گشسب دارد).

کوچک خان پسر حاج حسینخان فرزندانش حسینخان، اکبر، اصغر، جهانگیر. کوبک خانم دختر حاج حسینخان دختری دارد که عیال چوبک بوشهری است. عبدالله خان پسر حاج حسینخان فرزندی بنام اسداله خان دارد که فرزندانش شاهرخ، شهرام، شهریار، شهدخت، شهره میباشد. عیال جهانگیر پسر کوچک خان دختر محمد حسینخان است. حاج محمدبیک پسر حاج نظربیک پسر قره محمدبیک پسر عبدالرحیم خان فرزند او محمد حسینخان و فرزندان محمد حسینخان دکتر غلامحسین قهرمانی (بهدین سابق) پزشکی حاذق و طبع شعری عالی داشت. مردی با ذوق و فامیل دوست مدتی رئیس بهداری کارخانجات قند مرودشت و فسا بود. فرزندان بنام دکتر جمشید قهرمانی و مینو و کیهان خانم دارد. فرزند دیگر محمد حسینخان حبیب اله خان او نیز در بهداری خدمت مینمود. دکتر غلامحسین قهرمانی خواهری هم دارد که عیال جهانگیر پسر کوچک خان است.

حاج علی پاشا و اله نظر ایبوردی از قهرمانی ها و دو برادر بوده اند. حاج علی پاشا پسرش امیرقلی خان و پسر امیرقلی خان امان اله خان که امان اله خان دو عیال اختیار کرده یکی بنام خانم دختر حیدرقلی پسر اله نظر که از او پسر بنام روح اله خان دارد. عضو عالی رتبه دارائی مردی است مهربان و مطلع و با سواد. عیال او تاجی خانم دختر حاج نادرخان پسر گرجی خان فرزندان بنام فریدون، فرخ، فرشید (محمد مهدی)، فریبا، فرزانه دارد. عیال دیگر امان اله خان کربلائی لیلا دختر قربانعلی خوییاری است (برادر کربلائی لیلا حاج بابا میباشد). فرزندانش عین اله خان عضو عالی رتبه وزارت بهداری (مبارزه با مواد مخدره) مردی است مهربان و معاون اداره میباشد. عیال او دختر حاج دادرش خان انصاری فرزندان محمد جواد، محمدهادی، علیمحمد، مرضیه، رضیه میباشد.

دکتر ایرج پسر امان اله خان طبیعی حاذق، مهربان، مردمدار نسبت به مرضا رؤف و دقیق در بذله گوئی و باذوقی معروف و در وزارت بهداری همیشه دارای مشاغلی حساس بوده اخیراً با مینا خانم دختر غلامحسن خان قهرمانی ازدواج نموده است.

صدراله خان پسر دیگر امان اله خان در کادر آموزش پرورش و مهربان و فامیل دوست است. برای طی دوره آموزشی مدتی در اطریش بوده است. دختری بنام لیلا دارد. دختر امان اله خان منیر خانم نیز در آموزش و پرورش و بسیار شایسته و لایق است. اله نظر برادر حاج علی پاشا پسرش حیدرقلی و پسر حیدرقلی شاهرضا بوده و دخترش بنام خانم میباشد که عیال امان اله خان و مادر روح اله خان است.

شاهرضاییگ دو دختر دارد یکی زن سهرابخان جهانگیری پسر خدرخان اردکپان قشقائی پسرانی بنام حسین افسر ارتش و دارا دارد. دختر دیگر شاهرضا نظر زن نجفقلی خان پسر رضاقلیخان عبدالرحمن لو (برادر حبیب اله خان رضازاده) فرزندان بنام ژوبین و مهران و سه دختر دارد که یکی بنام شهلا همسر یکنفر پاکستانی و دیگری عیال صمدانصاری و یکی هم در آمریکا دانشجوی میباشد.

دختر بس خواهر حاج علی پاشا عیال قربانعلی خوییاری ایبوردی و مادر حاج بابا پدر یعقوبعلی است. دیگر از معاریف فامیل قهرمانی بشرح زیر است:

۱. محمودخان پسر حسن خان که فرزندان او کاوس و هوشنگ میباشد (محمود خان کارمند ذی رتبه آگاهی شهربانی شیراز بود). محمدخان برادرزاده حسن خان که فرزندانش رحمت اله خان و قدرت اله خان قهرمانی است.

۲. نادرخان بیگ پسرش گرجی خان و پسران گرجی خان حاج نادرخان و جهانگیر خان. حاج نادرخان مردی اجتماعی و مهربان و مورد احترام رؤسای محلات و محترمین شیراز بود. فرزندانش تاجی خانم عیال روح اله خان. ملک خانم عیال هادی قاضی طهرانی و آذر خانم میباشد. پسر جهانگیر خان غلامعلی خان است که او نیز مردی مهربان و فامیل دوست و در کادر فنی شهرداری شیراز و از رانندگان درجه یک است.

۳. محمدآقاخان پسر امیر قلی خان (پدر امیرقلی خان دائی اسمعیل بیگ پسر صیفوریگ ایبوردی بوده که با بهودخانم همسر اولی مصطفی خان نسبت نزدیک دارند) فرزندان ناصر، کاظم، رسول، امیرقلی، احمدعلی. کاظم خان مردی است مهربان و بازنشسته ارتش است دختری بنام زری خانم دارد که عیال هوشنگ قاسمخانی مرادی است. رسول خان افسر ژاندارمری. امیرقلی خان عضو عالی قدر دولت و دکتر احمدعلیخان از اطبای حاذق مورد احترام و مهربان و دکتر بهداری اداره راه میباشد.

۴. عطاخان پسر محمدحسینخان پسر آقا باباخان برگشادی (برادر عیال مصطفی قلیخان شجاع الممالک) فرزندان او رضاخان، عبدالله خان، جمشیدخان، که عبدالله خان و جمشیدخان از افسران شایسته و لایق و مورد احترام شهربانی است. عطاخان خود نیز از اعضاء عالیقدر آگاهی شهربانی و نسبت به فامیل مهربان و صمیمی بود.
۵. قاسم خان پسر رحیم خان پسر حسن خان مردی است اجتماعی، مردمدار، فعال، مهربان و در امور کشاورزی متبحر و کارشناس است. فرزندان بنام هاشم، منصور، ناصر، کاظم، فرج، زری دارد. قاسم خان از نظر مادر محمدقلی حاتم پور که عیال اله قلی بیگ بود با حاتم پورها منسوب نزدیک است.
۶. عیسی خان و شاه نظر و منوچهر و خانم ارم فرزندان کوچک خان پسر خدانظر. عیسی خان در امور شرکت آجرفشاری با مصطفی خان همکاری میکند. عیال او زینت خانم دختر اسمعیل خان پسر محمد جعفرخان فرزندان شیروس، اصغر، کاوس، مهری، روح انگیز میباشد. شاه نظر پسر کوچک خان در شیراز دوزندگی معتبر و معروفی داشت. فعلاً شغل خیاطی را ترک گفته در کارهای ساختمانی است. عیال او زری خانم دختر قاسم خان است. خانم ارم عیال ملافلامر زنی است مومنه و نسبت به فامیل مهربان و دلسوز. خدانظر غیر از کوچک خان پسری هم بنام محمدکریم داشت که پسر او علی آقا زمین پیمان بوده و در طهران زندگی میکرد.
۷. صفدرخان و حیدرخان پسران کربلائی آقا که فرزندان حیدر خسرو و شهناز و شهین و شهره میباشدند.
۸. سرهنگ ناصرخان پسر اکرم خان پسر نادرخان از افسران لایق و شایسته و اخیراً ریاست دادگاه نظام را بعهده داشت. بافتخار بازنشستگی نائل شده است. عیال او پروین خانم دختر شاهر ضایبگ فرزندان نادر و مهندس بهادر است.
۹. سروان بازنشسته لطفعلی خان پدرش از محترمین قشقائی و از لحاظ قبادخان با فامیل قهرمانی منسوب است. دختر او همسر آقای سیدعیسی رفیعی از سادات محترم فسا و رئیس ثبت اسناد کازرون است.
۱۰. حاج محمدرضا قهرمانی از ایبوردیهی ساکن پای خاتون و کارخانه آجری دارد.
۱۱. قربانعلی و صفر فرزندان حسینعلی که فرزندان صفرخان جانقلی و خانقلی است.
۱۲. حاجی خان قهرمانی فرزندان هوشنگ و نادر قهرمانی پدر حاجی خان خانمیرزا بود.
۱۳. نگهدار بازنشسته ارتش از افراد رشید و شایسته در طول خدمت چندین تقدیر و مدال گرفته. پدرش امیرخان پسر یوسف آقا پسر قدم آقا پسر نوروز آقا پسر عرج آقا از تیره قره جلی ایبوردی. عیال نگهدار نسبه نسیمی دختر محمدعلی پسر حاج حیدر از تیره سلمانی (خواهر جهانگیر) فرزندان فرج کارمند شرکت نفت و تورج کارمند بریجستون و داریوش و کورش و مهرافرز و مهرازا میباشد. مادر نگهدار (عیال امیرخان) طاوس دختر اماموردی پسر قره بیگ (برادر ملی بیگ چابک سوار) از تیره جواخوری یا چغاخوری ایبوردی است.
۱۴. باباخان قهرمانی فرزند مشهدی اله وردی عیال او سکینه (کوکب) دختر مشهدی محمد (مادر سکینه بی بی ماه دختر نصیریگ نگهداری و خواهر پری رخ عیال علی محمدخان ضیاء دیوان) فرزندش عوض که در پالایشگاه نفت شیراز عضوی موثر است. عیال او دختر فرج اله حقیقی فرزندان بنام غلامحسین، محمد مهدی، محسن، احسان، بی بی ماه و میترا دارد. باباخان دارای صدائی دلنشین و در کسوت روحانیت میباشد. بمرحوم غلامحسین خان قهرمانی و فرزندان او علاقمند و بستگی دارد. فرزند دیگر باباخان جعفر قلی است که او هم در پالایشگاه اشتغال دارد.

۱۵. در اسپاس سرحد چهاردانگه شاه کرم و خداکرم و اله کرم و کریم و صفی خان از طرف مادر از فامیل قهرمانی میباشند. همچنین پهلوان مشهور شیرازی سیروس قهرمانی که در شیراز باغ وحش تأسیس نموده از این فامیل است. ماه نسا خانم دختر حاج قهرمانخان پسر عربشاه خان عیال ملاعبداله پسر برخوردار بود که شرح اولاد و نواده و نبیره او ضمن شرح برخورداری های کریم آقائی ذکر خواهد شد. مادر میرزا نصراله خان قهرمانی (معین دفتر) بنام خورشید خانم ماه نسا خانم بوده است که شدح زندگی معین دفتر در مقدمه کتاب و همچنین ضمن فامیل عبداللهی نوشته شده است.

آقاخان یا عربشاه خان دوم برادر حاج قهرمانخان و پسر عربشاه خان بوده. ذکر اولاد او ضمن شرح خانواده حاتم بیگ سامی وند نوشته شده است (برخی از اولاد او نام خانوادگی قباخ قلیخانی اختیار کرده اند). محمد حسین خان برادر حاج قهرمانخان بوده دخترش عیال مصطفی قلیخان سردار لشکر آرا پسر جانی خان ایل خانی قشقائی بوده که از او دختری بنام حاجیه هما بی بی بوجود می آید که خواهر صلبی داراب خان ایل بیگی پدر اسمعیل خان سردار عشایر میشود. حاجیه هما بی بی با مرحوم قبادخان پسر مرتضی قلیخان ایل بیگی پسر جانی خان ازدواج مینماید. فرزندان بنام مرتضی قلیخان (باباخان) و امامقلی خان داشته که عیال امامقلی خان دختر علی قلیخان جد خوانین جره میباشد و پسری بنام اسفندیار خان داشته است. قبادخان دو دختر هم بنام ملکی بی بی و رودابه بی بی داشته است.

در اینجا شرح نسب نامه خاندان قهرمانی را نوشتیم برای تنوع بدنیست بذكر مطلبی پردازیم که تا حدی جالب است: در خاندان خوانین ایبوردی یک نوع کباب تهیه میشده است بنام کباب سپر که این کباب با تشریفات خاص بوده است باین معنی که سیخ آن بطول تقریبی دو متر و بضخامت سه سانتیتر مکعب دارای دسته چوبی و حلقه آهنی. یک عدد بره چاق و باصطلاح ترکی «املک» را یکجا و بدون آنکه در آن دخل و تصرفی بکنند بایستی با آن بسیخ بزند. بدین ترتیب که شکم بره را خالی میکنند بعد آنرا پر از کشمش و مغز گردو و پسته و آلبالو و آلو دز کردی (برغنی) مینمایند. سیخ را از قسمت کمر بره بطور عمودی عبور میدهند. سینه و ران بره را به قطعات نسبتاً کوچک میبرند و پس از آن این قطعات را بصورت سپر به سیخهای معمولی میزنند و در طرفین بدن بره از قسمت سر به پائین طوری به نظم و ترتیب فرو میکنند که در قسمت سر بسیار کوتاه تا به قسمت ران میرسد و سیخ کباب بشکل سرو بیرون میآید. برای کباب آن مقداری ذغال در حدود پنجاه من لازم است و ذغالها را آتش میکنند. دو سه نفر مأمور گردانیدن سیخ با قوت هر چه تمامتر میشوند. با اینکه بره چاق و دارای چربی طبیعی است معهذاً مرتباً با پر عقاب یا پر مرغ به آن آب لیمو و روغن حیوانی میزنند. سیخ را روی آتش با ملایمت میگردانند تا خوب روغن و آب لیمو در جسم بره نفوذ کند و مغز پخته شود. این چنین کباب با تشریفات که ذکر شد با حوصله و تخصص (اینکه گفته شد تخصص واقعیتی است که باید آنرا قبول کرد زیرا چند سال قبل (۱۳۳۱ هجری قمری) معین دفتر (پدر نگارنده) مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت والی فارس را بمنزل خود در ایبورد شیراز دعوت میکند و برای اینکه پذیرائی از جناب والی را بحد شایسته ای انجام داده و تجلیلی نموده باشد این کباب منحصر به فامیل خود را در نظر گرفته و تهیه مینماید و برای تهیه آن از مرحوم علی اکبرخان سرهنگ نواده حاج قهرمانخان و پسر مصطفی قلیخان که تخصص تهیه آنرا داشته تقاضا مینماید که قبول زحمت نماید و در تهیه کباب نظارت داشته باشد چون غیر از او کسی از عهده اینکار بر نمی آمده است) آماده و با شکوه تمام وارد سفره میهمانان عالیقدر میگردد به قطعات کوچک بریده میشود و جناب والی و سایر مدعوین که آنها نیز از وجوه و

محترمین و همراهان والی بوده اند نوش جان میکنند و دوغ صحیح النسب ترکی را هم بدرقه اش میسازند (افسوس که در این دوره و زمان نه آن وسیله فراهم است و نه آن سلیقه و نه آن متخصص که این چنین کبابی تهیه شود نه تنها جای آن کباب خالی است بلکه حسرت کباب حسن ریش<sup>۱</sup> هم با آن پیازهای چرخین خوب بدلها مانده و بهر حال خواب در بختیاری و کباب در قشقائی هم در ردیف فسانه های کهن قرار گرفته است)

**کریم آقائی** - برخوردار فرزند عربشاه فرزندان او کریم آقا، عبدالرحمن بیگ، رحیم بیگ، حاجی حاتم بیگ، فرزندان کریم آقا حسن بیگ، ملاآقا محمد، ملاعلی، ملاعباسعلی، ملاعبداله، ماهجان. شرح اولاد حسن بیگ ضمن فامیل حسن بیگی ذکر گردید.

ملاآقا محمد پسر کریم آقا فرزندان عبدالحسن و ابوالحسن. عیال ابوالحسن ماهی خانم دختر ملاعبداله پسرش سلطانمحمود و دخترش طرلان. عیال سلطانمحمود فاطمه بیگم دختر مشهدی علی شیرازی فرزندان مسعود، اصغر، اعظم، اکرم، پری (پروین)، ماهی خانم. مسعود بازنشسته شهربانی عیال او مهرانگیز (ناهید) فرزند حاج سید رضا رضوی سطوتی از اهالی مشهد فرزندان محمود، طرلان میباشد. عیال اصغر پسر سلطانمحمود منظر محبی دختر فتح اله پسر محبعلی. عیال اعظم پسر سلطانمحمود عالم بنان حقیقی دختر جمال طلوع فرزندان حمیدرضا، زهرا. پروین دختر سلطان محمود عیال احمد پسر کربلائی حسینعلی محب پور و ماهی خانم عیال آزاد نام میباشد که برادر زن کاظم پسر مشهدی علی اصغر است، دو دختر دارد یکی بنام بی بی عیال سرهنگ پاکروان دخترانی بنام ناهید و زهره دارد و دختر دیگر ماهی خانم تاجی عیال کریم پسر سبزهعلی علیشاهی است. طرلان دختر ابوالحسن عیال کوچکعلی بود.

ملاعباسعلی پسر کریم آقا پسر برخوردار فرزندان لطفعلی و ملاعباسقلی پسر لطفعلی آقا علی (نایب) بود و دختری هم بنام رقیه داشت. عیال آقا علی زهرا پسری بنام علی دارد. عیال علی جهان آرا دختر مشهدی علیجان پسر علی یار فرزندان بنام غلامرضا، محمدرضا، احمدرضا، سهیلا، زهرا دارد. رقیه دختر ملالطفعلی ابتدا عیال بیرامعلی پسر نجف بوده فرزندان عزت اله و خانم نسا بوده. عزت اله دو عیال اختیار کرده یکی زهرا که قبلا زن آقا علی بوده از او دختری بنام زبیده دارد که همسر غضنفر پسر علی عباس میباشد. عیال دیگر عزت اله کربلائی شهناز دختر محمود بود که از او فرزندی بنام احمدخان دارد. رقیه دختر ملالطفعلی بعداً عیال عسکر پسر بابک باصری میشود که از او پسری بنام حاج خیراله دارد که بازنشسته شهربانی است و عیال حاج خیراله خاتون دختر عرج (عرجعلی) پسر ابراهیم خویباری است. فرزندان بنام فتاح و عسکر و بهبود دارد. (حاج خیراله از دختر شیرخان پاشائی هم فرزندان بنام بهزاد، خداکرم، بابک، عبدالرحمن، فرهاد و از خواهرزاده شاهرضاییگ حاجیوندی فرزندی بنام نوبخت دارد)

ملاعباسقلی پسر ملاعباسعلی فرزندش ملاحیدرقلی و پسران ملاحیدرقلی امان اله و یداله میباشد. عیال یداله آقچه گل دختر بهادرخان علیشاهی فرزندان قلیچ، رشید، حیدر، شمشیر میباشد که عیال قلیچ (بازنشسته شهربانی) ناز آفرین دختر کاظم پسر مشهدی علی اصغر فرزندان مصرین، مهری، غلام، محمدحسین، امیرحسین، محمدکاظم است. ملاعبداله پسر کریم آقا پسر برخوردار عیال او ماه نسا خانم دختر حاج قهرمانخان پسر عربشاه خان فرزندان ملاعلی

۱ - حاج حسن آذری معروف به حسن ریش در خیابان زند کافه ای داشت کباب بسیار خوبی تهیه میکرد که گاهی بزم رندان را با شراب خلار رونق میداد. همینکه حسن بمکه رفت این دکه را بست.

اکبر، ملاعلی اصغر، میرزاعلی محمد، محمدعلی، خورشید، ماهی خانم، جیران. فرزندان ملاعلی اکبر محمد، ابراهیم، علیمحمدخان، عجب ناز، اسحق، عباس، محمداسماعیل، سلیمانخان، علی خان. عیال محمدابراهیم باختر دختر کوراوغلی و دختر زاده عبدالحسین محمدآقائی پسرش امیرقلی و پسر امیرقلی عطا و علیخان و پسر عطا محمدابراهیم عیال او زییده دختر یعقوبعلی خویباری است.

علیمحمدخان پسر ملاعلی اکبر عیال او صاحب جان دختر اسماعیل از اهالی حنا سرحد چهاردانگه فرزندانش عبدالله و گوهر. عیال عبدالله بهجت دختر محمد اسماعیل فرزندش نزهت. گوهر عیال آقا حسین پسر امان اله پسر نجف پسر آزاد فرزندانش حمید، امان، شهین، ژاله، ژیللا، فرح، فخری است. عیال اسحق بیگ پسر ملاعلی اکبر افسر خانم دختر حاتم بیگ سامی وند و نوه دختری قباخ قلیخان فرزندانش علی اکبر، سیروس، حاتم، شوکت، توران، علی اکبر درجه دار ارتش و جوانی است متین و معقول. شوکت عیال خان بابا پسر خدانظر حاتم پور است. توران عیال همدم خان آغاجری کشکولی است. عیال عباس پسر ملاعلی اکبر طوبی و فرزندش عسکر (درویش).

مرحوم محمد اسماعیل پسر ملاعلی اکبر نسبت به فامیل بسیار مهربان و روزی بشام نمیرسید مگر اینکه او سری به قوم و خویشها نزند و قوم و خویشهای ساکن شهر را نیز کاملاً میشناخت و آمد و رفت داشت و هیچکس را از یادآوری فراموش نمیکرد. فرزندانش بهجت و کرامت که بهجت عیال عبدالله پسر کربلائی علی محمدخان بود. فرزند دیگر ملاعبداله پسر کریم آقا، آقامیرزا علیمحمد بود. عیال او دختر ملابمانعلی شیرازی خواهر حاج میرزا رحیم نانوا فرزندانش میرزا مرتضی مردی مهربان و درویش مسلک بود. فرزندانش احمدآقا و محمودآقا و محمد. فرزندان محمود حسین و حسن و فرزند محمد رسول، احمد آقا پسر میرزا مرتضی نیز مردی مهربان و فامیل دوست است. فرزندانش کریم، عباس، هاشم.

فرزندان دیگر میرزا علی محمد محمدعلی (فرزندانش خلیل آقا و حبیب آقا)، حسنعلی، عوضعلی (عوضی)، محمدرضا و عزیزآقا که محمد علی مردی اجتماعی و در کارهای مرحوم میرزا محمد حسن دستغیب بود. پسر دیگر ملاعبداله محمد علی پسرش آقا بابا بیگ فرزندانش غلامحسین و فاطمه. غلامحسین عیال او گلاب دختر جیران فرزندانش آقا بابا بازنشسته ارتش و مسلم است که عیال او هما دختر خان بابا پسر خدانظر. عیال آقا بابا بهجت دختر محمداسماعیل فرزندش بهمین. آقا بابا از عیال کامفیروزی فرزندان بنام بهنام، بهرام، بهمرد دارد.

ملاعلی اصغر فرزند ملاعبداله عیال او بیگم جان دختر حاج غلامرضا پسر حاج عبدالله بزرگ فرزندانش کربلائی امیر حمزه، ابوطالب، کربلائی ابوالفتح، کاظم، محمدکریم، کربلائی گلابتون و مریم.

کربلائی امیر حمزه مردی فامیل دوست و مهربان و در ایل قشقائی دادو ستد داشت. عیال او سریه دختر مرحوم علی قلی بیگ فرزندانش محمدامین، حشمت اله، عنایت اله، محمدآقا، جهان سلطان. محمد امین خان مردی است اجتماعی و در بین مردم مورد احترام و در حل و فصل مشکلات محلی در دوائر دولتی وجودی مؤثر است. مدتی در نظام وظیفه خدمت مینمود. عیال او گل عنبر دختر حاج جانمحمد سامی وند فرزندانش کریم آقا، قهرمان، کاوس است. کریم آقا عضو عالی رتبه اداره کار و معاون مدیر کل میباشد. همیشه دارای مشاغل حساس و مخصوصاً در سندیکاهای کارگری محبوبیت داشته مورد احترام رؤسای دوائر دولتی است. باسواد، مطلع، متین و مهربان است. عیال او سلطنت خانم دختر مرحوم کاکاخان بیگ اخوان فرزندانش شهین و شهناز که شهین عیال مهندس بهرام خشامن پسر مشهدی محمد خان است.

قهرمانخان پسر محمد امین خان در کادر بهداری ارتش عیال او روح انگیز دختر مشهدی روح اله سامی وند فرزندان بنام خسرو، کیانوش، کی منش، محمد، شعله، شکوه، فرح دارد. کاوس خان عضو فعال و مؤثر سازمان تأمین خدمات درمانی عیال او ملک تاج دختر سرهنگ حشمت اله خان کریم آقائی فرزندان غلامرضا و ثریا میباشد.

سرهنگ حشمت اله خان فرزند کربلائی امیر حمزه بازنشسته ارتش افسری متین و لایق و مهربان عضو شورای داوری و اخیراً بسمت نمایندگی انجمن شهر شیراز انتخاب شده است. عیال او ماه جبین دختر ابوطالب فرزندان همایون، اصغر، ملک تاج، مصطفی، زهره میباشد. همایون در سازمان آب و برق و عیال او شعله دختر قهرمانخان فرزندی بنام آرش دارد. اصغر آقا پسر حشمت اله خان در سازمان جهانگردی است. عیال او ژیلدا دختر محمد جانی یزدی فرزندش محمد است. ملک تاج عیال کاوس خان و زهره عیال یوسف پسر معصومعلی است.

عنایت اله خان پسر کربلائی امیر حمزه عضو استانداری فارس بسیار مهربان بود. عیال او شریعت دختر کربلائی ابوالفتح فرزندی بنام سیروس دارد عضو سازمان برق منطقه ای فرزندی بنام مهرداد دارد.

محمد آقا پسر کربلائی امیر حمزه نیز عضو استانداری و مردی مهربان و خوب بود. عیال او صغری کامیاب از اهالی قصرالدشت فرزندان بهرام، بهمن، نازیلا، مزده، علی میباشد. جهان سلطان دختر کربلائی امیر حمزه ابتدا عیال مرحوم محمد صادقخان حاتم پور بود و بعد از او با مرحوم نعمت اله خان جهانشاهی ازدواج نمود. ابوطالب پسر ملا علی اصغر پسر ملاعبداله عیال او اسیه دختر حاج عبدالرضا پسر حاج غلامرضا فرزندان ماه جبین عیال حشمت اله خان کریم آقائی و ماه نسا عیال مشهدی عبدالرحیم پسر حاج نوراله عبداللهی است.

کربلائی ابوالفتح پسر ملاعلی اصغر عیال او بلقیس دختر آقا رضا پسر حاج غلامرضا فرزندان جمشید، رضا، حاج نادر (شاپور) جهان آرا، جیران است. جمشید درجه دار بازنشسته ارتش در امور فنی مخصوصاً کارهای الکتریکی وارد است. عیال او خانم بی بی دختر حاج نوراله عبداللهی فرزندان بهمن، مهری، عالم، سعید، جوان، نیکزاد، بهنام، حمید است.

حاج نادر پسر کربلائی ابوالفتح در سازمان خدمات درمانی عیال او پریچهر دختر حاج حبیب اله خان جهانشاهی فرزندان آقا رضا، سیامک، سیاوش، رؤیا، اردشیر. جهان آرا دختر کربلائی ابوالفتح عیال معصومعلی پسر لطف اله و جیران عیال دادرس (نوشاد) پسر مشهدی روح اله سامی است.

کاظم پسر مشهدی علی اصغر عیال او با رفتن یک دختر بنام ناز آفرین دارد که عیال قلیچ پسر یداله پسر ملاحیدرقلی است. کربلائی گلابتون دختر مشهدی علی اصغر عیال حاج شاه محمد پسر جمعه سامی وند بوده است. خورشید خانم دختر ملاعبداله عیال مشهدی حبیب اله پسر حاج عبداله (مادر پدر نگارنده بود). ماهی خانم دختر ملاعبداله عیال ابوالحسن پسر ملا آقا محمد پسر کریم آقا و جیران دختر ملاعبداله عیال حاج عبدالرحمن پسر اکبریگ پسر عبدالرحمن بیگ پسر عربشاه بود. حاجی حاتم بیگ فرزند بر خوردار فرزند عربشاه شرح او ضمن فامیل عربشاهی است.

عبدالرحمن بیگ فرزند بر خوردار فرزندش اکبریگ فرزندان کربلائی خان بابا و حاج عبدالرحمن. فرزندان کربلائی خان بابا، خدانظر و رحمن و فرزندان خدانظر، خان بابا و ماه پسند. عیال خان بابا شوکت دختر اسحق بیگ کریم آقائی فرزندان امان اله، زبیده، هما، شکوه، مجیدرضا، ماه پسند. دختر خدانظر عیال فرج اله محمد آقائی است.

حاج عبدالرحمن پسر اکبر بیک پسر عبدالرحمن بیگ پسر برخوردار دو عیال اختیار کرده یکی شیرین جان دختر علی صالح پسر شاه محمد صالح (خواهر مرحوم شجاع نظام) از او یک پسر بنام علی قلی بیگ داشت و یک دختر بنام کربلائی صغری.

مرحوم علی قلی خان کلانتر محل ایبورد از اشخاص مطلع و متشخص و سرشناس و بتاریخ علاقمند و مورد احترام بود. عیال او اصلی خانم دختر حاج غلامرضا پسر حاج عبدالله سه دختر داشت بنامهای معصومه و سربیه و سکینه. معصومه عیال کربلائی فتح اله جهانشاهی و مادر آقایان حاج حبیب اله و سرهنگ نواز اله و رحمت اله و سرهنگ امیر بهادر جهانشاهی بود. سربیه (ثریا) عیال کربلائی امیر حمزه و مادر آقایان محمد امین، سرهنگ حشمت اله، عنایت اله، و محمد آقا کریم آقائی بود. سکینه عیال کربلائی علیمراد جهانشاهی مادر آقایان ناصر، منصور، محسن، یزدان بخش جهانشاهی بود. مرحوم علی قلی بیگ یک پسر هم بنام مرتضی قلی داشته است.

عیال دیگر حاج عبدالرحمن جیران دختر ملاعبداله فرزندان محمد، حسن، فریدون، اکبر، کلثوم، شهربانو بود. محمد حسن خان مردی مهربان و در حل معضلات اهالی در دوائر دولتی کوشا و جدی عیال او مریم دختر مشهدی علی اصغر بود. فریدونخان پسر حاج عبدالرحمن عیال او فرخ سلطان دختر فرج اله خان هژبر نظام فرزندان اسماعیل، تیمور. مرحوم اسماعیل خان درجه دار ارتش مردی اجتماعی و فامیل دوست و همیشه در غم و شادی اهالی شریک مخصوصاً در عروسی ها مجالس را نظم و رونق میداد. عیال او فرخ لقا دختر اکبریگ فرزندان بنام فریدون، فرخ تاج، اکبر (به مرد) دارد که فرخ تاج عیال چنگیزخان عربشاهی است. تیمور در بیمارستان نمازی کار میکند. عیال او صغری فرزندان حاجی و سه دختر میباشد. اکبریگ فرزند حاج عبدالرحمن عیال او مریم دختر مشهدی علی اصغر (بعداً با محمد حسن خان ازدواج نموده). فرزندش فرخ لقا که عیال اسمعیل خان است. کلثوم دختر حاج عبدالرحمن عیال زیادخان آدمیت و شهربانو عیال فرج اله محمد آقائی و کربلائی صغری دختر حاج عبدالرحمن عیال خداکرم پسر رئیس نبی سامی وند و مادر نجفقلی خان بود.

اله کرم عیال او شهربانو دختر حسینعلی (خواهر حاج خدایار محب پور) پسرانش علی یار و اله نظر. عیال علی یار ناز بی بی پسرانش حاج جمعه و مشهدی علی جان که حاج جمعه از مردان متدین و خیر بود و بنیان مسجد ایبورد از اوست. عیال او کربلائی شهنواز دختر محمود. پسران مشهدی علیجان علی یار و قریب که عیال مشهدی علی یار شاه پسند دختر روزعلی فرزندان بنام علی برز (حاجی) و یوسف و شمسی و پروین و شهین و زینب که یوسف درجه دار ژاندارمری است. عیال مشهدی قریب حسنی دختر عباسقلی پس کوهکی فرزندان حجت، علیجان، حکمت، حشمت، کیهان، افسانه، فهیمه، ماریا، تهمنه میباشد. کیهان دختر مشهدی قریب عیال عزیز علیشاهی پسر هدایت فرزندان ژینوس، ژاکلین، فلورا میباشد. افسانه عیال جهانشیر باباخانی پسر بهادر از طایفه سلمانی ایبوردی فرزندی بنام مریم دارد. اله نظر پسر اله کرم عیال او ناز بی بی دخترانش نرگس، زینب، کلثوم که نرگس عیال روز علی فرزندان نظرعلی و شاه پسند. عیال نظرعلی بی بی جان دختر علی قباد فرزندان روزعلی و نسری و زری است. فرزندان روز علی فیروز، طیبه، مهری، حسین، گلشن میباشد و از عیال دیگر هم فرزندی بنام حسین دارد و شاه پسند عیال مشهدی علی یار. زینب دختر اله نظر عیال قربانعلی فرزندی بنام غلامعلی دارد که قربانعلی خواهری بنام سارا داشت.

**محب پور** - آقا حسینعلی پسر رستم پسر محب عیال او اصلی خانم دختر حاج عبدالله بزرگ پسرانش حاج خدایار و علی پاشا، حاج خدایار فرزندان کربلایی حسینعلی، رستم، حیدر، عیال کربلایی حسینعلی بتول دختر مشهدی علی شیرازی (مادر بتول حاجیه بیگم بود) فرزندان کربلایی حسنعلی حاج عطاء اله، حاج محمدآقا، حاج آقا، احمد، محب، طهمورث، کیهان (مادر طهمورث از چزغانیها و کیهان هم از عیال دیگر کربلایی حسینعلی است). عیال حاج عطاء اله حاجیه سکینه دختر مشهدی کیامرث مرادی فرزندان علی اکبر، اثر، اصغر، حسینعلی، ایرج، بتول، صغری، مهناز، فرح، شهین است. بتول عیال رستم پسر حاج نوراله عبداللهی و صغری عیال کمالی پور افسر ارتش فرزند او حمید. شهین دختر حاج عطاء اله عیال صمد پسر مشهدی امیرقلی مرادی. عیال حاج محمدآقا حاجیه خیرالنسا دختر حاج محمد حسین کریم آقائی (حسن بیگی) فرزندان حکمت، امیرحسین، علی حسین، علیرضا، سیمین تاج، ثریا، زرین تاج است. سیمین تاج عیال حسین ژبان سیرت پسر دائی حاج محمدآقا است. زرین تاج عیال فلامرزاخوان پسر کاکاخان بیگ است. ثریا عیال حسین پسر گرجی میباشد. عیال حاج آقا دختر میرزا محمد حسین ژبان سیرت فرزندانش شهلا، خسرو، پرویز، زهرا، گیتا. عیال احمد پروین دختر سلطانمحمود کریم آقائی فرزندانش عباس، مریم، منیژه. محب پسر کربلایی حسینعلی افسر ارتش عیال او دختر کمالی و عیال طهمورث فخری دختر آقا حسین کریم آقائی است.

رستم خان پسر حاج خدایار مردی بود اجتماعی و مورد احترام اهالی. به شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی خیلی علاقمند و خانه او همیشه بروی مشتاقان شعر و شاعری باز و محضری گرم و نیکو داشت. دو عیال اختیار کرد یکی طلعت خانم دختر فرج اله خان هژبر نظام و یکی معصومه خانم دختر کاکاجان صغری.

حیدرخان پسر حاج خدایار نیز به شعر و شاعری علاقمند و خود نیز اشعار ترکی (بزبان محلی ایبورد) می سرود. دو عیال اختیار کرد یکی باختر دختر کوراوغلی (دختر زاده عبدالحسین محمدآقائی) از او پسری بنام قلندر دارد که در کادر آموزش است. خوشنویس، نقاش، شاعر و خیلی باذوق و هنرمند است. عیال او پروین دختر فرج اله محمدآقائی فرزندانش سهراب، سپهر، آریا، حیدر، آروین است. عیال دیگر حیدر زیور دختر کاکاجان اقلیدی (خواهر مشهدی محمدخان خشامن) فرزندش گودرز محب پور فوق دیپلم نقشه بردار فنی کارمند شهرداری شیراز عیال او دختر ابراهیم پسر کاکاجان اقلیدی است.

علی پاشا پسر حسینعلی پسر رستم پسر محب فرزندان آقاعلی و علی ذوالفقار که فرزندان آقاعلی کربلایی نوروز و عسکر بود. کربلایی نوروز دو عیال اختیار کرد یکی کربلایی نرگس خاتون دختر کربلایی اکبر پسر حاج رضاخان و دیگری سلطنت فتحی دختر نعمت اله خان پسر حاج حاتم بیگ از او پسری بنام افراسیاب (آقا) دارد. افراسیاب با برادر مادری خود چنگیزخان در امور پیمانکاری است. عیال او حوری دختر مشهدی حسن کریم آقائی (حسن بیگی) فرزندان بنام ارژنگ، نوروز، جمیله، حمیرا، نرگس دارد. عیال عسکر پسر آقاعلی اصلی خانم دختر علی ذوالفقار فرزندش اصلی خان بعد از عسکر با قدرت اله پسر کربلایی داراب بابائی ایبوردی ازدواج نمود. فرزندان بنام سلیم، داراب، عالم بها و قزی دارد. عیال سلیم ناهید دختر مشهدی عبدالرحیم عبداللهی میباشد. فرزندان بنام ماریا و گیتا دارد.

کربلایی اکبر پسر حاج رضاخان عیال او ملکی جان دختر حاج غلامرضا پسر حاج عبدالله فرزندان حاجی خان و نرگس خاتون عیال حاجیخان. عشرت دختر اسد پسر حاج رضاخان فرزندی بنام اکبر آقا دارد. عیال اکبر آقا تاجی دختر حاج محمدتقی خوبیاری فرزندان رضا و ثریا میباشد.

غزلی از اشعار قلندر محب پور پسر مرحوم حیدر را ذیلا درج مینمائیم:

غم هجر تو را جانا از دور میدیدم  
من آندم بی خبر بودم چو بودی در کنار من  
ملامت مینمودم هر کجا بد عاشقی بیدل  
بدم غافل ز سر عشق و می پنداشتم بازی  
بسختیهای دوران چاره ام بودی شکیبائی  
خیال قد چون سروت چو بر چشمم مجسم شد  
بود مسرور آنکس کو تهی از عشق دل دارد  
اگر چون زلف پر چینت پریشان گشت حال من  
نکردم شکوه از دستت گناه از تو ندانستم

گرم پرسند همراهان محب پور از چه پژمردی

جواب اینسان دهم چون دور ازان رخسار خورشیدم

**محبی** - محبعلی پسر آقا نصراله عیال او ماهجان دختر کریم آقا پسر برخوردار فرزنداناش فتح اله و صدراله. فتح اله فرزنداناش غلامعلی و افروز. فتح اله عیال دیگری هم از طایفه دره شوری داشت فرزندی بنام عطا دارد و از فرنگیس فرزندان بنام قریب و جهان و نظر دارد. عیال غلامعلی سارا دختر حاج نورمحمد صالحی حسن آبادی فرزنداناش دکتر گودرز محبی، بهرام، لهراسب، رخسار، افروز، گشتاسب میباشد. افروز دختر فتح اله عیال مشهدی رسول حسن بیگی کریم آقائی بود. عیال عطا پسر فتح اله گل اندام دختر مشهدی علی پسر معصومعلی است. جهان دختر فتح اله عیال علی بخش پسر صدراله. نظر عیال اصغر پسر سلطانمحمود.

دکتر گودرز عیال او طیبه دختر حاج محمدحسین کریم آقائی (حسن بیگی). رخسار دختر غلامعلی عیال حاج عبدالحسین زلفی شاهسوند. فرزندان صدراله پسر محبعلی، علی بخش و خوش اندام و یکی از دخترهای صدراله عیال محمد پسر کربلائی خانمیرزا خالقی است.

**مرادی** - از محل دوه چی تبریز آمده اند و احتمال قریب به یقین است از طوایف افشار آذربایجان بوده باشند که با قزلباشها بفارس آمده اند. مایل جَد آنها دو فرزند داشته بنام فرهاد و قاسم. فرزند فرهاد مراد. عیال مراد ماه بیگم دختر محمد پسر اله وردی که عیال اله وردی گلستان دختر حاج عبدالله بزرگ (عبداللهی) بوده. فرزنداناش مایل، عادل، فرهاد، قباد، خدانظر، پیرمراد.

فرزندان مایل پسر گنجعلی فرامرز، کرمعلی، شیرعلی، هرمز، کهزاد، خیرعلی، کیامرث، پرویز، الیاس، احمد (ده باشی). فرزند عادل فرزند مراد رحیم و فرزندان فرهاد خانمراد و جانمراد و فرزندان قباد مراد و زیاد. فرزندان خدانظر جعفرعلی، امیرقلی، حیدر، معصومعلی، فاطمه، مشهدی نوری جان (مادرشان خاله عبدالمناف شجاعی (هم نیاز) بوده است). فرزندان پیرمراد یارمراد، آقامراد، حسین مراد، حسن مراد. فرزندان فرامرز پسر مایل شمسعلی و اباذر و بهمن که مادرشان خانم ارم دختر کوچک خان پسر خدا نظر (خواهر عیسی خان قهرمانی) است. اباذر مهندس کشاورزی و

رئیس منطقه کشاورزی علی آباد کمین میباشد و در امور مربوط به کشاورزی و دامداری تخصص دارد و مورد توجه اولیای وزارت کشاورزی است. عیال او مهری خانم دختر عیسی خان فرزندانش آریا و اوستا. فرزند شمسعلی پسر فرامرز فریدون. عیال بهمن پسر فرامرز (فلامرز) حاجیه دختر حاج ابراهیم پسر احمد (ده باشی) فرزند بنام علیرضا دارد. فرزندان پرویز فرزند مایل، شاه، علی، عبدالعلی، منصور، غریبعلی، نورعلی است. فرزند الیاس فرزند مایل کیامرث، احمد (ده باشی) فرزند مایل عیال او زیور دختر مشهدی علی شیرازی فرزندش حاج ابراهیم. فرزندان رحیم فرزند عادل صفیه و عادل عیال رحیم دختر علی حسین پسر غلامحسین (دخترزاده عبدالحسین محمد آقائی). عیال زیاد پسر قباد شاه پسند دختر حسینعلی فرزندانش فرهاد، مراد، قباد. فرزندان امیر قلی فرزند خدانظر، کرامت، صمد، نظر، درسلطان. فرزندان یامراد فرزند پیرمراد، مراد حاصل، خدامراد، هدایت. فرزندان آقامراد پسر پیرمراد حسن مراد و شکراله و حاجیه حلیمه (مادرشان بیگ زاده). عیال شاه علی فرزند پرویز، قمر دختر بهزاد فرزندانش جهانبخش، حاصل، خدر. عیال مشهدی عبدالعلی فرزند پرویز قزی خانم دختر مراد شاهسون فرزندانش علی بخش، خدابخش، سیاوش، گل نسا، ماه نسا، مروارید، سیما، دختربس، شاه نسا، مهوش.

عیال منصور فرزند پرویز درسلطان دختر امیرقلی فرزندانش ناصر عضو دفتر فنی استانداری، بهادر دانشجوی فنی، خسرو و کاظم دانشجو در آمریکا و سهراب. عیال نورعلی فرزند پرویز حاجیه ماه پسند دختر حسینعلی فرزندانش مایل خان دبیر آموزش و پرورش مردی است اجتماعی باسواد و متین و مهربان. نادر پسر مشهدی نورعلی نیز جوانی است فعال و محبوب عضو تعاون روستائی در ناحیه دشتستان. عیال کیامرث فرزند الیاس، مشهدی نوری جان دختر خدانظر فرزندانش نجف و الیاس که نجف عضو بیمارستان نمازی و الیاس درجه دار ارتش است. دختر کیامرث سکینه عیال حاج عطا محب پور است. عیال حاج ابراهیم فرزند احمد، پوران دختر حسینعلی فرزندانش احمد، محمود، هاشم، واحد، جمال، حاجیه میباشد. (برادر عیال حاج ابراهیم بنام کرامت که در اداره آب کارمند فنی میباشد نام خانوادگی ایبوردی دارد). عیال حاج عادل خان فرزند رحیم، حاجیه حلیمه دختر آقا مراد فرزندش رحیم. حاج عادل خان مردی است متدین، مهربان، و در اجتماع مورد احترام و مطلع و بتاریخ علاقمند و دارای حافظه ای قوی میباشد. در بین طوایف قشقائی مخصوصاً دره شوریهها محبوبیت دارد. مادر حاج عادل خان دختر زاده عبدالحسین محمد آقائی (خواهر زاده فرج اله) میباشد.

عیال کرامت فرزند امیرقلی زهرا دختر احمد معافیان فرزندش شهرام است. عیال قباد پسر زیادخان زیبا دختر حاج مسیح سامی فرزندش ایزدبخش. عیال فرهاد پسر زیاد ملکی دختر غضنفر فرزندانش فرزاد، فرشاد، محبوبه. عیال جهانبخش فرزند شاه علی سلطنت دختر صادق فرزندانش جهانگیر و مهران. فرزندان حاصل فرزند شاه علی مهرزاد و فرج. عیال خدر فرزند شاه علی، فردوس فرزندش محسن. عیال ناصر پسر منصور شاه نسا دختر مشهدی عبدالعلی فرزندانش کامران، مجتبی، نیلوفر، نازیلا. عیال بهادر فرزند منصور. مینا دختر مایل خان فرزندانش میترا و مرجان. علی بخش پسر مشهدی عبدالعلی در کادر آموزش فرهنگ و از دبیران خوب و متین و مورد توجه اولیای آموزش و پرورش میباشد. عیال او ایران دختر مظفر قهرمانی فرزندانش نازلی و محمد علی است. خدابخش پسر مشهدی عبدالعلی در بیمارستان خلیلی تکنسین و جوانی است لایق و محبوب. عیال او پروین دختر زالی خان پسر کربلائی ولی خان از طایفه سلمانی ایبوردی میباشد فرزندش سوزان عیال مایل خان پسر مشهدی نورعلی. ماه نسا دختر مشهدی عبدالعلی

فرزندانش مهرداد، پرویز، بهنام، هومان، مینا. عیال نجف پسر کیامرث فاطمه دختر غلامحسین فرزندانش آرش، سیامک، اردلان. عیال الیاس پسر کیامرث از اهالی سنندج کردستان فرزندانش رضا و علیرضا میباشد.

رحیم پسر حاج عادل خان درجه دار ارتش جوانی است متین و محبوب. عیال او گل تاج دختر مشهدی غلامحسین پسر حاج یارویس فرزندش شکراله میباشد. عیال معصومعلی پسر خدانظر نزاکت و یک دختر بنام گوهر دارد که عیال حاج امراله پسر مشهدی علی پسر معصومعلی میباشد (فرزندان حاج امراله محمدرضا و علیرضا و حاجی رضا و فرزندان حاج سیف اله علی و فضل اله و حاجی آقا و طیبه و حبیبه و پروانه و فرزند عین اله روانبخش و فرزندان حمایت نوربخش و شکوفه میباشد).

قاسم فرزند مایل فرزندانش عباسعلی، محمدعلی، حاج قوجه. فرزند عباسعلی هاشم فرزندان محمدعلی پسر قاسم فتحعلی و لطفعلی. فرزندان حاج قوجه کرملی حسینعلی، فرزندان هاشم، قاسم و عباسعلی. فرزند فتحعلی علی محمد. فرزندان کرملی خانجان، علی مینا، علی سینا، حسینعلی، حسنعلی. فرزند عباسعلی هوشنگ. فرزندان خانجان علیجان و صادق که بازنشسته شهربانی و مردی است متدین و مرید محراب و منبر. فرزند حسینعلی کرامت. فرزند حسنعلی الیاس (هوشنگ یزدان مهر فرزند عباسعلی عضو مخابرات جوانی است فعال و متین عیال او زری خانم دختر کاظم خان پسر محمد آقاخان قهرمانی است).

**توپز لوها** - کرم معروف به توپز فرزند او حاجی خداداد فرزندانش گرجی، علی مراد، اسمعیل. فرزندان گرجی اسماعیل، حسین، مراد، ایمان، جهانبخش. دیگر از اشخاص معروف این فامیل علی اصغر و علی اکبر برادرزاده های حاج خداداد. فرزند علی اصغر میرزا حسین و فرزند میرزا حسین علی حسین.

فرزندان اسماعیل پسر گرجی ریاست، ابراهیم، آرزیتا، ایرج. عیال حسین پسر گرجی ثریا دختر حاج محمد آقا محب پور. عیال مراد مدینه دختر حاج محمد تقی خویباری. عیال ایمان هم شاه عنبر دختر حاج محمدتقی. عیال جهانبخش مصرین دختر قلیچ پسر یداله پسر ملاحیدرقلی کریم آقائی.

**شاهسوند (زلفی)** - از ایل شاهسوند و متوطن در ایبورد. جد آنها مراد عیال او پری زاد دختر سلطانعلی از اهالی کوشک. خلیل فرزندانش عبدالرسول، عبدالخالق، خانم قز. عیال عبدالرسول زینت دختر حسین کازرونی فرزندانش نوروز، بهروز، حمید، مراد، مجید. عیال دیگر عبدالرسول مخمل درودزنی شیرازی فرزندانش همد، افسانه، پری زاد، بهنام، منوچهر. عیال نوروز فریده حیدری فرزندانش فهیمه، زیبا. عیال بهروز مریم از اهالی درودزن ابرج فرزندش رؤیا. عیال حمید افسر دختر محمدآقا سامی. عیال عبدالخالق پسر مراد زینت دختر حسین کازرونی فرزندانش خلیل، علی حسین، حاج عبدالحسین. عیال خلیل مروارید دختر مشهدی عبدالعلی فرزندانش عظیم، رضا، فرزاد، مهرزاد.

عیال علی حسین فلک دختر حاج لطف اله فرزندانش رضا، خدیجه، محبوبه، نازیلا، آرزیتا. عیال حاج عبدالحسین رخسار دختر غلامعلی محبی فرزندانش رحمن، علیرضا، زهرا.

## فصل یازدهم

### فهرست مناصب و مدارج تحصیلی

اکنون که نسب نامه فامیلهای ایبوردی را بیان کردیم بذکر خلاصه از مناصب و مشاغل و مدارج تحصیلی افراد آن می پردازیم برای درگذشتگان طلب آموزش مینمائیم، برای بازنشستگان توفیق عبادت مسئلت و به جهت جوانان و شاغلین طی مدارج عالی و ترقی آرزو میکنیم.

**رجال قدیمی** - محمد علیخان قباخ قلیخان پسر بابا علی بیگ حکمران فارس در زمان نادرشاه - عربشاه، حاج قهرمانخان - عبدالرحیم خان - مهرعلی خان ایلخانی و ضابط ایل اینانلو - بهرام خان پسر عبدالرحیم خان یاور توپخانه - عباس خان باتمانقلیچ از سرداران نامی.

**اهل** - مصطفی قلیخان شجاع الممالک سرتیپ و رئیس توپخانه - حاج علی کرم خان شجاع نظام سرتیپ حکومت بندرعباس.

**افسران ارشد** - حیدرقلی خان سرهنگ، امان اله خان اقتدار نظام سرهنگ نایب الحکومه بندرعباس رئیس پلیس شهربانی شیراز. محمد علیخان شجاع الممالک سرهنگ رئیس توپخانه، محمد حسینخان منتصر الممالک سرهنگ، محمد حسن خان مسعود الممالک (سالار مسعود) سرهنگ توپخانه و حکومت اکثر شهرستانهای فارس، علی اکبرخان پسر مصطفی قلیخان سرهنگ، محمد مهدی خان پسر منتصر الممالک سرهنگ، مصطفی خان پسر سالار مسعود سرهنگ مالی، قاسم خان پسر منتصر الممالک سرهنگ ستاد، حبیب اله خان پسر علی اکبرخان سرهنگ توپخانه، عباسخان پسر حاجی خان سرهنگ شهربانی، غلامرضاخان پسر سالار مسعود سرهنگ ژاندارمری، عبدالله خان پسر عطاخان سرهنگ شهربانی، ناصر پسر اکرم خان سرهنگ، ولی خان پسر غلامحسین خان سرهنگ، نوازاله جهانشاهی سرهنگ نماینده مجلس شورای ملی، حشمت اله کریم آقائی سرهنگ عضو شورای داوری و نماینده انجمن شهر، علی شجاعی فرزند پیرمراد سرگرد، امیر بهادر جهانشاهی سرهنگ، دکتر افراسیاب (حبیب اله خان) عبداللهی سرهنگ، دکتر علی نظر خوباری سرهنگ، سرگرد محمد رضا دختر زاده سالار مسعود، نادعلی خان برادر شجاع نظام یاور، ایرج پسر عبدالحمید خان اسدی سرگرد، منوچهر اخوان پسر کاکاخان بیگ سرگرد، عبدالحسین محمد آقائی پسر فرج اله سرگرد، محب پور پسر کربلائی حسینعلی سرگرد، بهرام فرزند فرج اله محمد آقائی سرگرد، جمشید فرزند عطاخان سرگرد، سرهنگ حسن دبیری داماد احمدعلیخان قهرمانی افسر ژاندارمری. [ایرج شجاعی فرزند قاسم شجاعی سرگرد ارتش] **افسران** - جعفرخان پسر محمد حسینخان سروان شهربانی، حسنعلی خان برادر شجاع نظام سروان (سلطان)، محمد علی خان برادر شجاع نظام سلطان (سروان)، حسینعلی خان برادر شجاع نظام سلطان (سروان)، کهندل خان اعتماد نظام سروان (سلطان)، پرویز پسر مصطفی خان نوه سالار مسعود افسر نیروی هوایی، کورش سامی پسر مشهدی ابوالحسن افسر ژاندارمری، شهریار پسر یوسفخان سامی خلبان، اسکندر کریم آقائی افسر هوا برد، فتاح کریم آقائی پسر حاج

خیراله افسر شهربانی، یوسف افسر ژاندارمری، عزیز افسر ارتش، محمد جمشیدی افسر ژاندارمری، طاهر حیدریان افسر نیروی هوایی، رحیم حیدری افسر ژاندارمری، رحمن حیدری افسر شهربانی، خسرو مرادی افسر ارتش، رحمت اله خان پسر جعفر خان افسر ارتش، عظیم نظری پسر محمد علی چزغانی افسر نیروی هوایی، نوراله عبداللہی پسر سعدیخان همافر، علی بصیری داماد سعدیخان عبداللہی همافر، حمیدرضا پسر منصور جهانشاهی همافر.

**دکترها** - دکتر رضاقلی قهرمانی پسر غلامحسین خان، دکتر پریوش قهرمانی دختر مصطفی خان، دکتر ارسلان و دکتر ایرج قهرمانی پسران سرهنگ محمد مهدی خان، دکتر هوشنگ دخترزاده سالار مسعود، دکتر محمد علیخان (قهرمان) پسر میرزا محمودخان، دکتر ایرج قهرمانی پسر امان اله خان، دکتر احمد علی خان قهرمانی پسر محمد آقا خان، دکتر محمودخان پسر معین دفتر، دکتر قهرمان قهرمانی پسر معین دفتر دکتر اقتصاد و علوم سیاسی، دکتر سیروس ایوردی دکتر کشاورزی، دکتر داریوش جهانشاهی متخصص امراض زنان، دکتر پروین شجاعی متخصص کودکان، [دکتر شاهرخ شجاعی متخصص آسیب شناسی از آمریکا فرزند تیمور شجاعی، دکتر افسر شجاعی، دکتر هایده عظیمی دختر اختر شجاعی متخصص بیهوشی از اطریش، فرزندان رحمت اله جانشاهی دکتر شعله جهانشاهی پزشک عیال او دکتر فرهاد حافظی پزشک، دکتر بهروز جهانشاهی دکتر جامعه شناسی عیال او فرشید فتحی رضائی دکترای مدیریت آموزش عالی، ژیللا جهانشاهی فوق لیسانس مهندسی راه و ساختمان، مینا جهانشاهی فوق لیسانس تکنولوژی آموزشی] دکتر گوردز محبی، دکتر قباد زمانپور، دکتر پرویز قهرمانی آرشیستک، دکتر فریبرز قهرمانی الکترونیک، دکتر عزیز جهانشاهی آرشیستک، دکتر جمشید قهرمانی (بهدین)، دکتر افسونگر حمیدی، دکتر رحیم سامی، امیرحسین عبداللہی فوق لیسانس مدیریت، سعید قهرمانی فوق لیسانس ریاضیات، عباس عبدالہی فوق لیسانس کشاورزی، حسین کامیاب فوق لیسانس الکترونیک.

**مهندسین** - خسرو پسر مصطفی خان (نوه سالار مسعود)، مهندس نوزد پسر غلامحسن خان، مهندس صدرالدین حبیب پسر حاج شیخعلی، مهندس منوچهر (شاپور) پسر میرزا محمودخان، مهندس ابازر مرادی، مهندس بهرام خشان، مهندس کورش جهانشاهی، [مهندس مسعود جهانشاهی فرزند رحمت اله جهانشاهی، مهندس فرهاد سامی فرزند یوسف سامی] گوردز محب پور فوق دیپلم، مهندس همایون و مهندس سعید پسران عبدالصمد شجاعی، مهندس گوردز سامی، محمد حیدری پسر حاج مسکور تکنسین ساختمان (حاج مسکور فرزندان هم بنام علی، نیکزاد و فرزاد دارد)، فرج و تورج تکنسین فرزندان نگهدار قهرمانی، غلامرضا سامی مهندس کشاورزی.

**لیسانسیه ها** - غضنفر قهرمانی لیسانس زبان، ایرج عبداللہی لیسانس زبان، داود عبداللہی لیسانس زبان و ادبیات، مینا قهرمانی دختر دکتر محمود لیسانس روانکاو، فضل اله عبداللہی لیسانس اقتصاد، منیر قهرمانی لیسانس دبیر، مینا قهرمانی دختر غلامحسن خان دبیر، فضل اله محرر لیسانس حقوق، مایل مرادی لیسانس ادبیات دبیر، شیرزاد محمد آقائی لیسانس ادبیات دبیر و نادر علیشاهی فوق دیپلم، علی بخش مرادی فوق دیپلم دبیر، صمد محمد آقائی لیسانس شیمی دبیر، مهوش جهانشاهی فوق دیپلم دبیر، فریده جهانشاهی فوق دیپلم دبیر، خرم تاج علی قنبری فوق دیپلم دبیر، اله نظر خوبیاری لیسانس شیمی دبیر، حبیب پسر حیدر فوق دیپلم دبیر، بهادر عبداللہی فوق دیپلم دبیر، نبیل آقا (صغدر)

۱ - تمام کلمات و اسامی آمده شده در [ ] جزو کتاب نیستند و توسط آقای عبدالصمد شجاعی در حاشیه کتاب گنجانده شده.

حیدریان فوق دیپلم، احمدعلی امیری لیسانس شیمی دبیر، غلامحسین معصومی پسر حاج امان اله لیسانس، نادر کریم آقائی پسر آقا بابا فوق دیپلم، بهروز جهانشاهی لیسانس، هما جهانشاهی لیسانس، میترا فوق دیپلم، مینا جهانشاهی لیسانس، ژاله و ژیللا جهانشاهی لیسانس، کاظم مرادی و حکمت محب پور دانشجو (آمریکا)، احمد مرادی دانشجوی پزشکی، محمود مرادی دانشجوی مهندسی، محمود رضا جهانشاهی دانشجو (آمریکا)، ایزدبخش جهانشاهی دانشجو (آمریکا)، غلامحسن جهانشاهی دانشجوی پلیس، سیف اله و سپهدار علی قنبری دانشجو (آمریکا)، محمد رضا پسر علیمیرزا دانشجو، عسکر پسر حاج خیراله دانشجو (آمریکا)، ملک حسین پسر مشهدی عبدالرحیم عبداللہی دانشجو (آمریکا)، هوشنگ پسر مهدی خان عبداللہی دانشجو، حسن کامیاب دانشجو (آمریکا)، بهنام عبداللہی دانشجو، نصراله قهرمانی دانشجوی پزشکی (آمریکا)، چنگیز قهرمانی دانشجو (آمریکا)، عباس حیدریان دانشجو (آمریکا) آشوبگر حمیدی دانشجو، ابوریحان حمیدی دانشجو، سروش قهرمانی دانشجو، فرهاد قهرمانی دانشجوی طب ارتش، شعله جهانشاهی دانشجو، فرج و خسرو زمانپور لیسانس، هوشنگ سامی لیسانس دبیر، ساسان خویباری دانشجو، مینو جهانشاهی دانشجو، خسرو کریم آقائی پسر قهرمان دانشجو (آمریکا)، شهباز پسر عرب عربشاهی (حسن بیگی) دانشجو (عرب فرزندان هم بنام اشرف زن کیان پسر جعفر و مہراب و سہراب و مہران دارد)، محمد خویباری دانشجوی مدیریت، [فروغ شجاعی دختر عبدالصمد لیسانس علوم اجتماعی و تعاون، فروزنده شجاعی دانشجو].

**دیپلمه ها** - ناصر علیشاهی پسر کریم، محمد مهدی پسر مرتضی کریم آقائی، جهانبخش پسر حاج محمد حسین، بہمن پسر محمد آقا کریم آقائی، کریم کریم آقائی، سیروس پسر عنایت اله خان، ہمایون پسر حشمت اله خان، بہمن پسر جمشید کریم آقائی، اکبر پسر اسماعیل خان، مہرنوش عربشاهی، اژدر محب پور، علی اکبر محب پور، مہراب محب پور، شہین محب پور، نادر مرادی، بہادر مرادی، سیاوش مرادی، مہ لقا مرادی، مینا مرادی، زری خانم قهرمانی، کرامت محمد آقائی، نگہدار جهانشاهی، حمیدرضا جهانشاهی، شہرام جهانشاهی، عبدالہ جهانشاهی، ویدا و گیتی و میترا (گوہرشاد) جهانشاهی، خداداد جهانشاهی، شہناز خویباری، سہراب جهانشاهی، بہرام جهانشاهی، لہراسب خالقی، علی محمد خالقی، اکبر و جمال نظری پسران عبدالعلی چزغانی، نظر پسر محمد علی چزغانی، عبدالہ و عباس پسران لطف اله چزغانی، اصغر خویباری دبیر راهنمائی، حسن پسر رجب خویباری، صفر پسر رضاقلی خویباری، محمد آقا سامی، شہلا سامی، شہسوار سامی، مسیح حاتم پور پسر زکی خان (گلہ زن)، سیروس سامی پسر عزیز حاج خداوردی، ایرج سامی، بہبود کریم آقائی پسر حاج خیراله، رضا جمشیدی، حسن سامی، حسن پسر طاہر، فرح بخش پسر الیاس کریم آقائی، بہزاد و پرویز عبداللہی، نسرین عبداللہی، شاپور (فیروز) ابیوردی، پریوش ابیوردی، افسر عبداللہی، علی اکبر عبداللہی، تیمور عبداللہی، رضا قلیخان عبداللہی، عزیز عبداللہی، سکینہ عبداللہی، ایران قهرمانی، ہلن (ماہلہ) قهرمانی، آذر قهرمانی، آزادہ قهرمانی، مسعودخان قهرمانی دبیر راهنمائی مدیر دبستان و راهنمائی، طاہر حیدریان، ہاتف حاتم پور، داریوش معصومی پسر حاج امان اله، شہر آشوب قهرمانی دبیر، کیوان قهرمانی دبیر، بہرام محبی آموزگار، گشتاست محبی، روشن محبی، فضل اله و عزیز زاہدی پسران عباسعلی پسر حاجیعلی، لطفعلی امید، تیمور زمانپور، زری و پوران و اختر و ایران زمانپور، مینو قهرمانی، جهانشاه و جهانپور پسران جواد قهرمانی (دبیر ہستند)، فیروز بیرامی، نظر حیدریان، [فرزانه شجاعی دختر عبد الصمد].

## فصل دوازدهم

### قشقایها

آنچه را که تاریخچه مربوط به ایبورد و ایل ایبورد ساکن فارس بود تا سرحد امکان بنظر خوانندگان رسید. از آنجائیکه ایل قشقای یکی از ایلات مهم ایران و در فارس زندگی مینمایند و از طرفی هم از زمانهای قدیم با ایبوردیهای مقیم فارس در نژاد و آداب و رسوم و ئیلاق و قشلاق وجه مشترک داشته اند. لذا نه تنها بی مناسبت نمیدانم بلکه لازم و ضروری است که خوانندگان عزیز را از تاریخچه این ایل ولو هر قدر هم که فشرده و مختصر باشد آگاه سازم و بنابراین چون در متن کتاب و ضمن شرح زندگی مرحوم نصراله قهرمانی معیین دفتر (پدرم) اشاره نموده ام که ایشان شرح وقایع دوران زندگی خود را بصورت مجموعه ای تدوین نموده که حاوی مطالب جالبی از ایلات قشقای میباشد لذا چه بهتر که در اینجا صفحاتی چند از رؤس مطالب مجموعه مزبور را از لحاظ خوانندگان عزیز بگذرانم که از این نظر هم وظیفه ای انجام شده باشد.

قشقایها - در مورد وجه تسمیه قشقای اقوال و عقاید متعددی وجود دارد از جمله بارتولد روسی معتقد است که چون در عشایر معمول این است که اسم طوایف را از روی نام محل سکونت و یا هنرهایی که بآن متصف هستند و بامتاع قابل توجهی که دارند میگذرانند و معروف است که سران این ایل قبلاً دارای اسبهایی بوده اند که پیشانی آنها سفید بوده و این رنگ اسبها بنام قشقه میباشد. کلمه اسب هم ترکی "آت" میشود لذا مجموعاً معروف به قشقه آتلی شده اند که بعداً در نتیجه کثرت استعمال قشقای نامیده شده اند. برخی هم گفته اند که جد قشقایها دو برادر بوده اند که مورد حمله دشمن بوده و در حال فرار برادر کوچک به برادر بزرگتر سنگ بزرگی که در برابر آنها بوده نشان میدهد و میگوید که "قاچ قاپیه" یعنی فرار کن به سنگ (چون ترکها بسنگ بزرگ قاپه میگویند) قاچ قاپیه متدرجاً به سر زبانها میافتد و بعداً کلیه ایل را بنام قشقای میخوانند. ولی آنچه را که استناد تاریخی دارد بشرح زیر است:

۱ - در تاریخ سرجان ملکم فقط مختصری از عرف و عادت ایل قشقای نوشته شده مثلاً مینویسد مردان قشقای به شکار زدن علاقه زیاد دارند و کلیه کارهای آنها را زنها اداره میکنند و معتاد به قلیان کشیدن هستند.

۲ - تحقیقات عمیقی که مرحوم مشیرالوله پیرنیا در تصحیح تواریخ کل نژادهای ایران نموده مینویسد ایل قشقای از ایلات قفقاز است که هنوز هم قریب بیست هزار خانوار در دربند قفقاز بنام کشکائی موجود و ساکن میباشد و حتی در یک قسمت از کوه و کمر دربند قفقاز به لفظ ترکی حجاری شده که ترجمه آن چنین است "در اینجا می نشستند ایلات کشکائی". چیزیکه بتحقیق رسیده قشقای و خلج و آق قوینلو از ایلات قفقاز هستند که از آنجا مهاجرت کرده به اردبیل آمده از ابتدا دارای اهمیت و اعتبار بوده اند. اوزون حسن آق قوینلو که در شیروان و آذربایجان تشکیل سلطنت داده بعداً جهانشاه و سلطان ابو سعید بهادر که از نژاد و نبیره چنگیزخان بودند از میان برداشته و سلطان با الاستقلال ایران شد خواهر خود را بسطان حیدر پدر شاه اسمعیل صفوی داده و سلطنت از فامیل اوزون حسن بسلاطین صفویه منتقل شد. مشیرالوله پیرنیا همچنین اولاد خوانین قشقای را از نسل و نژاد اوزون حسن آق قوینلو معرفی کرده و مینویسد قشقای و خلج و آق قوینلو و

قره قوینلو در زمان شاه عباس یا شاه طهماسب از اردبیل بطرف اصفهان و فارس مهاجرت کرده یک قسمت عمده از خلیجها در خلیجستان اطراف قم ساکن و تخته قاپو شده و دهاتی که بنامهای مختلف مشهور بودند تغییر اسم داده مجموعاً بنام خلیجستان نامیدند و بقیه ایلات نامبرده از آنجا گذشته به گندمان چهار محال بختیاری و ونک سرحد شش ناحیه و بلوک وردشت شش ناحیه فارس آمدند و شاید بهمین جهت باشد که لردگرن قشقائیا را با نژاد لر و بختیاری یکی میدانند و استناد این مورخ به شباهتی است که در آداب و رسوم بین آنها رواج دارد. بهر حال این ایلات پس از مدتی توقف در وردشت بعداً به بلوک قنقری بوانات آمده مدتی هم در آنجا ساکن بوده اند که حتی جد خوانین فعلی بوانات با اسمعیل خان پدر جانی خان جد خوانین قشقائی بنی اعمام میباشند.

بعد از اینکه دوازده سال در بوانات روز گذرانیده اند جد خوانین بوانات املاک و علاقجات زیاد از بلوک قنقری و بوانات خریداری کرده و قسمت دیگری از ایل خلیج را در همانجا تخته قاپو کرده تشویق به امور کشاورزی نموده سالهاست با کمال عزت و عظمت و اقتدار با شرافت در بلوک قنقری و بوانات زندگی مینمایند و فامیل آنها یکی از فامیل بزرگ فارس محسوب است. در دوره استانداری شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما هم در پیش آمدهای خوب و بد عزت و ذلت خوانین قشقائی و بوانات شریک و سهمیم بوده اند. چون طایفه خلیج که در تحت ریاست خوانین بوانات بوده و در آنجا ساکن شده اند خوانین آنها هم خلیج معروف شده اند. در موضوع مأموریت آقا بابا خان مازندرانی که از طرف حسینعلی میرزای فرمانفرما برای قلع و قمع مرتضی قلیخان ایل بیگی بطرف قلعه پرگان حرکت میکرد فرمانفرما از ترس اینکه در آنموقع از طرف ایلخانی محمد علیخان و میرزا قاسم خان خلیج اقداماتی بر علیه دولت بشود بعد از اینکه آقا بابا خان را مأمور و روانه نمود این دو نفر را در شیراز بازداشت کرد. عین عبارتی که در ناسخ التواریخ نوشته است برای اطلاع خوانندگان گرامی مینویسم که بدانند در آن موقع و سایر مواقع خوانین قشقائی و بوانات در امور مهم شریک و وجود خوانین بوانات قابل اعتماد و اهمیت بوده که فرمانفرما با قدرت و نفوذی که داشته است از میرزا قاسم خان بیمناک بوده است. مضمون عبارت که در ناسخ التواریخ نوشته شده از قرار زیر است:

"شجاع السلطنه بعد از ورود باصفهان فرزند خود آقا بابا خان را نزد برادر گسیل داشت و پیام پادشاه را بگذاشت لاجرم فرمانفرما آقا بابا خان مازندرانی سردار فارس را مأمور باراضی فیروز آباد ساخت و فرمود مرتضی قلیخان را بهر نحو توانی دستگیر کن و دست بسته نزد ما بفرست و خود در شیراز محمد علیخان ایلخانی و میرزا قاسم خان خلیج داماد او را گرفته در شیراز بازداشت نمود فرزند خود امامقلی میرزا را بخانه میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاده او را باتفاق پسرش میرزا محمد خان کلانتر گرفته مغلولاً بدرگاه آورد و بر حسب امر ایشان را در زندان خانه با ایلخانی و میرزا قاسم خان خلیج دامادش محبوس داشتند".

(امان اله خان خسروی ده بیدی و پسرانش ناصر خان و منصور خان و اله قلی خان و امیرپاشا خان خسروی از اولاد قاسم خان میباشند) ضمن تاریخ حالات خوانین قشقائی و بوانات که خلیج معروف شده اند یک جمله راجع بدستوراتیکه در موقع مأموریت آقاباباخان در موقع قلع و قمع مرتضی قلیخان ایل بیگی از طرف حسینعلی میرزای فرمانفرما صادر شده چون در آنموقع ضمن دستوری که مقرر شده ایلخانی محمدعلیخان و میرزا قاسم خان خلیج و میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی و میرزا محمدخان پسر قوام الملک که کلانتر شیراز بوده گرفته و زندانی کرده اند در اینجا از موضوع تاریخی که در دست داریم خارج است لیکن چون کاملاً اتحاد و اتفاق و قدرت و نفوذ رجال مهم فارس را میرساند برای اطلاع

تاریخی خالی از لطف نیست. حالا برمیگردیم باصل موضوع در آنجا گفتیم اصل و نسب خوانین قشقائی و بوانات یکی است، خوانین بوانات املاک و علاقجاتی در همانجا خرید نموده تخته قاپو شده با اسم خلیج معروف شده اند. اما قشقائی و قلیلی هم از خلیج ها بریاست مرحوم اسمعیل خان پدر جانی خان در حال ایلپاتی باقی مانده قشلاق آنها اوایل هنگام و دهرم و سایردهات اربعه بوده ئیلاق آنها سرحد سمیرم و شش ناحیه و اخیراً به قشلاق و ئیلاق خیلی وسعت دادند. در یکی از تواریخ که متأسفانه صفحات اول آن از بین رفته بود و مؤلف آن معلوم نگردید و در خانه آقای هنر که یکی از رجال برجسته و مهم خور و بیابانک<sup>۱</sup> نائین بود در مسافرت بآن حدود بدستم آمد راجع به اصل و نسب بعضی از ترک زبانهای ساکن ایران از جمله قاجارها و قشقائی ها چنین نوشته بود:

در قرن هشتم بعد از اینکه مغولان از روسیه رفتند و سلاوها از شمال بسوی جنوب آن سرزمین فرود آمدند و جا را بر ترکان غربی تنگ کردند این طوایف هم از سرزمین اصلی و باستانی خود یعنی ماوراء قفقاز گذشته و به آران و آذربایجان یعنی نواحی شمال و جنوب ارس آمدند و گروهی دیگر بسواحل شمالی و جنوبی دریای سیاه یعنی کریمه و ترکیه امروز پناه بردند. قاجارها جزو این قبایل بخاک ایران آمده اند و تاریخ نویسان هم که در دوره پادشاهان تاریخشانرا نوشته اند همه این نکته را متذکر شده اند که قاجارها تا سال ۷۳۶ در دشت مغان چادر نشین و در این سال پیشوایشان که خود و قبیله اش را در خطر میدیدند ایشانرا برداشته بشام بردند. این گروه از تاریخ نویسان نام جد قاجارها را قاجارنویان نوشته اند و گفته اند که وی پسر سرتاق نویان ابن نبی نویان ابن جلایر ابن نرون تکین مغول بوده است که با هلاکوخان از مغولستان بیرون آمده و هلاکو ریاست طوایف قاجار را باین سرتاق نویان سپرده و پس از مرگ هلاکو جانشین او را بمنصب اتایگی برگزیده و سپس از کرانه جیحون تا کرانه رود قزل آقاج در دشت مغان را به او برگذار نموده و وی که در سنه ۶۹۴ می میرد بعد از آن پسرش قاجارنویان جانشین او میشود.

پیداست که این نکته به قرائن دیگر بهیچوجه درست نمیآید زیرا میدانیم که زبان قاجارها همیشه ترکی غربی بوده و نویان کلمه ایست از زبان ترکی شرقی یا جغتائی و در این زبان بمعنی فرمانده و سرکرده و شاهزاده و نجیب زاده است و همان کلمه ایست که نویین هم مینویسند و اگر بخواهیم کلماتیرا که در نسیمیه قاجارها بکار رفته ترکی جغتائی بدانیم گذشته از اینکه بسیاری از آنها در این زبان نیست کلمه قاجار هم در ترکی جغتائی فراری و گریزان معنی میدهد که البته بنفع این طوایف نیست که نامشان بدینگونه به تحقیر برده شود و این مطلب بسیار مشکوک بنظر میرسد و احتمال دارد که ساختگی باشد.

نام جد سرتاق نویان را جلایر ضبط کرده اند. ما میدانیم که جلایر یکی از طوایف مغول بوده که امیر حسن بزرگ که سلسله جلایریان را در سال ۷۳۶ در مغرب ایران در سرزمین عراق تاسیس کرده از این قبیله بوده است و باین سبب است که خاندان را جلایریان گفته اند. پیداست که قاجارها در زمانهای بعد که خواسته اند نسبت خود را به مغول برسانند وبدان افتخار نمایند. جلایر را که نام یکی از قبایل مغول بوده است نام یکی از اجداد خود کرده اند و سال ۷۳۶ را آغاز سلطنت خاندان جلایریان است سال رفتن اجداد خود بشام وانمود کرده اند و این تاریخ را بدانگونه بدست آورده اند. اما

۱ - مرحوم نصداله قهرمانی مطالب بالا در سال ۱۳۳۰ که برادرم دکتر محمود قهرمانی در خور و بیابانک نائین رئیس بهداری بود مسافرتی برای دیدار فرزند خود به آنجا نموده و این مطالب را در آنجا یادداشت نموده است.

سرتاق نویان پدر قاجارنویان ظاهراً وی را هم از جای دیگر آورده و با این قبیله مربوط کرده اند. در تاریخ مغول یک سرتاق ابن باتوش بن چنگیز نواده چنگیز خان هست که معاصر منکوقاآن و نصرانی بوده و در تاریخ جهانگشای جوینی (چاپ وقاف کیپ ج ۱ ص ۲۲۳) ذکر او هست و دیگر سرتاق نامی است که او هم از امرای مغول و معاصر با کیخاتوخان بود و در تاریخ و صاف چاپ بمبئی ج ۳ ص ۲۸۲ ذکر او رفته است. چنان مینماید که در تاریخ مغول این نام را یافته و قاجارها را بدیشان پیوسته اند تا بدینوسیله نسبت آنها بچنگیز برسانند.

دلیل دیگر اینکه سال ۷۳۶ را تاریخ رفتن قاجارها بسرزمین شام گرفته اند این است که در این سال ابوسعید پادشاه سلسله ایلخانی مغول در گذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش بر نواحی مختلف کشورش مستولی شده اند و کسانی که خواسته اند نسبت قاجارها را بمغولان برسانند در صدد بر آمده اند از این راه ایشانرا هم جزو امرای ابوسعید در آورند.

در هر صورت تاریخ نویسان هم گفته اند قاجارها در سنه ۷۳۶ از دشت مغان بشام رفته اند منکر این نکته نیستند که در ۹۹۵ و ۹۹۶ شاه عباس بزرگ طوایف قاجار را بسه قسمت کرده قسمتی را در مرو در برابر ازبکان و قسمتی را در گنجه و ایروان و قسمت سوم را در قلعه مبارک آباد در سرزمین استرآباد نشانده است. این نکته که قاجارها در قرن دهم نیز در حدود آذربایجان و در حدود گنجه و ایروان بوده اند خود دلیل دیگری است که از ترکان غربی باید شمرده شوند و همین نکته دلیل بر این است که تا اواخر قرن دهم و زمان شاه عباس هنوز در آذربایجان و در مجاورت قفقاز میزیسته در دوره صفویه از زمان شاه عباس به بعد قاجارها اندک اندک همه رو به استرآباد نهاده و همه در آنجا گرد آمده اند بدین معنی که شماره ایشان در این ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است و از همانجا در دوره های بعد بمرکز ایران و اطراف طهران و خراسان و مازندران رفته اند و بهمین جهت است که از آن به بعد به دو دسته بزرگ تقسیم شده اند. آنهایی را که در بالای قلعه سکنی داشتند یخاری باش و آنهایی را که در پائین ساکن بودند آشاقه باش گفتند.

تاریخ نویسانی که در این زمینه بحث کرده اند این نکته را آورده اند که اگر شاه عباس قاجارها را در ناحیه مرو یا استرآباد نشانده برای آن بود که در مرو مانع از تاخت و تاز ازبکان در استرآباد و تاخت و تاز ترکمانان بشوند و همین نکته دلیل است که قاجارها از نژاد دیگری بجز ترکان شرقی یعنی ازبکان و ترکمانان بودند و گرنه با ایشان مخالفت نمیکردند و مانع از ایشان نمیشدند و این نژاد جز همان نژاد ترکان غربی نتواند بود. یکی از مأخذ معتبری که تاریخ نویسان دوره قاجارها برای رساندن نسب این قبیله به مغول بدان استشهاد میکنند گفته فتحعلی شاه قاجار است و این خود میرساند که قاجارها خود این نسب را ساخته اند و آن هم پس از رسیدن بسطنت بوده است چون در آن زمانها سلطنت مغول و تیموریان را کاملاً مشروع و افتخار آمیز میدانسته اند برای اینکه سلطنت قاجارها را هم این صفت بخشند و از این موهبت برخوردار کنند نسبتشانرا بمغول رسانیده اند تا بر اعتبار و شرفشان بیفزایند.

قدیمی ترین سندی که به این گفته و انتساب یافته ایم رساله ایست بنام ملوک الکلام میرزا تقی خان علی آبادی صاحب دیوان متخلص بصاحب که از ادبای نامی و شعرای دربار فتحعلی شاه بوده و از زمان وی مدتی صاحب دیوان یعنی رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی و منشی دستگاه سلطنت بوده است. فتحعلی شاه در پایان زندگی خود اطلاعاتی بوی داده و از او خواسته است که آنها را بنویسد که تا در سر سنگ قبر او بنویسند و وی هم این رساله را از روی همان اطلاعات بانشاء معمول همان زمان نوشته است و پس از مرگ او در سنگ حجاری کرده اند و اینک در دیوار مقبره او در قم باقی است.

این رساله ملوک الکلام که بدینگونه و بدین اندیشه فراهم شده است مأخذ و مرجع همه تاریخ نویسان است که پس از آن در این زمینه گفتگو کرده اند. همین مطالب در کتاب دیگری که گویا در همان دوره نوشته شده و شمایل خاقان مغفور نام گذاشته اند و آنرا بمیرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام ادیب معروف آن زمان نسبت میدهند دیده میشود و چنان مینماید که فتحعلی شاه در همان هنگام که این مطالب را بمیرزاتقی علی آبادی داده بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام هم داده است که او هم بنویسد و هر کدام را به پسندد بپذیرد و انشای میرزا تقی را چون مغلقت تر و پر کنایه و استعاره بوده است بیشتر پسندیده و بهمین جهت پس از مرگش بر سر خاک وی جا گذاشته اند.

این تاریخ نویسان که نسب قاجارها را بمغول رسانیده اند ایشانرا بازمانده کوک خان پسر چهارم آغوزخان جدّ همه ترکان میدانند و میگویند کوک خان دو پسر داشت که دو طایفه از نژاد او بوده اند یکی بایندها و دیگری پچنه ها و یا قبيله پچنه ها که بایندها از ترکان غربی بوده اند و قطعاً زمانی در آنسوی کوههای قفقاز زیسته اند. پچنه هم ظاهراً با تحریف یا ضبط دیگری از نام همان طوایف پچناک یا پچناکی است که روسها ایشانرا پچنک میگویند و این هم دلیل دیگری است که قاجار از ترکان غربی بوده اند زیرا که خود نسب خویش را به "بایندها" و "پچنه" میرسانیده اند. لیکن از دلایل سست بودن این انتساب قاجارها نسبت بمغولان این است که در برخی از جاها و بجای اینکه نسبتشانرا بقاجارنویان برسانند بقراجارنویان میرسانند و فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس میرزا نایب السلطنه که از دانشمندترین شاهزادگان قاجار بوده است در کتاب جام جم که خود تألیف نموده این روایت را گرفته است. مقصود از این اختلاف هم پیداست، "قراجارنویان" تحریفی از نام "قراجه نوین" است که که از امرای لشکر مغول در خراسان بوده است و همین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجارنویان و گاهی قراجارنویان نوشته اند خود دلالت بر سست بودن این نسب دارد.

چنان مینماید که قاجارها در زمانیکه شاه عباس آنها را باصطلاح کوچانیده و از دشت مغان بجای دیگر رانده است نخست باسترآباد نرفته اند. زیرا که فرهاد میرزا معتمدالدوله میگوید اول کسی که از گنجه آمده شاه قلیخان بود که در اواخر دولت شاه سلیمان صفی باسترآباد آمد از اینجا پیداست که قاجارها تنها در حدود ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی میکرده است باسترآباد آمده اند.

شاه عباس کبیر پس از جنگهاییکه در هزار و پانزده تا هزار و بیست و هفت با لشکریان عثمانی در آذربایجان و قفقاز کرد عده کثیری از مردمی که در مرزهای کشور عثمانی ساکن بودند و حتی برخی از ارمنیان را که در برابر سپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند ناگزیر کرد از آنجا بجای دیگر ایران بروند و بطریق اولی طوایف ترک زبانرا که از نظر وحدت نژاد و سنخیت لسان با ترکان عثمانی احتمال سازش با آنان میداد از آنجا کوچ داد. از جمله ترک زبانان قشقائی ها هستند که از آن زمان در فارس جای گرفته اند و رویهمرفته همه قبایل ترک زبان که در نواحی مختلف ایران باقی مانده اند از آن زمان در این سرزمین ها مستقر شده اند. این هم باز دلیل دیگری است که قاجارها از ترکان غربی و نزدیک و سازگار با ترکان عثمانی بوده اند و بهمین جهت شاه عباس آنها را از آذربایجان کوچ داده است.

تاریخ نویسان دوره قاجار درباره سرنوشت این طوایف پس از تیموریان و پیش از صفویه اطلاعاتی میدهند که ظاهراً از روایات شفاهی قاجارها گرفته اند. از آن جمله میگویند پس از مرگ تیمور گورکان تا جلوس شاه اسمعیل صفوی قاجارها

در خاک شروان و مغان و شکی و ساوجبلاق مکرری (مهاباد) و طارم و زنجان و کردستان ساکن بوده اند و بدینگونه از زاویه شمال غربی ایران یعنی همان نواحی مجاور قفقاز که در قرن هشتم بدانجا آمده بودند تجاوز نکرده اند. شاه اسمعیل صفوی مؤسس این سلسله که در بیستم رجب ۸۹۲ بجهان آمده و در دوم رمضان سال ۹۰۷ در تبریز پیداشاهی نشست و در ۱۹ رجب ۹۳۰ درگذشت نسبش از پنج پشت به شیخ صفی الدین اردبیلی عارف مشهور اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم میرسید که حنفی بود و در نواحی اردبیل و طالش و قسمتی از دشت مغان که در آن زمان کشتاسفی میگفتند طریقه از تصوف را رواج بسیار داده بود که بمناسبت نام وی آنرا طریقه صفوی گفته اند و پس از او فرزندان او تا زمان سلطان حیدر پسر سلطان جلیل که پدر شاه اسمعیل باشد از مریدان بسیاری که خاندانشان در این نواحی داشته اند بهره مند میشده اند و سرانجام شاه اسمعیل همین مریدانرا مسلح کرده و با خود یار و با دستگیری آنان بسطنت رسید. مادر شاه اسمعیل حلیمه خاتون دختر اوزون حسن پادشاه معروف آق قوینلو بود و وی از کودکی بزبان مادرش که زبان ترکی بود کاملاً مانوس شده و زبان طبیعی خانوادگیش بزبان مادری او بود و بهمین جهت هنوز وی یکی از بهترین شاعران ترکی زبان غربی یا آذربایجانی است و نخستین کسی است که بدین زبان شعر گفته است و خطائی تخلص میکرده نه تنها غزلیاتی بدین زبان بخوبی غزلیات شاه خطائی گفته است بلکه مثنوی ده نامه ای هم سروده که معروف است.

شاه اسمعیل خاور نشینان ترک زبان شمال و جنوب رود ارس را که بیشترشان مریدان خانواده اش بودند مسلح کرد و علامت امتیازی که برای ایشان قرار داد کلاه سرخ بود و بهمین جهت آنها را قزلباش یعنی سرخ کلاه میگفتند. قزلباشها گروه مخصوصی را فراهم میکردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند و فرماندهیشان نیز از خود آنان بودند و کسانی را که از نژاد دیگر بودند در میانشان راه نمی دادند و افراد این دسته که افرادشان بیشتر سوار بودند بدین نام و نشان بسیار مغرور بودند و بدان فخر میکردند. تا زمان شاه عباس قدرت قزلباش ها همچنان بر قرار بود و مقتدرترین گروه سلطنت صفویه بشمار میرفتند. اما شاه عباس با حسن تدبیر و زیردستی اندک اندک از شماره ایشان کاست تا اینکه قدرتشان را یکسره در هم شکست. بالاترین تدبیری که شاه عباس در برانداختن قزلباشان کرد این بود که آنها را شهر نشین کرد و املاک و مستغلاتی بدیشان بخشید و باصطلاح دستشانرا بملک داری بند کرد و از نفوذ نظامیشان کاست. این کار برای صفویه شوم بود زیرا به محض اینکه نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگر مخصوصاً افغانها و پس از آن افشارها نتوانستند پایداری کنند و سلطنت را از دست دادند.

در همان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترک زبانرا در آذربایجان پشتیبان سلطنت خاندان خود کرد چندی نگذشت که این چادر نشینان مسلح در آذربایجان ناامنی و پریشانی فراهم کردند و مخصوصاً در بیشتر از تاخت و تازهای ترکان عثمانی بخاک ایران بواسطه رابطه هم زبانی و هم نژادی که با ایشان داشتند همدست میشدند و راه را بر ترکان عثمانی میگشودند.

در سنه ۹۱۴ که شاه اسمعیل دست آخرین بازماندگان سلسله آق قوینلو را کوتاه کرد در صدد بر آمد که ترکان چادر نشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاریهای دیگر باو مجال نداد. پیداست که قاجارها در این حوادث و تاخت و تازها دست داشته اند و بهمین جهت یگانگی و هم نژادی خود را با قراقوینلوها و آق قوینلوها تکرار کرده اند حتی آنها مایه

افتخار دانسته و سلطنت خود را دنباله طبیعی و ارثی سلطنت آنها شمرده اند. و این هم دلیل دیگر این است که در آن موقع که یعنی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز در این نواحی میزیسته و از ترکان غربی بوده اند.

جانشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب و شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدابنده با همه کوششی که در دفع این طوایف چادر نشین ترک زبان کردند بواسطه گرفتاری در حوادث دیگر از عهده کار برنیامدند و سرانجام شاه عباس این کار را پیش برد یعنی از ابتدای سلطنت شاه اسمعیل که قدرت و پیشرفت خو را رهین منت خانواده اوزون حسن آق قویونلو میدانست و باین طایفه در اوایل جلوس سلطنت بطور محبت و مسالمت رفتار کرده بود رؤسای این ایل بقدری مغرور و بدستگاه سلطان بی اعتنا شده بودند که اخیراً غرور و بی اعتنائی آنها کار را بجائی رسانیده بود که سلاطین هر کدام یکی بعد از دیگری تصمیم داشتند هر گاه موفق شوند آنها را از بین ببرند. اما بواسطه گرفتاریهاییکه همیشه در جنگ با روس و عثمانی داشتند موفق نمیشدند و بطوریکه در بالا نگاشته شد شاه عباس این کار دشوار را انجام داد.

در آن زمان که اروپائیان هنوز استیلای کامل بر سواحل دریای روم و دریای سیاه و دریای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریاهای جنوب بسیار دراز و پر خطر بود. بهترین راه تجارت شرق بغرب آسیای طغیر و از آنجا شمال ایران بود و بهمین جهت صفویه از روزهای نخستین که پیداشاهی پرداختند از این اوضاع بهره مند شدند. نه تنها مال فراوان و سرشار بدست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را در تقویت تجارت آنزمان قرار دادند.

سلاوهای روسیه روز بروز در جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت میکردند و ترکان قفقاز را بسوی جنوب میراندند. آذربایجان که در سر راه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت و تاز این طوایف چادر نشین ترک شده بود. بهمین جهت شاه اسمعیل از همان آغاز که بدین مانع برخورد در صدد بر آمد ترکانرا از این راه تجارت شرق بغرب بردارد. اما از ۹۱۴ که خاندان آق قویونلو را برانداخت تا ۹۳۰ در این ۱۶ سال مجال نکرد این کار را پیش ببرد. بعد از او شاه طهماسب همواره گرفتار جنگ با ازبکان در مشرق ایران بود او هم فرصت این کار را نیافت و سلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدابنده هم برای اینکار کافی نبود. این است که تنها شاه عباس توانست در ۹۹۵ و ۹۹۶ برخی از ترکی زبان چادر نشین آذربایجان را از آنجا کوچ بدهد و بدینگونه توانست قاجارها را بگرگان و خراسان و قشقائی ها را بنواحی فارس و برخی از شاهسون را بمرکز ایران و قسمتی از افشارها را بمشرق و پاره ای از طوایف دیگر را باطراف همدان و قزوین و قم و ساوه و نواحی مرکزی ایران کوچ دهد و حتی برخی از ایشان را بکرمان ببرد و این طوایف ترک زبان چادر نشین که در این نواحی ایران پدید آمده اند از آنزمان در این سرزمین ها ساکن شده اند. نام قاجارها هم تنها از اواسط قرن دهم در تاریخ دیده میشود و پیش از آن یا هنوز بایران نیامده بودند یا اینکه هنوز پابرجا نشده و ناچار در حوادث دست اندر کار نبوده اند.

از خلاصه آنچه را که بیان شد چنین مفهوم میگردد و نتیجه گرفته میشود که قاجار و قشقائی هر دو از ایلات ترکستان غربی است که ایل قشقائی را قبل از دوره صفویه از قفقاز بشمال ایران آورده اند. مدتی در همان شمال ایران بوده اند بعداً در دوره شاه عباس آنها را بفارس حرکت داده اند و چون قاجار و قشقائی در کیفیت آمدن بایران وجه اشتراک داشته اند لذا در بیان شرح قاجار که بخودی خود ارتباط با بحث ما پیدا کرد قدری تفصیل بخرج داده شد که از خوانندگان عزیز پوزش میطلبد ولی در هر حال دانستن این مطالب اگر نفعی هم چندان نداشته باشد ضرری هم بر آن

متصور نیست. مجمل التواریخ مینویسد در سال ۱۱۴۷ نادر پس از فتح گرجستان شصت هزار خانوار ایلات قشقائی و شاهسون و افشار آذربایجان را کوچانیده در شهرهای خراسان جای داد.

مردم ایل قشقائی مانند اکثر ایلات دیگر در چادرهای سیاه که از موی بز تهیه میشود زندگی میکنند ولی اکثر بزرگان و اشراف این ایل علاوه بر این نوع چادرها انواع چادرهای کوچک و بزرگ سفید و الوان هم دارند. برای دامداری و برخورداری از مواهب طبیعی و مراتع و چشمه ها تابستان را در ئیلاق (سردسیر) و بمنظور حفظ تعادل هوا و گریز از سرما و باز هم استفاده از مراتع که طبعاً در فصل زمستان در مناطق گرمسیری میسر و فراهم میباشد زمستانها را در قشلاق (گرمسیر) بسر میبرند. بدین ترتیب که از زمانهای سابق هر طایفه و عشیره و ایلی قسمتی از مناطق ئیلاقی و قشلاقی را بخود اختصاص داده و استفاده از این مناطق از نظر دامداری و چراگاه گوسفندان برای هر طایفه موروثی است. گاهی هم که طوایفی اضافه و مازاد بر احتیاجات خود ئیلاق و قشلاق داشته باشند بطور اجاره به سایر طوایف کوچک که استطاعت و قدرت تهیه آنها نداشته اند برگذار و بر حسب میزان مورد اجاره مقداری روغن و کره و گوسفند و یا پول از این بابت دریافت میدارند. و بالاخره برای ذکر اهمیت مراتع و قشلاق از دیدگاه افراد عشایر همینقدر کافی است که بگوئیم اگر احیاناً در نتیجه نزاع بین دو طایفه و یا فرد قتلی واقع شده باشد و منتهی به صلح و مصالحه شود قاتل بمنظور جلب رضایت اولیای مقتول دختری از خود بانضمام یک قطعه قشلاق به فرزند او تقدیم مینماید که باصطلاح خونبهای مقتول با این هدایای گرانبها جبران میگردد.

قشقائیه در سواری و تیراندازی و رشادت و مهمان نوازی و سایر خصایل نیکوی ایلی مشهور و در مبارزات میهنی علیه اجنبیان مخصوصاً در جنگ بین الملل اول سوابق تاریخی درخشان دارند.

از لحاظ مذهب مسلمان شیعه و بمبادی مذهبی پا بند اکثراً زیارت امکنه متبرکه و عتبات و در حدود استطاعت مکه معظمه را فرض و بر خود واجب میدانند. نسبت بمقدسات بقدری ارادت میورزند که حتی حاضر نیستند قسم راست یاد کنند چه رسد به سوگند دروغ که معاذله ولو اینکه بقیمت جان و مال آنها تمام شود از آن احتراز دارند.

اخیراً در امور فرهنگی و آموزش عشایری پیشرفت قابل توجهی دیده میشود و جبران گذشته که شاید افراد باسواد در سرتاسر ایلات از تعدادی انگشت شمار تجاوز نمی کرد و مثلاً برای خواندن نامه و کاغذی باید فرسخها راه طی کنند تا فرد باسوادی را بیابند شده است و با ایجاد تعداد زیادی مدرسه سیار عشایری و تأسیس دبیرستانها در شهرها عده قابل ملاحظه ای اعم از دیپلمه، لیسانسیه، دکتر، مهندس، باسواد در مشاغل حساس و مختلف در بین افراد ایلات وجود دارد.

از لحاظ بهداشت و دکتر شاید هنوز امکانات تا حدود ایدآل فراهم نشده ولی دکترهای سیار با دارو در مناطق ایل گردش میکنند و بیماران را مداوا مینمایند.

شغل عمده افراد ایل دامداری و زراعت است و همچنین صنعت قالی و گلیم و جاجیم و گبه<sup>۱</sup> بافی نیز در بین اکثر آنان رواج دارد. قالیهای هیبت لو، بلو، کشکولی، کشکولی کرمانی، عمله، علمدارلوی قشقائی از حیث ظرافت با قالیهای خوب سایر نقاط ایران میتوان گفت رقابت دارند با این تفاوت که قالیهای قشقائی در قطعات کوچک تر و روی زمین بافته

۱ - گبه برون دبه یک نوع فرش است که از قالی ضخیم تر و نرم تر است.

میشود ولی قالیهای نقاط دیگر دارباف (عمودی) میباشد. زنها در ایل و زندگی ایلی نقش موثر و مهمی داشته و در زرنگی و چالاکی و قدرت اداره خانواده خصوصاً در مواقع کوچ و رسیدن به یورت (مقصد) عمده زحمت را متحمل میشوند. زبان افراد ایل قشقائی یک نوع زبان ترکی مخصوص و غالباً چون با فارسی ها حشر و نشر داشته اند مخلوط با فارسی است. ولیکن اصولاً ترکهای ایران در هر کجا که باشند در اکثریت زبان یکدیگر را هر چند که در بعضی جاها مانند ترکمن ها و ترکهای خلیج و شاهسون با اشکال مواجه شوند در هر حال درک مینمایند. حکومت ایل تا اوایل دوران سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر بعهدہ ایلخانیها و ایل بیگیها بود که برای آنها فرمان همایونی از طرف پادشاه وقت صادر میشد. هر ایل متشکل از چند طایفه که رئیس طایفه را کلانتر و هر طایفه مشتمل بر چند تیره که رئیس تیره را کدخدا مینامند. در بین طوایف افرادی هم بنام ریش سفید وجود دارند که وظیفه شورای داوری امروزی را انجام و اختلافات را با کدخدا منشی حل و فصل مینمایند. حکم ایلخانی در بین ایلات نافذ و انتظامات را بعهدہ داشتند و وصول و ایصال مالیات دیوانی که بطور سرانه و خانوار از روی تقسیمات ایلی توسط ایلخانی به حکام و مالیه فارس سند سپرده میشد در عهده آنان بود و بهمین جهت برای هر ایل و طایفه از طرف ایلخانی یکنفر هم بنام تحصیلدار معین میگردد. حقوق ایلخانی و کارگذاران بصورت رسوم علاوه بر مالیات دیوانی از رؤسای طوایف که آنها نیز در این مأموریت وظیفه مشترک داشتند تأمین میگردد. کارگذاران و اطرافیان و خدمه ایلخانیها از املاک اختصاصی آنها و املاک استصوابی و تحت نفوذ و واقع در محدوده و مسیر انتظاماتی ایل نیز بفراخور حال و بر حسب اقتضای زمان و مکان حقوقی داشتند و رسومی عاید مینمودند. اخیراً که مالیات سرانه و خانواری لغو گردید این حقوقها به دریافت صدی سه از تعداد گوسفندان افراد ایل مبدل و از اینطریق مخارج دستگاه حکومتی خوانین و کلانتران و کدخدایان و مأمورین تأمین میگردد. بطور کلی چون مجال توضیح کافی در خصوصیات زندگی و عرف و عادت و خط مشی و حرکت و سکون و اخلاق و روش آنان در این مقال نیست و این قبیل توضیحات بطور جامع و کامل در کتاب مرحوم نصراله قهرمانی پدرم که در این باره مفصلاً نوشته است داده شده لذا بآرزوی آنروزی که کتاب مزبور بچاپ برسد و مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار گیرد بهمین مختصر اکتفا نموده و به بقیه مطالب میپردازم.

## فصل سیزدهم

### رؤسای قشقائی

**اصل و نسب خوانین قشقائی** - رؤسای این ایل را ایلخانی می‌گفتند و پسر ارشد و یا برادر ایلخانی را ایل بیگی و ایلخانی لقب سران مغول بود که آخرین ایلخان مغول ابوسعید بهادرخان بود که شیراز نیز در قلمرو سلطنت او قرار داشت. مشیرالدوله پیرنیا جد خوانین قشقائی را اوزون حسن اق قوینلو نوشته است.

آخرین ایلخانی قشقائی محمد ناصرخان پسر اسمعیل خان سردار عشایر پسر داراب خان پسر مصطفی قلیخان (لشکرآرا) فرزند جانی خان فرزند اسمعیل خان فرزند جانی آقا فرزند نامدار آقا فرزند بیگ محمد آقا فرزند صفرعلی آقا فرزند جانی آقا فرزند غازی آقا فرزند امیر غازی قشقائی از تیره شاهی لو بود.

**جانی خان** - جانی خان در اوایل ایل بیگی خوانده میشد. در سال هزار و دویست و سی و چهار هجری قمری بلقب ایلخانی مفتخر شد. سابقاً در ایران فقط برئیس ایلات خراسان ایلخانی خطاب میشد بروسای سایر ایلات ایران ایل بیگی می‌گفتند. در سنه ۱۲۳۴ ار طرف خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار فرمان ایلخانی بافتخار جانی خان و فرمانده ایل بیگی بافتخار محمدعلیخان صادر شد. ایلخانی گری خانی خان محدود و منحصر به ایل قشقائی نبوده ایلخانی کل ایلات فارس بوده. فرامین سلاطین و احکام حکام و دفاتر جزو جمع مالیات و عوارض که فعلاً هم موجود است گواه صدق این مدعاست.

جانی خان اوایل دختر حاج اسداله خان کامفیروزی که اصلاً چهارده چریک و در بلوک کامفیروز دارای املاک و علاقجات زیاد بوده است بعقد ازدواج خود در آورده. فرزندی بنام حسینقلی خان از بانوی نامبرده بوجود آمده که بعداً بزیارت کعبه مشرف شده و حاج حسینقلی خان میشود ولی چون روستا زاده و از هنر و شجاعت بهره و نصیبی نداشت جانی خان از این حیث نگران بود تصمیم می‌گیرد که همسر دیگری اختیار نماید. تقدیرات الهی بر وفق مراد او می‌گردد و یک روز در هنگام کوچ ایل به ایل کشکولی بر خورد مینماید قد و قامت رعنا و شکل زیبایی دختری نظر او را جلب نموده مطبوع طبعش واقع مخصوصاً که در همان حین هنرنمائی و شجاعت فوق العاده از دختر مزبور مشاهده و بر عشق و علاقه ایلخانی می‌افزاید. از نام و نشان و هویت او سؤال میکند معرفی میشود: نازلی بی بی همشیره محمد آقا و حسن آقای کشکولی است. برای خواستگاری اقدام و بالاخره بمطلوب خود میرسد و از بانوی مزبور یعنی نازلی بی بی چهار فرزند رشید و لایق که هر یک نابغه عصر خود میشوند بعرضه وجود آمده. ایلخانی با داشتن فرزندان لایق و قابل با کمال قدرت بکلیه ایلات فارس بسط می‌یابد، املاک و علاقجات خود را توسعه میدهد، بعضی از ایلات فارس از ممسنی و بویراحمدی و اینانلو و خمسه و کوهمره و محمد صالح و وندا را ضمیمه ایل قشقائی نموده طایفه چهارده چریک که یکی از ایلات مهم فارس و اغلب با ایل قشقائی مخالفت مینمودند مطیع و منقاد نموده اکثر طوایف آنها را بین ایلات قشقائی تقسیم و جزو جمع مالیات قشقائی نموده. مرحوم جانی خان و فرزندان و نواده او علاوه بر اینکه مدتی بکلیه ایلات فارس حکومت داشته اند اغلب حکومت های جزء فارس از جمله بهبهان، کازرون، دشتی، اردکان، آباده، قنقری و بوانات و ممسنی بعهد

فامیل جانی خان بوده است ضابطی بلوک سرحد چهاردانگه و سرحد شش ناحیه و کامفیروز که اغلب املاک اربابی خوانین میشود در محدوده حکومت آنان قرار میگیرد. هم چنین ضابطی بلوک خنج و قیر و کارزین و میمند و صمیکان و بلوک خفر اغلب جزو جمع مالیاتی خوانین میگردد. حکومت جهرم، لشنی و چهار راه و آباده طشت، بیضا، ابزج، رامجرد و بقریاً نصف محال فارس در قلمرو و تحت سلطه و اقتدار خوانین قشقائی و نصف دیگر بطور مساوی در تحت ریاست و تسلط خانواده قوام الملک شیرازی بوده است با این تفاوت ریاست خوانین قشقائی در اغلب قلمرو که شرح داده شد از زمان بحبوحه قدرت جانی خان شروع شده و ریاست فامیل قوام الملک در سنه ۱۲۹۴ هجری که شاهزاده سلطان حسین میرزا فرزند ارشد مسعود میرزا ظل السلطان به استناداری فارس منصوب شده و بواسطه صغر سن میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان قوامی از طرف والی (استاندار) از نامبرده قوامت میکرد و در کارها مطلق العنان اداره قوامی ها را که تا آنوقت فقط کلانتر شیراز (بیگلریگی) بوده خطاب میشدند وسعت داد. ایلات خمه که تا آنوقت رؤسای هر ایل مقتدر بود جزو حکومت خوانین کرده لارستان، گاوتمندی، بستک، اکنان، نی ریز، داراب، فسا، اصطهبانات بالاخره تقریباً نصف از فارس را جزو حکومت قوامی ها کرد طوری که تاریخ نشان میدهد اوایل فامیل قوام الملک با فامیل ایلخانی کاملاً متحد بوده است.

در جلد دوم ناسخ التواریخ مینویسد اوقاتی که ایل قشقائی از فرمانفرما رنجیده بکرمان مهاجرت نمود ایلخانی محمد علیخان با میرزا علی اکبر خان قوام الملک شیراز هم عهد شده با یکرنگر قسم خورده بودند که در امر مهاجرت هر دو باتفاق اقدام کنند. ایلخانی بمرتضی قلیخان دستور داد ایل قشقائی و اینانلو و نفر را برای کرمان حرکت داد. قوام الملک چون در شهر شیراز علاقه داشت و قوه ایلی هم نداشت مجبور با دادن تعارف به کارگذاران فرمانفرما از در اطاعت وارد و تبرئه شد. ایلخانی آنوقت در ایلات فارس فرمانروا بود. ایل خمه هر یک از ایل و عشیره خود ایل بیگی و کانتر داشتند که عموماً در تحت اراده جانی خان و فرزندان او بودند بعد از اینکه علی قلیخان ایل بیگی ایل عرب جد آقایان عرب شیبانی در جنگ با مرحومان سهراب خان و داراب خان مقتول شد صاحب دیوان قوامی هم به نیابت از طرف سلطان حسین میرزای جلال الدوله فرزند صغیر مسعود میرزای ظل السلطان باستانداری فارس منصوب شد پنج ایل از ایلات فارس را بنام ایل خمه نامیده حکومت آنرا با قسمت عمده از حکومت نشینهای فارس را به محمد رضاخان قوام الملک برادرزاده خود بر گذار کرده پیشکاری دارائی فارس را هم که وزیر فارس میگفتند و از قدیم با خانواده میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک شیرازی بود و به حاج میرزا حسنعلی خان نصیرالملک برادرزاده دیگرش بر گذار نمود. ریاست ایل عرب در خاندان عرب شیبانی و ریاست ایل بهارلو در خانواده امیر آقاخان و ریاست ایل باصری در خانواده سهراب خان فرزند محمدقلی خان که اخیراً به قصاص قتل میرزا باقری داروغه بدست میرزا جلیل خان افشار مقتول شده و ریاست ایل نفر با خانواده علی اکبرخان و ریاست ایل اینانلو با فامیل معصوم خان اینانلو بوده. در موقعی که ایل قشقائی بریاست مرتضی قلیخان بکرمان مهاجرت کرد اینانلو و نفر هم به متابعت از ایل بیگی همراه با ایل قشقائی بکرمان رفته است.

فرزندان جانی خان عبارتند از حاج حسینقلی خان، محمد علی خان، مرتضی قلیخان، مصطفی قلیخان، محمد قلیخان. حاج حسینقلی خان بعد از فوت مرحوم جانی خان بواسطه کبر سن بریاست ایل قشقائی منصوب شده لیکن از عهده انتظامات ایل برنیامده فقط ۶ ماه ایلخانی بوده فرزند او اسمعیل خان و فرزند اسمعیل خان عباسخان و علی اکبر خان و

باقرخان. فرزندان عباسخان کریم خان و شکراله خان که در بلوک کامفیروز با عواید املاک موروثی امرار معاش مینمودند. فرزندان کریمخان نصراله خان و طلعت خانم و فرزند شکراله خان امان الهه خان میباشد.

**محمدعلیخان ایلخانی** - در سال ۱۲۰۸ قمری متولد شده بعد از وفات پدر بلقب ایلخانی سرافراز و در سال ۱۲۴۰

بدامادی شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما مفتخر گردیده و همه وقت طرف توجه و مرحمت مخصوص شاهزاده قاجار و یکی از اشخاص برجسته و فاضل که در معلومات فارسی سرآمد اقران و یکی دو فقره هم از طرف دربار شاهنشاهی سفارت ترکیه منصوب و خدمات خود را بطور شایسته بانجام رسانیده با مراتب ارادتی که به اهل عرفان داشت پیوسته با عرفا و اهل بینش انیس و با ارباب دانش جلیس و در سلسله درویش وارد از پیر روشن ضمیر میرزا ابوالقاسم سکوت که از عرفای بنام و شهیر بوده پیروی میکرد به میرزا محمد شفیع وصال شیرازی ارادت میورزیده اکثراً آن مرحوم را با خود بمسافرت ئیلاق میبرده است. مرحوم وصال چهل بزم را در یکی از همین مسافرتها که مربوط به هریک از منازل مسیر بوده برشته نظم در آورده بسیار جالب و جاذب است. در مراجعت از سرحد (ئیلاق) در کار تکمیل داستان بوده مصیبتی ناگوار برای ایلخانی پیش میآید که طبع وصال را هم کدر میکند و از همان قسمتی که بپایان بزم مانده بود سخن را به مصیبت میکشاند و داستان را بقضایای نینوا و وقایع کربلا خاتمه میدهد و شرح قضیه از اینقرار است:

پس از اینکه خوانین از سوء سلوک میرزا محمد علیخان مشیرالملک شیرازی وزیر فارس از نواب والا حسینعلی میرزا فرمانفرما والی فارس رنجیدند در سنه ۱۲۴۷ قمری ایلات قشقائی و بعضی دیگر از سایر ایلات فارس که در اطاعت آنها بود حرکت داده بخاک کرمان برده مدتی در محال کرمان قشلاق و ئیلاق مینمودند. نواب والا محض رفع دلتنگی و استمالت آنها میرزا محمدعلی خان مشیرالملک را از وزارت فارس معزول و به بندر بوشهر تبعید نموده محمد امین شیخ الاسلام شیراز و میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی را نزد مرتضی قلیخان ایل بیگی که در کرمان رئیس ایل بود فرستاده و خود فرمانفرما تا قصبه نی ریز رفته که هرگاه شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر قوام الملک خالی از مقصود مراجعت نمودند خود فرمانفرما بکرمان رفته بهر ترتیب ممکن است ایل را به فارس عودت بدهد.

سیف الملک میرزا داماد عباس میرزا نایب السلطنه که آنوقت حکومت کرمان داشت چون مقدم مرتضی قلیخان را محترم شمرده و ایل قشقائی و سایر ایلات فارس که مهاجرت کرده بودند از بم و نرماشیر مراتع قابل استفاده بآنها داده و راضی بمراجعت ایل نبود.

فرمانفرما چهل روز در نی ریز و داراب بانتظار مراجعت ایل روز گذرانید. بعد از چهل روز چون امین شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر قوام خالی از مقصود مراجعت نمودند تجهیز لشکر نموده با دو هزار سوار و پیاده بجانب کرمان کوچ داده در نیمه ربیع الاول در ظاهرقلعه شهر بابک لشکرگاه کرد. ضجیع (همسر) ابراهیم خان ظهیرالدوله که نایب الحکومه کرمان بود چون با فرمانفرما از یک صلب و بطن خواهر بود در شهر بابک نشیمن داشت بی کلفت در بروی برادر بگشود او را بضيافت دعوت بنمود. فرمانفرما بعد از ورود برای احسان نگاهبانان قلعه که دویست تن بودند به بذل اجر و مواجب مستمال فرموده روانه شیراز نمود. این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر قوام الملک معروض داشتند اگر ایلخانی عزل مشیرالملک را استوار بداند طریق حضرت سپارد فرمانفرما مشیرالملک را روانه شیراز نمود چنان افتاد که در عرض راه رضاخان قاجار که بطلب او شتافت او را دیدار کرده خواست بدارالخلافة کوچ دهد. مشیرالملک بعذری چند متمسک گشته راه شیراز پیش گرفت. مع القصه بعد از بیرون شدن مشیرالملک دیگر باره شیخ الاسلام بکرمان شتافت و ایل خانی

را بدرگاه فرمانفرما آورد و لیکن سیف الملک میرزا بمراجعت ایل قشقائی رضا نمیداد ناچار فرمانفرما دوازده روز در شهر بابک توقف فرمود. مردم کرمان نیز از سیف الملک میرزا دل آزرده بودند با کارداران او بکتاب و پیام آغاز مودت و حفادت کردند. چنانچه یک روز مردم شهر سیف الملک میرزا که برای شکار و اصتیاد رفته بود در مراجعت او را نگذاشتند وارد شهر بشود دروازه را بروی او بستند. سیف الملک بیچاره ماند در لشکرگاه عم خود. فرمانفرما آمد روز دیگر مردم کرمان بدرگاه فرمانفرما انجمن شدند از خود سیف الملک میرزا بنالیدند. در پایان کار فرمانفرما فرمود علی قلیخان قاجار سیف الملک میرزا را محبوساً بشیراز کوچ دهد و در نهان او را فرمود تا در اراضی بوانات سیف الملک میرزا را رها داده بطرف یزد رهسپار شود. بعد از این واقعه فرمانفرما بشهر کرمان در آمد. مردم کرمان باطاعت و انقیاد او کمر استوار نمودند. زوجه سیف الملک میرزا که دختر نایب السلطنه بود این هنگام در باغ نظر میان ارک کرمان جای داشت دروازه ارک بروی عم خود به بست و علی نقی خان قراگوزلو که با فوج همدان که بفرمان نایب السلطنه متوقف کرمان بود بحفظ و حراست قلعه نشست. فرمانفرما فرمود لشکریان به یورش قلعه را فرا گیرند. مصطفی قلیخان برادر ایلخانی که بعد از مراجعت ایل با دو هزار سوار بامر ایلخانی بلشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود در خدمت ارغنون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع الملک و جمعی دیگر از لشکریان به تسخیر قلعه کمر بستند در اول حمله مصطفی قلیخان که جوانی دلیر و بی باک بود بضرب گلوله از پای در آمد و بعد ارغنون میرزا که به جلادت و شجاعت نامبردار بود یورش داده نیز زخم برداشته در غلطید و جان بداد. مبارزین قشقائی در خشم شده با یورش حصار قلعه را گشوده و بنای قتل عام گذاردند. فرمانفرما برای حفظ جان بقیه سربازها وارد قلعه شده قشقائی ها را ساکت و از خونریزی جلوگیری نمود. بعد از قتل مصطفی قلیخان لشکرارای مرحوم محمد علیخان ایلخانی روز خوش ندید. در سنه ۱۲۴۷ موصوع قتل لشکرارای پیش آمد در سنه ۱۲۴۹ واقعه قتل مرتضی قلیخان ایل بیگی واقع گردید. موقعی که از طرف والی (استاندار) فارس دستور گرفتاری مرتضی قلیخان صادر شد ایلخانی محمد علیخان و میرزا علی اکبر قوام الملک را در شهر شیراز زندانی کرده بعد از فوت مرحوم مرتضی قلیخان آنها را مرخص کرده مورد مرحمت شدند. میرزا قاسم خان خلیج شوهر همشیره ایلخانی جد خوانین بوانات را از هر دو چشم نابینا کردند.

در سنه ۱۲۵۲ اواسط ماه رجب ایلخانی محمد علیخان و میرزا محمد خان قشقائی را به خیالات دور و درازی بامر دولت بمأموریت منوچهر خان معتمدالدوله گرفته دو ماه و نیم در شیراز حبس و بعداً برای طهران حرکت داده چون بمنزل ده بید قنقری رسیدند چاپاری از طهران رسید مطلق العنان شدند لیکن شرفیابی خاکپای همایونی را مقدم دانسته اند آزادانه بطهران رفته شرفیابی حاصل و مورد عنایت ملوکانه شدند. ایلخانی در طهران خانه خریده مدتی در طهران متوقف شد. ایلخانی محمد علی خان در علم معاشرت و حسن اخلاق و مردمداری و عدالت معروف و ضرب المثل بود. نسبت به مرحوم مرتضی قلیخان با اینکه مهربان و متحد بودند در عین حال بدبین بود از بیم اینکه مبادا از طرف او بحقوق حقه مصطفی قلیخان و محمد قلیخان تعدی و تجاوز بشود کلیه املاک و علاقجات موروثی و ایتیاعی را در محضر مرحوم شیخ الاسلام در طی پنج نسخه تنظیم و بمهر و امضای شیخ الاسلام مزین و مسجل نمود و در صدر هر یک از نسخ که طومار مفصلی است بخط خودش نوشته است:

(بسم اله الرحمن الرحیم - املاک موروثی و ایتیاعی اینجانان از قرار زیر است که در پنج نسخه طومار تنظیم شده که یک نسخه آن در دفتر شیخ الاسلام و المسلمین ثبت و ضبط است سجع مهر مرحوم محمدعلیخان بدین مضمون است

(رب نجنی بمحمد و علی) توضیحاً اینکه چون املاکی که ابتیاع شده قباله بنام اینجانب محمد علی و نور چشمی مرتضی قلیخان ایل بیگی تنظیم شده ولی چون وجوهاتی که از بابت بهای املاک ابتیاعی پرداخت شده از وجوه مشترکی است که در قبالات ابتیاعی اسمی از نورچشمان مصطفی قلی و محمدقلی برده نشده لذا املاک ابتیاعی بالمساوات بین اینجانب محمد علی و نورچشمان مرتضی قلی و مصطفی قلی و محمد قلی مشاع و مشترک است ضمناً در بین طومار نامبرده شرح معاملات در تاریخ فلان در محضر فلان مجتهد بمبلغی که از بابت بهای ملک داده ام توضیح داده شد).

یک نسخه از آن طومار در دستگاه حاجیه بی بی گوهر که فعلاً نزد غلامحسین خان کهندل پور میباشد. یک نسخه دیگر در دستگاه مرحوم سالار مظفر (محمد علیخان) نسخه دیگر در دستگاه مرحوم سردار عشایر نسخه دیگر در دستگاه مرحوم اسعدالسلطنه بود. معروف است مرحوم محمد علیخان ایلخانی بفرزند خود وصیت کرده است او را در دامنه کوه جنوبی شیراز در جوار بقعه شیخ عبدالله اقطع معروف به پیر بن آب دفن نمایند که در بهار و پائیز در موقع عبور ایل از گرد و خاک آن محفوظ شود.

مرحوم محمدعلیخان ایلخانی معروف است روزیکه برای شکار و تفریح بکوه جنوبی شیراز رفته بوده است برای رفع خستگی در جوار بقعه شیخ عبدالله اقطع که مردم او را یکی از اولیاء اله دانند غنوده منظره آنجا نظرش را جلب مینماید و بیکی از فرزندان او که حاضر بوده وصیت کرده که هر اوقات فوت شد در آنجا بخاک بسپارند. میرزای داوری فرزند سوم وصال ماده تاریخ او را سروده که با این بیت (دریغ از جهان کرم ایلخان که بگرفت نامی بمردی جهان) شروع و با این بیت (یکی سر بر آورد و کرد این رقم بمرد ایلخانی جهان کرم) که ماده تاریخ فوت او ۱۲۸۶ قمری است ختم میگردد (بحساب اجدد: بمرد ایلخانی جهان کرم میشود ۱۲۶۸). فرزندان محمد علی خان عبارت بودند از جهانگیر خان، لطفعلی خان سرتیپ، حاج نصراله خان ایلخانی، محمد حسین خان سرتیپ.

و این است کامل اشعاری که مرحوم میرزای داوری در ماده تاریخ فوت محمد علیخان ایلخانی سروده است:

دریغ از جهان کرم ایلخان	که بگرفت نامش بمردی جهان
برازنده نام مردی بماه	فرزند روی ایران سپاه
فزاینده نامه پهلوی	ز بختش جهان کهن را نوی
خرد با دلیری بهم داشته	هنر در هنر با هم انباشته
بفر از نیکانش برده گرو	ز شاخ کهن بگذرد شاخ نو
به تند آب شمشیر و رای دست	ز کشور همه زنگ آشوب شست
همه ملک پرورده نان اوست	بهر سفره نانی از خوان اوست
سپهر از شکوهش شد اندیشناک	بر انگیخت مگری و کردش بخاک
بسوگش جهانی گریبان درید	بلند آسمان تا بدامان درید
ز بس در غمش جان ترکان بتاب	خطاب آمد از گور افراسیاب
ز مرگش جهانی دل آشفته شد	سر بخت ایرانیان خفته شد
دریغ آن بر و برز و بالای او	که در روی گیتی نبد جای او

بر او از بزرگی جهان تنگ گشت  
بن کوه شد دخمه پهلوان  
نهان شد بکوه آن تن باشکوه  
روانش بیاغ چنان شاد باد  
بر او دخمه بادا چو خرم بهشت  
جهانی سراسر پر از نام اوست  
بتاریخ او خسته دل داوری  
یکی سر بر آورد و کرد این رقم

بمینو خرامید از این تنگ دشت  
که کوه از بلندیش دارد نشان  
شگفتی بود آسمان زیر کوه  
زیزدان بجان وی آباد باد  
بهشتی بود مرد فرخ سرشت  
نمیرد کسی را که نامش نکوست  
بتک رفت و جست از خرد یاوری  
"بمرد ایلخانی جهان کرم"

**جهانگیر خان ایل بیگی سرتیپ فوج قشقائی** - جهانگیر خان ایل بیگی فرزند ارشد محمد علیخان ایلخانی در هزارو دویست و سی هجری قمری متولد شده آنچه لایق بزرگ زادگان است تحصیل نموده در سنه ۱۲۵۲ بشرف دامادی محمدشاه غازی قرین مباحات گشته همشیره شاهنشاه جم جاه را بحاله نگاه در آورده و بمنصب سرتیپی<sup>۱</sup> فوج قشقائی سر افراز گردیده و تا سال ۱۲۶۵ هجری با فوج سربازان قشقائی در طهران توقف داشت. بعد از آن عودت بشیراز نموده مدت دو سال بحکومت داراب و مضافات برقرار گردیده و در سال ۱۲۶۸ بحکومت کازرون و مضافات منصوب و بعد از وفات پدر ماجدش بلقب ایل بیگی مفتخر شده در سال ۱۲۸۸ وفات مینماید. فرزندان آن مرحوم عبارت از محمد حسن خان و عزیزاله خان است.

محمد حسن خان پسر جهانگیر خان سرهنگ فوج قشقائی با همشیره نواب حیدرعلی خان ازدواج فرزندى بنام عبدالحسین خان بوجود میآید. فرزندان عبدالحسین خان یحیی خان، ماهیار، داودخان. محمد حسن خان دختری داشته که بعقد ازدواج مرحوم سلطان ابراهیم خان اسعدالسلطنه در آمده است.

عزیزاله خان پسر جهانگیر خان فرزندى بنام علی اکبرخان (سرباز وطن) داشت. علی اکبر خان با یکی از نجبای آذربایجان در تبریز ازدواج نموده فرزندى بنام بهرامخان دارد و فرزند دیگر عزیزاله خان بنام مصطفی خان راسخ بوده است.

لطفعلی خان سرتیپ پسر دوم محمدعلیخان ایلخانی ضابطی فنقری و بوانات و حکومت آواده را بعهدہ داشته با کلانترزادگان آنجا وصلت نموده فرزندى بنام حاج محمد صادقخان بوجود آمده که حاج محمد صادقخان در آواده دارای بناهای متعددی از قبیل تیمچه و حمام و در نجف آباد و ده گردو از توابع آواده عمران و آبادی نموده است. از اهل

۱ - قبل از دوران سلطنت اعلیخضرت رضاشاه کبیر که ارتش نوین بوجود بیاید قشون ایران بوسیله رؤسای ایلات و عشایر و سران شهرها و بلوکات تأمین میشد باین ترتیب که هر یک از این سرکردگان بعنوان سهمیه و بفرخور قدرت ایللی و تعداد خانواری که ریاست آنرا بعهدہ داشتند افرادی را بنام سپاهی وارد خدمت مینمودند و برای آنها جیره و مواجب تعیین میشد. پادشاه وقت باین قبیل رؤسا به تناسب تعداد نفرات منصب و درجه میداد و فرمان صادر میکرد و در دنبال نام فلان خان القاب سرتیپی و یا سرهنگی همان فوج که بنام ایل و عشیره و یا شهر و بلوک مربوطه نامیده میشد ذکر میگردد و مثلاً میگفتند جهانگیرخان سرتیپ فوج قشقائی. سرتیپ را سابقاً میرپنج و سرلشکر را امیرتومان و رئوس قوای بحری را دریابییگی و سرکرده هزارنفر را مین باشی و یکصدنفر را یوزباشی نیز میگفتند و امرا را معمله عمدۀ الامراء العظام خطاب میکردند.

طریقت بوده او را رونق عیشاه نیز میگفتند و بهمین جهت باغ او را در آباده به رونقیه معروف بود. فرزندی بنام محمد امین خان و محمد امین خان هم فرزندی بنام مرتضی خان دارد که عضو عالی رتبه شرکت ملی نفت و با دختر سالور استاندار خوزستان ازدواج نموده است. دختران حاج محمد صادق خان یکی همسر علیخان سالار حشمت و دیگری عیال امیرحسین خان و دختر دیگر همسر امیرقلی خان فرزندان مرحوم سردار احتشام بودند.

**حاج نصراله خان ایلخانی** پسر محمد علیخان در سال ۱۲۵۶ متولد به منصب سرتیپی فوج قشقائی مفتخر. مادرش ستاره بی بی از خوانین بختیاری (ستاره بی بی ابتدا عیال مرتضی قلیخان ایل بیگی و مادر اسدخان سرتیپ بوده که بعد از مرتضی قلیخان با محمدعلیخان ازدواج مینماید و پسر محمد علیخان حاج نصراله خان است). حاج نصراله خان ضابطی سرحد چهاردانگه و کامفیروز را نیز بعهدده داشته است. به تجملات و تشریفات بسیار علاقمند و دستگاه او با شکوه و همیشه اسبهای او با زینهای مرصع مزین و در چمن مرغزار رضاآباد سرحد چهاردانگه (اوجان) عصرها دستگاه موزیک در جلوی چادرپوش و و سراپرده او مترنم بوده است. با سلطانمحمد خان ایلخانی در ریاست ایل رقابت داشته پس از فوت او با دادن پیشکش و هدیه های زیاد که بوسیله مشارالدوله فرزند حکیم باشی به میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم تقدیم مینماید فرمان ایلخانی گری بنام حاج نصراله خان و ایل بیگی بنام سلطان ابراهیم خان اسعدالسلطنه صادر میشود. از آنجائیکه عبدالله خان ضرغام الدوله فرزند داراب خان ایلخانیگری را حق خود میدانسته با او بمعارضه میپردازد و حسینقلی خان مافی نظام السلطنه والی فارس هم قصد داشته است حکم ایلخانی گری را بنام ضرغام الدوله صادر نماید و لیکن حاج نصراله خان مطلع میشود و با مسافرت بطهران و ملاقات با اتابک اعظم نقشه ضرغام الدوله را خنثی و فرمان ایلخانیگری را مجدداً بنام خود و ایل بیگی را بنام سلطان ابراهیم خان دریافت و علاوه بر این چون طرف مرحمت صدراعظم بوده با وجود اینکه تا آنوقت اعیان فارس در احکام استاندارها اوایل مقرب الخاقان یا معتمدالسلطان و اخیراً عمده الامرا خطاب میشدند و فقط در فارس حاج میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک و حاج میرزا حسینقلی خان نصیرالملک که بمقام وزارت فارس (پیشکار دارائی) رسیده بودند جناب خطاب میشدند. حاج ایلخانی در آن سفر بمساعدت میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم و دادن هزارتومان پیشکش به امتیاز جناب امیرالامراء مفتخر شده و نیز مبالغی تقدیم کرده لقب اسعدالسلطنه عنوان سلطان ابراهیم خان و احتجاب السلطنه عنوان حاجیه قمر خانم همسر خود و لقب اقاءالدوله عنوان خانم شمس الزمان دخترش که همسر مرحوم حبیب اله خان قوام الملک شیرازی بوده صادر کرده و پس از سه ماه توقف در طهران شادان و مظفرانه مراجعت مینماید.

از طرفی هم چون حسینقلی خان مافی نظام السلطنه با مرحوم داراب خان دوست صمیمی و از اطاعت صدراعظم نامگزیر بوده لذا حکومت بهبهان را به مرحوم ضرغام الدوله برگزار مینماید و اما حاج نصراله خان از لحاظ وصول مالیات مواجه با مقاومت خضربیگ کشکولی و عده دیگر از افراد ایل شده و بالاخره پس از مجادلات و کشمکش ها بر اوضاع مسلط میشود. از آنجائیکه خیلی علاقه داشته است که فرزند خود اسعدالسلطنه را نیز وارد بامور نماید باو مأموریت سمیرم و شش ناحیه را محول مینماید. مرحوم اسعدالسلطنه تحت تأثیر القاء منافقین تصمیم میگیرد که در غیاب مرحوم ضرغام الدوله بخانه آنها که اسمعیل خان (سردار عشایر) و احمد خان (سردار احتشام) در آنجا بوده و بعلت صغر سن قوه مقاومت نداشته اند حمله نموده طوایف قزلو و قادلو و بوربور و جعفربیگلو و موصلو را که با آنها بستگی داشته متصرف و به ابوابجمعی خود ملحق نماید. محمد حسن خان کشکولی متعرض این اقدام شده و اسعدالسلطنه ناچار از

تصمیم خود منصرف می‌شود و بلکه رشته امور ایل و ایلخانیگری حاج ایلخانی را می‌گسلد و هر طایفه ای به نوعی از پرداخت مالیات طفره می‌روند. سر انجام از آن‌همه هو و جنجالی که مخصوصاً پس از قتل ناصرالدین‌شاه بوجود می‌آید مستاصل شده شخصاً از شاهزاده رکن الدوله برادر ناصرالدین‌شاه استدعا میکند که در انتظامات ایل ضرغام الدوله را هم با اسعدالسلطنه سهیم نماید و با این اقدام اگر چه مقصودش این بوده است که اسعدالسلطنه هم در پرتو نفوذ ضرغام الدوله تقویت شود ولی جریان بیشتر بنفع مرحوم ضرغام الدوله تمام می‌شود. حاج نصراله خان عاقبت الامر با مخالفت‌های سرسختانه حاج محمد کریم خان کشکولی روبرو میگردد و بعد از اینکه مبالغ هنگفتی بابت بقایای مالیاتی بدهکار می‌شود در سال ۱۳۱۵ قمری دارفانی را وداع می‌گوید. فرزندش سلطان ابراهیم خان اسعدالسلطنه بود.

**سلطان ابراهیم خان اسعدالسلطنه** فرزند حاج نصراله متولد ۱۲۸۷ قمری عیال اولی او دختر محمد حسن خان فرزند جهانگیر خان سرهنگ بود. چون مرحوم اسعدالسلطنه اکثراً با می و مطرب و معشوق سروکار داشت و بانوی مزبور هم که با زهد و تقوی بود توافق روحی نداشتند و طلاق گرفتن هم دور از شئون او بود ناچار سوخت و ساخت اسعدالسلطنه با بی بی نرگس دختر رضا قلیخان بختیاری خواهر ابراهیم خان ضرغام السلطنه ازدواج نمود. حاصل این ازدواج دختری بنام معصومه خانم بود که همسر مرحوم امیر عطاخان صولت السلطنه شد. سلطان ابراهیم خان اسعدالسلطنه با زینت السلطنه دختر مرحوم مستشار نظام نیز ازدواج و فرزندى بنام غلامرضا خان ایلخان بوجود آمد که تحصیلات خود را در بیروت پایان رسانیده مدتی در اصل ۴ و اخیراً از طرف مردم داراب در دوره بیست و دوم نماینده مجلس شورای ملی بود. اسعدالسلطنه در سال ۱۳۳۴ قمری فوت نموده است.

محمد حسینخان سرتیپ فرزند مرحوم محمد علیخان ایلخانی ادیب و شاعر و درویش مسلک و پیرو شاه نعمت اله ولی بود. از کار ریاست و عاملی بیزار و با عواید آب باریک و کوشک زر امور خود را اداره مینمود. موقعی که قلعه تبر در نتیجه مجاهدت فرهاد میرزا معتمدالدوله فتح می‌شود و فضلعلی بهارلو یاغی معروف را تار و مار مینمایند محمد حسینخان شعری میسرای که با این بیت "از تیشه فرهاد شکست طبر آمد شیرین تر از این کی بر خسرو خبر آمد" شروع می‌شود و کاملاً دارای صنعت شعری است. مرحوم محمد حسینخان فرزندى بنام محمد علی خان سالار مظفر داشت که مدتی حکومت آباده و اقلید را عهده دار بود. محمد علی خان فرزندانی بنام محمد قلیخان و محمد حسینخان دارد که محمد حسینخان با نوه جهان‌شاه خان افشار وصلت نموده است. محمد علیخان در جریان جنگ با انگلیس با مرحوم سردار عشایر همکاری داشته و شجاعت بسیار بخرج داده است. محمد علیخان سالار مظفر در سال ۱۳۳۶ قمری فوت نموده است. **مرتضی قلیخان ایل بیگی** فرزند جانی خان از بدایت جوانی باین لقب مفتخر بوده چندین بار با بختیاری ها جنگیده و در خلال این زدو خوردها با ستاره بی بی که از فامیل محترم بختیاری بود ازدواج مینماید. حاصل این ازدواج فرزندى بنام اسدخان بوده است (ستاره بی بی بعداً با محمد علیخان ازدواج مینماید که مادر حاج نصراله خان بوده). مرتضی قلیخان مردی شجاع و لجوج و رشید بوده در نتیجه غروری که داشته سلطان خان پسر قاسم خان قاجار را که از طرف مادر با شاه قاجار نسبت داشته اند از حکومت قمشه (شهرضا) خلع مینماید و همین موضوع سبب خشم فتحعلی شاه شده و شجاع السلطنه را مأمور دستگیری و قلع و قمع او مینماید و او هم مأموریت را بعهد آقا بابا خان مازندرانی محول مینماید. آقا بابا خان با حيله و تدبير او را در جلسه ای حاضر نموده مأموریت خود را عنوان میدارد. مرتضی قلیخان بدون اعتنا راه فرار از قلعه پرگان را پیش می‌گیرد در نتیجه شلیک گلوله از پای در می‌آید و کشته می‌شود.

ناسخ التواریخ درباره مرتضی قلیخان چنین مینویسد: "چون بعد از فوت جانی خان ئیل خانی قشقائی فرزندان او بر حسب فرمان حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس مکاتبی تمام بدست آورده برادر بزرگتر آنها محمد علی خان بلقب ایل خانی و مرتضی قلیخان بلقب ایل بیگی مفتخر گشته چون محمد زکیخان نوری از وزارت فارس معزول شده با جماعت نوری از آن بلده خارج شدند همه روزه این برادران بر شوکت خود بیفزودند و قوتی تازه بدست آوردند خاصه مرتضی قلیخان ایل بیگی که ثمر دیگر داشت آرزوئی بیشتر از حوصله در سر میپروانید از شصت هزار ایل قشقائی و ایل الوسی فارس دو هزار خانوار که بمال از دیگران فزون بودند گزیده و ایشان را عمله نام نهاد و از این دو هزار خانوار نیز دو هزار سوار اختیار نمود و فرمان داد همیشه شاکی السلاح ملازم خدمت او باشند راکباً او راجلا از او جدا نشوند ادوات الاتی از بهر خود راست کرد چندانکه هنگام لهو و لعب و گساریدن آب عنب مردم طرب سلطانش خطاب میکردند هرگز طریق شهر بند شیراز نمی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر نمی گشت". مرتضی قلی در سال ۱۲۱۱ قمری متولد و در سال ۱۲۴۹ وفات نموده است. فرزندان او علی قلیخان و اسدخان و حیدرقلی خان و قبادخانی میباشد.

**علی قلیخان ایل بیگی** فرزند مرتضی قلیخان متولد ۱۲۳۰ قمری ضابط بلوک جره و فامور اوایل با حاجیه بی بی گوهر دختر مرحوم محمد علیخان ایلخانی ازدواج نموده فرزندان بنام کهندل خان و امان اله خان سرهنگ و حبیب اله خان داشت بعداً با دختر عبدالرحیم خان فارسیمدان وصلت نموده فرزندان بنام اله قلی خان و مهدیقلی خان بوجود آمد که مهدیقلی خان با همشیره خانی بیگ اسلاملو ازدواج و دختری بنام شاه زینت بی بی بوجود آمد که همسر مرحوم حسینقلی خان صمصام سلطان بود. کهندل خان پسر علی قلی خان با دختر مشهدی محمد علی شیرازی ازدواج نموده فرزندی بنام غلامحسین خان دارد. فرزندان غلامحسین خان عبارتند از محمدعلی خان همسر او روشن بی بی دختر سالار حشمت فرزندان سعید، کورش، ابراهیم، فهیمه و نگار. نادرخان همسر او مهین خانم دختر جوادخان قهرمانی فرزندان کامران و فریبا. محمد حسن خان فرزندش اله قلی و جهانگیر. فرزندان دیگر غلامحسین خان ابوالحسن خان و امیرارسلان فرزندان حسینقلی، لیلا، حمیرا.

امان اله خان سرهنگ پسر علیقلی خان فرزندان او اسدخان و ملک آفاق بی بی و توران بی بی که ملک آفاق عیال صولت السلطنه و توران بی بی عیال مرتضی خان بود. اسدخان دو عیال اختیار کرده یکی دختر زکی خان فارسیمدان از او فرزندان بنام نصراله خان، صفدرخان و شاپور خان دارد. عیال دیگر اسد خان از فامیل بیضائی است فرزندان بنام جهانپور (افسر ارتش است) و پرویز دارد. فرزندان صفدرخان شهرام و شاهرخ و محمد است.

حبیب اله خان فرزند علیقلی خان با دختر شکراله کیخای ایگدر ازدواج نموده پسرش مرتضی قلیخان فرزندانش هلاکوخان و انوشیروانی میباشد که انوشیروان دارای تحصیلات عالی از آلمان میباشد.

اله قلی خان فرزند علی قلی خان در شجاعت بی نظیر و بین قشقائی ها برشادت ضرب المثل و در سواری و تیراندازی معروف میباشد. با دختر حاج نصراله خان ذوالقدر و بعداً هم با دختر شکراله کیخای ایگدر ازدواج نموده و از هیچکدام اولادی نداشته است. علی قلی خان در سال ۱۳۰۹ فوت نموده است.

اسدخان فرزند مرتضی قلیخان سرتیپ فوج قشقائی با مرحوم حاج نصراله خان ایلخانی برادر مادری بود در تناسب اندام و قد و قواره بسیار برارنده بوده است. حیدرقلیخان فرزند مرتضی قلیخان با بی بی باختر ازدواج نموده فرزندان بنام فتحعلی خان، ابوالحسن خان و اشرف خان داشته است. فتحعلی خان در مهمان نوازی و صفات خوب معروف بود.

ابوالحسن خان با دختر مشهدی اعراض خان شبان بیگی همشیره زاده مشهدی جهانگیر دلاوری ازدواج دختری بنام مهر افروز بی بی داشت. مادر مهرافروز بی بی یعنی دختر مشهدی اعراض خان بعد از ابوالحسن خان با اشرف خان ازدواج نموده پسری بنام عزیزاله خان داشت.

قباد خان فرزند مرتضی قلیخان ایل بیگی از فرزندان معروف و معتبر مرحوم مرتضی قلیخان مادرش شهناز بی بی دختر مرحوم اصلانخان جعفر بیگلو بوده با حاجیه هما بی بی دختر زاده محمد حسینخان برادر حاج قهرمانخان ایبوردی (دختر محمد حسینخان همسر مرحوم مصطفی قلیخان سردار بود) ازدواج نموده فرزندان بنام مرتضی قلیخان (بابا خان) و امامقلی خان داشته است. امامقلی خان همسر او دختر مرحوم علی قلیخان فرزندش اسفندیارخان که در سال ۱۳۳۶ بمرض انفلوانزا در گذشته. عیال اسفندیار خان شاه شرف بی بی دختر داراب خان بوده. قباد خان دو خواهر هم بنام ملکی بی بی و رودابه بی بی داشته است که رودابه بی بی همسر مرحوم سهراب خان پسر مصطفی قلیخان بوده.

**مصطفی قلیخان سردار** - در سواری و تیراندازی و دلاوری و هیئت و بشره و تنومندی و خوبی اندام یگانه اهل زمان بود. نظر بمواصلت و اتحادی که میرزا علی اکبر قوام شیرازی کلانتر شیراز با محمد علیخان ایلخانی داشتند با همدیگر دست موافقت پیوسته بودند در عزل وزیر فرمانفرما که آنوقت میرزا محمد علی خان مشیرالملک بود مواضعه نهادند. از آن سوی مشیرالملک این معنی را دانسته در حضرت شاهزاده فرمانفرمای فارس موصلت و موافقت ایشان را از بهر مخالفت با فرمانفرما باز نموده و شاهزاده را با ایشان سرگردان نموده میرزا علی اکبر چون در شهر بند شیراز بود ناچار بوسائلی فرمانفرما را با خویش بر سر مهر آورد اما محمد علیخان ایل خانی برادر خود مرتضی قلیخان ایل بیگی را در پنهان القاء کرد ایل قشقائی را کوچ داده راه کرمان پیش گرفت و نیز خود فرار کرده در اراضی فسا به برادر پیوست و هم در آنجا میرزا محمد حسین فسائی را که از احفاد ادیب اریب سید علی خان بود در مخالفت با فرمانفرما با خود متفق کردند و بجانب کرمان شتاب گرفتند. سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان که آنوقت از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت مقدم ایشان را بفال نیک گرفته در اراضی بم و نرماشیر ئیلاق و قشلاق آن جماعت را معین کرد. محمد علی خان ایل خانی برادرش مرتضی قلیخان را با تمامت ایل در آن اراضی مسکون فرموده خود باتفاق میرزا محمد حسین فسائی و میرزا قاسم خان خلیج داماد خود بشهر کرمان رفته به شاهزاده سیف الملوک میرزا شتافت (جریان واقعه مفصلاً ضمن شرح حال محمد علیخان ایلخانی نوشته شده) مصطفی قلیخان سردار همانطوریکه قبلاً اشاره شده در این ماجرای کرمان رشادت و شجاعت فوق العاده ابراز و سرانجام کشته میشود.

شجاعت هائی که از او در قلیل مدت زندگانی بمنصه ظهور رسیده هرگاه شرح داده شود هر قسمت آن داستانی مفصل خواهد بود. اجمالاً اینکه خوانین دشتی در دوره قدرت و استقلال آنها که پناه دلیران ایران زمین و مرکز شیران نر و مجمع مردان دلیر و بی باک بوده اند از کثرت غرور که زمین و زمان را در مقابل قدرت و نفوذ خودشان کوچک و قابل اهمیت نمی دانستند از ادای مالیات دیوانی و عوارض محلی سرپیچی کرده و از حضور بمرکز شیراز امتناع مینمودند. حسینعلی میرزای فرمانفرما آنها را بمأموریت و اعزام مصطفی قلیخان لشکر آرا کتباً تهدید نموده بمحض وصول دستخط فرمانفرما برای اطاعت حاضر و در گذشته هر چه ملزم و موظف بوده باضعاف مضاعف پرداخته و از جاده اطاعت منحرف نشده اند. در داخله قشقائی مردان بزرگ هر گاه کوچکترین جسارت و بی اعتنائی نسبت به فرمان ایلخانی محمد علی خان مینمودند از طرف مصطفی قلیخان به بدترین مجازات گرفتار میشدند.

**مصطفی قلیخان** - در سال ۱۲۱۴ قمری متولد و در سال ۱۲۴۶ در قلعه کرمان کشته شده است. دو عیال اختیار کرده یکی فلک ناز بی بی دختر مرحوم اصلانخان جعفر بیگلو است که از طرف مادر بفامیل شهباز کیخای دره شوری نسب میرساند. از بانوی مزبور فرزندان که بوجود آمده عبارتند از سهراب خان، داراب خان، بی بی ناز بی بی، عیال دیگر مصطفی قلیخان دختر مرحوم محمد حسینخان ایبوردی برادر حاج قهرمانخان ضابط ایبوردی و ایل اینانلو است. بانوی نامبرده از طرف مادر بمرحوم حسین خان پدر مهدی خان چهارده چریک نسبت دارد. فرزند مصطفی قلیخان از این بانو حاجیه هما بی بی بود که بعقد ازدواج مرحوم قبادخان پسر مرتضی قلیخان در آمده فرزندان بنام امامقلی خان و بابا خان بوجود آمده که شرح آن قبلاً بیان شده است.

**سهراب خان** - فرزند مصطفی قلیخان در سال ۱۲۴۲ متولد شده در سواری و تیراندازی ماهر و مسلط بوده و در شجاعت و رشادت معروف مقابله او با قشون سیف السلطنه تبریزی در راه جم شکست آنها و همچنین مبارزات و رشادتهائی که در نینزک و جنگ با انگلیسها و شبیخون های پی در پی او معروف است. همسر او رودابه بی بی دختر مرحوم مرتضی قلیخان فرزندانش ارغوانخان، ارسلان خان، اله یارخان، بهادر خان، مصطفی قلیخان، اصلانخان، اغلب جوانمرگ شده اند دو نفر از آنها یکی بعد از دیگری بنام مصطفی قلیخان نامیده شده که یکی از آنها در سن ۲۰ سالگی در گذشته در جوار امامزاده معروف به بابا نجم الدین اربعه سفلی مدفون است. از مصطفی قلیخان ثانی که بنا با احترام نام برادر جوانمرگ شده اش فقط قلیخان نامیده میشد و با دختر حسینخان کیخای ایگدر ازدواج کرده فرزندان بنام حسینقلی خان صمصام السلطان و ابراهیم خان بوجود آمده که هر دو نفرشان در شجاعت و رشادت مشهور بودند. حسینقلی خان صمصام ابتدا با نگار بی بی دختر داراب خان و بعداً با شاه زینب بی بی دختر مهدیقلی خان پسر علی قلیخان ازدواج نموده که پسری بنام محمدرضا خان و دخترانی بوجود آمده که یکی بنام زینت بی بی عیال غلامحسین خان کهندل پور و یکی آئین گشسب بی بی عیال مرتضی قلیخان جانی پور و یکی هم بانو گشسب بی بی بود (سهراب خان در سال ۱۲۹۱ وفات نموده است).

**بهادر خان** - فرزند سهراب خان در دوران سلطنت مظفرالدین شاه به لقب بهادرالسلطنه مفتخر شد. در تناسب اندام کاملاً برانزده و رشید و متهور و بی باک بود. مخصوصاً در جنگی که بین ایشان و حاج رستم خان بیگلربیگی لارستان در محال لار بوقوع پیوسته عده خصم متجاوز از سه هزار نفر سوار و پیاده بوده بهادرخان بآنان شکست فاحشی داده است که تاکنون داستان آن جنگ در کلیه نقاط لارستان معروف و تعجب آور و افسانه مانند بنظر میآید. بهادرالسلطنه با طلعت بی بی دختر دارابخان ازدواج نموده فرزندان بنام ارغوان خان و سهراب خان داشت. ارغوان خان دو پسر یکی بنام محمد قلی خان و دیگری بنام رضا قلیخان و دخترانی بنام عالم قوا که همسر فتح اله خان کشکولی است و خاور که همسر لطفعلی خان عطاپور فرزند صولت السلطنه است و یک دختر هم بنام بانو دارد.

**سهراب خان ثانی** - فرزند بهادرخان (بهادرالسلطنه) در حسن قیافه و اندام بی نظیر در سواری و تیراندازی ممتاز در شکار آهو (قیقاج) معروف در محاوره و ادای مضامین بکر و صحبت های شیرین و حاضر جوابی مسلط و ممتاز بود. یکی از معاریف ادبا در وصف ایشان میفرماید:

آنکه در خوش سخنی نایاب است      خان والای جهان سهراب است

با فرخ بی بی دختر مرحوم سردار عشایر ازدواج نموده فرزندان بنام امیر بهادرخان، مهندس شاپورخان (ایرج) در وزارت اقتصاد، منوچهرخان، فریدون خان (در دانشگاه بوعلی همدان در طی مدارج استادی است)، دکتر هوشنگ خان و بهمن خان دارد که هریک دارای تحصیلات عالی از آمریکا و اروپا و در مشاغل حساس دولتی و یا مشغول زراعت هستند. سهراب خان دختری بنام آذرمیدخت دارد که همسر بهمن حکمت است و یک دختر هم بنام ثریا دارد.

**داراب خان ایل بیگی** - فرزند مصطفی قلیخان متولد ۱۲۴۵ آنچه لازمه بزرگ زادگان است آموخته در ابتدای دوره زندگی که مرحوم پدر رشید و بزرگوارش در قلعه کرمان کشته شده تحولات ناگواری که برای آن مرحوم پیش آمده همیشه در مقابل ناملایمات مانند کوه مقاومت نموده از هیچ پیش آمدی بیم و هراس بخود راه نداده در جنگ معروف کره داشی (جنگ داخل ایل) چندین تیر گلوله و چهارپاره پایش اصابت نموده و دفعه دیگر در جنگل چم شیر کامفیروز با شیر دست و پنجه نرم کرده و قسمتی از گوشت بدن او طعمه شیر شده و بالاخره شیر را از پای در آورده. در جنگ ایران و انگلیس در برازجان و نیزک شجاعت هائی از خود بروز داده که داستان آن در کتب مسطور است. در نطق و بیان و حاضر جوابی معروف بوده در روزهای سخت تاب و توانائی فوق العاده داشت. در اوایل زندگانی ابتدا مواجه با بی مهری عموی خود محمدقلیخان ایلخانی شد بعد از در گذشت محمد قلیخان با سلطانمحمد خان عموزاده طرف مخاصمه قرار گرفت میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک شیرازی فرزند میرزا محمدعلی خان مشیرالملک که شرح کدورت آن در حالات محمدعلیخان ایل خانی و انتقال ایل قشقائی بکرمان نوشته شد بمصداق الحب و البغض يتوارثون با همان بغض و عداوت موروثی چون سلطان محمد خان ایل خانی همشیره زاده اش میباشد بنام طرفداری از ایلخانی کینه و کدورت دیرینه را ظاهر کرده در نزد اولیای دولت و ولات و حکام فارس اینقدر سعایت کرد که اسباب بی مهری شاهزاده سلطانمراد میرزای حسام السلطنه فراهم کرده مرحوم سهراب خان را بنام نافرمانی و سرپیچی از اوامر شاهزاده سیاست نموده بعد از آن باز هم داراب خان را آسوده و راحت نگذارد مورد تعقیب بوده راه علاج فقط مسافرت بطهران دانست. یک سر بخانه میرزا یوسف خان مستوفی الممالک که صدراعظم و طرف اعتماد و توجه مخصوص ناصرالدین شاه بود وارد شده مستوفی الممالک شرح خدمات سهراب خان و داراب خان را در جنگ با انگلیس بعرض شاه رسانیده اسباب بی مرحمتی شاه را نسبت به حسام السلطنه فراهم کرده بطهران احضار گردید و شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله بحکومت فارس منصوب شد. بعد از ورود بشیراز چون مشیرالملک از عصبانیت فرهاد میرزا آگاه شده بود روزی که میخواست شرفیاب شود عمامه سبز که علامت سیادت او بود بر سر نهاده بمحض اینکه وارد و بحضور والی میرسد فرهاد میرزا چون طبع شعر داشت فی البداهه میگوید:

عمامه لایق سر حاجی مشیر نیست      برسر نهد بعبادت دیرین کلاه را

امر کرده بود عمامه را از سر او برداشته چوب مفصلی باو زده خود و اجزاء رئیسه اش که میرزا آقای سید معروف و منشی باشی او بود با افراسیاب بیگ که فراشباشی و یکی از رجال معتبر شیراز و اعوان و انصار زیاد در محله سنگ سیاه و کازرون و میدان شاه داشت گرفته حبس و زنجیر کرد، از هر کدام مبالغی جریمه دریافت و پیشکاری دارائی فارس را که در آن اوقات وزیر فارس خوانده میشد بمیرزا محمد رضای مستوفی برگذار نموده و حکم ایل بیگی را هم برای دارب خان صادر مینماید.

فارسنامه ناصری مینویسد داراب خان در سنه ۱۲۹۳ به لقب جلیل ایل بیگی سرافراز گردیده بفرمایش حضرت والا فرهادمیرزای معتمدالدوله چنان نظمی در ایلات بداد که نام دزد و دزدی بکلی فراموش شد. مدت ۷ سال تمام که فرهاد میرزای معتمدالدوله والی ایالت فارس بود داراب خان بریاست ایل قشقائی باقی و برقرار بوده بعداً که شاهزاده امیر حسین میرزای جلال الدوله فرزند ظل السلطان والی فارس میشود چون صغیر بوده میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان قوامی بسمت نایب الایاله تعیین و در ارک کریمخانی مستقر میشود.

یک روز موقعی که صاحب‌دیوان با جلال الدوله در ارک جالس بوده اند و معمول آنزمان چنین بوده است که بزرگان فارس در وقت شرفیابی حضور والی بدون اجازه حق جلوس نداشته اند و پس از تعظیم و تکریم چنانچه از طرف والی اجازه نشستن داده میشد می نشستند والاخیر! داراب خان وارد میشود و بعد از اینکه سلام میدهد بدون اجازه می نشیند در حالی که محمد رضا خان قوام الملک و حاجی میرزا حسینعلی خان نصیرالملک و عطاءالدوله و فتح الملک هیچکدام اینطور بی اعتنائی نکرده بودند. موضوع بی اعتنائی داراب خان بصاحب دیوان بر میخورد و به ظل السلطان شکایت مینویسد که داراب خان در حقیقت به جلال الدوله فرزند شما بی اعتنائی کرده. ظل السلطان از وصول این نامه ناراحت شده حاجی حضرثقلی خان یاور توپخانه را مأمور کرده دستور داده بود یک دانه زنجیر شکاری برداشته بشیراز رفته داراب خان را مغلولاً باصفهان بیاورد. حاجی حضرثقلی خان طبق دستور عمل مینماید. داراب خان بمحض اینکه از موضوع با خبر میشود بمنزل حاج حضرثقلی خان رفته زنجیر را میگیرد و میبوسد و بگردن میگذارد و میگوید با کمال افتخار این زنجیر پسر ناصرالدینشاه را به تعظیم و تکریم بیجا ترجیح میدهد. حاج حضرثقلی خان داراب خان را مغلولاً باصفهان نزد ظل السلطان میآورد. در چال قفا عبدالله خان ضرغام الدوله اطلاع پیدا میکند که دارابخان پدرش را گرفته و باصفهان میبرند. تصمیم میگیرد که در راه مأمورین محافظ را گرفته دارابخان را رها کند. موقعی که بقریه مولار نزدیکی شهرضا میرسد معلوم میشود روز قبل مأمورین ظل السلطان و دارابخان از شهرضا گذشته اند. نوکرهای ضرغام الدوله با نظر خیر خواهی که مبدا این اقدام عملی شده با قدرت و قساوتیکه آن اوقات شاهزاده ظل السلطان داشت خان و اجزاء او را نیست و نابود کند هیچکدام همراهی نکرده خود مرحوم ضرغام الدوله بطرف دهاقان حرکت میکند. در راه دو عدد آهو شکار کرده به شبانهائی که در آن حوالی مشغول گله چرانی بودند داده بطور ناشناس بمهمانخانه مرحوم بابا خان دهاقانی وارد شده خودش را بنام یکی از نوکران عبدالله خان معرفی کرده بود. مهماندار خدمت بابا خان رسیده میگوید یک نفر سوار بمهمانخانه وارد شده میگوید من از نوکران عبدالله خان هستم اما شکل و قیافه او بقدری قشنگ و برازنده و زیباست که یا ملائکه آسمان است و یا یکی از امامزاده ها. بابا خان هم تا آنوقت عبدالله خان را ندیده ولی شهرت قشنگی و زیبایی او را شنیده بود. وقتی که بمهمانخانه آمده ضرغام الدوله را با همان شهرت قشنگی و وجاهت دیده بود میگوید راست است که شما خود را بنام یکی از نوکرهای ضرغام الدوله معرفی کرده اید ولی وصف او را که شنیده ام و با نشانیهای که از ضرغام الدوله دارم یقین است که خود شما هستید اما خیلی تعجب میکنم از اینکه چرا تنها بدون نوکر باین صفحات تشریف آورده اید. ضرغام الدوله وقتی که چگونگی حال را شرح میدهد بابا خان اظهار مسرت میکند و میگوید باید خدا را شکر کرد و از نوکر باب ممنون و راضی شد که در این امر خطرناک اقدام و همراهی نکرده اند والا فامیل و ایل عمله نیست و نابود میشد. بابا خان دهاقانی که از مردان بزرگ و نیک سیرت و از خوانین قدیم و نجیب دهاقان است بطوریکه در خور مقام و شایسته شئون ضرغام الدوله بوده با کمال تجلیل و احترام شرط مهمان نوازی را

معمول داشته. نوکرهای ضرغام الدوله هم که آن روزها همه جا در جستجو بوده اند بدهاقان آمده و باتفاق بایل خود میروند.

دارابخان هم مدتی در اصفهان با جمعی از ایلخانیهای ایران از جمله اسفندیارخان سردار اسعد ایل خانی بختیاری و محمد حسین خان سپهدار ایل بیگی بختیاری و خوانین کلهر و بجنورد و شیخ مزعل برادر شیخ خزعل و علی قلی خان ایل بیگی قشقائی و حاج نصراله خان ایل خانی قشقائی و بعضی دیگر از خوانین گرد و غیره مدتی در زندان اصفهان زیر زنجیر ضل السلطان بسر میبردند. دو سال هم داراب خان بسمت ایل بیگی با سلطانمحمدخان پسر محمد قلیخان ایل خانی همکاری کرده بعد از آن برای بعضی پیش آمدها سازش نکرده بین آنها بهم خورد. آن اوقات منصب ایل خانی جزو لقب محسوب میشد باین توضیح که هر وقت ایل خانی از ریاست ایل برکنار میگردد کسی که بریاست ایل منصوب میشد ایل بیگی نامیده میشد. در دوره استانداری که مأمور فارس شدند داراب خان در زمان معتمدالدوله فرهاد میرزا بریاست ایل برقرار شده دو سال هم با سلطانمحمدخان ایلخانی همکاری کرده باز وقتی که شاهزاده احتشام الدوله اویس میرزا پسر بزرگ معتمدالدوله فرهاد میرزا باستانداری فارس منصوب شده موقعی که وارد شیراز میشود مرض نقرس پای مرحوم داراب خان سخت و مزمن بوده دکترهای خارجی و ایرانی گفته بودند پای او از زانو به پائین قطع شود داراب خان قبول نکرده بود. شاهزاده اویس میرزا با علاقه ای که از دوره استانداری فرهاد میرزا با داراب خان داشته دکتر مخصوص خود را برداشته بعیادت میروند و به داراب خان میگویند در این مسافرت امید و انتظار من بوجود شما هست که در انتظامات به من کمک کنید و اگر پای شما را قطع نکردند حیف است از بین میروید. داراب خان میگوید نهایت دو سال و یا سه سال دیگر زنده باشم ارزش ندارد که مردم باولاد من سر کوفت لنگی پای مرا بدهند حکم ایل بیگی را بنام عبدالله خان مرقوم فرمائید جوان و رشید است از خود من هم بهتر از عهده انتظامات و انجام خدمت بر می آید. احتشام الدوله هم استدعای داراب خان را اجابت کرده حکم ایل بیگی را عهده ضرغام الدوله صادر مینماید. همان سال فرهاد میرزای معتمدالدوله در طهران فوت مینماید و ناصرالدینشاه ضمن تلگراف تسلیت به اویس میرزای احتشام الدوله او را ملقب به معتمدالدوله خطاب میکند و بعد از آن اویس میرزا هم معتمدالدوله میشود.

مرحوم داراب خان در سال ۱۳۰۸ قمری برحمت ایزدی پیوسته در داخل حرم مطهر حضرت شاهچراغ مدفون میباشد. مرحوم میرزای مازون شاعر قشقائی ماده تاریخ او را که چندین بیت بوده با این مصرع "ایل داراب خان آسوده و مأمن" که بحروف ابجد<sup>۱</sup> ۱۳۰۸ ختم میکند. داراب خان اوایل مرحوم نوش آفرین بی بی دختر حاج فضلعلی بیگ کشکولی را بعقد ازدواج خود در آورده فرزندان بنام عبدالله خان ضرغام الدوله، اسمعیل خان سردار عشایر، امیرعطا خان صولت السلطنه و طلعت بی بی، شاه شرف بی بی، جیران بی بی داشت. بعداً با شاه نسا بی بی دختر مرادیگ بهلولی ازدواج از او نیز فرزندان بنام احمدخان سردار احتشام، علی خان سالار حشمت، نگار بی بی و رخسار بی بی بعرضه وجود میآید.

**محمد قلیخان ایلخانی** - فارسنامه ناصری در مورد پسر پنجم جانی خان یعنی محمدقلیخان چنین مینویسد: مادر دهر

۱ - برای هر یک از حروف الفبا عددی حساب میشود و آنرا ملاک محاسبه قرار میدادند بدین ترتیب: الف ۱، ب ۲، ج ۳، د ۴، ه ۵، و ۶، ز ۷، ح ۸، ط ۹، ی ۱۰، ک ۲۰، ل ۳۰، م ۴۰، ن ۵۰، س ۶۰، ع ۷۰، ف ۸۰، ص ۹۰، ق ۱۰۰، ر ۲۰۰، ش ۳۰۰، ت ۴۰۰، ث ۵۰۰، خ ۶۰۰، ذ ۷۰۰، ض ۸۰۰، ظ ۹۰۰، غ ۱۰۰۰

مانندش نزاید و ابناء زمان برای خدمتش نشاید در درستکاری رایت افراشت و در راست گوئی مانند نداشت تا در قید حیات بود نام دزدی را کسی در فارس نشنید و طریقه ناهنجاری از ایلات کسی ندید خطوط استادان خط را بهتر از خوش نویسان شناختی و محاسن شعر را بهتر از شعرا دانستی در هر حرفه و صنعت بصیرتی خاص داشتی در سال هزار و دو بیست و پنجاه بلقب ایل بیگی سرافراز گردید و از عهده لوازم آن با حسن وجوه بر آمد و در سال هزار و دو بیست و شصت و هشت بلقب و منصب ایلخانی مملکت فارس قرین مباحات گردید. همتی بلند و طبعی ارجمند داشت در سال هزار و دو بیست و هشتاد و چهار برحمت ایزدی پیوست فرزند او سلطانمحمدخان ایلخانی متولد سال ۱۲۶۱ قمری و در سال ۱۳۰۹ فوت نموده است مردی برازنده و رشید بوده بعلت استیلای قحط و غلاء و بر حسب مقتضیات زمان از ایلخانیگری مستعفی و بحکومت فیروزآباد تا آخر عمر قناعت میکند.

**عبداله خان ضرغام الدوله** - متولد ۱۲۸۸ قمری (در سال ۱۳۲۴ وفات نموده) همسر او سارا بی بی دختر منصورخان کشکولی دو دختر بنام رودابه بی بی همسر محمدناصرخان و گوهر بی بی دارد. مرحوم ضرغام الدوله در شکل و شمایل و تناسب اندام و حسن قیافه و زیبائی بی نظیر. در نطق و بیان و شیرین زبانی و فصاحت لهجه معروف و فوق العاده رشید و شجاع بوده است.

اسمعیل خان سردار عشایر (صولت الدوله) متولد ۱۲۹۵ هجری قمری (در سال ۱۳۵۲ قمری فوت نموده در امامزاده عبدالله شهر ری طهران مدفون است) با خدیجه بی بی دختر حاج عبدالله کشکولی ازدواج نموده فرزندان بنام محمد ناصرخان، ملک منصورخان، محمد حسینخان، خسروخان، فرخ بی بی، ملکی بی بی دارد (دو دختر دیگر بنامهای حوری بی بی و نوش بی بی داشت که جوانمرگ شدند). مرحوم سردار عشایر مردی شجاع و وطن پرست و در سواری و تیراندازی و ثبات اراده کم نظیر بوده است. مبارزات او در جنگ بین الملل اول علیه انگلیسها ضبط تواریخ است. اوایل زندگی حکومت بهبهان را بعهده داشته در دوره پنجم و هشتم قانونگزاری از طرف اهالی جهرم وکیل مجلس شورای ملی بود.

محمد ناصر خان فرزند مرحوم سردار عشایر متولد یازدهم صفر ۱۳۲۳ قمری در دوره ۸ وکیل مجلس شورای ملی از طرف قشقائی و در دوره اول مجلس سنا سناتور انتصابی. مردی است برازنده و شجاع، با وقار و مبادی آداب متین و مردمدار با رودابه بی بی دختر مرحوم ضرغام الدوله ازدواج نموده فرزندانش دکتر عبدالله خان، کامبیزخان، هما، ایران، ناهید و فریده بی بی است.

ملک منصورخان فرزند دیگر سردار عشایر مدتی ایلخانی قشقائی تحصیلات خود را در اکسفورد لندن و دانشگاه برلین بحد عالی رسانیده متولد پنجم صفر ۱۳۲۷ قمری است. با نوش آفرین دختر جهانگیرخان کشکولی ازدواج نموده فرزندی بنام مصطفی قلیخان دارد که در امریکا به تحصیل مشغول است. ملک منصور خان نیز مردی است رشید و در سواری و تیراندازی ممتاز و به تاریخ علاقمند و مطلع و دانشمند است.

محمد حسینخان فرزند مرحوم سردار عشایر متولد ۱۸ رمضان ۱۳۳۰ قمری تحصیلات خود را در اکسفورد لندن و دانشگاه برلین پایان رسانیده در دوره های ۱۴ و ۱۵ و ۱۷ از طرف مردم آباده وکیل مجلس شورای ملی بود. در سواری و تیراندازی ماهر با پروین خانم دختر مرحوم سرهنگ نقدی ازدواج نموده فرزندانش هومان و مرجان میباشد که مرجان با سعید فرزند آقای جعفر ابطحی وکیل دادگستری ازدواج نموده.

خسروخان فرزند مرحوم سردار عشایر متولد ۱۲۹۸ شمسی بسیار رشید و شجاع در سواری و تیراندازی ممتاز و در دوره های ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ از طرف مردم فیروز آباد وکیل مجلس بود.

فرخ بی بی دختر مرحوم سردار عشایر همسر مرحوم سهراب خان و ملکی بی بی همسر دکتر ناصر خان بیات پسر مرتضی قلیخان سهام السلطان بیات اراکی نماینده اکثر ادوار گذشته مجلس نخست وزیر و مدیر عامل اسبق شرکت نفت ایران است. ملکی بی بی ادیب و دانشمند و اکثراً مقالات سودمندی مینویسد که این مقالات در موارد فلسفی و اجتماعی بسیار مفید و مورد تأیید و تحسین دانشمندان مخصوصاً استاد محترم سید محمد علی جمال زاده قرار گرفته است. مقالات تحت عنوان "پرورش چشم و گوش" نوشته که در کتاب "بحثی در تصوف" تألیف دکتر قاسم غنی مندرج است. ملکی بی بی فرزندی بنام کاوه و گلنار دارد.

**امیر عطا خان صولت السلطنه امیر عشایر** - فرزند مرحوم داراب خان متولد ۱۳۰۴ قمری بسیار برازنده و خوش هیكل و خوش خلق ماهر در سواری و تیراندازی و مسافرتی هم به آلمان نموده بود. همسر او حاجیه ملک آفاق بی بی دختر امان الهه خان سرهنگ (خواهر اسدخان) فرزندی بنام لطفعلی خان و حاج عزت الهه خان دارد که در سرحد چهاردانگه و اسپاس زراعت دارند. عزت الهه خان دارای ذوق و حافظه شعری است. اشعار اکثر شعرا را حفظ است. لطفعلی خان با خاور دختر ارغوانخان ازدواج نموده فرزندی بنام محمد دارد و عزت الهه خان با ملکی خانم دختر حاج حبیب الهه خان قراچه ازدواج نموده فرزندی بنام افشین، نوشین، افشان، عطا دارد.

دختران مرحوم صولت السلطنه ویکتوریا عیال نصراله خان پسر سردار احتشام و قمر بی بی ابتدا عیال مرحوم دکتر عبدالعلی دهقان معاون وزارت دادگستری بود و بعد از او همسر دکتر کورش امیر جاهد استاد دانشگاه پهلوی و جراح عالیقدر بیمارستان نمازی شده است. از دکتر دهقان پسری بنام محمدعلی (مهران) و یک دختر بنام مهرانگیز دارد. دکتر امیر جاهد فرزند آقای محمدعلی امیر جاهد شاعر و دانشمند شهیر مدیر سالنامه پارس و سراینده سرودها و تصنیفات عالی میهنی است.

سارا دختر مرحوم امیر عشایر همسر امیر بهادرخان پسر سهراب خان است. فرزندی بنام فرهاد، مراد، سهراب، رخسان دارد. مرحوم صولت السلطنه در ۱۳۴۸ قمری فوت نموده است.

**احمد خان سردار احتشام (ضیغم الدوله)** - متولد ۱۲۶۵ قمری فرزند داراب خان اندام و قیافه ای بسیار برازنده داشت از سجایای ممتاز عشایری برخوردار بود ایشان از شاه نسا بی بی بهلولی فرزند مرادیگ و مردی متدین. مدت کوتاهی حکومت بهبهان و آواده را داشت چندی حکومت یزد و مدتی هم ایلخانی قشقائی بود. همسر او صاحب سلطان بی بی دختر احمدخان شش بلوکی فرزندی بنام امیر حسین خان و امیرقلی خان و نصراله خان داشت.

امیر حسین خان مردی شایسته و موقر و متین مدتی ایلخانی قشقائی و فرماندار لارستان بود. با دختر حاج محمد صادقخان ازدواج نموده فرزندی بنام امیر محمودخان، سلطان محمد خان (سیروس) و دکتر فریدون و احمد و بهرام و سیاوش و گوهر و ناهید و هایده دارد. امیر محمودخان قاضی عالیقدر دادگستری با دختر امیرقلی خان ازدواج نموده فرزندی بنام عبدالرضا و امیرحسین دارد. سلطانمحمدخان (سیروس) مردی است شایسته وکیل پایه یک و مبرز دادگتری همسر او از محترمین طهران و فرزندی بنام شاندیز، سحر، ستاره دارد. سیاوش عضو ذی رتبه دولت فرزندان او اتابک و ماکان. بهرام فرزندان او امیر و کیانا. فریدون دکتر و فرزند او لیلا. احمد فرزند او احتشام. گوهر بی بی همسر

حسینقلی خان رستم فرزندان بنام شاهرخ، مهدیقلی، غلامرضا، شهباز و فرشته و گلنار دارد. ناهید همسر امیر منصورخان پسر سالار حشمت فرزندان بنام سیامک، محمد و علی دارد. هایده همسر مهندس ایرج خان (شاپور) پسر سهرابخان فرزندان بنام ماندانا و بهمن (شروین) دارد.

امیرقلی خان پسر مرحوم سردار احتشام مردی مهربان و خوش قیافه و برازنده با دختر حاج محمد صادقخان نییره محمدعلیخان ایل خانی ازدواج نموده بود. فرزندان بنام امیر عباس و منوچهر دارد که امیر عباس دانشجو و منوچهر دبیر می باشد.

نصراله خان فرزند سردار احتشام نیز مردی مهربان و برازنده بود. همسر او ویکتور بی بی دختر مرحوم صولت السلطنه (امیر عشایر) فرزندان بنام دارا، نسیرین، پروانه، افسانه دارد که دارا دارای تحصیلات عالی میباشد. پروانه همسر جعفر امتیاز از معاریف و محترمین شیراز فرزندان بنام علی و امین دارد. نسیرین عیال کیوان رکنی و فرزندان بنام شهریار و مهیار دارد. ژاله همسر حسن کمالی فرزندانش کسری و اصلان، افسانه همسر نادری میباشد (سردار احتشام در سال ۱۳۵۲ قمری فوت نموده است).

**علیخان سالار حشمت** - فرزند داراب خان متولد ۱۳۰۶ قمری مردی بسیار دلیر و شجاع و خوش محضر در سواری و تیراندازی ممتاز. همسر او فاطمه سلطان بی بی دختر حاج محمد صادقخان پسر لطفعلی خان سرتیپ فرزندان او چنگیزخان و امیر منصورخان که چنگیزخان در قیر و کارزین بدست اشرار کشته شد. دختران مرحوم سالار بلقیس بی بی همسر محمد رضا آثار و روشن بی بی عیال محمدعلیخان کهندل پور پسر غلامحسین خان است. دارابخان از مادر سردار احتشام دو دختر بنام رخسار بی بی و نگار بی بی داشت که رخسار بی بی عیال مرتضی قلیخان صمصام بختیاری و مادر جهانشاه خان صمصام استاندار و سناتور بود و نگار بی بی همسر حسینقلی خان صمصام سلطان قشقایی.

## فصل چهاردهم

### طوایف و تیره های قشقائی

طوایف قشقائی عبارتند از: کشکولی، دره شوری، شش بلوکی، فارس میدان، عمله، نمدی، صفی خانی، قراچه، محمدزمانلو، اردکپان، قوتلو، زرگر، قزلو، قادلو، بوربور، جعفر بیگلر، کهلو، گله زن چهاربنیچه، کهواده، چهارده چریک، ایگدر، وندا، طیبی، رحیمی، مغانلو، گرائی حاتم بیگ، چگنی، اورباد، ددکه، گرائی سعیدیخانی، یلمه، بلو، چهاربنیچه زنگنه، جرکانی، قره غانی، لک، چطرز، مرگماری، علی بگلو، درمه ای، بیات مستعلی بیگ، هیوند، اصلانلو، عیناقلو، اجرلو، قره گچلو، اسلاملو، جامه بزرگی، خلیج، تربر، اخورمه ای، قوجه بیگلر، موصولو.

جمعیت قشقائی - از سابق تعداد خانوارهای قشقائی را سی هزار تخمین میزدند ولی با احتمال قوی بین چهل تا پنجاه هزار خانوار میباشد که اگر هر خانوار را بر حسب عرف ایل بطور متوسط شش نفر حساب کنیم جمعیت قشقائی تقریباً سیصد هزار نفر و بلکه متجاوز خواهد بود.

**کشکولی بزرگ** - اولاد حسن آقا تیره های آن عبارت است از یادکوری، علی عسکرلو، الاقوبینلو، اوخلو، دیزگانلو، بیگدلی لری، بیگدلی ترکی، محمد صالح، گشتاسب ترکی، صالحونی، گشتاسب لری، جرکانی، گجر، فرهادلو، لک چهارده چریک، احمد محمود، کهواده، سلوکلو، کروش، اورباد، گنجه ای، وندا، اولاد میرزا علی، دیلکانی، اودلی، غربت، عمله، آغا جاری. اولاد قاسم خان پسر حسن آقا: مهدی قلیخان، نجف قلی خان، خضریبگ، محمد حسن خان، کاظم بیگ، الیاس بیگ. مهدی قلی خان فرزند او حاج محمد کریم خان وکیل دوره دوم مجلس شورای ملی از طرف قشقائی فرزندان او هادی خان و محمدرضاخان و زین العابدین خان و امراله خان. فرزند هادی خان کریمخان و فرزند محمد رضاخان دکتر حسینخان، فرزند نجفقلی خان اکبر بیگ و فرزند اکبر بیگ ابراهیم خان است.

فرزند ارشد مهدیقلی خان ابوالحسن خان فرزندانش ابوالفتح خان، احمد خان (مردی متین و مدبر و مورد احترام افراد ایل و مشاور خوانین)، حاج فرج اله خان. فرزندان ابوالفتح خان نصراله خان و عطاخان و فرزندان احمدخان مسعودخان، فرامرزان، جعفرخان و فرزندان حاج فرج خان جهانپور و دارا. فرزندان نجفقلی خان، اکبر بیگ، عسکر بیگ، حسنقلی بیگ، داشی بیگ، از فرزندان قاسم خان خضریبگ فرزندانش محمدعلیخان، حیدرعلی خان، کلبعلی خان، فرزندان محمدعلی خان، الیاس خان وکیل دوره ۱۹ از طرف مردم فیروزآباد مردی برارنده و لایق و متین و متشخص و مورد احترام بود. امیر تیمورخان (مردی منیع الطبع و مهمان نواز و مهربان بود) شاپورخان، خسروخان، فرزندان الیاس مهندس شهباز خان (مهندس رشته نفت مردی شایسته و لایق در دانشگاه پهلوی و در طی مدارج استادی است)، سهراب خان رئیس انجمن شهرستان ممسنی، فرخ عضو سازمان برق، شاهرخ، امیر (سیامک لیسانس مدیریت)، سیاوش میباشد. فرزندان امیر تیمورخان کاظم، خدر، حیدر، محمد حسن، مهدیقلی، نجفقلی، فرزندان خسروخان عبارتند از محمد، امان اله (لیسانس)، منصور. فرزندان مرحوم حیدرعلی خان پسر خضریبگ فتح اله خان، نادر خان، فریدونخان (از افراد برجسته و لایق ایل مورد مشاوره در معضلات بود). فرزندان فتح اله خان حسین پاشا، ایرج، طهمورث، رونیز، هومان، هجیر. فرزندان فریدونخان دکتر منوچهر، رهام، ابراهیم، حیدرعلی (لیسانس). نادرخان دخترش بنام شهربانو که همسر مهندس شهباز خان کشکولی است و مهندس شهباز پسری بنام جمشید دارد.

یکی دیگر از فرزندان قاسم خان محمد حسن خان بود. فرزندان محمد حسن خان محمدخان، عباس خان، محمدقلی خان. فرزندان محمدخان جهانگیرخان (از افراد برجسته ایل مردی خوش محضر و مورد احترام بود). عبدالله خان فرزندش عباسقلی لیسانس اقتصاد. فرزندان جهانگیرخان محمد حسینخان (عضو انجمن شهرستان کازرون) و حسینخان میباشد. فرزند عباس خان پسر محمدحسن خان سرتیپ خان است. از فرزندان کاظم بیگ پسر قاسم خان یکی بنام اسکندرخان و دیگری بنام غلامحسین خان بود که فرزندان اسکندرخان اسفندیارخان و اردشیرخان بودند. فرزند اسفندیارخان هوشنگ خان فرزند حسنقلی بیگ پسر نجفقلی بیگ شهنوازخان، رهام، بیژن که بیژن بسیار باذوق و متین و در دبیرستان عشایری است.

یکی دیگر از فرزندان حسن آقا لطفعلی بیگ بود و یکی هم علی بیگ. فرزند علی بیگ حاج حسن آقا و فرزند حاج حسن آقا امیرخان بیگ و فرزندان او هاشم خان و کیامرث خان و حاجی علی بیگ میباشد. ئیلاق کشکولی بزرگ عبارت است از خرک، چارمکان، دشت ارژن، خان زنیان، و قشلاق آنها کازرون، شاپور، ماهور، مهلاطون، کمهر، کاکان.

**کشکولی کوچک** - اولاد محمدآقا، تیره های آن عبارتند از اخجلو، کرمانلو، پاگیر، فیلون، کهواده، اورباد، لر، عالیوند، زرگر، زیرک، سهمدینی، لک.

ریاست و کلانتری این طایفه با خانواده های زیر بوده است: یکی از فرزندان محمد آقا حاج عباسعلی خان میباشد که از شاهزاده سلطانمراد میرزا حسام السلطنه والی فارس بواسطه شیرکُشی لقب خانی گرفته است. فرزند ارشد حاج عباسعلی خان حاج موسی خان است. فرزند ارشد حاج موسی خان موسوم به حسینخان بوده از فرزندان او حاج حسینعلی خان از فرزندان حاج حسینعلی خان علی محمد خان فرزند او سیف اله خان و هوشنگ خان، موسی خان، حسینخان میباشد. از فرزندان حسینخان موسوم به عبدالحسین خان میباشد. از فرزندان حاج موسی خان حاج عباسعلی خان بود فرزند او فضل اله خان فرزند او حیدرخان و فرزند دیگر موسی خان حسنعلی خان فرزندش حبیب اله خان میباشد. از فرزندان حاج عباسعلی خان پسر محمد آقا حاج عبدالله میباشد. فرزندان او علمدارخان، حسنخان، غضنفر خان، حمزه خان (مردی خوش محضر ومبادی آداب و متشخص بود)، مظفرخان. فرزندان حسنخان ستارخان و امیربهادرخان و فرزندان حمزه خان مهندس عبدالله خان مهندس کشاورزی، طهمورس خان، دکتر بهرامخان و فرزند مظفرخان لطفعلی خان. فرزند دیگر حاج عباسعلی خان بزرگ منصوربیگ نام داشت فرزند او منصورخان و پسر منصورخان عبدالحسین خان است. یکی از فرزندان حاج عباسعلی خان بهزادبیگ فرزند بهزادبیگ کیامرث خان و فرزندان او رضاخان، بهزاد، اسفندیار. دیگر از فرزندان محمد آقا اسمی خان بیگ بود که فرزندان او محمد کریم بیگ و عبدالکریم بیگ بودند. ئیلاق کشکولی کوچک کاکان، کمهر، همایجان و قشلاق آنها هنگام، دهرم، اربعه سفلا، رودخانه باز و زاخرویه و جرمشت تا فدویه هم میروند.

قالیچه و قالی کشکولی کوچک در ظرافت معروف است. افراد ایل کشکولی عموماً شجاع و رشید و رؤسای آن مشیر و مشار ایل خانیها بوده اند. با توجه باینکه قبیله زند از لره های لک است که خود شاخه ای است از کردهای ایران و اجداد خوانین کشکولی هم از ایل کلهر و از حدود کرمانشاه و ولایات غربی ایران بفارس آمده اند به احتمال قوی با خاندان زند

ارتباط داشته باشند و شاید هم بهمین جهت باشد که برخی از آنها از جمله الیاس خان و فرزندانش نام خانوادگی زند کشکولی اختیار نموده اند).

**طایفه قراچه** - تیره های آن عبارتند از طوسی، قروش، چهاردانگه، آل احمدی، جلی، گرمسیری، کردلو، جان شی، رکه. طایفه ۴ بنیچه - که اسامی آن کرائی، بلیوند، زنگنه، اردشیری است که ریاست آنها با حاج فضلعلی بیگ بوده است. ریاست طایفه قراچه با اولاد حاج فضلعلی بیگ پسر محمد آقا کشکولی بوده است. اسامی فرزندان او حاج مسیح خان، حاج شیرخان، حاج سلیمانخان، حاج محمد صادقخان، اسداله خان، فتح اله خان، زالخان میباشد. فرزندان حاج مسیح خان محسن خان، احمدخان، ابوالقاسم خان، باقرخان، محمدتقی خان، علی نقی خان. اسامی فرزندان حاج شیرخان ذوالفقارخان، جهانگیرخان، حبیب اله خان.

فرزند حاج سلیمان خان خلیل خان بود که از او فرزندی بنام ایرج خان باقی است. فرزندان اسداله خان فرج اله خان و فتح اله خان است. طبقه سوم از نوه حاج فضلعلی بیگ محمد حسینخان حیدرقلی خان، فرزندان تقی خان است. غلامحسین خان فرزند ذوالفقارخان و فرزندش شاپور است. ئیلاق قراچه ها کمه، مورک، چهار راه، خینه، ماندگان، سیور، آب ملخ در پادنا و قشلاق آنها محال کازرون، شاپور، شکستان و دشت درآ، فتح آباد و خود آباد در کوهمره و قسمتی هم ئیلاق در بن رود و قره قاج هستند.

**دره شوری** - اسامی تیره های دره شوری عبارتند از: دوندلو، ابول کرلو، خیرات لو، قره قانلو، طله بازلو، آهنگر، جانبازلو، حاجی محمدلو، قرمزی، قابضلو، کزنلو، کربکش، قره جلو، ندرلو، بلوک حاجی، عرجلو، حاجی دولو، چارقلو، ایمانلو، کربلائی خداوردی لو، صادق لو، کریم لو، عبدسلیمانلو، عمله ایازکیخا، عمله آقا کیخا، نره ای که چهاربنیچه جزو آن است، عشیرلو، علی مردانلو، عربلو، جیرانلو، چهارده چریک، لک، احشام کربلائی مصطفی، احشام همتعلی کیخا، احشام حسینقلی کیخا، طاهر کیخائی.

رؤسا و کلانتران این طایفه از خاندانهای زیر بوده اند: جد اعلای کیخایان (رؤسای تیره را در اکثر طوایف قشقائی خصوصاً دره شوری کیخا میگویند و معتقدند که "کی" یعنی بزرگ و پادشاه و "خا" مخفف خواه است که از ترکیب این دو کلمه کیخا بوجود میآید و بمعنی شاه خواه و یا بزرگ خواه میباشد) تا جائی که اطلاع پیدا کرده ایم اله قلی فرزند قره بوده است که نواده او عبارتند از:

۱ - شهباز، ۲ - یحیی (شهباز دوم)، ۳ - جانباز فرزندان یحیی میباشد. در اینجا اولاد شهباز و جانباز دو شعبه میشوند که ابتدا بذکر اولاد شهباز میپردازیم: فرزند شهباز کیخا حاجی یحیی است فرزندان او صالح، نظر، حاجی علی پناه، باقر، طاهر، محمدصالح، اولاد حاج علی پناه کیخا حاج باباخان، محمد، عباس، علی بابا، آقا بابا، کاظم. اولاد حاج بابا خان گودرز، اسد، ایازکیخا، فرج کیخا، اولاد گودرز کیخا عطا خان، فتح اله خان، پاشاخان، حاج بابا خان، یارمحمد کیخا، مختارکیخا. اولاد فتح اله خان سرتیپ خان، غلامحسین خان. فرزندان سرتیپ خان امیرعطا، سیروس. فرزندان پاشا خان فرج اله، ایرج خان. فرزندان فرج خان گشتاسب، محمدکریم. فرزندان یار محمد کیخا، عبدالله، حمزه. فرزند مختار کیخا و ستار میباشد.

اولاد ایاز کیخا حسین خان (مردی شجاع و رشید و مبادی آداب بود)، شهبازخان زیادخان سترگ (وکیل دوره بیستم مجلس شورای ملی از طرف مردم فیروزآباد مردی با تدبیر مورد احترام و علاقمند به باغداری و تربیت اسبهای خوب)،

زکی خان فرهنگ (مردی است مطلع و دانشمند). فرزندان حسین خان محمدحسن خان، جهانگیرخان، ابراهیم خان، ایازخان، اله قلی خان. فرزندان جهانگیر خان منوچهر (دکتر اقتصاد)، هوشنگ، بهرام، بهمن. فرزندان ابراهیم خان محمد حسینیخان و فرود. فرزندان زکیخان حیدرقلی خان، محمدقلیخان (لیسانس و در آمریکا میباشد)، بیژن (در شکاربانی است)، فریدون (در سازمان برنامه)، هومان (قاضی دادگستری)، سهراب، گودرز، دکتر داریوش، نادر و حسینیقلی که هر دو لیسانس میباشند. فرزند زیادخان سترگ امیر امان اله خان وکیل دوره بیست و چهارم مجلس شورای ملی از سمیرم.

اولاد آقا بابا کیخا ولیخان، نصراله خان، هادی خان، هدایت خان. اولاد ولیخان فرج. فرزندان نصراله خان نصرت خان، جعفرقلیخان. فرزندان نصرت اله خان خسرو، چنگیز، پرویز، حیدر. فرزندان جعفرقلیخان اسفندیار، سهراب. از هادی خان فرزندی بنام جهانگیر و از هدایت پسری بنام محمدجان میباشد.

اولاد کاظم کیخا علی پناه، الیاس، احمد. فرزندان الیاس کیخا مرتضی، محمود، هوشنگ. فرزندان مرتضی تیمور، فریدون، علی رضا، محمد رضا. از احمد کیخا فرزندی بنام محمد علی بوجود آمده. فرزندان نظر کیخا همت کیخا، خلیل کیخا، اسمعیل کیخا، ابراهیم کیخا. فرزندان اسمعیل کیخا بهرام، بهمن، فرامرز. فرزندان فرامرز کیخا همتعلی، بهمن، حسین خان.

اولاد بهرام کیخا اسفندیار، زالی، ذوالفقار، سپهدار، علمدار. اولاد اسفندیار کیخا حسینیقلی. فرزند زالی کیخا کاکاجان. اولاد ذوالفقار کیخا جهانگیر، جلال، شهباز، ابوالفتح. از فامیل بهرام کیخا فقط همت کیخا به کلانتری منصوب شده است. فامیل جانباز کیخا پسر بزرگ جانباز کیخا حیدر معروف به پلنگ باشی است که در خدمت نادرشاه افشار خدمت میکرده است. اسامی سایر فرزندان جانباز کیخا عبارتند از عوض آقا، محمدجان آقا، مهدی خان، لطفعلی خان. اولاد عوض آقا نجف، جعفر. اولاد نجف کیخا حیدر آقا، اسفندیار آقا. اولاد جعفر کیخا رضاقلی، حسینیقلی. فرزندان رضاقلی کیخا رحیم، ولی. فرزندان ولی کیخا محمدکیخا، قاسم خان.

اولاد لطفعلی آقا محمد جان آقا. اولاد محمدجان آقا آزادخان، جهانگیرخان<sup>۱</sup>، جهان بخش. فرزند آزادخان بابا خان. فرزند بابا خان امیرحسین. اولاد حیدر آقا جهانگیر. فرزندان جهانگیر نادر، ناصر. اولاد اسفندیار آقا نجف قلی جوان میر،

۱ - مرحمت پناه جهانگیرخان دره شوری از مجتهدین و علمای بزرگ و فقهای عالیقدر جامع معقول و منقول و علامه دوران خویش بوده. ستاره سعادت این مرد ایلیاتی از اینجا طالع میشود که می گویند در عنفوان جوانی بعشق کسب هنر موسیقی و یاد گرفتن سه تار از محل نیلاقی به اصفهان می رود. قبل از اینکه بفرا گرفتن فن نواختن سه تار پردازد یک روز در ده استاد با او بمنظور تعیین وقت قرار می گذاشته در این حین چشمش به جمعیت انبوهی میافتد که از مدرسه چهارباغ خارج میشده اند و شخصی هم از ارباب عمائم پیشاپیش این جمعیت بود. مرحوم جهانگیرخان از استاد سؤال می کند این جمع برای چیست و این شخص معمم کیست. استاد جواب میدهد اینها از نماز جماعت می آیند و آن آقا هم مجتهد و پیش نماز است. جهانگیرخان تحت تأثیر آنهمه ابهت و جلال قرار گرفته تصمیم میگیرد از مشق سه تار منصرف و بحلقه طلاب در آید. از همانساعت ترک دیار میگوید و وارد مدرسه می شود. وارد شدن همان و درخشیدن ستاره بخت و اقبال هم همان. در اندک مدتی گوی سبقت را از همگنان میریاید مرجع فضلا و معتمد علما میگردد. عجب اینکه در عین حال از لباس بزرگان ایلات از سرتا پا بیرون برفته مانند آنها کلاه و زلف داشته فقط همگام نماز جماعت شال خود را بصورت عمامه بر سر میگذاشته و مشغول نماز میشده است.

عرب کیخا، علی شیر، غلامحسین، فتح اله، عزت اله، جانباز. فرزند دوم جانباز علی محمد آقا فرزندش محمد حسن آقا فرزندانش شکر آقا، فرج کیخا، اسد کیخا. اولاد شکر آقا اکبر کیخا. فرزند اکبر کیخا منصور میباشد.

تُیلاق ایل دره شوری حدود شمال سمیرم، کروییه، مهر گرد، دره شور و سمیرم ونک تا خیر آباد و گندمان و با بختیارها هم مرز هستند. قشلاق آنها ماهور، مهلاطون (میلانی) حدود کازرون و شاپور و نزدیک رودخانه زهره بهبهان. از کدخدایان معروف دره شوری علمدار آقا که شکسته بند قابلی بود و هر شکستگی بهر سختی بود معالجه میکرد. از نظر اهمیت تیره نره ای هم که کدخدای آن علمدار آقا بود مورد احترام ایلات و طوایف نیز می بود. فرزندانش همت آقا، الیاس آقا، فتحعلی آقا، حمید آقا نیز از معاریف ایل دره شوری هستند. ایل دره شوری از لحاظ تعداد خانوار و سپاه خیزی و سلحشوری معروفیت بسزائی دارند.

**شش بلوکی** - کلانتران این ایل از اولاد حیدر فرزند او رستم خان پسرش حیدر پسرش هاشم پسرش نجف بیگ پسرش علیخان بیگ فرزندانش احمدخان و محمدخان. فرزندان احمد خان عبارت بودند از حسینقلی خان، علیخان، امیرخان، صفدرخان، حیدرخان. صاحب سلطان بی بی همسر مرحوم سردار احتشام و زیور بی بی همسر مرحوم ضرغام الدوله و کوکب بی بی عیال نصراله خان دره شوری. فرزندانش حسینقلی خان امیر تیمور خان و مسعود خان و محمود خان. فرزندانش امیر تیمورخان احمد و بهمن و بهرام و فرزند مسعود مهرداد و فرزند محمود علی و آرش و پسران صفدرخان حسینخان، ایرج خان، شاپورخان، شهبازخان (قوچی) است. فرزندانش حسینخان فریدون (دانشجو در آمریکا)، جهانگیر، شاهرخ، محمد. فرزند امیرخان پسر احمدخان منوچهر است. محمدخان برادر احمدخان یک دختر دارد بنام حاجیه زینت که همسر عبدالحمید خان عبدالهی ایبوردی است.

دیگر از اولاد حیدر پسر رستم خان ولیخان بیگ، حاجی جعفر بیگ، سرتیپ بیگ، عبدال بیگ، شیراز بیگ که از این فامیل فقط شیرخان بیگ و باقر بیگ فرزند ولیخان بیگ گاهی کلانتر شش بلوکی میشده اند. از شیرخان فرزند بنام هادی خان و از هادی خان فرزند بنام بهادرخان که فرزند او باقر میباشد وجود داشت.

کلانتران شش بلوکی افرادی شایسته و رشید و مهمان نواز میباشند. در مورد حیدر پسر رستم خان جد کلانتران شش بلوکی اینطور که معروف است که میگویند آتش اجاق (اجاق گود کوچکی است که ایلات برای آتش در زمین حفر میکنند و بجای منقل از آن استفاده مینمایند) حیدر پسر رستم خان هیچوقت خاموش نمیشده و دارای کشف و کرامات بوده حتی بعضی از افراد شش بلوکی معتقدند موقعی که ایل از سرحد بگرمسیر مراجعت مینمود هنوز آتش زمستانی اجاق حیدر روشن بوده و بهمین جهت از اجاق او همت میطلبیده اند و گاهی هم به اجاق حیدر رستم خان سوگند یاد میکرده اند و در مواقع برخورد به مشکلات به اجاق او و یا اولاد او ملتجی میشده اند.

تیره های شش بلوکی عبارتند از: دوقرلو مشتمل بر تیره های آقاجری، ابادچی، عراقی، مرشد لو، جهانگیر لو، داودلو، محمدعلی داودلو، صفرلو، داش دمرلو (دشت امیرلو)، خواجه یونس لو. کدخدای آنها کربلائی حاجی خان امیر فرج.

قشلاق آنها بوشکان، دیزگاه، دشت پلنگ اربعه، دشتی و تُیلاق آنها بالقلو، ساریاتان.

شورباخورلو مشتمل بر تیره های چوقورلو، کرائی، میراحمدلو، قره بداغ لو، قلیچ لو، گدالو. کدخدای آنان عباسخان، حاج رحمن، صیدی خان و جمال خان. قشلاق آنها دشت پلنگ، دزگاه، دولت آباد و تُیلاق آنها کیخاقری و داش قلعه سی (قلعه سنگی).

کوهی، مشتمل بر بایرام لو، عبدیل لو، سیدالو، برزگرو، اسفندیارلو. کدخدایان آنها مشهدی بهروز و حاج قره. تُیلاق آنها کوشک زر، سرحد چهاردانگه و قشلاق آنها خرماهک و جنوب فراشبند.

کله لو مشتمل بر پیرمراد لو، دوست محمد لو (ایمان اقالو، خداوردی لو) موسی لو، تراکمه، عشیرلو، اقاج اوزنلو، دریا لو، اوزباش لو، میر کلو. کدخدایان آنان باقرخان و پسرش حسینخان. ئیلاق آنها آب باریک و کوشک زر، سرحد چهاردانگه و قشلاق آنها هنگام و دهرم.

علمدار لو مشتمل بر تیره های پارانلو، بیگدلی، جانی خانی، حسن حسینی، محمدخانلو، قشلاق آنها فراشبند و ئیلاق آنها اران و سیاهون. کدخدای علمدار لو عباسعلی کدخدا پسر کربلائی آقا محمد و علی قربان و پنجعلی. علی قیالو مشتمل بر تیره های شاملو و کچل. کدخدای آنها زکی خان فرزند حاجی جعفر. قشلاق آنها دشتی و ئیلاق آنها کوه سفید جنوب اقلید.

قره ایرلو - کدخدای آن حاجی خان. قشلاق آنها فراشبند و ئیلاق سرحد چهاردانگه. عرب چاپانلو کدخدای آنها هادی خان. قشلاق فراشبند و ئیلاق جنوب اقلید.

هیبت لو - امیر خانلو، کدخدای آنها حاجی بابا فرزند حاجی محمد. قشلاق آنها فراشبند ئیلاق هونجان. جعفرلو، کدخدای آنها علی کدخدا. قشلاق فراشبند ئیلاق شمال شهرمیان و کوشک زر. بهلولی، کدخدای آنها عزیز فرزند عباس. قشلاق آنها برازجان ئیلاق آنها نمدان سرحد چهاردانگه.

فجرلو، کدخدای آنها کربلائی بهروز. قشلاق آنها فراشبند. ئیلاق اران و سیاهون. محمد هادی لو، قشلاق آنها بوشکان، ئیلاق نمدان سرحد چهاردانگه. بچگانی، کدخدای آنها منصور. قشلاق بوشکان، ئیلاق نمدان. آهنگر، کدخدای آن مشهدی قربانعلی و پسرش امان اله. قشلاق آنها بوشکان، ئیلاق جنوب ایزدخواست. چورمایلو، کدخدای آن غلامحسین فرزند مشهدی شیرزاد. قشلاق جنوب فراشبند، ئیلاق سرحد چهاردانگه.

قورد که اصلا ایبوردی است معروف به قورد رحیم شمشیری. کدخدای آنها حاج امیر فرزند کربلائی خداکرم. قشلاق آنها جنوب فراشبند، ئیلاق سرحد چهاردانگه. اصلانلو (از ایل خمسه آمده اند). کدخدای آنها کربلائی حسین فرزند حاجی علی. قشلاق آنها جنوب فراشبند، ئیلاق بازوچه سرحد چهاردانگه، ریخانلو، اسلاملو و بچگان و سهرانی. عمله امیر تیمور، قشلاق آنها بوشکان، بلوک دشتی و ئیلاق سرحد چهاردانگه پرکوه و شهرمیان. ایل شش بلوکی از لحاظ دامداری و موازین اقتصادی و قالی بافی و زراعت مشهور به هند قشقائی است و از حیث شجاعت و سواری و تیراندازی و جنگجوئی و مهمان نوازی نیز معروف هستند.

**فارسیمدان** - جد اعلائی کیخایان (کلانتران) اماموردی آقا از تیره ماچانلو. اماموردی آقا سه پسر داشت خان گلدی خان، عاشورخان، قاسم معروف به زبر آقا. عاشورخان دو پسر داشت، بدریگ و حسین بیگ. خان گلدی ۴ پسر داشت، زمانخان، زینل خان، تقی خان، علی مرادیگ. پسر بدر بیگ زکی خان فرزندانش جعفر قلی بیگ، عبدالله بیگ، فتح اله بیگ. عبدالله بیگ ۶ پسر داشت زکیخان، مسیح خان، نصراله خان، محمد کریم خان، حمزه خان، غلامحسین خان. اولاد زکی خان منصورخان، فرج خان، غلامرضاخان، حسینخان. فرزندان مسیح خان، امان اله خان، محمد علیخان، لطفعلی خان، ضریرخان، اسفندیارخان. امان اله خان چهار پسر دارد محمودخان، رضاقلیخان، تیمورخان، ایرج خان. ضریر خان سه پسر دارد حسینقلی خان، مسعودخان، جهانشاه خان. محمد علی خان پسری بنام محمد کریم خان دارد. پسران لطفعلی خان ملک نصری، ملک محمد. پسران اسفندیار خان بهرام و رهام. اولاد زکیخان منصورخان پسری بنام رضا خان و فرج خان فرزند بنام الیاس خان دارد. غلامرضاخان دو پسر دارد امیر هوشنگ، هومان. حسینخان پسری

بنام ملک فاروق دارد که لیسانس اقتصاد است. اولاد فتح اله بیگ ذوالفقار خان و یداله خان. فرزندان ذوالفقار خان فتح اله خان، احمدخان، اسکندر خان، فتح اله خان پسرانی بنام سیروس و داریوش دارد.

اولاد خانگلدی خان زمانخان، زینل خان، تقی خان، علی مرادیگ. فرزندان زمانخان بابا خان، آقا علی بیگ، بهروز بیگ، تقی خان. پسران بابا خان عبدالرحیم خان، فرهادخان. فرزندان زینل خان محمد طاهر خان، آقا بیگ یاور، کربلائی خان بابا. فرزندان محمد طاهر خان فرامرز بیگ، عبدالله بیگ، نوراله بیگ.

تیره های فارسیمیدان عبارتند از توابع مشتمل بر ۸ فامیل ایوادلو، یاخموور لو، ولدخان لو، سلطان لو، عراقی، قزل بگلو، حیدر لو. اولاد کدخدای آنها رضاقلی بیگ و اسداله بیگ.

قره میشلو مشتمل بر شنبه لو، دنگز لو، کاید لو، جلیلو و اولاد. تیره دوغانلو-ماچانلو مشتمل بر قره جلو، شتر بگلو، آقا خانلو. کلبی لو مشتمل بر بلوچ و ظهرا بلو، شاملو، کرانلو، مرول، آقاجری، ای باتنلو، مردانی، گورجائی. شیبانلو مشتمل بر گوجلی، عاشق، محمودلو، چاقورلو. قاسملو، یاندرانلو تیره های عمله کلانتران که اولاد مسیح خان و زکیخان باشند. فعلا حسین خان زکی پور کلانتر فارسیمیدان است و ضریرخان برحمت ایزدی پیوسته است. ایل فارسیمیدان با احتمال قریب به یقین از ایلاتی است که جزو جمع قباخ قلیخان ایلخان اینانلو بوده و بعداً جزو جمع قشقائی میشود. قباله ای نزد نبیره های حاج قهرمانخان موجود است که گواه صادق این مطلب است. در هر حال از طوایف مهم و معتبر قشقائی و در جنگجوئی و دلاوری مشهور و کلانتران ایل در مهمان نوازی و سجایای ایلی معروف میباشند. قشلاق آنها حدود جره و فامور، تنگ رو و دهرود، بلوک دشتی و دائین علیا و سفلا و حسین آباد و سر مشهد. ئیلاق آنها پادنا یعنی خینه، ماندگان، آب ملخ، سیور، خر، سرحد شش ناحیه است.

**ایل عمله** - بیات خداوردی بیگ، قوچه بگلو، کلاه سیاه، کرانی، دمرچماقلو، سکز، شبانکاره، مهترخانه، ساروئی، اق بهی، قره بهی، بهلولی و سهرابخانی، بهلولی علی قلیخان، میچک، جامه بزرگی، بهمن بگلو، مختار خانلو، احشام حاج ایاز خان، مال احمدی، امیرسالاری، قزل لوی عمله، زرگر کروش، شولی درمه ای، توللی، نفر بهادرخانی، چادی، جعفر بگلو، اسلاملو، سهم الدینی، گامیلی، لک، عمله سهراب خان، طیبی، جرکانی.

**طایفه بیات** - سه قسمت هستند، بیات عمله و بیات اق اولی و بیات مستعلی. بیات اق اولی در شیراز و محله قوام سکونت دارند. بیات عمله معروف به بیات خداوردی بیگ شده. این طایفه از قدیم و زمان جانی خان جزو عمله بوده اند. کلانتر آنها بیرامعلی بیگ فرزندان بنام حسینعلی بیگ و قاسمعلی بیگ داشته فرزندان حسینعلی بیگ حسن خان و طمراس میباشد. کلانتری طایفه با غلامرضاخان شاه پرست پسر خداوردی بیگ و فرزندی بنام حاتم دارد. زمستان در افزر و تابستان در قنات دهداری قشلاق و ئیلاق مینمایند.

بیات مستعلی ئیلاق آنها قسمت شش ناحیه هونگان و کهرویه و قشلاق آنها صیمکان و اکثراً در بیضا و باجگاه بودند.

**طایفه قوجه بیگلو** اشخاص معروف آن قوجه بیگ و خوباریبیگ. ئیلاق آنها رودخانه سفید و سده چهاردانگه و قشلاق دهرود و فاریاب و خانیک و نوجین.

**طایفه کلاه سیاه** اصلا ممسنی و دشمن زیاری هستند. اشخاص معروف آن شاه بنده بیگ و خدا بنده بیگ و سبحان وردی بیگ بوده اند که معروفیت ایلی دارند. قشلاق آنها پشت بند خنج و ئیلاق آنها گل آقاجی، حنا میباشد. کرانی به کرونه هم معروف هستند. یک قسمت در تخته سنگ بیضا و قسمت دیگر در بن رود پشت کوه کازرون و فعلا در چنار شاهپجان

می باشند. در تخته سنگ بیضا حاج ابراهیم خان بزرگ خاندان بود و در طایفه هم حاصل خان و رضاخان. قشلاق آنها شهرستان حمامی و پشت بند خنج و ئیلاق آنها گل آقاجی حنا میباشد.

طیسی، کلانتر آن محمد حسن خان پسر گنجعلی بیگ و ابوالفتح خان. ئیلاق آنها کمانه و چال قفای سمیرم و نخودان و قشلاق آنها قیر و کارزین، جرمشت و کورده خنج. دمر چاقلو (فولادی یا پولادی). قره محمد بیگ پسر مشهدی خانعلی از روسای این طایفه بوده است. فرزند قره محمد بیگ حسینعلی خان فرزندانش خانعلی خان، ابراهیم خان، عبدالله خان و سیاوش و هومان. ابراهیم خان رئیس شکاربانی فیروزآباد مردی است شایسته و اجتماعی و مورد احترام. عبدالله خان افسر ارتش و مهندس سیاوش رئیس دفتر فنی استانداری فارس تحصیلات خود را در آلمان تا پایه مهندسی انجام داده بسیار جدی و فعال است. با دختر تیمسار سرتیپ امین اله کوثر اردکانی ازدواج نموده فرزندانی بنام رکسانا و رهام دارد. در فیروزآباد و حدود افزر و سرافزر فعالیت زراعتی و باغ دارند. قسمتی از دمر چماقلوها جزو عمله مرحوم صولت السلطنه میباشد. کدخدای آنها محمد علی بیگ (ممی بیگ) فرزندانش حیدر، محمد حسن، ابوالحسن است. رضایبگ دمرچماقلو در تربیت اسب معروف بود.

**طایفه سگز**، این طایفه نیز از عمله مرحوم صولت السلطنه است. کدخدای آن بنام جواد بود. طایفه شبانکاره (مال احمدی) معروف به خاندان نجفی ها که شبانکاره جزو جمع دار گوسفند و احشام اربابی خوانین قشقائی بوده اند. رئیس این طایفه جعفرقلی بیگ (مختاباد) فرزندان او محمد حسن خان، عبدالحسن خان، حسن خان، حسینخان، جوادخان میباشد. قشلاق آنها بابا نجم و پنجشیر و ئیلاق آنها چال قفا سرحد شش ناحیه است.

**طایفه میراخورها** معروف به خورشیدی می باشند. جد آنها تاتا غلامعلی اصلالر بوده است فرزندان او ملک بیگ، خورشید بیگ، جمشید بیگ، حیدر بیگ که خورشید بیگ دختر میراخور بیگ بهی را بعقد ازدواج در آورده فرزندانی بنام عباسقلی بیگ و کاکا خان داشت. فرزند عباسقلی بیگ محمد قلی خان است. دختر خورشید بیگ عیال ابراهیم خان بهمن بیگی و فرزند بیگ بنام غلامرضاخان دارد. مرحوم کاکا خان خورشیدی اهل بزم و خوش مشرب و آواز محلی ترکی را بسیار خوب میخواند. هنگام مرگ او بر حسب وصیتش رندان بر سر تربت او با می و مطرب رفته بگفته حافظ شیرازی رفتار کردند. فرزندان جمشید بیگ فضل اله بیگ و عسکر بیگ بود. فرزندان فضل اله بیگ زیاد بیگ و محمود و حسین و فرزندان عسکر بیگ خداداد و رضا جمشیدی میباشد.

**مهتر خانه**، این طایفه وظیفه نگهداری رمه های اسب و مادیان اربابی خوانین را بعهده داشتند. اشخاص معروف آن عبارتند از کهیار، علی یار، یوسف بیگ، یاری، محمد علی، اسماعیل، علی گدا که پسر علی یار آقا بابا جاوید و پسر علی گدا قریب پسر او امراله میباشد. بدنیت که خوانندگان عزیز نام اسب های معروف ایل قشقائی را هم بدانند و عبارتند از:

اسب قزل قوچ علی قلیخان ایل بیگی، کهر توکل و قزل وزنه زیادخان دره شوری، قزل شراک و کهر هیجانی سردار عشایر، کهر تاج محمد ناصرخان، کهر باجلان خسرو خان، کهر شهپر ملک منصورخان، قزل قران قبادخان، قزل نسمان و خرسان امامقلی خان، قزل شاه مار سلطانمحمد خان، قزل نیروز کی خان دره شوری، قزل اشقر سالار حشمت، قزل حلیوان و کهیلان مرتضی قلیخان جانی پور. ضمناً مریبان اسب که آنها را رایض میگفتند عبارت بودند از ولی بیگ چابک

سوار و حمزه خان و عوض پسر محمد قاسم فارسیمدان و رضاخان بیگ دمر چماقلو و غلامحسن خان قهرمانی (سوارکار درجه یک فارس) و کاکا کیا و کاکا شیردست که معروفیت ایلی داشتند.

**طایفه ساروئی** اصلاً از طایفه صفی خانی است. از اشخاص معروف آن عباسعلی بیگ که در دستگاه مرحوم ضرغام الدوله بوده است، سید گنجعلی و سید فرهاد از این طایفه در ساروئی خفرک نزد پسران حاج نصراله خان استخری یعنی عبدالحسین خان و غلامحسین خان میباشند.

**آق بهی و قره بهی**، اینها از طوایفی هستند که جزو جمع قبایخ قلیخان بوده اند. اشخاصی با اسم و رسم از جمله طالب بیگ، اطار بیگ، جلودار بیگ و جعفر قلی بیگ از طایفه آق بهی عملاً همیشه در دستگاه خوانین قشقائی مقرب بوده اند. میراخوریگ و عبدالحسین بیگ و محمد بیگ از طایفه قره بهی معروفیت ایلی دارند. زمستان در آزادگاه هنگام و تابستان در بلوک خواجه ای مهکویه و در اسفیان منطقه دزد کرد توقف دارند (اهمیت طایفه قره بهی بواسطه عبدالحسین بیگ و فرزندان او از آق بهی بیشتر است).

**بهلولی**، دو قسمت هستند که یک قسمت وابسته بمرحوم مرتضی قلیخان و بعد از او علی قلیخان که اشخاص معروفی مانند حاج فتحعلی، فرج اله بیگ و اسداله بیگ و فرهادبیگ و شکراله بیگ داشته است و دیگر از طایفه بهلولی که به مصطفی قلیخان لشکر آرا بستگی داشته و بخدمت مرحوم داراب خان در آمده اند. سه فامیل هستند فامیل های آقامندی، مرادیگ، قره بیگ. کلانتر طایفه بهلولی بعهد مسیح بهلولی (افسر سابق) فرزند آقاجان فرزند حاتم بیگ فرزند مرادیگ است. حاتم بیگ پسری هم بنام مظفر داشت.

دختر مراد بیگ بهلولی شاه نسا بی بی همسر مرحوم داراب خان ایل بیگی و مادر مرحوم سردار احتشام (ضیغم الدوله) و علیخان سالار حشمت بود. قشلاق بهلولیها دهرود اربعه و ئیلاق آنها گل دره است.

**میچک** از تیره های عملاً است. رئیس این طایفه بهمن پسر او عباسقلی که فرزندان عباسقلی عبارت بودند از کاکاخان و بهمن و محمدقلی و نجفقلی. محمدقلیخان و نجفقلی خان کارمند ذی رتبه دارائی بودند. محمدقلی فرزند بنام غضنفر خان دارد که سرهنگ شهربانی و از افسران شایسته و لایق است.

**بهمن بیگلو و مختار خانلو** - ابوطالب آقای شش بلوکی فرزند محمد علی آقا از تیره علی قیالو بخدمت مصطفی قلیخان سردار در آمده اولاد او عبارتند از گرگین بیگ، گرجی بیگ، مشهدی کیامرث که گرگین بیگ در زمان داراب خان ایل بیگی دارای منصب و عنوان و مقرب گردید. فرزندان او بهمن بیگ، بهرام بیگ، فرودیگ، میلادیگ، مختارخان و بابا پیر خان بوده است.

بهمن بیگ سرخاندان بهمن بیگلوها از طرف ایلخانی مأمور وصول مالیات دیوانی در ایل دره شوری بوده و در سایر امور داراب خان نیز دخالت داشته است. فرزندان بهمن بیگ اسفندیاریگ، اسکندر خان، حیدرخان، محمد حسن خان، ابراهیم خان، محمودخان. فرزندان اسفندیار بیگ فریدون و فرخ که هر دو جوانمرگ شده اند. فرزندان اسکندر خان ابوالحسن، عسکر، غضنفر، جعفر، علیخان. فرزندان حیدر خان منصورخان، ابوالفتح خان، بهمن خان، مظفر خان. فرزندان محمد حسن خان محمدقلی خان و احمد علی خان. فرزندان ابراهیم خان امیرخان و غلامرضا خان.

فرزندان محمودخان محمد خان و نادرخان که محمدخان بهمن بیگی لیسانسیه حقوق مدنی در بانک ملی ایران و بعداً در اصل چهار و از اصل چهار به وزارت آموزش و پرورش منتقل فعلاً مدیر کل آموزش عشایری ایران مردی ادیب و

دانشمند و پیشرفت فرهنگ عشایر مرهون مجاهدت و علاقمندی و تلاش ایشان است. فرزندان بنام علی و اله یار دارد. محمد خان کتابی بنام عرف و عادت در عشایر جنوب تألیف نموده که از هر حیث مفید می باشد.

فرزندان مختارخان فرزند گرگین بیگ الیاس خان، حبیب خان، غلامحسین خان. فرزندان الیاس خان منوچهر و امیرحسین تحصیلات خود را در خارج از ایران طی نموده اند. فرزندان حبیب اله خان فرود و فرهاد و اله قلی، مصطفی قلی، غلامعلی میباشند. تفضل نامتناهی پروردگار شامل حال فرود و فرهاد شده در عین روشندلی تحصیلات عالی را طی نموده اند و از هنر موسیقی بحد بسیار عالی بهره مند و عالمی سوای این عوالم صوری دارند. خود و پدر و مادرشان از وضع خارق العاده موجود یقیناً آیزد متعال را شکر گذارند. پسر دیگر مختارخان غلامحسین خان فرزندان بنام علی، گرگین، بیژن، میلاد، اله یار، دارد.

یکی دیگر از فرزندان ابوطالب آقا گرجی بیگ بوده است که فرزندان او عبارتند از حاجی ایازخان فرزندان حاجی ایاز خان عبدالحسین خان و شکراله خان (شکرخان) فرزندان دیگر گرجی بیگ موسوم بدمان و بلوط و اسحق میباشند. یکی دیگر از فرزندان ابوطالب آقا مشهدی کیامرث بود که مدتی در خدمت مرحوم سهرابخان بود و بعد بخدمت بهادرخان در آمد. فرزندان او گودرز بیگ، ملک حسین بیگ، طالب بیگ، عباسعلی بیگ. از فرزندان طالب بیگ یکی کیامرث کیانی و دیگری منوچهر کیانی که در کادر آموزش هستند.

بهمن بیگلوها و مختار خانلوا همیشه در کادر اداری و دستگاه خوانین تقرب بسزائی داشته اکثرأ با سواد و حتی وظیفه منشی گری را هم بعضی از آنها مانند الیاس خان و حبیب خان انجام میدادند. حاجی ایازخان صندوقدار و معتمد و محمد حسن خان فراشبازی، محمودخان جزو جمع دار احشام و اغنام و ابراهیم خان ناظر و حیدرخان عهده دار کارهای تشریفاتی بودند. مختارخان وظیفه وصول و ایصال مالیات دیوانی از ایل شش بلوکی را عهده دار و تحصیلدار این ایل بوده است.

**قرلو و قادلو و بور بور** - جانباز پسر او علی باز بیگ پسر او شهباز فرزندان او خانجانخان و امیرخان و شهنوازخان از طایفه کله لو شش بلوکی بوده اند بخدمت خوانین در آمده اند که جانباز هم پسر شهباز بوده است. خوانین قشقائی برای اینکه آنها را در خدمت خود تقویت نموده باشند کلانتری طوایف قرلو و قادلو و بور بور را که از طوایف ایکدر بوده اند بعهده علی بازبیگ بر گذار مینمایند. فرزند خانجانخان پسر شهبازخان حسینخان و فرزندان امیر خان شهباز خان و احمد و جهانگیر میباشند که شهبازخان مدتی سمت منشی گری خوانین را بعهده داشت. فعلا از طرف مردم فیروزآباد وکیل دوره بیست و چهارم در مجلس شورای ملی و دارای خطی خوب و با سواد است. جهانگیر خان معاون اداره کل آموزش عشایری لیسانس و ناطقی مبرز و مردی فعال و باسواد است. فرزند شهنواز پسر شهبازخان امیرقلی خان است. **طایفه شولی و درمه ای** - کلانتر این طایفه حاجی خان و پسر او موسی خان و محمد و مرتضی شولی و همتعلی است. از افراد معروف این طایفه الیاس دبیر بابکان پسر طهماسب درمه ای است که منشی خوانین بود.

**توللی** - که در موقع تقسیم ایل عمله اکثرأ ابوابجمعی مرحوم علی قلیخان ایل بیگی شده اند. این طایفه نیز از طوایف اینانلو و ایوردی است. اشخاص معروف آن نوشادبیگ، نصیریگ. پسران نوشادبیگ غریب خان، بهزادبیگ و حسینخان بوده که حسینخان بمکه مشرف شده و حاج حسینخان شده. قشلاق آنها جره و ئیلاق آنها چنارفاریاب و خان خمیس و کوهمره میباشند. وابسته به مرحوم ولی بیگ چابک سوار و فعلا جوادخان قهرمانی میباشند.

یک قسمت دیگر از طایفه توللی مربوط بمرحوم داراب خان بوده اند که اشخاص با اسم و رسم آن مرحوم عباس خان و فرزندان احمدخان و شهبازخان بوده اند و دیگر مرحوم نجفقلی بیگ بوده و فریدونخان پدر حاجی حسینخان و جلال خان توللی، فریدون توللی شاعر شهیر و مهندس سیاوش است.

**جعفر بیگلو** - دو قسمت است یکی جعفر بیگلو طایفه و یکی هم جعفر بیگلو عملی است. اشخاص معروف آنها فریدون بیگ و حمزه بیگ و همراه بیگ بوده اند. آنچه را که بنام جعفر بیگلو عملی معروف شده علت آن این است موقعی که شهناز بی بی و فلک ناز بی بی فرزندان اصلان خان جعفر بیگلو به همسری مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان در می آیند تیره هائی از جعفر بیگلو را بنام عملی تقدیم میکنند. فرزندان حمزه بیگ بهرام خان، حسینخان، شهباز خان و بهمن خان و اما فامیل ملک پور فرزندی از ملک بنام عیدی بوجود آمده که فرزندان بنام حسینخان و حیدرخان داشته است. حسینخان فرزندان بنام اسکندر خان، اسفندیار خان، امیر خان دارد. فرزند اسکندر خان ضریحان. کلانتری جعفر بیگلو بعهد حیدر خان و پسر او حبیب اله خان میباشد. قشلاق آنها بلوک افزر و مظفری و نیلاق آنها جسور و اسفراهم است.

**طایفه گهواده عملی** - از قدیم ترین طوایف قشقائی افراد معروف آن عبارتند از حاج محمدیگ، بیگ محمد بیگ، میرزا محمد بیگ فرزندان رضاقلی بوده اند. یکی از فرزندان حاج محمد بیگ که ناظر دستگاه ایل خانی ها بوده است قره محمد بیگ که پس از خدمت در دستگاه سلطانمحمد خان و حاج نصراله خان بخدمت مرحوم ضرغام الدوله وارد میشود. فرزندان قره محمد بیگ حاج محمد و محمدخان بیگ، علیخان بیگ، حسینخان بیگ بودند اخیراً در دستگاه مرحوم صولت السلطنه خدمت مینمودند. نیلاق آنها دزد کرد و دره انبانه و قشلاق آنها پنجشیر اربعه.

**طایفه راشکی** - حمزه خان پسر ملاعلی محمد پسر ملا یوسف پسر علی محمد از محال جاوید ممسنی میباشد. فرزندان ملاعلی محمد ابوتراب و حمزه که در نقاشی معروف و مردی مطلع و باسواد است. فرزندان حمزه خان ضیاء الدین، حسام الدین. از ملاعلی محمد فرزندان بنام بصیر و از جانمحمد فرزندی بنام ملاعلی اکبر و از ملاعلی اکبر فرزندی بنام اسکندر. از ملاخاوردی فرزندی بنام ملانجفقلی بوجود آمدند. فرزندان ملانجفقلی حیدرقلی خان، ملاخاوردی، ملاحسینقلی که در کارهای مرحوم سهراب خان بوده. ملا ابوتراب دختری دارد که عیال سرهنگ محمد رسولی کردستانی است. عملی سهراب خان کدخدای آنها مشهدی زیرک و مشهدی وزیر که پسر مشهدی زیرک عبدالله مسعودی مردی شایسته و متین میباشد اخیراً بسمت نمایندگی شهرستان شیراز انتخاب شده است.

**طایفه عبدالرحمانی** - اشخاص معروف آن ریحان بیگ، عبدالرحمان بیگ. فرزندان عبدالرحمن بیگ اله کرم خان، فریدون بیگ، فرج بیگ، اسفندیار خان، کیامرث بیگ و حیدرقلی خان و رضاقلی خان بوده اند. فرزندان رضاقلی خان حبیب اله خان و نجفقلی خان. رضاقلیخان در دستگاه مرحوم ضرغام الدوله تقریبی بسزا داشته و حبیب اله خان رضازاده که مدتها در شرکت نفت و بعداً سمت منشی گری خوانین را بعهده داشت و اخیراً در سازمان برنامه میباشد از افراد دانشمند و مهربان و با سواد و مخصوصاً بزبان انگلیسی مسلط و متخصص در امور حسابداری است.

**طایفه گرائی** - دو طایفه است یکی گرائی سعدیخانی که در سرحد چهاردانگه و دهات آن بزراعت اشتغال دارند و تا اشگرد و مائین و رامجرد هم میآیند. از اشخاص معروف و معتبر آن محمدرضاخان و محمد حسینخان و محمد طاهرخان بوده اند. برادران سعدی خان مهدی بیگ و محمد صالح بیگ بودند. تیره های قبادلو کدخدای آنها حاجی خان و خرسی

کدخدای آنها میرشکار جانمحمد و فارسیمدان کدخدای آنها کربلائی امیرخان جزو طایفه گرائی میباشند و گرائی ایلی که با گرائی خاکی در یک محل زندگی مینمایند. کلانتر آنان حاتم بیگ و اولاد فتحعلی بیگ که عبدالعلی خان بود. **طایفه اخورمه** - که معروف است از مزرعه آخرم سمیرم آمده اند با گرائی ها در یکجا ئیلاق و قشلاق دارند. کدخدای آنها ملا مهرعلی و ملاپیر محمد بود.

**طایفه عیناقلو** - که جزو جمع خانمیرزاییگ فرزند علی خان بیگ صفی خانی بوده است. اخیراً حاتم خان فرزند پرویز بیگ در دستگاه مرحوم سردار عشایر بوده است. از اشخاص معروف دیگر عیناقلو زیادخان بیگ فرزند ایازخان بیگ بوده است. ئیلاق آنها با طوایف عمله و قشلاق آنها در افزر است.

**طایفه چنگی** - کلانتر آنان کاکاخان و افراسیاب و پسرش غضنفر میباشد. اشخاص معروف این طایفه عبدالحسن بیگ، قوچه بیگ، عبدالعلی بیگ. قشلاق آنها بوشکان و نودران و ئیلاق آنها میشوان و سیاخ است.

**طایفه صفی خانی** - کلانتران آن کاظم خان فرزند نصراله خان فرزند سرمست خان فرزند آزادخان و محمدخان فرزند حاجی خان فرزند علی خان بیگ فرزند آزادخان میباشد. از طوایف قدیم عمله قشقائی میباشد. فرزندان علی خان بیگ خانمیرزا خان، فتح اله خان، حاجی خان، عبدالله بیگ و فرزندان سرمست خان نصراله خان، اسداله خان، فرج اله خان، کیامرث خان. تیره های صفی خانی عبارتند از علی کردی، گوجلی، قرمزی، خنجرلو، خوشاب لو، کله خورلو، قلی زارلو، آقاعلی زارلو، زیلالی، محمدزمانلو. قشلاق طایفه صفی خانی دهرودفاریاب دشتی و فعلا خانیک و نوجین و ئیلاق آنها رودخانه سفید جنوب سده سر چهاردانگه. از اشخاص معروف محمد زمانلو بهرام خان پسر حیدرخان پسر عبدالرحیم بیگ میباشد.

**طایفه ددکه** - از طوایف اصیل و قدیم قشقائی و با خوانین هم مواصلت داشته اند. جد اعلای کیخایان ددکه محمدحسن کیخا میباشد فرزند محمدحسین کیخا زالخان فرزند او علی بابا کیخا فرزند او جمال خان، همسر مرحوم حمزه خان کشکولی فرزند حاج عبدالله از خوانین محترم و مبادی آداب و خوش سیرت قشقائی دختر علی باب کیخا ددکه ای بود که مادر مهندس عبدالله کشکولی میشود (مهندس عبدالله کشکولی از اعضای عالی رتبه وزارت کشاورزی مورد احترام و دارای محبوبیتی بسزا میباشد و باید گفت فرزندان مرحوم حمزه خان طهمورث خان و دکتر بهرام خان و حتی صباای او نیز از سجایای اخلاقی پدر بهره وافی و کافی برده همگی تحصیلات عالیه داشته و متین و متشخص هستند). تیره یادکوری از طایفه ددکه میباشد. کیخایان ددکه که خیلی شجاع و طرف محبت خوانی بوده اند. تیره های ددکه عبارتند از ددکه، ناگاهی، حسین کوری. کدخدای آنها لطفعلی. قشلاق ابوعلی آبادرم و ئیلاق وردشت سمیرم علیا و فعلا در مهکویه زندگی میکنند.

**طایفه ایگرد** - اسفندیار کیخا فرزند احمدخان فرزند حاج عبدالرحیم فرزند حاج صادق خان فرزند میرزا خان فرزند قاسم خان. تیره های آن میرزا خانلو، قره خانلو، قره قوبینلو، شکرلو، امیرلو، عربلو، فیلی، عراقی، جوزارلو، عمله. کلانتران آن شیرخان کیخا و پسرانش فرج کیخا، نعمت اله کیخا و آقاخان کیخا میباشد. قشلاق آنها محال خنج، چاه مینا و شاتائیز ئیلاق آنها قوردتپه سی مشتمل بر دوبندنسا، دوجدول قره قانلو، چشمه های ۴ لوح، تل خروسی، جدول نقی، بند میر احمد، شترخوس، بیدقطار، چوق لورد، قزل گل، سوغانلو، دروغ زن، سر میدان.

**گله زن نمدی** - ابراهیم خان پسر اسماعیل خان فرزند کربلائی عوض فرزند مشهدی قهرمان فرزند ملاعوض فرزند بیرام فرزند اسمعیل فرزند قهرمان. اصل این طایفه از کمره عراق آمده اند. تیره ها آن عبارتند از عراقی مشتمل بر شاه محمدلو، مردانلو، غفارلو، قاسملو، ملکی لو، اولاد کیخایان و قره دلی مشتمل بر رحمانی، دردر، قربانقلی و دائی لر مشتمل بر کاظم لو، عسکرلو، شاه حسین لو، زدلو. کلانتر آنان پسر ابراهیم خان و حیدرقلی خان پسر قهرمان بیگ. ئیلاق آنها وردشت شش ناحیه و قشلاق آنها باجان و جانی آباد و خانیک و بهاران میباشد.

**گله زن اوقری** - از کمره عراق بفارس آمده اند. تیره های آن عبارتند از بنکوی ابوالحسن بیگ. قشلاق آنها جانی آباد، ئیلاق آنها سرحد چهاردانگه. کدخدای آن جعفربیگ. ۲ - علی مردانلو معروف به حیاتی (حیات بیگی)، قشلاق آنها بلوک سیمکان و گوکان خفر و ئیلاق آنها حاجی آباد سرحد چهاردانگه. کدخدای آنها محمود حیاتی و حاج مسیح از این طایفه است. ۳ - بنکوی یونس، سرپرست آنها شهریار. قشلاق آنها سیمکان و خفر و ئیلاق آنها سرحد چهاردانگه مهگان اسپاس. ۴ - گله زن غنی، سرپرست آنها گرگعلی، قشلاق آنها سیمکان و خفر و ئیلاق آنها کوهمره و سیاخ و خواجه و مهکویه و سرحد چهاردانگه است.

**طایفه یلمه ای ها** - تیره های یلمه ای سرفراز و یلمه ای عبدالغنی و یلمه ای قره. قشلاق آنها صیمکان و ئیلاق آنها گرموک و بچگان جنوب غربی کهرویه شهرضا میباشد.

طایفه جرکانی - تابستان در بلوک رامجرد و زمستان در سیمکان ئیلاق و قشلاق مینمایند. کلانتر آن محمد شریف کیخا و مردان رشیدی از جمله کیاجرکانی داشته است.

**طایفه بلو** - اغلب در علامردشت تخته قاپو هستند و بعضی هم تا مهکویه و قیر و کارزین میروند. بنام بلوی هاشم خانی معروف هستند. اولاد هاشم خان غلامعلی کیخا، محمدعلی بیگ، فتحعلی بیگ. فعلا کدخدای آنها کهزاد کیخا فرزند کیامرث کیخا نوه محمد علی بیگ.

طوایف بلوی کهلو و بلوی شائی و بلوی زیرک - از اشخاص معروف بلوی کهلو کربلائی خسرو فرزند مشهدی حاجی بود که کربلائی خسرو در تنگ تیر کامفیروز بدست میرغلام (میر غلوم) بویر احمدی پسر میرعباس کشته شد. فرزندانش محمد حسن خان و محمد طاهر خان و اسدخان میباشدند. قشلاق آنها نارک پشت کوه جنوب فیروزآباد و ئیلاق آنها چهل چاه بین خسروشیرین و حنا میباشد. تیره های آن کهلو، بلو و گریگلو و بلوی شائی هم ارتباط بهمین طایفه دارد. بلوی زیرک که چون کدخدای آن بنام زیرک بوده باین نام معروف شده. قالی این طایفه بسیار معروف است.

**طایفه فیلی** - سابقاً در زمان حاج صادقخان کلانتر ایکدر یکی از طوایف مزبور بوده که بعداً از مرحوم امامقلی خان رنجیده شده جزو تبعه قوام الملک میشوند. زیادخان و حاج قریب خان و حاج جعفربیگ و حاج حسین بیگ و خونکاریگ و امامقلی خان و حسن خان و خدرخان از اشخاص معروف این طایفه هستند. در شیراز محله ای بنام فیلی ها معروف است. اله کرم خان و پسرانش کریم خان و اسماعیل خان در فیروزآباد و در دستگاه خوانین مقرب بودند. علی قلی خان فیلی پسر خونکاریگ عضو عالی رتبه ثبت اسناد مدتی رئیس ثبت اسناد شیراز بود. اخیراً بسمت نمایندگی انجمن شهر شیراز انتخاب شده است. پسران حاج قریب خان امیرخان و ولی خان و پسر گرام خان بنام معین فیلی و همچنین ضیاء الدین خان فیلی و فرزندش حیدر خان معروفیت محلی دارند و بنوبه خود مورد احترام هستند.

**طایفه موصولو** – که معروف است اصلاً از کرکوک و موصل میباشند. مرحوم حاجی خان فرزند حاجی محمد بیگ کلانتر این طایفه بود. فرزندان بنام امیرخان، محمدحسن خان و حاج محمد داشته است. حاجی خان دارای صفاتی برجسته و خوب بود در شکار و تیراندازی معروف. جبل انارویه قشلاق آنها و ئیلاق آنها ونک سرحد شش ناحیه است. افراد موصولو غالباً کمرو و کوه نورد هستند.

**طایفه اردکپان** – دلاوریها که اخیراً بنام جهانگیری معروف شده اند. دلاوریها دارای چهار نفر پسر بنام قره بیگ و علی بیگ و جهان بخش بیگ و جهانگیر بیگ بوده. سبب اینکه بنام دلاوری معروف شده اند اینست که اخیراً مشهدی جهانگیر دارای چندین اولاد لایق و قابل بوده اشخاص معروفی مانند مددیگ در جنگ کره داهی بین شوراب و خواجه که مرحوم علی قلی خان با مرحوم سهراب خان و داراب خان و قبادخان داشته مددیگ رشادت فوق العاده نشان میدهد. فرزندان مشهدی جهانگیر عبارت بودند از خدرخان، الیاس خان، شیروان خان، فرامرز خان. از خدرخان فرزندی بنام سهراب خان از اعضاء عالی رتبه و لایق دارائی وجود دارد. همسر سهراب خان دختر شاهرضا بیگ قهرمانی فرزندان حسین افسر ارتش و دارا. شیروانخان طبع شعری عالی داشت و اشعار محلی ترکی را خوب میسرود. پسرش سردارخان مردی رشید و لایق و از طبع شعر پدر نیز بهره مند بود. فرامرزخان فرزندان بنام نصراله خان، فتح اله خان، کیامرت خان، جهانگیرخان دارد که عموماً در قنات باغ و شولان سرحد چهاردانگه فعالیت زراعتی دارند و موفقیت قابل توجهی کسب نموده مورد احترام میباشند. الیاس خان فرزند مشهدی جهانگیر مردی برازنده و لایق بوده فرزندان بنام ایازخان، حسن خان و ولی خان دارد. از افراد معروف دیگر این طایفه شهبازخان و فاضل بیگ بوده. فرزند شهباز بیگ غضنفرخان میباشد که عضو شهرداری است. قشلاق آنها نوجین، فراشبند، قنات باغ و ئیلاق آنها سرحد چهار دانگه میباشد (شهباز فرزند جهانبخش برادر مشهدی جهانگی پسر دلاوریگ بوده است).

**طایفه زرگر** – ابول بیگ که همشیره خود را به عبدالحسین بیگ بهی داده و بهمین جهت معروفیت پیدا کرده. فرزندان بنام رستم بیگ و زالی بیگ و فرامرز بگ از عبدالحسین بیگ بوجود آمده. ایل اردکپان مربوط به دلاوریها میشوند که سرپرست آنها سردارخان پسر شیروانخان جهانگیری بوده است. آقاجان بیگ که از قدیم کلانتر زرگر بوده در جره سکونت داشته. یک بنکوی دیگر به داراب خان ایل بیگی بستگی داشت که اسمعیل و حاج عبدالعلی معروف ترین آنها بوده است. از اسمعیل فرزندان بنام عسکر و حیدر و از عسکر فرزندان بنام حمزه و همراه بوجود آمده. اغلب زرگرها در جره میباشند (اردکپان-قوتلو- زرگر تحت نظر یک سرپرست اداره میشوند).

**چهاربنیچه زنگنه** – از قدیم کلانتری آن با مرحوم حاج فضلعلی بیگ و بعداً هم مدتهای مدید مرحوم حاج مسیح خان قراچه دخالت میکرده. اسامی تیره های زنگنه، کرونی، اردشیری، لک، بلیوند میباشد. این طایفه زمستان در شاپور و شکستان و تابستان در بن رود زندگی میکردند.

**نوازندگان قشقائی** – سازنده ها اشخاص معروف آن استاد نظر که فرزندان او استاد محمد ابراهیم، استاد سلیمان. فرزندان استاد سلیمان عبدالحمید و داود بود و فرزندان داود ابراهیم و سلیمان و هادی میباشد که نام فامیلی نکیسا دارند. سه تار و ویلن را مخصوصاً به آهنگ محلی خوب مینوازند.

**طایفه گولی و غربت** – افراد معروف آن مشهدی محمود آهنگر. ئیلاق آنها سرحد چهار دانگه و قشلاق مکویه و چاه کاظم و دیگر از اشخاص معروف آن حسین غربت است که در ایل کشکولی نزد مرحوم محمدعلیخان بود.

طایفه عاشق‌ها - اینها هم از نوازندگان چغور (چوگر) و سیار میباشند. اشخاص معروف آنها مهدی قلی، حیدر قلی و امام‌قلی بود.

طایفه قره‌غانی - یک قسمت معروف به قره‌غانی حاجی نامدار و یک قسمت معروف به قره‌غانی محبعلی بیگ میباشد. در زمان حاج نصراله کلانتری آنها با حاجی نامدارخان و بیرامعلی بیگ بوده است. قشلاق آنها دهرود و پنجشیر و یک تیره آنها هم جزو دره شوری شده. کدخدای آنها مشهدی امیر حمزه فرزند امیر فرج میباشد.

طایفه رحیمی (رحیملو) - کلانتر این طایفه حاج عوض خان پسر هاشم خان پسر رضاخان پسر رحیم خان فرزندانی بنام عزت‌اله و حبیب و گودرز دارد. قشلاق آنها بوشکان و کوه سیاه فراشبند و شنبه دشتی و ئیلاق آنها رودخانه رحیمی و قلعه آرزومان و داش قلعه سی نزدیک حنا سرحد چهاردانگه. تیره‌های رحیمی عبارتند از حاجی لر، بیگلر، قشلاقی.

ارباب قلم و منشی‌ها - اولین آنها که در دوره جانی خان وارد خدمت شده میرزا ابولقاسم مستوفی فرزند میرزا محمد از فامیل مستوفیان شیراز و محترمین بوده. بعد از او حاج میرزا فضل‌اله فرزندان او حاج میرزا اسداله بصیردیوان که

مستشیرالملک لقب گرفت و حاج میرزا محمد و حاج میرزا آقا. فرزندان حاج مستشیر میرزا ابوالقاسم بصیرالسلطنه و میرزا علی خان بصیر دیوان که فرزندان بصیرالسلطنه عبارتند از میرزا علی اکبرخان، حسنعلی خان، دکتر ابو تراب خان و علی اصغر خان که همگی نام خانوادگی بصیری دارند. میرزا علی اکبرخان و دکتر ابوتراب خان از فرهنگیان عالی‌مقام و

حسنعلی خان در امور کشاورزی است. فرزندان بصیر دیوان حسن آقا و حسین آقا و عابد میباشد. فرزند ارشد حاج میرزا محمد جلال الدین بصیری ناظم دفتر (حاج عمادالملک) وکیل دوره چهارم مجلس از طرف قشقائیه بعد از او مباشرت ایل قشقائی بعهد میرزا نصراله خان قهرمانی معین دفتر برگزار شد. یکی دیگر از فرزندان حاج میرزا محمد مرحوم میرزا

جوادخان که چندی رئیس گمرک بود. از اولاد حاج میرزا محمد منصورخان، عنایت‌اله خان، هادی خان (دکتر هادی شاپوریان شهردار سابق شیراز) و علی محمدخان که فردی دانشمند و در دستگاه دولت مقامی والا دارد. دیگر از فرزندان حاج میرزا محمد مرحوم میرزا کمال الدین خان بود. حاج میرزا آقا فرزند میرزا فضل‌اله در دستگاه سلطان محمدخان

پسر محمد قلیخان ایلخانی بوده است (بطوریکه حبیب‌اله خان عمادالسلطان برادر حاج عمادالملک میگفت بارث بمکه مشرف شده و به حاجی میرزا محمد معروف شده است). مرحوم میرزا سید رضی که از فامیل مستوفیان شیراز بود فرزند ارشد او میرزا بهاء الدین نزد بهادرخان منشی بود. خاندان نگهبانها نوه مرحوم سیدرضی هستند.

میرزا نعیم و میرزا عبدالرزاق جهرمی مدتی در خدمت مرحوم سهراب خان برادر داراب خان بوده اند. میرزا محمد حسین و میرزا علی محمد و میرزا عبدالوهاب سه برادر بودند که پدرشان در دستگاه مرحوم محمد علیخان ایلخانی منشی بوده است و خودشان در دستگاه حاج نصراله خان مباشر املاک کامفیروز و سرحد چهاردانگه بودند. میرزا

عبدالعلی آجودان هونجانی در دستگاه محمد علیخان ایلخانی بود بعداً در دوره مرحوم لطفعلی خان سرتیپ باجودانی فوج سرباز قشقائی منصوب شد. میرزا عباسعلی در دستگاه مرحوم ضرغام الدوله خدمت مینمود.

حسینعلی خان ایبوردی از بستگان ولی بیگ چابک سوار در دستگاه علی قلی خان ئیل بیگی بوده است. اکبرخان ایکدر دائی زاده علی قلی خان اوایل در دستگاه ایل بیگی و بعداً نزد کهندل خان و اخیراً نزد مرحوم ضرغام الدوله بوده است. غلامرضا خان دروازه کازرونی در دستگاه مرحوم اسعدالسلطنه وی میرزا عبدالله خان جهرمی از خوانین ذوالقدر در دستگاه مرحوم سردار عشایر خدمت مینمودند. مرحوم میرزا ابراهیم متخلص به مازون<sup>۱</sup> شیخ هابیلی شاعر نامی قشقائی

اوایل در دستگاه محمدقلیخان ایلخانی و اخیراً چندی در دستگاه علی قلی خان ایل بیگی و اله یارخان و بعدها در خدمت مرحوم بهادرخان (بهادرالسلطنه) بوده است. مرحوم میرزا حیدرعلی خان شیخ هایلی در خدمت معتمدالدوله فرهاد میرزا استاندار فارس و بعد نزد حاج نصراله خان ایلخانی و سلطان ابراهیم خان اسعدالسلطنه و خانم شمس الزمان لقاء الدوله خدمت مینمود. بسیار خوش خط بود و احکام را بخط او مینوشته اند. فرزندش میرزا عبدالله خان مشیر دفتر نزد مرحوم صولت السلطنه عطاخان پسر داراب خان منشی بود. میرزا عنایت اله خان حسام دفتر نیز مدتی نزد صولت السلطنه و خوانین علی قلیخانی جره و بعداً نزد مرحوم سردار عشایر خدمت مینموده. میرزا ابوالحسن خان عموی حسام دفتر نیز چندی در دستگاه خوانین منشی بوده است.

مرحوم میرزا شاهرضاخان قوام دفتر در دستگاه مرحوم سردار عشایر کارهای محاسباتی و منشی گری را داشته مدتی هم مأموریت ممسنی پیدا میکند و امامقلی خان رستم و بهادرخان بکش و امیر و بهمن بابر سالار را که از دادن مال الاجاره املاک حاج معین التجاره بوشهری (پدر جناب جواد بوشهری امیرهمایون و آقایان بوشهری ها) استنکاف و سرپیچی داشته اند با کمک مرحوم ایاز کیخا دره شوری تسلیم و تمکین مینمایند.

در ردیف منشی ها نام میرزا ابراهیم متخلص به ماذون برده شد. وی و همچنین شعرای دیگری در قشقائی بوده اند که دارای ذوقی سرشار و طبعی عالی و عارفانه بوده اند. غیر از مرحوم ماذون حسینعلی بیگ بیات، یوسفعلی بیگ قره غانی فرزند خسرو و استاد محمد ابراهیم سلمانی، علی شاهلو، رحیم بیگ عبدالرحمانی، خسرو پدر یوسفعلی بیگ، حاج مسیح خان کشکولی قراچه، شیروانخان اردکپان اشعار ترکی و حتی لری و فارسی را خوب و خوش سروده اند. هریک از اشعار آنها نقل محافل و مجالس عیش و عروسی و بزم و نشاط بوده توأم با سه تار نوازندگان و آواز دلنشین خوانندگان شور و حالی به اهل دل و افراد عشایری که آشنا بزبان های مزبور هستند می بخشد. نمونه هائی از اشعار محلی ذیلا درج میگردد:

۱ - ناحیه نوئی از چهار بنیچه از طایفه جاکى کوه گیلویه این ناحیه میان شمال و مشرق بهبهان است کنار رودخانه خرسان تیره های آن پای جلاله، دره موردی، دلاوری، زنگنه، زیلوئی، شیخ تیرادگان، شیخ هاییل، محمودشاهی، مهوینی. مرکز آنها قریه پولی و مرحوم ماذون اصلاً از محل شیخ هاییل است.

## (کیدان یولداشلرون یاد اید گدورا)

هیچ مطلب اولمدی دستگیر آپاردی ۲	بیحد چکدم روزگارن جورنی
قحبه فلک ویردی تقدیر آپاردی ۳	قوجه لقم جوانلقم دورانی
شور جوانلقم غرورم دمی ۴	سید امدگم اوشالقم عالمی
ویردی گون وردی دلگیر آپاردی ۵	دوشد قن فلک الدی گم لمی
بیر ثلث عمر می آپاردی شیطان ۶	بیر ثلث عمرمدن طفلدم نادان
او قریدن قالانه فالگیر آپاردی ۷	بیر ثلث قوجه لق پوسدی اخ امان
دستبرد ایله فلک ایدر دستبرد ۸	ساقی دولدور خواه صاف اولا خواه درد
چکدی بو سیری دن بیر بیر آپاردی ۹	دنیا ئیلاق ادم قوزی اجل قورد
سیلاب کیمون نخل عمرم یخن سو ۱۰	قارلی داغن سینه سنن چخن سو
تدبیر ایشه گلمز تقدیر آپاردی ۱۱	داها گلمز سرچشمه دن اخان سو
بوراحدی جوشنه گیدردی کفن ۱۲	گتوردی عرصیه نیچه پیل تن
ساجی کمند زلف زنجیر آپاردی ۱۳	نیچه گولش اویزلی شوخ سیمین تن
فرنگیده مشهور اولدی داستان ۱۴	سهراب خان قلیجی برق جان ستان
اچدی شیر بیلندن شمشیر آپاردی ۱۵	اوزمین روبا بازلیگ ایدی آسمان
منم نن میچنلر یو خدور می ایچمام ۱۶	ماذون داها عیش و نوشه یول آچام
هم پرواز لرمی باز گیر آپاردی ۱۷	گونی اولی بازم پر و بال آچمام

۱- یاد کردن رفیقانی که در گذشته اند ۲- جور روزگار را بیحد کشیدم بدون اینکه مطلبی دستگیرم بشود برد ۳- دوران جوانی و پیری را فلک نابکار داد و تقدیر آنرا برد ۴- عوالم شیرخوارگی و بچگی و شور خوانی و دمدم غرورم را ۵- آنچه را که فلک سپرده بود و من گرفته بودم داده های خود را داد و با دلتنگی برد ۶- یک ثلث از عمرم را طفل بودم و نادان و یک ثلث عمرم را برده است شیطان ۷- یک ثلث را پیری گرفت اخ امان و آنچه را از دزد (شیطان) مانده بود نصیب فالگیر شد و او برد ۸- ساقی پرکن خواه صاف باشد خواه صاف باشد خواه دردمی و دستبردی بزن که فلک دستبرد میزند ۹- دنیا بمنزله ئیلاق و آدم گوسفند و اجل هم گرگ که از این گله یکی یکی برد (گرگ اجل یکایک از این بره میبرد این بره را به بین که چه آسوده میچرد) ۱۰- آبی که از کوه پر برف بیرون می آمد و آبی که مانند سیلاب نخل عمرم را شکست ۱۱- دیگر از سرچشمه نخواهد آمد بنابراین چیزی را که تقدیر برد تدبیر بکار نمیخورد ۱۲- بعرضه آورد چند پیل تن را بعداً جوشن از آنها گرفت و کفن پوشانید ۱۳- و سیمین تن های خنده رو و کمند زلف را برد (مقصود از جور روزگار است) ۱۴- برق شمشیر جان ستان سهراب خان را که در فرنگیها داستان بود (منظور از جنگ بین الملل اول) ۱۵- آسمان با صدهزار روباه بازی از کمر این شیر باز کرد و برد ۱۶- ماذون دیگر به عیش و نوش راه نمی یابد و برای اینکه رفقای هم بزم او نیستند می نمی نوشد ۱۷- و باز مرده دل دیگر بال نمی گیرد زیرا هم پروازی های او را باز گیر و صیاد برد.

دیدم حوردور او رضواندن گلابور ۱	غافلدن بیر گوزل چخدی برابر
عجب گل دور گلستاندن گلابور ۲	خوش بویندن دماغ اولدی معطر
کسوب اورگمنن صبر و قراری ۳	نازک دور صداسی شیرین گفتاری
یا ملک دور آسماندن گلابور ۴	یا یوسف دوره مصره دوشوب گذاری
دوز دموش اوستنه مینا خاللری ۵	بلوربور ماغ واری نازک اللری
شوخی طاوس دورهندستاندن گلابور ۶	دال گردنه چین چین ایدوب تیللری
شکسته عاشقون جسم و جانه دور ۷	خوش صفت دور زلیخای ثانی دور
سیره چخوب خانماندن گلابور ۸	حسین دیر او پریلر خان دور

یوسفعلی بیگ قره غانلو معشوقه ای بنام سلطان داشته که نصیب او نمی شود ولی در عین حال عشق معشوقه را تا واپسین نفس در دل داشته و برای او شعر میسروده که این اشعار از جمله آن است:

هنوز شهلا گوزن خماره چو خدور ۱	سلطان عبث دیمه عمر گلدی گچدی
هنوز فتنه واری چشم مستانوی ۲	هنوز کمانده دور تیر مژگانوی
هنوز گل قوینین گلزار چو خدور ۳	هنوز شب نم واری بر گلستانوی
هنوز شهد چو خدور دوداقین بال ۴	هنوز بنفشه دور آق سینی خال
هنوز نو بهاران بهار چو خدور ۵	هنوز نو ثمر دور قدین نهان
هنوز جیم دور زلفن اوچاق اولورمیم ۶	هنوز بیر صراطه منم مستقیم
هنوز بو طره نون طرار چو خدور ۷	هنوز دعام بودور رحمان و رحیم
هنوز مشک تاتار مدوربوی زلف ۸	هنوز منم قاتلم دور موی زلف
هنوز مسلمانن اقرار چو خدور ۹	هنوز عاشق باشن ایدوب گوی زلف

۱- غفلتاً دلبر شوخی برابر آمد حوری دیدم که از بهشت میآید ۲- از بوی خوش او دماغ معطر شد و عجب گلی است که از گلستان می آید  
 ۳- صدایش نازک گفتارش شیرین از دلم صبر و قرار بریده ۴- یا یوسف است که از مصر گذارش باینجا افتاده و یا ملک است که از آسمان می آید ۵- پنجه های بلورین و دستهای نازکش روی آنها بر تک مینائی زنجیر وار خالکوبی کرده ۶- زلفها را چین چین کرده طاوس شوخی است که از هندوستان آمده ۷- از صفات خوش چون زلیخای ثانی و بعاشق دلشکسته جسم و جان است ۸- حسین (تخلص حسینعلی بیگ بود) میگوید که او خان پریان است که بسیر و تماشا در آمده و از خانمان می آید.

۱- سلطان بیهوده مگو عمر آمد گذشت زیرا هنوز چشم شهلای تو زیاد خمار است ۲- هنوز تیر مژگانت در کمان است و هنوز از چشم مستت فتنه میبارد ۳- هنوز گلستان تو دارای شب نم است هنوز گلزار این گله میش زیاد است ۴- هنوز خال سینه ات چون بنفشه است و هنوز غسل لبانت شهد زیاد دارد ۵- هنوز نهال قد تو نو ثمر و هنوز نوبهار تو بهار زیاد دارد ۶- من هنوز در یک صراط مستقیم (منظور او از جاده عشق است) هنوز زلف تو چون جیم و بعد هم میشود چون میم ۷- هنوز بدرگاه رحمان و رحیم دعا دارم زیرا هنوز این پیچش مو (گردش روزگار) دزد عیار زیاد دارد ۸- هنوز موی زلف قاتل من است و هنوز بوی زلف مرا مشک تاتار است (مشک ختن) ۹- هنوز عاشق سر خود را در میدان زلف چون گوی کرده و هنوز اقرار و اظهار مسمانان زیاد است

اینانمه موینک دنیا یه ساتم  
من اوینارام یا اوتزم یا اوتم  
پروا یوخم سلطاندن خاندن  
سلطانم یوسف خسرو قاندن

تاجانم وار گرک مهره می آتم ۱۰  
هنوز بو شطرنجون قمار چو خودور ۱۱  
المی اوزمنم یارداماندن ۱۲  
هنوز آق اللرن خضاب چو خودور ۱۳

مرحوم میرزا ماذون یک شب در قریه رچی کوهمره مهمان خیری نام زن ملا برفی کلانتر کوهمره بوده خیری از او خواهش میکند کاغذی به شوهرش که در شیراز بوده و عیال دیگری اختیار نموده بود بنویسد. ماذون نامه را بصورت اشعاری فکاهی بزبان لری و محلی مینویسد که خالی از لطف نیست:

وامیدی بتو شی<sup>۱</sup> کرد مو ای مردک گو<sup>۲</sup>  
کوش<sup>۳</sup> و گلبندی و مینا و گلی خشن شلوار  
نه تو گفتمی که برایت ایخرم<sup>۴</sup> جومه سوز<sup>۵</sup>  
مرنه<sup>۶</sup> گفتمی که همه روز ایدمت<sup>۷</sup> ليله کباب  
پس چه واییده<sup>۸</sup> که موچاست خورم کلگ بلی<sup>۹</sup>  
گپ همسایه و حرف هم کس راست آید<sup>۱۰</sup>  
کر<sup>۱۱</sup> تانی که همیشه تیلش<sup>۱۲</sup> ورمو بید  
کر فرهاد که هر روز به طعنم گوید  
ای همه خفت و خواری که کشم بهر تو بید  
ارتو از خوشه نرفتن زمو دلگیر شدی  
جمز<sup>۱۳</sup> جومه سوز و جمز گلبندی  
مو گذشتم ز سر جومه سوز و همه چیز  
گرچه سرد است زمستون و هوای رچی  
حوننه<sup>۱۴</sup> رفتم اسیت ملث زمین مجت<sup>۱۵</sup>  
دوشکمه ز قورمه پس طلاق هشن اسیت<sup>۱۶</sup>  
شله سوزی که بود سیر و چغندر و منش  
بنه سوره توندونی که مزه ایکنه

که جل و کهنه پلاسم همه گه باشه نو  
نازبند و ملکی پیرهن و چادرشو<sup>۱۷</sup>  
نه تو گفتمی نه هلم<sup>۱۸</sup> هیچ روی داس و درو  
بفرو<sup>۱۹</sup> سکنجی<sup>۲۰</sup> و نلق<sup>۲۱</sup> و شبان قیمه چلو  
پس چه واییده که موسوم<sup>۲۲</sup> کنم گرده جو  
چیل<sup>۲۳</sup> مردان همگی واز شده اری مو<sup>۲۴</sup>  
قین و اگر دانه امو ایگریزه تیم<sup>۲۵</sup> و جلو  
دت<sup>۲۶</sup> خیری چه گت<sup>۲۷</sup> آید به ملث ورزو<sup>۲۸</sup>  
مرحباری تو سفید تا بکی این دنگ و دولو  
جون ریشت سه تا کوزه موایکردم ملمو<sup>۲۹</sup>  
کاش آورده بیدی ای کلکه شال و قشو  
بسر هستم ز فراقت تو ز شیراز بیو  
دم درتا<sup>۳۰</sup> موایخوسم<sup>۳۱</sup> پس چاله تو بخو  
خیمه خشک نمودم زبلیط و زپچو  
همه دم پخت ایکنم سیت بخور و هیچ جا مرو  
صد کشه بختره<sup>۳۲</sup> از شامی و از لقمه پلو  
تو دهن هست مرا ملث نبات و چوچو

۱۰- باور مکن که موی تو را بدنیا بفروشم تا جان دارم باید مهره ام را بیاندازم ۱۱- من بازی میکنم یا میبازم یا میبیرم زیرا هنوز در این شطرنج قمار زیاد است ۱۲- نه از سلطان و نه از خان پروا ندارم و دستم را از دامان یار کوتاه نمیکنم ۱۳- هنوز از خون یوسف خسرو (تخلص شاعر) دستهای سفید سلطان (معشوقه) خضاب زیاد دارد.

۱- شوهر ۲- گاو ۳- کفش ۴- چادرشب ۵- میخرم ۶- سبز ۷- نمیگذارم ۸- مگر نه ۹- میدهم ۱۰- برف ۱۱- سکنجین (سرکه انگبین) ۱۲- نقل ۱۳- شده ۱۴- بلوط ۱۵- شام ۱۶- شد ۱۷- دهان ۱۸- بروی من ۱۹- پسر ۲۰- چشمهایش ۲۱- عقب و جلو ۲۲- دختر ۲۳- بزرگ ۲۴- گاو شخم ۲۵- مملو ۲۶- عوض ۲۷- دو درب ۲۸- میخوابم ۲۹- خانه را ۳۰- مسجد ۳۱- برای تو ۳۲- بهتر است

روز پر حبیب هم از انجیر و گردو باشد  
 خاک مرغ است فراوان و ریغن بسپاره  
 فرک<sup>۳۴</sup> دیدار مونیسی نپه موسیت بگویم  
 سگ زردو وطراقیده<sup>۳۵</sup> سه تا تيله سوز  
 همه انجیر و مویز منه باغ طوره خورد  
 الغرض رشک بهشت است کمره همه گه  
 او کشه<sup>۳۷</sup> گفتی ایایم<sup>۳۸</sup> دو در بید تيلم  
 خود گنجی و جهونباز بچه هایم شو و روز  
 یادت آرم زاو شو ورمه اوشای<sup>۴۲</sup> کابرات  
 یاد او<sup>۴۳</sup> روز که شفتالی مو هشتم دم<sup>۴۴</sup> ریت  
 تف اشیراز و اهلش همه شیراز چنه  
 منه کیچه ردآوی انگل اقینت ایکنن  
 وریسن<sup>۴۵</sup> بهر نماز و ایشون هی خل و راست  
 موندونم که چه بلقور ایکنن حین نماز  
 جیکلان و خود جنگامونه پس برفوشم<sup>۴۷</sup>  
 زی<sup>۴۸</sup> بیوتانیده طاقت صریم<sup>۴۹</sup> غارت  
 ماذون ترک زمثقون جگر کا عوضی

شب چره میده<sup>۳۳</sup> که از باقلوا برده گرو  
 هیزم خشک و پنیر تر و ماسینه گو  
 خر حولی کابراتی دو سه روزه کرده کتو  
 موای بینم دم در تا نمیخوسه امشو  
 اوخل اییده و وامونده ز گردش آسیو  
 خاصه در فلص<sup>۳۶</sup> بهار و تو ز شیراز بیو  
 ز خوشالی دم قهله<sup>۳۹</sup> موایکردم نرهو  
 منه کیچه<sup>۴۰</sup> ایزدیم با یک<sup>۴۱</sup> و دو میرغلو  
 ورمه دوسه و پشتک ایزدیم پرسه و دو  
 منه حونه گیس خیری تو دادی از مو گرو  
 مردمون لیطکی و نلق خور و پشمک جو  
 حرمت ریش سفید هیچ ندارند بیو  
 صف سرباز ایکشن روز منه مجت نو  
 همی بینم که بهم ایخورشون چونه ولو<sup>۴۶</sup>  
 یا ایدم تی اوزنت تا بیره در کر گو  
 زی بیوتانیده خرمن عرمم<sup>۵۰</sup> و چپو  
 پاره پاره شد از ای حرف مثال دل گو

طوایف متفرقه - تیره های متفرقی هم در تبعیت قشقائی ها میباشند که شرح داده میشود:

کوره کانی - اولاد عرب - گله کی - دهدار - در اطراف فیروزآباد سکونت دارند. کدخدای آنها سابقاً نجیم کوره کانی بود. طایفه خواجه کدخدای آنها خواجه افراسیاب در کوه خرقة فیروزآباد و مهرکی کدخدای آنها ملا امراله مهرکی در بوشکان و نودران زندگی میکنند و طایفه بهاء الدین کدخدای آنها رضاخان و ساتیار که در مهکویه سکونت دارند و تیره های سرخی که در کوهمره شکفت و سیاخ ساکن و زراعت مینمایند.

ایل کردشولی - این ایل بنا بمقتضای موقعیت ها گاهی جزو خمسه و زمانی جزو قشقائی بحساب میآید. ئیلاق آنها کردشول و کافتیر (کافور) و خنجشت و نظام آباد و چشمه رعنا در سرحد چهاردانگه و قشقاق آنها حدود جهرم و خفر است. کلانتر این ایل بنام ملاحاجی آقا پسر ملا احمد و پسرش عطاخان و پسرهای عطاخان جوادخان، الیاس خان، امیرحسین خان، امیرقلی خان دارای نام خانوادگی ستوده میباشند. اجمالا اینکه چون با کلانتران شش بلوکی وصلت دارند و ئیلاق آنها هم مشترک است لذا تمایل آنها به قشقائی ها بیشتر است (الیاس خان در دوره گذشته نماینده انجمن شهرستان آباده و امیرقلی خان نماینده انجمن شهرستان اقلید است).

۳۳ - نوعی شیرینی که از شیره انگور تهیه میکنند ۳۴ - فکر ۳۵ - زائیده سه تاتوله سبز ۳۶ - فصل ۳۷ - آن دفعه ۳۸ - میآیم ۳۹ - قلعه ۴۰ - کوچه ۴۱ - با همدیگر ۴۲ - حیاط ۴۳ - آن روز ۴۴ - جلوی رویت ۴۵ - بلند میشوند برای نماز و خم و راست میشوند مرتباً ۴۶ - لب ۴۷ - برفوشم ۴۸ - زودیا ۴۹ - صبرم ۵۰ - عرم

**ایل گرمی** - قبلاً ضمن ذکر تیره های چهار بنیچه ایل باصری نام تیره های قوقی و حسین احمدی و صالحی و میری و علی قنبری بمیان آمد. توضیح این نکته را لازم میدانیم که زبان افراد ایل باصری عموماً فارسی است ولی تیره های گرمی و قوقی و حسین احمدی اکثراً بزبان ترکی تکلم مینمایند و قسمتی از حسین احمدیها در ایل ابیوردی هستند. مالیات ایل گرمی و همچنین این تیره ها از سابق جزو جمع قشقائی بوده و توسط تحصیلدارانی که مأمور وصول مالیات گرائی ها و شش بلوکیها در حدود سرحد چهاردانگه بوده اند وصول میشده و صالحی ها در حسن آباد چهار دانگه سکونت دارند و بدنال نام بعضی از افراد سرشناس آنها کلمه صالح پسوند میباشد. مثلاً علم صالح و علی صالح و ربی صالح و کریم صالح و غالباً شناسنامه نام فامیلی صالحی اختیار کرده اند و با ابیوردیهای شهری و ایلی مواصلت دارند. و اما درباره وجه تسمیه باصری اقوالی است از آنجمله برخی معتقدند که این ایل از بقایای نژاد پارس (ماد و پارس) ساکن جنوب معرف به پارسیها بوده اند که مرور زمان آنرا به باصری و یا باصری تبدیل نموده و بعضی میگویند چون محل قشلاق آنها حوالی سروستان و فسا بوده و فارسی ها در قدیم فسا را بسا و زمین را سیر میگفته اند که از ترکیب دو کلمه بسا و سیر بساسیر بوجود میآید معتقدند که اینها بساسیری بوده اند که بعدها مبدل به باصری شده اند و قسمت اخیر را به نوشته فارسنامه ناصری که درباره امیر ارسلان بساسیری از معاریف فسا نوشته استناد مینمایند. قدر مسلم این است که از ایل باصری در قسمت های اطراف تهران و حدود شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان هم باین نام وجود دارد. ولی نگارنده برای هیچیک از این دو قول مأخذ و منشأ تاریخی صحیحی نیافتم که مخصوصاً مربوط به ایل باصری بوده باشد و ایل گرمی هم از طوایفی است که با باصریها در فارس دارای ئیلاق و قشلاق مشترک بوده و با یکدیگر منسوب هستند. کلانتر این ایل عبدالله خان فرهمند و فرزنداناش محمودخان و مسعودخان و غلامرضاخان میباشد. همسر عبدالله خان جهان آرا دختر پرویز خان کلانتر باصری است.

## نقل مطالبی از کتاب ایل قشقائی تألیف آقای دکتر حبیب اله پیمان

در فصل دوازدهم کتاب قسمت عمده مطالب راجع به منشأ تاریخی ایل قشقائی نوشته شده. چون با مطالعه ای که از کتاب ایل قشقائی "توصیف و تحلیلی از ساختمان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایل قشقائی" تألیف آقای دکتر حبیب اله پیمان از انتشارات دانشگاه طهران دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی بعمل آورده بودم و مندرجات آنرا از لحاظ مستندات تاریخی جالب میدانستم لذا بنظرم رسید که بهتر این است آنرا در موضعی مناسب و بطور تفصیل و بلکه عیناً مندرج سازم که علاقمندان و خوانندگان عزیز بیشتر در جریان اوضاع تاریخی این ایل بزرگ فارس قرار گیرند. لذا فرصت را مغتنم دانسته مقال در مورد ایل قشقائی را با درج آن حسن ختام می بخشم.

آقای پیمان درباره منشأ تاریخی ایل قشقائی با استفاده از مقاله تحقیقی آقای مسعود رجب نیا راجع به ترکان اقتباس از کتاب هفته شماره ۱۰۱ آبانمان ۱۳۴۲ ماخوذ از دایره المعارف اسلامی، دایره المعارف بریتانیکا، مینورسکی (حدود العالم)، سایکس (تاریخ ایران) و همچنین اطلاعات مفیدی که از آقای ملک منصورخان محقق دانشمند قشقائی کسب نموده چنین مینویسد:

تاریخ مهاجرت ترکان بمغرب و جنوب بسیار کهن است و درباره اصل و نژاد آنان سخن فراوان گفته شده است. بعضی میگویند ترکان از یک نژاد نیستند بلکه مردمی هستند از نژادهای گوناگون که بترکی سخن میگویند. مسکن اصلی اولیه آنان در ترکستان چین یا سین کیانک قرار داشته است و از آنجا مهاجرت بسوی غرب را آغاز کرده اند. اولین مهاجرت ترکان را مربوط بزمانی میدانند که آنان بحمايت مردمی از نژاد خویش برخاستند و طی آن قدرت بسیار یافتند تا آنجا که اقوام هیاطله را شکست دادن (در ۵۴۵ بعد از میلاد) بعدها موجد امپراطوری وسیعی شدند که از مغولستان در مشرق تا سواحل دریای سیاه در مغرب امتداد داشت.

در اوایل قرن هفتم میلادی ترکان بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم شدند. قلمرو ترکان شرقی از مغولستان تا کوههای اورال و ازان غربیان از کوههای آلتائی تا داریا امتداد داشت. مرکز اولی در اطراف رودخانه ارخن و مراکز دومی در ارومچی و حوالی تاشکند قرار داشتند.

دست اندازی به اراضی ایران را ترکان غربی آغاز کردند و این مصادف بود با دوره سلطنت خسرو اول پادشاه ساسانی. وی سفیران نکای خان رهبر ترکان را مسموم ساخت و فرمان داد دیوارهایی در مقابل هجوم آنان در گرگان و دربند قفقاز بنا کنند.

ترکان شرقی در قرن هشتم میلادی مقهور برادران غربی خود شدند و بساطشان برچیده شد. از مهاجرت‌های بزرگ ترکان اولی در قرن هفتم میلادی اتفاق افتاد. در آنموقع قبایلی از ترکان در امتداد کرانه های بحر خزر بسوی قفقاز و تا کریمه پیش رفتند. اما سرنوشت شومی در انتظار این پیش قراولان بود زیرا همگی بدست اقوام روس نابود گشتند.

در قرن نهم میلادی قبایلی دیگر از ترکان در کرانه های رود ولگا بنای پیشرفت را گذاشتند و سرزمینهای مارابی و ملداوی را تحت تسلط خویش در آوردند. اینان نیز سرانجامی بهتر از اسلاف خود نداشتند زیرا در سال ۱۰۶۵ میلادی مورد قتل و غارت قرار گرفته و بالاخره در قرن ۱۲ بدست سپاهیان امپراطوری بیزانس نابود گشتند.

موج سوم مهاجرین قبایل قباچاق بودند که در همین قرن تا سیردریا در جنوب غربی پیش آمدند و پاره ای از آنان نیز راه اروپای شرقی را پیش گرفتند.

تا این تاریخ سرزمینهای اسلامی از ضربات امواج مهاجرت ترک برکنار مانده بود تا سال ۳۸۲ هجری قمری که شهر بخارا در ماوراءالنهر برای اولین بار بدست ترکان مهاجری افتاد که تحت فشار حملات مغولان راه مغرب زمین را پیش گرفته بودند. پس از این تاریخ و با سرعت قابل ملاحظه ای ترکه‌ها در همه نقاط ممالک اسلامی پراکنده شدند و روز بروز بر قدرت و نفوذشان افزوده شد. چنانکه میدانیم غزنویان از همین ترکان برخاستند و دستگاه خلافت عباسی و بسیاری سلسله‌های شاهان که بعداً در ایران بقدرت رسیدند زیر نفوذ ترکان قرار گرفتند.

مهاجرین بعدی قبایل خلیج و سلجوقیان بودند که از کنار سیردریا حرکت کرده اولی به افغانستان و سیستان و دومی مستقیماً به ایران آمدند. این مهاجرت در قرن چهارم هجری بوقوع پیوست اما چنانکه خواهیم دید مدتی قبل از آمدن وابستگان بسلاجوق تیره‌های از ترکان غز که بعداً به عراقی معروف شدند بایران آمدند. با آمدن سلجوقیان بایران باز هم بر نفوذ ترکان افزوده گشت و ترک و تاجیک در مقابل یکدیگر قرار گرفتند.

حمله مغولان فرصتی بود تا ترکان باز هم با دخول در سپاهیان آنها قدرت بیشتری کسب کنند و بعدها وقتی مغولان بتدریج از بین رفتند یا خاک ایران را ترک کردند ترکان باز هم بر اوضاع مسلط گشتند و مغولان باقیماند را در خود مستحیل نمودند.

خلیج‌ها بعد از ورود بایران در سرزمینی در حوالی عراق (ارک) و ساوه ساکن شدند که بنام خلیجستان معروف گشت. بعقیده گروهی از مورخین و از جمله مؤلف فارسنامه ناصری قشقائیه طایفه ای از ترکان خلیج بودند که از عراق عجم و ساوه بفارس کوچیده‌اند. قسمتی از این مهاجرین در بلوک قنقری شهرستان آواده ساکن و ده نشین میگردند که هنوز هم به ترکی سخن میگویند و بنام خلیج نامیده میشوند. گروهی دیگر بزندگی ایلیاتی ادامه میدهند و خود بدو گروه خلیج و قشقائی تقسیم میشوند.

در تاریخ مسعودی درباره قشقائی چنین آمده است که طایفه ای از قراتاتارها یا (قراخائیه) در زمان حکومت سلاجقه بترکستان آمده و در کاشغر اقامت میکنند. اینان در زمان حکومت خوارزمشاهیان قدرت بیشتری پیدا میکنند. وقتی سعدبن زنگی اتابک فارس از سپاهیان خوارزمشاهیان و ایل قراخائیه شکست میخورد و قرار صلحی بین آنان منعقد میگردد شاه خوارزم بیست هزار نفر از طوایف قراخائیه ساکن کاشغر را بهمراهی سعدبن زنگی بفارس گسیل میدارد. اینان ابتدا به کاشغر معروف میشوند و این لقب سپس به قشقری و بالاخره به قشقائی تبدیل میشود.

در میان مطلعین بتاریخ قشقائی گروهی عقیده دارند که قشقائیه را نادرشاه در قرن ۱۱ هجری بفارس کوچ داد اما این قول با واقعیات تاریخی مغایر است زیرا درست بعکس نادرشاه روی مخالفت با قشقائیه قسمت عمده آنان را بخراسان تبعید و کوچانید و املاک آنها را ضبط کرد که بعداً پس از بازگشت در زمان کریمخان زند بآنها باز گردانده شد. گروهی دیگر مسکن اخیر ایل قشقائی را آذربایجان و قفقاز میدانند و اشعار و ترانه‌های چند از فولکلور قشقائی را که در آن نواحی یادشده است دلیل مدعای خویش میآورند. برای مثال در زیر سه بیت از این اشعار را ملاحظه میکنید:

بو یول گذر تبریزه قنات ریزه ریزه (این راه به تبریز میرود و قناتش ریز ریز است)

تاریم بیزه بیر یول ور بیزواراگ اولک مزه (خدای من راهی بما نشان بده تا بسرزمینمان برویم)

روز آن کوه سبز یوردم را دیدم (ای کوه سبز تو را یاد میکنم و میگیرم)

میگویند کوه سبز نام یکی از ثیلاقات غارنشینی آذربایجان است.

و بالاخره معدودی بعضی از شاخه های ایل قشقائی را از مغولان میدانند. آنچه از اقوال مورخین دیگری چون بیهقی ابن اثیر و گردیزی بر میآید (این قسمت از یادداشتهای مستند و خصوصی آقای منصورخان قشقائی استفاده شده است) سالها قبل از عبور طغرل بیگ و برادرانش از رود جیحون و ورود بایران ترکان غز در قسمت‌هایی از کشور ایران پراکنده بودند. ابن اثیر میگوید سلطان محمود غزنوی گروهی از غزها را برای تقویت سپاه و طرفداران خویش از جیحون گذراند و بایران آورد. از آنجا که بعدها بسیاری از این عده در حوالی ری و عراق ساکن شدند ابن اثیر همه را عراقی میخواند. گردیزی مهاجرت این گروه از ترکان را که از وابستگان سلجوق بودند در حدود ۴۱۵ هجری قمری ذکر میکند. ولی با توجه باینکه بنا بنوشنه ابن اثیر در کشمکش بین سلطان محمود غزنوی و اینیک خان در سال ۳۹۶ هجری قمری گروهی از ایلات خلیج و غز که در خراسان و حوالی مرو ساکن بوده اند در جانب سپاهیان محمود قرار داشتند میتوان بطور قطع گفت که حتی مدتی قبل از این تاریخ محمود غزنوی آنانرا بایران کوچ داده بود.

بعدها بعلت بدرفتاری لشکریان محمود با ترکان سلجوق شورشهایی پدید میآمد که منجر به کشمکشهایی میگردد. لذا دسته هایی از ترکان بکرمان کوچیده و بعضی بنقاط دیگر چون آذربایجان و دیاربکر میروند. آنها که بکرمان میآیند از جمله خلیج ها بسبب تعقیب مأمورین سلطان باصفهان و از آنجا به آذربایجان میروند. بااحتمال زیاد ضمن عبور از اصفهان گروهی در مواقع نقاط جنوبی و در مسیر خود در دامنه جبال زاگرس اقامت میکنند.

دسته های اصلی ترکان مهاجر بجنوب سپس از آذربایجان بعراق آمده بهمراهی عراقی ها (ترکان ساکن در این نواحی که مستقیماً آمده بودند) اغلب اضطراراً بدامنه های جنوبی سلسله جبال زاگرس کوچ میکنند. باین ترتیب میتوان گفت اولین دسته های ترکان جنوب عراقی ها و خلیج ها هستند که قریب به یکهزار سال قبل از جیحون گذشته وارد ایران شدند و پس از نقل مکانها و مهاجرت‌های متعدد بفارس آمدند و ایلات قشقائی و ترک زبان جنوب را تشکیل دادند. تیره هایی مثل توابع (از طایفه فارسیمدان)، ایگدر، گله زن، دوقزلو (از شش بلوکی)، نمدی، عراقی و دیگران از همین مهاجران اولیه ترکان عراقی و خلیج میباشند. بقیه دسته ها و تیره های ترک طی حوادث بعدی و بخصوص پس از کشته شده یاغمور از سران قبایل ترک بدست سلطان مسعود غزنوی که منجر به شورشهای وسیع گردید. و گروهی پس از آمدن سلجوقیان و همچنین در اثر تعقیب دیلمه ها بکرمان و فارس و خوزستان کوچ کردند.

ابن بلخی در تاریخ خود (فارسنامه) ضمن شرح وقایع زمان رکن الدوله دیلمی از حملات ترکان بشیراز و غارتگری آنها سخن میگوید. بنابراین وجود قرائن دال بر اینکه گروههایی از ایلات ترک زمانی در آذربایجان بوده اند دلیل آن نمیشود که منشا اولیه آنها آذربایجان یا قفقاز بوده است بلکه بیشتر بسبب مسافرتها و اقامتهای موقتی است که طی مهاجرتها و نقل مکانها پیش آمده است.

چنانکه در دائره المعارف اسلامی وقتی از طایفه افشار سخن میرود آنها را از طوایف ترکمن میدانند که بعد از حمله و استیلای مغولان بر ترکستان به آذربایجان مهاجرت کرده و اغلب پیرو شیخ صفی الدین اردبیلی میشوند. اینان بعداً بدو گروه تقسیم میشوند:

قاسملو و ارخلو و بروایت دیگری شاملو و قرقلو. ایشان در آذربایجان، خمه، قزوین، همدان، طهران، خوزستان، کرمان، خراسان، فارس، مازندران و یزد پراکنده شده مسکن می گزینند.

از آنجا که طایفه قرقلو که نادرشاه از میان آنان برخاست با مغولان بایران آمد میتوان بسیاری روایات گوناگون را تفسیر و تأیید کرد. بدین معنی که ورود شاخه هائی از ترکان افشاریه از آذربایجان بفارس مؤید این گفته است که در میان قشقائیه تیره هائی با منشاء آذربایجانی و قفقازی وجود دارند و یا همبستگی نادرشاه با این ایل و نقل و انتقالات فراوانی که وی بایلات ایران داد و برای تضعیف قدرت آنان به جابجا کرده آنان پرداخت میتوان قبول کرد که در همان فرمان قشقائیه را بخراسان کوچانید گروهی دیگر از ترکان را بفارس کوچ داده باشد.

در فارسنامه ناصری طایفه اینانلو را (که گروهی از آنان در ایل قشقائی و عمده شان جزو ایلات خمه اند) از ایلات ترکستان میداند که بهمراهی مغولان بایران و سپس بفارس مهاجرت کرده اند و همچنین منشأ طایفه بیات را دشت قبچاق ترکستان میداند که بهمراهی قشقائیه بفارس آمدند و گروهی در شیراز متوطن و شهرنشین شدند و تیره هائی بزندگی کوچ نشینی خود در ایل قشقائی ادامه دادند. و بالاخره وجود تیره ای بنام عراقی و نیز وجود بقایای گروههائی از تیره های مختلف قشقائی در نقاط مختلف مرکزی ایران حوالی طهران و اراک و ساوه همه دال بر این حقیقت است که قسمت مهم عشایر قشقائی از شاخه های طوایف خلیج و یا همراهان طوایف خلیج هستند که در قرون چهارم و پنجم هجری قمری بایران و سپس بفارس مهاجرت کرده اند.

درباره نژاد ترکان نیز بحث فراوان شده است. جغرافیای سیاسی ایران ترکان را از نژاد آریائی میداند و چنانکه دیدیم بعضی دیگر آنها را از نژادهای گوناگون میدانند که دارای زبان مشترک ترکی هستند. آنچه مسلم است با همه قرابتی که با مغولان دارند از آنها جدا هستند.

با وجود این با توجه باین واقعیت که بسیاری از ترکان خود را وارد سپاهیان مغولان کردند و اینکه بسیاری از مغولان بعدها در میان ترکها مستحیل شدند نمیتوان بوجود تیره هائی از مغولان در میان ترکان تردید داشت. وجود لغات و اصطلاحات متعدد مغولی در زبان ترکی قشقائی نیز دلیل این امتزاج و قرابت است. نام قشقائی چون قدیمی تر از زمانی است که قشقائی ها از نواحی مرکزی ایران بفارس آمدند لذا روایت تطور این نام از قاچقائی (گریخته) ضعیف و بلکه صحیح نیست.

چنانکه مترجم کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد براون مدعی است که در بین مجاهدین ضد انگلیسی اسیر در هند با یک فرد عشایری قشقائی برخورد کرده است که اصل او از ترکستان چین بوده و حتی از وجود ایل قشقائی در ایران بی اطلاع بوده است.

تیره ها و گروههای تشکیل دهنده ایل قشقائی نه یکبار و باتفاق بفارس آمده اند و نه از ابتدا متحد و یکپارچه در یک ایل واحد مجتمع بوده اند بلکه با گذشت زمان نیرومندتر شدند و سایر تیره ها را تحت سلطه خویش در آورده و تشکیل طوایف و بالاخره ایلات را داده اند.

از زمانی نام ایل قشقائی بعنوان یک واحد سیاسی و اجتماعی و یک نیروی متحد وارد تاریخ میشود که امیر قاضی شاهلو قشقائی با کاردانی و تدبیر گروههای متعددی از ترکان را در ایل خود جمع کرده بر آنها ریاست مینماید. در حقیقت او اولین ایلخانی قشقائی است که نام او در تاریخ ثبت است ویرا به حسابی میتوان پشت چهاردهم ایلخانی قشقائیه دانست

(فارسنامه ناصری). بعد از وی ریاست به پسرش قاضی آقا و پس از او به جانی آقا میرسد تا بالاخره ریاست به حسن خان معروف به معتمدالسلطان میرسد. او پیش از اسلاف خود پای خانواده قشقائی را بمراکز قدرت ایران و دربار شاهان باز کرد، برای ایل سازمان منظمی داد و بیلاق و قشلاق طوایف را مشخص کرد. زیرکی و کیاست وی باعث گردید که در دربار سلاطین زندیه قرب و منزلت مخصوص بیابد و بزودی از معتمدین کریم خان زند گردید چنانکه کریمخان زند بدرخواست اسمعیل خان (کور قشقائی) برای بازگرداندن املاکی که در زمان نادرشاه موقع تبعید بخراسان از آنان اخذ شده بود دستور رسیگی داده است و اسمعیل خان با نام قدیمی قشقائی مورد خطاب قرار گرفته.

بعد از حسن خان معتمدالسلطان جانی خان پسر اسمعیل خان بقدرت میرسد و ریاست ایل را بعهدده میگیرد. وی ابتدا بمقام ایل بیگی و سپس در سال ۱۲۳۴ هجری قمری از طرف فتحعلی شاه قاجار رسماً بسمت ایلخانی و پسر وی محمد علیخان بسمت ایل بیگی منصوب میگرددند. این اولین بار است که فردی در فارس بمقام ایلخانی ایلات فارس و کهگیلویه نایل میشود. جانی خان از رؤسای مقتدر و مدبر و کاردان ایل قشقائی بوده است. امروزه همه کس جانی خان را بنیان گذار واقعی ایل قشقائی میشناسند.

## فصل پانزدهم

### بویر احمدی - ممسنی - دشمن زیاری

چون در این کتاب از اکثر ایلات فارس نام برده شده است لذا سزاوار ندانستم اشاره ای به طوایف لر که قسمت عمده ای از نواحی شمالی و غربی فارس را تشکیل میدهند و معروفیت بسزائی دارند ننمائیم و بدوآ باید بعرض خوانندگان عزیز برسانیم که نام دسته بزرگی از اقوام ایرانی را که در مناطقی از کشور و بخصوص در غرب و مرکز و جنوب ایران یعنی لرستان و اصفهان و بختیاری و فارس سکونت دارند لر مینامند و اینان جماعت صحرانشین کوه گرد فارس زبان میباشند. فرهنگ دهخدا کلمه لر را اینطور تعریف میکند: نام قبیله از ایرانیان، طایفه ای از ایرانیان چادرنشین، طایفه ای از صحرانشینان و مردم قهستان<sup>۱</sup>. برهان: نام طایفه ای است از مردم صحرانشین. جهانگیری: لر یا لور نام عشیرتی است بزرگ از عشایر کرد. قاموس الاعلام ترکی: گروهی از اکراد در کوههای میان اصفهان و خوزستان و این نواحی بدیشان شناخته اید و بلاد لر خوانند و هم لردلو گویند. معجم البلدان حمداله مستوفی گوید در زبده التواریخ آمده که وقوع اسم لر بدان قوم بوجهی گویند از آنکه در ولایت مارود دیهی است که آنرا کرد میخوانند و در آن حدود دربندی آنرا بزبان لری کوک اگر خوانند و در آن دربند موضعی است که لر خوانند چون اصل ایشان از آن موضع خاسته ایشان را لر خوانند وجه دوم آن است که بزبان لری کوه پر درخت را لر (با کسر لام) گویند و بسبب ثقالت راء کسره لام با ضمه کردند و لر گفتند. و لر در فارس دو قسم است یکی لر کهگیلویه و دیگری لر ممسنی.

بویراحمدی ها - بویر احمد از چهار بنیچه جاکی کهگیلویه و طایفه بویر احمد ناحیه تل خسرو و بلاد شاپور پشت کوه و ناحیه رون<sup>۲</sup> تشکیل است. بویر احمدی ها به دو قسمت تقسیم شده اند یکی بویر احمد گرمسیری یا سفلی و دیگری بویر احمد سرحدی یا علیا و سردسیری.

قیه های بویر احمد - عبارتند از آقائی، اردشیری، اولاد میرزاعلی اکبر بابا ملکی، باده لوئی، باتولی، کایدگیوی، برآفتابی، تاس احمدی، تامرادی، جلیل خلیلی، سرکوهک، شیخ ممو، عباسی، گودرزی، نگین تاجی، مشهدی. کلانتر و رئیس ایل بویراحمد هادی خان و پسرش محمدطاهرخان و پسران محمد طاهرخان علی محمدخان و عبدالله خان و خداکرم خان بوده است. که علی محمدخان کلانتر بویراحمد گرمسیری و در شاپور پشت کوه سکونت دارند. مرکز بویراحمد گرمسیری آرو و دهات آن: آب شیرین، برهان، بلزبیشه، بویری، بی منجگان، جاک، ضرکده، دره شور، سناگون، سوزه کان، سولک، نیل گاه، قلعه دز، گرده، کلیان، کلگه پهن، کمبوس، نازکان، درکوهک، سی سخت، نقاره خانه. بعد از علی محمد خان پسرش حسین خان کلانتر بویراحمد گرمسیری بوده است. ریاست این ایل در سنوات اخیر بعهد عبدالله خان ضرغام پور پسر شکراله خان پسر محمدحسین خان پسر خداکرم خان پسر محمدطاهر خان بود. بویراحمد علیا یا سرحدی - کلانتر این ایل محمد حسین خان و ولی خان پسران خداکرم خان پسر محمدطاهر خان بود. محل آنها تل خسروی و یاسوج و رون و دهات بویراحمد سردسیری عبارتند از: دراهان، آب گرمان، بابکان، باغ ملک،

۱ - قهستان معرب قهستان یا کوهستان نام قدیم ایالت وسیع خراسان جنوبی که اکنون بیرجند و قانیات خوانده میشود.

۲ - نواحی کهگیلویه را بر دو قسمت نموده اند. قسمت شرقی و شمالی آنرا که وسیع تر و بیشتر آن سردسیر و کوهستان است کهگیلویه و پشت کوه گویند و قسمت جنوبی و مغربی آنرا زیرکوه و بهبهان و پشت کوه در اصل سه ناحیه بود ناحیه بلاد شاپور، ناحیه تل خسروی و ناحیه رون.

پدوان، پراشکفت، براق، بلوط کاران، چنار، جوزار، دشت روم، جوکار، چیتو، دلی گردو، دورود، ده ابراهیم، ده ملاغلام، دیلکان، رودشتی، سادات، سراب تابه، سفیددار، سقاوه، کالوس، شاه قاسم، شرف آباد، شیخ سر که صالحان، فیروزآباد، کرکک، کره، گجه، گیسار، لب آب، لما، لواب، مارگان، محمدقلی، محمودآباد، منج، منگر، نارمه، مهریان، نمراب.

ریاست ایل بویراحمد علیاً اخیراً بعهدہ کریم خان پسر محمد حسینخان پسر خداکرم خان پسر محمد طاهرخان و بعد از کریم خان قسمتی بعهدہ غلامحسین خان یکی از پسرهایش و سرتیپ خان پسر دیگرش بود که بعد از غلامحسین خان پسرش ناصر طاهری و بعد از سرتیپ خان پسرش محمد حسین طاهری هر یک رئیس ابوابجمعی پدر بودند.

**ممسنی یا شولستان** - لهجه آنها لری و سه قسمت هستند: بکش - رستم - جاوید در ۷۰ کیلومتری شمال غربی کازرون مرکز ممسنی فهلیان و نورآباد است. تیره های بکش عبارتند از آل امیر، باباسالار، علی وند، کرائی، و دهات ناحیه بکش امامزاده درآهنی، بردنگان، چمگل، سراب بهرام، شعب بوان، نوبندگان خراب، نورآباد، قهره سفلی، قهره غلیا، کلگان است. کلانتر بکش شریف خان پسر ولی خان پسر خویبارخان و اخیراً هم ولی خان و محمدخان کیانی بودند.

جاوید - دو قسمت است جاوید لله و جاوید ماهوری که آنها را جوی هم میگویند. تیره های آن عبارتند از احمد هارونی، جوی جان، حلقه هارون، ده شیخ، رودخورجی، سلاری، گنجا، کواری سرکوهی، ملولی عربی، میرحسن عبدالله، میرسن.

کلانتر این ناحیه محمدعلی خان پسر فتح اله خان پسر خلیل خان پسر باقرخان بود. اخیراً ریاست جاوید لله بعهدہ فتح اله خان و فرزندانش نصراله خان، حمداله خان، ملک منصورخان، اردوان، محمدعلی خان و علی پاشا (فتحی و فتحی نژاد) میباشد و ریاست جاوید ماهوری بعهدہ خلیل خان و پسرانش سیف اله خان (نماینده انجمن شهر ممسنی) و فریدون خان و شاپور خان است.

رستم - طوایف رستم و دهات آن عبارتند از انجیره، پرین، بهمن یاری، تیرازجان، چوک بال، چوک زیر، خنک، دشت، دشت روم، ده توت، ده تی، ده نو، دیمه سرنه، سماک بیمکی، فاریاب، قلعه مورد، قلعه نوگل، کلپاکان، گنجکان، کنگان، کوپان کوشک، مال قاید، مرازجان، مرزه بانی، موده گان، میل فرز، نوگک. کلانتران رستم علی قلی خان پسر قاید گرجی و اخیراً امامقلی و پسرش حسینقلی خان بود.

از سادات محترم و معاریف فهلیان و ممسنی خاندان ابطحی ها هستند که سید جعفر ابطحی نماینده اسبق مجلس شورای ملی و وکیل پایه یک دادگستری شیراز و مهندس ضیاء ابطحیان نماینده دوره بیست و چهارم مجلس و دکتر سید ابراهیم ابطحیان و دکتر صدرالدین ابطحی هر یک در اجتماع بنوبه خود مورد احترام میباشند.

**دشمن زیاری** - در قسمت شمال غربی کازرون و شرق فهلیان و غرب اردکان (سپیدان) واقع شده دهات آن مورد، رودیان، تی کل، (توکل آباد) پائین و تی کل بالا و تی کل میانه یا توکل آباد وسطی، ده بوا، ده گپ، راشکی، رودبال، سالاری، علی آباد، هر جان میباشد.

کلانتر دشمن زیاری مرادقلی خان پسر آقاخان پسر محمدرضاخان و اخیراً آقاخان و بابا خان و جهانگیرخان و حسنعلی خان و حیدرقلی خان و سلیمان خان ریاست دشمن زیاری را بعهدہ داشتند. پسران آقاخان ناصرخان وکیل پایه یک دادگستری و مظفرخان کارمند ذی رتبه مخابرات و ایرج میباشند و پسران بابا خان خسرو و ابراهیم و هوشنگ است.

پسران جهانگیرخان پسر امیرقلی خان پسر مرادقلی خان امیر حسین خان عضو شورای دآوری شیراز. امیرقلی خان در آموزش عشایری، غلامرضا رئیس انجمن شهر اردکان، امیر حمزه کارمند شهرداری شیراز میباشد. پسران حسنعلی خان

علیرضاخان و محمدقلیخان عیلامی و پسران حیدر قلی خان مرتضی قلیخان و حسینقلی خان هستند که مرتضی قلیخان معاون و رئیس حسابداری اداره کل تلفن اهواز میباشد. پسر سلیمان خان حبیب اله خان که با علیرضا خان برادر مادری است.

ممسنى قبلا از نظر وکیل مجلس جزو شیراز بود. اخیراً دو دوره است که مستقلاً نماینده انتخاب مینماید و در این ادوار سرکار سرهنگ عبدالحسین نژده که قبلاً فرماندار بود بیاس قدرشناسی از خدمات شایانی که از لحاظ عمران و آبادی در منطقه مزبور بعمل آورده از طرف اهالی بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده است.

از ایبورد خراسان وردروید جای خار  
تا از آن خاک منور گشت ظاهر انوری  
محمد حسین شعاع الملک شیرازی

## فصل شانزدهم

### پایان

بعون و عنایت الهی کتابی که با تشویق و علاقمندی سروران گرامی آغاز شده بود پایان رسید از حوصله ای که خوانندگان عزیز برای مطالعه آن بخرج داده و یا میدهند سپاسگزار و از اینکه بعضی از مطالب و بلکه کلیه آن خسته کننده است پوزش میطلبم مخصوصاً در مقدمه شرح زندگی نگارنده گفتار از حد متعادل و متعارف تجاوز نموده باین معنی که بنا بفرموده استاد عزیز جناب آقای جمال زاده<sup>۱</sup> برای خواننده کتاب چه لزومی دارد اجباراً بداند که بنده با چه کس و به کدام مدرسه میرفته ام و یا در کدام اداره مشغول کار بوده ام که البته در این باره نیز لازم میآید از تزییع وقتی که از خوانندگان شده عذرخواهی بشود.

برای این موضوع میخواهم در ضمن بقول معروف عذر بدتر از گناهی هم بتراشم و آن این است که اگر راجع به تغییر مشاغل (بیهوده سخن باین درازی شده) و در طول زندگی غالباً از این شاخه بآن شاخه پریده ام و آنطور بنظر میرسد که مردی متلون بوده ام لابد علتی داشته است که ناچار علت آنرا بعرض میرسانم. از قدیم ضرب المثلی شنیده بودم که میگفتند: "بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است" و من برای کشف این راز که در حقیقت توضیح واضحات بود عملاً به امتحان پرداختم و موقعی باین معنی واقف شدم که هر شغل و اداره ای را که بخيال خود ایدآل نمی دانستم و پس از مدتی دنبال کار دیگری میرفتم و باز همینکه از کار جدید هم بعلی دلسرد میشدم سر خویش میگرفتم و مجدداً بسراغ شغلی تازه تر میرفتم آنوقت پی بردم که آنچه قدیمی ها بصورت ضرب المثلها ارزانی داشته اند دور از واقعیت نبوده و اینکه در همه جا آسمان دارای یکرنگ است حقیقتی انکار ناپذیر و غیر قابل اجتناب میباشد و این یکرنگی در اکثر شئون

---

۱ - استاد سید محمد علی جمال زاده از نویسندگان و دانشمندان عالی مقام ایران در سال ۱۲۷۴ شمسی در اصفهان متولد شد پدرش سید جمال الدین واعظ اصفهانی است که در جریان مشروطیت ایران با ایراد سخنان و مواظ خود از سران مشهور آن نهضت شمرده میشد. جمال زاده تحصیلات متوسطه خود را در بیروت و علم و حقوق را در پاریس و لوزان انجام داد و پس از اینکه در آغاز جنگ بین الملل اول کمیته ایران در برلین بسرپرستی تقی زاده تشکیل شد بدان گروه ملحق شد و در انتشار مجله کاوه سهمی بسزا یافت و مخصوصاً با نشر سلسله مقالات مربوط به تاریخ روابط ایران و روس و داستان "یکی بود یکی نبود" قدرت تحقیق و پایه خود را در هنر داستان نویسی نمایان ساخت همچنین یکی از افرادی بود که برای مبارزات ملی به بغداد و سپس کرمانشاه رفت و با سران مهاجرت همکاری کرد. جمال زاده بعدها در برلین مدتی سمت سرپرستی محصلین را یافت و بانتشار مجله علم و هنر همت گمارد. این مجله یکی از بهترین مجلاتی بود که بفارسی در خارج از ایران بچاپ رسید. جمال زاده پس از آن در دفتر بین المللی کار بخدمت پرداخت و چندی هم در ژنو خدمات مربوط به امور فرهنگی ایران و سالیانی چند نمایندگی ایران را در کنفرانس تعلیم و تربیت را بر عهده داشت. (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

زندگی در اجتماع خلق اله بصورت‌های مختلف متجلی است و مثلاً در سراسر دنیا عواملی بدرد می‌خورد که مخصوصاً در ایران کلمه اول نام این عوامل اکثراً با حرف (پ) شروع می‌شود و وجود همین یک حرف کافی است که کمبودهایی از قبیل نقصان یا فقدان شخصیت، تجربه، تحصیل، لیاقت، و فضیلت را که لازمه طی مدارج ترقی و تعالی برای هر فرد می‌باشد جبران نماید و بالاخره هم این اصل ناروا که از بدو خلقت در هر دو روزمان و در هر شرایط و مکان منتها با شدت و ضعفی متفاوت حکمفرما بوده الی الابد باقی و برقرار و هر چند عقربه زمان بر محور تقویت ضعف‌ها بچرخد بحکم ناموس طبیعت و اراده لا یتغیر اللهی مرگ برای ضعیف قانونی طبیعی و اجتناب ناپذیر بوده و هست و خواهد بود و اما بنده کمترین بعد از اینکه بقول شیخ اجل سعدی شیرازی علیه الرحمه "گو گرد پارسی بچین و کاسه چینی بروم و دیبای رومی بهند و فولاد هندی بحلب و ابگینه حلبی به یمن و برد یمانی پیارس" آورده ام بگوشه ای نشسته و کنج عزلت گزیده ام با این اختلاف که اگر پهلوان سرگذشت سعدی بازرگانی بوده است که صدوپنجاه شتر با بار داشته و چهل بنده و خدمتکار بنده حقیر و فقیر را چنانچه همین کلبه محقر موروثی هم نمی بود میبایستی هر ساعت جل و پلاسم بدوش باربری باشد و یا موجری خدا بی خبر آنرا بعلت تاخیر در پرداخت مال الاجاره از خانه خود بیرون ریخته و میان کوچه ولو کند.

باری از مطلب دور نشویم، سپاس خدای بی همتا را که توفیق عنایت فرمود و توانستم تا حدودی هر چند که ناچیز بوده باشد دین خود را به فامیل عزیز و سکنه محترم ایبورد زادگاهم ادا نمایم. مرحوم پدرم نصراله قهرمانی نیز خیلی مایل بود درباره تاریخچه این محل و نسب نامه و شجره نامه ساکنین آن کتابی بنویسد و همین اقدامی را که در حال حاضر نتیجه همان تمایل می باشد و این مور ضعیف بمنزله ران ملخی بحضرت سلیمان و یا موالی عزیز هدیه میکنم ایشان انجام دهد و از آنجائیکه آن مرحوم به تدوین و نگارش وقایع دوران حیات خود پرداخته و چند سال روی آن متحمل زحمت

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

آثار مهم جمال زاده بدین شرح است: آتش زیر خاکستر، آسمان و ریسمان، آزادی و حیثیت انسانی، اصفهان (گفتگوی خانوادگی)، باج سیل، بانک نای (قصص مثنوی)، تاریخ روابط ایران و روس، تلخ و شیرین، جنگ ترکمن (از کنت دو گینو)، خاک و آدم، خسیس (اثر مولیر)، دارالمجانین، داستان بشر (اثر وان مون)، داستانهای برگزیده از نویسندگان خارجی، دشمن ملت (اثر ایبسن)، دون کارلوس (اثر شیلر)، راه آب نامه، زمین ارباب دهقان، سرگذشت عمو حسینعلی، سرو ته یک کرباس، سید جمال واعظ، شاهکار شورآباد، صحرای محشر، طریقه نویسندگی، غیر از خدا هیچکی نبود، فرهنگ عوامانه، قصه های کوتاه برای بچه های ریشدار، قصه قصه ها یا قصص العلماء، قلتشن دیوان، قنبرعلی، جوانمرد شیراز (اثر کنت دو گینو)، قهوه خانه سورات (اثر دوس پیر)، کشکول جمالی، کهنه و نو، گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، معصومه شیرازی، نمک گندیده، ویلهلم تل (اثر شیلر)، هزار پیشه هزارستان، هفت کشور، همزه ولمزه، یکی بود یکی نبود و بعضی از داستانها کوتاه که بچند زبان خارجی ترجمه شده است. شورای دانشگاه طهران به پیشنهاد دانشکده های ادبیات و علوم انسانی علوم الهیات و معارف اسلامی و مدیریت و علوم اداری در جلسه شهریور سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی تصویب نمود که به استاد جمال زاده و ۸ تن دیگر منشور دکترای افتخاری این دانشگاه اهدا و از ایشان تجلیل و حق شناسی گردد. استاد امتیاز تجدید چاپ کلیه کتاب های خود را به نفع کمک به دانشجویان نیازمند بدانشگاه تهران اهدا کرده اند.

بسیار شده تا مجموعه از شرح دوران زندگی خود و تاریخ ایلات فارس تهیه نمود عمر زودگذر فرصت و مجالی نداد که بتواند در دنباله آن شرحی راجع به ایبورد و مسکن اجدادی خود بنویسد و تقدیر چنین بود که بنده شرمنده هر چند که پایه دانش و بینش و اطلاعات و حوصله ام هیچگاه به پای پدر نمی رسد انجام این مهم را بدیده منت بپذیرم و با نقائصی که یقیناً در آن بنظر خواهد رسید بحضور علاقمندان و فامیل عزیز و دانشمندان و سروران مفخم شهری و عشایری عرضه بدارم.

خوشبختانه در اینمورد برای بنده جای بسی خرسندی است که آرزوی پدرم را نیز جامه عمل پوشانده ام از همه بالاتر چاپ این کتاب را که با پنجاهمین سال سلطنت پر افتخار دودمان دانش پرور و عظیم الشان پهلوی تبارن یافته بفال نیک میگیرم. در مقدمه کتاب اشاره شده بود که انگیزه ام برای تدوین آن از هنگامی شروع شد که دست تقدیر حکم مأموریت اداری مرا بمنطقه درگزر (ایبورد خراسان) نوشت و مدت سه سال و نیم در این شهر بخدمت پرداختم از همان روزهای ورود مطالعه و تحقیق درباره تاریخچه و وضع جغرافیائی و سوابق این محل را شروع کردم شانس هم با من یاری کرد با محقق و دانشمند درگزی بنام آقای ابوالفضل قاسمی مؤلف کتاب های شیر مرد اتک و خاوران یا گوهر ناشناخته ایران در سفری که از طهران بدرگزر آمده بود ملاقات دست داد از این موقعیت استفاده نموده از ایشان تقاضا نمودم که اطلاعاتی در اختیارم بگذارد در نهایت رغبت و محبت و بحکم سنخیت نژادی آنچه را که میخواستم تا حد امکان در اختیارم گذاشت که در اینجا باید صمیمانه از آقای قاسمی سپاسگزار باشم.

بعد از آن در ظرف مدت چند سال که از این مقدمه میگذرد کتب بسیاری را از قبیل جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی، تاریخ ایران تألیف مشیرالدوله پیرنیا، زندگی پر ماجرای نادر تألیف دکتر میمندی نژاد، تاریخ ایران تألیف احمد کسروی، تاریخ ایران تألیف ژنرال سایکس، زندگی شاه اسمعیل صفوی تألیف رحیم زاده صفوی، دره نادر، تاریخ شاه عباس اول تألیف نصراله فلسفی، نبردهای بزرگ نادرشاه بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر، مجمع التواریخ ابوالحسن گلستانه، لغت نامه دهخدا (استفاده از لغاتی که بنام افراد و محلها مربوط میشود)، رستم التواریخ تألیف رستم الحکما، فارسنامه ناصری تألیف میرزا حسن حسینی فسائی، آثار عجم تألیف فرصت الدوله قسمت هائی که مربوط به ایل افشار و لشکر کشیهای نادر شاه بود مطالعه نمودم و یادداشتهای مورد لزوم را برداشتم.

آنچه را که راجع به ایلات و عشایر خصوصاً قشقائیا نوشته شده فشرده ای است کتاب تدوینی پدرم و از لحاظ شجره نامه و نسب نامه فامیلی هم شخصاً از آن مرحوم (نصراله قهرمانی) و مرحوم فرج اله محمد آقائی و مرحوم محمد صادق خان قباخ قلیخانی خاطرات و یادداشتهائی داشتم. معمرین و مطلعین قوم مثل کربلائی لایلا همسر امان اله خان قهرمانی و زری خانم دختر اقتدار نظام و حاج عادل خان مرادی و مشهدی معصومه عبداللهی و گلین خان عیال عباسخان پسر شجاع الممالک و مرتضی خان پسر سالار مسعود نیز در اینمورد مرا یاری نموده اند که از آنها متشکرم.

بهر تقدیر این مجموعه بدین صورت که ملاحظه میفرمائید از چاپ خارج شده در نوشتن بیگرافیاها آنطوریکه شاید و باید حق مطلب ادا نشده و تصدیق میکنم که ارزش اجتماعی و خدمات اکثر از افرادی که نام برده شده خیلی بیش از اینهاست و اگر قصوری در این باب شده باید عرض کنم که هم مجال صفحات کتاب کم بوده و هم اینکه فکر کردم اگر بذكر خصوصیات پیردازم ممکن است بعلاقمندی و دوستی مفرط نسبت به فامیل خوشنامم کنند لذا بتوضیح مختصر اکتفا نمودم.

باز هم از تشویق و تأکید و ارشاد دانشمند عالی مقام جناب استاد سید محمد علی جمال زاده از اینکه مسبب تدوین و تألیف این مجموعه شده اند فوق العاده امتنان دارم و از تذکراتی که درباره آن فرموده اند بی نهایت سپاسگزارم و اگر با وجود یادآوریهای معظم له اقدام برفع نقیصه نشده باید عرض کنم که چون عین مرقومه تذکریه ایشان در ابتدای کتاب بطبع رسیده لازم بود که کتاب نیز با نقائص موجود بچاپ برسد که خوانندگان عزیز هم در جریان آن قرار گیرند و بخطای نگارنده قلم عفو و اغماض بکشند. در خاتمه ضمن تذکری کوچک ذیلا بعرض میرسد به عرایض خود پایان می بخشد.

کلیه اهالی و سکنه کشور کهنسال ایران که همه پرورش یافته در این آب و خاکیم و در سایه مواهب خدا داد آن و زیر لوای پرچم سه رنگ و تحت رهبری خردمندانه پدر تاجدار محبوب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر مرفهانه بزندگی ادامه میدهیم بشهادت تاریخ از نژاد پاک آریائی بوده و از هر لحاظ یکدل و یکزبان شعاری بجز خدا - شاه - میهن نداریم و بنده هم در اینجا نمی خواهم افراد ایلات و عشایر ایران را از یکدیگر جدا بدانم ولی چون مسئله بیان تاریخ قومی مطرح است من باب یادآوری و تذکر بعرض میرسانم که چون در کتاب فارس و جنگ بین الملل تألیف مرحوم رکن زاده آدمیت به مطلبی برخورد میکنم که توضیحی درباره آن از لحاظ روشن شدن خوانندگان عزیز لازم بنظر میرسد که بآن اشاره میشود. در صفحه ۱۱۸ فصل پانزدهم جلد دوم فارس و جنگ بین الملل چاپ ۱۳۲۷ نوشته اند:

"بوالورد یا ابوالورد دهی است در مغرب شیراز که روی تلی واقع شده و محلی با صفا و خوش آب و هوا و محل سکونت یک تیره از ایل قشقائی است که آنها را بوالوردی خوانند. روز هفدهم رمضان ۱۳۳۶ انگلیسها که از هر جهت در محاصره مجاهدین افتاده و عرصه را بر خود تنگ میدیدند بخیال تصرف بوالورد که محلی مرتفع و مسلط بر شیراز بود افتاده و با دوربین تفحص کرده و تصور کردند که خالی از سکنه است لذا عده زیادی سوار و پیاده هندی را روانه آنحدود کرده و دستور تصرف آنجا را دادند. اما بوسط راه که رسیدند ناگهان سواران قشقائی و کازرونی بر آنها شلیک کردند و در صدد تعقیب برآمدند هندیان جنگ نکرده شکست خورده و بجانب رودخانه خالی از آب شیراز سرازیر گشتند و مجاهدین هم آنها را تعقیب کرده و در جانب رودخانه جنگ حقیقی آغاز شد و در نتیجه دو نفر صاحب منصب انگلیسی و پنجاه نفر هندی کشته گشت و دو نفر از صاحب منصبان انگلیسی هم مجروح شدند و بقیه السیف فرار کرده و بنصریه پناهنده شدند. در این گیرودار مخصوصاً علیخان برادر صلی سردار عشایر که سمت ریاست قشقائیان آنحدود را داشت مردانه جنگید و ابراز شهامت و رشادت نموده و دشمن را تا پشت دیوارهای قونسولخانه انگلیس تعقیب کرد."

بطوریکه خوانندگان عزیز در این کتاب ملاحظه فرمودند ایبوردی ها یا ابوالوردی ها از ایلاتی هستند که اصل آنها از مناطق ترکستان شرقی و از خراسان بفارس آمده اند در صورتیکه قشقائی ها از ایلات حدود قفقاز و ترکستان غربی میباشند و بنابراین ایبوردی تیره ای از ایل قشقائی نیست مخصوصاً اینکه سکنه محل فعلی از سال ۱۲۹۳ هجری قمری از وضع ایلاتی خارج و شهرنشینی اختیار کرده اند و چون رؤسای ایل ایبوردی متدرجاً علاقمند به زندگی شهری گردیده و ایل را ترک گفته اند و ایلات چادر نشین ایبوردی سرپرست مستقیمی نداشته لذا در زمانی که تیمسار سرلشکر حبیب اله خان شیبانی (۱۳۰۸) فرمانده کل قوای جنوب بود طی نامه ۲۲۲۳ - ۲۱ / ۶ / ۱۳۰۸ امور انتظامی تیره های ایبوردی را نیز ضمیمه ایل قشقائی به عهده آقای ملک منصورخان قشقائی ایلخانی وقت محول نمود و همچنین برای وصول مالیات این

ایل هم از طرف رئیس مالیه ولایتی شیراز طی ۱ - ۱۳۱۰/۱/۴ از آقای اسمعیل خان قشقائی سردار عشایر تقاضای اقدام گردیده و با این ترتیب توجه خوانندگان عزیز را باین موضوع جلب مینماید که اگر انگلیسها در آنموقع بتصور اینکه این محل خالی است و برای تصرف آن حمله نموده اند طرف مبارز و آنهایی که مقابله نموده و بدفاع پرداخته و بلکه ضرب شست خود را نشان داده و آنها را تا نصریه و یا پشت قونسولخانه رانده اند افراد رشید و دلیر همین محل بوده که اینها نیز در جهاد ملی و مبارزه با بیگانه با افراد ایل قشقائی و کازرونیها و حتی فراشبندی ها همکاری داشته و در یک سنگر مستقر بوده اند و در کسب افتخارات میهنی مانند همیشه شریک و سهیمند.

و اما نکته دیگری که یاد آوری آن لازم بود این است: قبل از آنکه بگوئیم که اصولاً واژه ابیورد باورد بوده و بر طبق شواهدی که در اکثر کتب تاریخی مسطور است شهری بوده در شمال خراسان که آنرا بنام باورد پسر گودرز و بدستور کیکاوس ساخته اند.

آقای ابوالفضل قاسمی در کتاب "خاوران گوهر ناشناخته ایران" ضمن اینکه تأیید میکند ابیورد کلمه تازی باورد است درباره ریشه این واژه با استناد به نظریه الفردفن گوتشمید و فردیناندیوستین و پلی نیون (صفحه ۵۰ تاریخ ایران)، گوتشمید و مشیرالوله پیرنیا تاریخ ایران باستان، جلد ۳ صفحه ۲۲۰۷ و صفحه ۴۹۳۱ اصف الفات نام دیرین و درست آنرا پاورت یا پورت میداند که بعضی نیز با اضافانی پاورتن، آپارتن، آپاروارتاکن، آپارتیکن، زاپاورتن نوشته اند که پاورتن و پاورت خیلی بواقعیت نزدیکتر بوده است. سخن سرای نامی ایران فردویس در حماسه جنگ طوس با طورانیان تا آنجا که میسراید:

که ایشان همه میگسارند و مست      شب و روزشان جام شادی بدست  
میان سرخس است باورد و طوس      ز باورد برخاست آوای کوس  
سوار و طلایه ندارد براه      بی اندیشه از کار توران سپاه

اصالت کلمه باورد را پس از تغییراتی که در نتیجه مرور زمان بآن داده شده مدلل میسازد. همچنین آقای قاسمی در این کتاب وقتی از بزرگان و معاریف این ناحیه نام میبرد افرادی را مثل خلیل باوردی از رجال دربار عباسی و ابوعبداله مسلم بن عبدالله مودب خراسانی باوردی و ابوجعفر محمدبن یوسف اسکاف باوردی و ابو محمد عبدالله بن احمدبن خزیمه باوردی بنام باوردی و عده ای دیگر را مانند مولانا احمد رازی ابیوردی، عبدالرحیم صیدی ابیوردی شاعر، ابانصر ظریفی ابیوردی شاعر و نویسند، مولا احمد ابیوردی که حاشیه بر قواعد المنطقیه فی شرح الرسانه الشمسیه را نوشته است. شیخ عمادالدین فضل اله ابیوردی از پیشوایان تصوف سده دهم، شیخ احمد ابیوردی از مشایخ صفی الدین اردبیلی، ابا سهل ابیوردی فقیه، ابو عبدالله ابیوردی از پیشوایان و بزرگه طریقت، عبدالله ابیوردی شاعر و دانشمند مقیم مصر، علی بن محمود الایوردی الکورانی (ایندیا افسس) یکی از پیشوایان طریقت نقشبندیان، ابوالحسن اعرج ابیوردی کاتب، کوفتی قاضی ابیورد که ممدوح نویسنده سوریه صاحت کتاب ابیوردی معتقد است در زمان او کسی بیایه دانش وی در تمام خطه خراسان آنروز نبود، شیخعلی مجتهد فقیه و دانشمند ساکن ابیورد فارس را بنام ابیوردی بیان میکند بنابراین و با توجه به مستندات تاریخی اینکه نام قبلی ابیورد باورد بوده تردیدی نباید داشت.

منتهی در زمان تسلط اعراب که در واژه ها و مخصوصاً نامها مداخلات و تصرفاتی بعمل آمد و پسوندهای گاف به جیم تبدیل گردید و یا به اول اسامی ابی یا ابول اضافه نمودند و مثلاً ریشهر را به بوشهر و ابوشهر و آذرآبادگان را به

آذربایجان تبدیل نمودند اسم باورد را هم با اضافه کردن کلمه ابی یا ابول معرب نموده به ایبورد و ابوالورد تغیر دادند. در هر حال چون این دخل و تصرف در مقابل زیانهای جبران ناپذیر بسیاری که از هجوم و تسلط تازیان دیده ایم نه تنها حکم صفر را دارد بلکه از نقطه نظر زیبایی کلمه هم همچنانیکه آذربایجان از آذرآبادگان و بوشهر از ریشهر سهل تر میتواند ادا شود واژه ایبورد هم بجای باورد ضرری متوجه ما نساخته است و اصراری در اینمورد نداریم ولی باین موضوع باید توجه شود که نام محل ایبورد و ساکنین آن با اضافه شدن یاء نسبت ایبوردی خواهند بود و اگر قرار باشد نام محل را ایبوردی ذکر کنیم افزوده یاء نسبت به این کلمه برای سکنه و اهالی آن مشکل و بلکه صحیح نیست و از لحاظ دستور زبان هم غلط خواهد بود.

بنابراین از اولیای محترم شهر و اعضای عالیقدر انجمنهای شهر و شهرستان تقاضا دارد در این باره اقدام و نام محل را به ایبورد اصلاح فرمایند تا بتوان اهالی آنرا ایبوردی نامید.

در خاتمه در چاپ این کتاب آقای جعفر گمرکچی مدیریت و کارکنان چاپخانه خیام و آقای محمد ستودگان مدیر گراورسازی و آقای داریوش نویگوئی مدیر صحافی لوکی بذل مساعی فرموده اند که از حسن مراقبت و دقت آقایان متشکر و سپاسگزار و برای آنها توفیق مسئلت مینمایم. و از حق میطلبم که همه بندگان خود را یاری فرماید.